

۸۹۵۶۸



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واهل بیته الطاهرین اما بعد چنین گوید ذره احقر و بنده کمتر احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر [illegible] یوم العرض الاکبر
که چون بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است که مسائل عبادات خود را یا باجتهاد یا بتقلید از مجتهد زنده اخذ نماید و در این اوقات که مکمل علوم اولین
و آخرین و مروج شریعت مقدسه سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین استاد الکل فی الکل اعز والد ماجد محقق جامع این رساله قدس
الله نفسه الزکیه منادی ندای بهجت افزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده بشوق ملاقات
پروردگار از این سرای پر اعتبار رخت قدم در مقر اعلی و موطن حقیقی نهادند جمعی از برادران دینی در مقام خواهش برآمده
که این بی بضاعت با عدم استطاعت در خصوص مسائل صلوة و طهارة الخ در نظر حقیر راجح بهم باشد در حاشیه همین کتاب
اشاره بان شود لهذا بعد از استخاره از جمع از ارباب الباب و ملاحظه اذن و رضای روح مقدس آن عالیجناب بقدم در طریق این
امر خطیر نهاد ملتمس از ارباب انصاف آنکه چون انسان محل سهو و نسیان است چنانچه بر خطائی برخورند از طریقه طعن و جدال منحرف
و باصلاح آن کوشند و در آخر هر حاشیه اشاره باسم محمد شد تا با حواشی دیگر مشتبه نشود و چون در بسیاری از مسائل رای مقدس
ایشان در این کتاب با آنچه در کتب استدلالیه که بعد از این کتاب نوشته اند اختیار فرموده بودند موافق نبود لهذا در
بعضی مواضع اشاره بمختار ایشان در آن کتب نیز شد و در بسیاری از مواضع آنچه را نموده بودند چون باحتیاط اقرب بود از آن تجاوز
نشد اگر چه در کتب استدلالیه غیر از آن اختیار فرموده بودند و بحسب دلیل هم غیر آن راجح بود و در هر موضع از کتاب که اصلا مخالفتی نبود با آنچه در کتاب
نوشته شده است اکتفا شد و هیچ در حاشیه — بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اشاره نشد و علی الله التوکل و به الاعتصام

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبینا محمد و آله اجمعین وبعد چنین گوید بنده خاطی
عاصی محمد ابن [illegible] سامحه الله یوم یوخذ بالنواصی که این رساله ایست در بیان مسائل
متعلقه به طهارت و نماز که علم بان بر هر یک از افراد مکلفین واجب و لازم است که نظر بالتماس جمعی
از اهل دیانت و صدق و طالبین زاد معاد در رشته تحریر و تالیف کشیده شد و در [illegible]
شریف [illegible] عالیه [illegible] جناب فخر اولیا و سرور اتقیا زمان [illegible]
و سلیل خاتم انبیا و کامل معارف اصفیا یعنی سلطان [illegible] حضرت علی بن موسی الرضا علیه
و علی آبائه و اولاده افضل التحیة و الثناء و بمحمد تا لیف ان در جوار آن امام حق و مقتدای مطلق
لازم دانست که آن تحفه [illegible] علیا امید که باعث آن بکافه شیعیان عاید شود
بالنبی و آله و آن مرتب بر دو مقدمه و دو باب و خاتمه بود مقدمه اول بدانکه بر هر مکلفی واجب
که مسائل عبادت خود را بداند و علما بجهة بیان علامت کرده اند که مسائل را باید باجتهاد داند
یا بتقلید از مجتهد زنده و تقلید اموات جایز نیست یعنی کسی که مجتهد نباشد و مرتبه استدلال
نداشته باشد نمی تواند عمل بفتاوی علما اموات کند و همچنین نمی تواند رجوع بکتب حدیث و فقه
کند و آنچه خود بفهمد بان عمل کند بلکه بر او واجب است که رجوع بمجتهد حی کند و مسائل دین خود را
از او اخذ نماید و کسی که نه مجتهد باشد و نه مقلد مجتهد حی عبادت او صحیح نباشد و اکثر مسائل

از از کتب بعضی علماء سلف دیده یا از غیر مجتهد شنیده باشد و از این جهة حق تعالی در کتاب
خود بندگان خود را امر ساخته که هر فرقه بعضی از خود را بتحصیل علم بفرستند که مرتبه
فقاهت و اجتهاد تحصیل کنند تا آن گروه مسائل دین خود را از او اخذ کنند و این طریقه همیشه
در میان سلف و خلف فرقه امامیه که زمرة مستمره مقرر بوده و باین جهة در هر شهر و طایفه بعضی
از مجتهدین می بودند و مردمان مسائل دین خود را از ایشان اخذ میکردند و اکثر معدودی
متمکن نمی بودند که مسائل را از مجتهد حی اخذ کنند بوساطت عادلی یا کتاب او مسائل
را از او اخذ میکردند و در این اعصار چون اکثر مردم بنا را بر مسامحه گذاشته و امور دنیا را
بر امور دین ترجیح داده دست از تحصیل علم کشیده و اکثر بلاد شیعه از مجتهد خالی و اکثر معدودی
باشند مردمان در اخذ مسائل از ایشان تقصیر و کوتاهی میکنند و چه بسیار مردم
که جمیع عمر خود را صرف امور دنیویه کرده و ساعتی را صرف تحصیل معرفت اصول عقاید
حقه و کسب اخلاق حمیده و مسائل دینیه ننموده و حال آنکه تحصیل امور مذکوره واجب
عینی است بر هر فردی از افراد مکلفین و اعجب در این آن معنی و غریبتر و چه عجب است
از کسی که قائل بمعاد و دار آخرت باشد و همه عمر خود را از برای گذران چند روزه دار فانی
بمصرف رساند و بالکلیه غافل از تحصیل توشه سفر آخرت و تهیه اسباب مسکن جاوید
باشد پس بر هر مؤمنی لازم و متحتم است که قدری از شبانه روز خود را صرف امور دین
و اخذ مسائل و احکام حضرت رب العالمین نماید تا عبادتش صحیح باشد و پیش از آنکه
زمام اختیار از دست او بیرون رود فکری از برای کار خود بکند مقدمه دویم در طریق
شناختن مجتهد آن است که اگر آن شخص که در صدد معرفت او است خود رتبه تمیز مرتبه
اجتهاد و عدالت داشته باشد با شخصی که مظنه اجتهاد او را امتحان کند که مجتهد است باید گفتگو
کند در مسائل علمیه و تصنیفات و ترجیحات او نظر کند تا مرتبه او را در علم تشخیص کند و
بعد از آن تفحص از اخلاق و صفات و افعال او کند تا عدالت و صلاح او معلوم شود و اگر
خود مرتبه تمیز نداشته باشد باید رجوع بارباب تمیز و ادراک کند و از اشخاصی که صاحب
و انصاف اند و خالی از عصبیت و اغراض فاسده اند استفسار کند و بقول اشخاص

عمل کند و در این خصوص تفحص و تفتیش بسیار کند و باید از احوال مصدقان و منکران
و مراتب فهم و تمیز و تدین و اخلاق و عصبیت و انصاف ایشان نیز تفحص کند تا حقیقت
حال بر او معلوم شود و در اعصار سابقه چون مجتهدین بسیار بودند و با اخلاق حمیده
و صفات پسندیده و ملکه عدالت متصف بودند و کسی که لایق این منصب فتوی نبود تصدی
آن نمی‌شد و اگر متعرض می‌شد چون ارباب تمیز بسیار بودند از او منع می‌کردند لهذا
از برای مردم شناختن مجتهد و اخذ مسائل از او در نهایت سهولت بود اما در امثال این
عصر امر مشکل است زیرا که اهل اجتهاد و عدالت در نهایت ندرت‌اند و غالب مردمان
تمیز نمی‌باشند و هر بی بضاعتی که مدعی مرتبه اجتهاد و متصدی امر فتوی شود او را
زجر و ممانعت نمی‌کنند بلکه جمعی که طالب حطام دنیویه‌اند و از تقوی و انصاف
بهره ندارند محض پیش رفت مطالب فاسده خود میل با او می‌کنند و در صدد ترویج
امر او بر می‌آیند و حال آنکه می‌دانند که بنای امر او بر تعصب و تلبیس است و از تقوی
و انصاف خالی است و قابلیت نیابت جناب خاتم النبیین و حضرت ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین ندارد و حب دنیا و جاه در قلب وی رسوخ نموده
و این منصب خطیر را وسیله تحصیل جاه و منصب و اخذ حطام دنیویه کرده و از این جهت
هر که با او مایل و عصبیت و برا کشد نیکوئی و محبت بوی کند و دیگران که از او تابع نیند
وی داشته باشد التفات نکند بلکه با ایشان دشمن باشد و اگر چه آن غیر بمراتب
در علم و عمل از او بالاتر باشد و حال آنکه از حضرت امام حسن عسکری ع منقول است که
عوام شیعیان ما هر گاه فسق ظاهری از فقهای خود ببینند و تعصب شدید و حب ریاست
و دنیا از ایشان مشاهده نمایند و بیابند که کسی را که از ایشان تعصب کشند احسان
نسبت با ایشان نمایند و اگر چه مستحق اهانت باشند و گروهی که تعصب از ایشان نکشند
و از غیر ایشان نکشند ایشان را اهانت کنند و اگر چه مستحق احسان و اصلاح باشند و مع ذلک
تقلید ایشان کنند خواهند بود مثل یهود که حق تعالی ایشان را مذمت فرموده بر تقلید
علمای فاسق و اما هر کسی که از فقها که صیانت نفس خود و حفظ دین خود کند و مخالف هوای خود

و مطیع

و مطیع مولای خود باشد باید عوام تقلید او کنند و او نمی‌باشد مگر بعضی از فقهای شیعه
نه جمیع ایشان و از این حدیث و امثال آن ظاهر می‌شود که بر اهل ایمان لازم است که کمال تفحص
و تفتیش از حال مجتهد بکنند تا اطمینان بتوقع اجتهاد و عدالت وی بهم نرسانند امر دین
خود را با او وا نگذارند ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
و اگر در عصری چند مجتهد باشند واجب است که تقلید اعلم و اعدل را نماید و هر که
تقلید غیر اعلم را بکند فاسق است و در این باب مخالفی از اصحاب نیست و کسی که نهایت بذل
و تفحص کند و کسی را که باجتهاد و عدالت او مطمئن باشد نیابد در این صورت بر او
واجب است که در مسائل دین احتیاط بعمل آورد باب اول در بیان مسائل طهارت و در آن
چند مطلب است مطلب اول در بیان اقسام آبها و احکام آنها و در آن چند فصل است فصل
اول در بیان اقسام آبها بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و مطلق آن است که از روی عرف
عادتاً آب توان گفت بدون احتیاج بقید و اضافه کردن بچیزی و مضاف آن است که از روی عرف
آب نتوان گفت بلکه موقوف باشد بر اضافه کردن بچیزی دیگر مثل آب گل و آب انار و امثال
آن و آب مطلق بر چهار قسم است اول آب جاری دوم آب راکد یعنی آب ایستاده مثل
آبی که در حوض یا در گودال یا در ظروف باشد و آب ایستاده دو قسم است یکی آنکه بقدر
کر باشد و دیگر آنکه کمتر از کر باشد و کر را دو تقدیر است یکی بحسب مساحت و دیگری
بحسب وزن اما بحسب مساحت مشهور میان علما آن است که باید هر یک از طول و عرض و عمق
آن سه وجب و نیم باشد بوجب شخص مستوی الخلقه و بنا بر آنکه هر گاه ضرب هر یک از این سه وجب
و نیم در یکدیگر بشود حاصل ضرب چهل و دو وجب و هفت ثمن یک وجب حاصل خواهد شد
که هر یک از طول و عرض و عمق مربعی یک وجب باشد و فی الحقیقه مناط دانستن قدر
کر است بمساحت بنا بر قول مشهور زیرا که غالب اشکال آبها بطریقی نیست که هر یک از سه بعد
یعنی طول و عرض و عمق آنها مساوی باشد بلکه غالباً مختلف می‌باشد پس مناط آن است
که بعد از ضرب ابعاد در یکدیگر چهل و دو وجب آب بنحو مذکور و هفت ثمن یک وجب حاصل
شود و بنا بر مذهب صدوقین و جمعی دیگر از علما قدر کر بمساحت آن است که هر یک از سه بعد

ان سه وجه باشد که حاصل مذهب انها در یکی یکی هست و هفت وجه میشود و این مذهب
در بین ده عشر اقوی است و اما بحسب فتوی بنابر اشهر و اقوی یکجهت و سی و شش من بمن تبریز
سیم آب چاه چهارم آب باران فصل دوم در حکم آب جاری بدانکه آب جاری خواه
بقدر کر باشد یا نباشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی
آن از نجاست متغیر شود نجس میشود و این تفصیل دارد که اگر تمام آب جاری از نجاست متغیر
شود تمام آن آب نجس است و اگر بعضی از آن متغیر شود آن بعض متغیر نجس است البته و ما فوق
آن که متغیر نیست و متصل است بمنبع یعنی سرچشمه نجس نیست مطلقا اما انچه در تحت آن
است که متصل بمنبع نیست اگر بقدر کر باشد باز نجس نیست و پاک است مطلقا و اگر
کمتر از کر باشد پس اگر تغییر عمود آب را فرو نگرفته باشد باز پاک است و اگر عمود را فرو
گرفته باشد نجس است و مراد از عمود آب مابین دو طرف نهر است بحسب عرض و عمق
و در هر صورت بعد از نجس شدن آب جاری پاک شدن آن در این صورت موقوف است
بر رفع آن تغییر بشرط اتصال انچه متغیر شده بود بجانب منبع یا بجانب دیگر بشرطی
که آب پاکی که در آنجا است بقدر کر یا زیادتر از کر باشد و بعضی بعلاوه اتصال
امتزاج را نیز شرط دانسته اند یعنی گفته اند باید دفع تغییر حاصل شود از پی در پی
امدن آب بنحوی که آن آب نجس با اجزای پاک که از عقب میرسد ممزوج شود و آب نجس
از دفعات امدن آب پاک مغلوب و مستهلک شود و اظهر در نزد حقیر آن است که امتزاج
شرط نباشد فصل سیم در حکم آب ایستاده هرگاه آب ایستاده بقدر کر باشد بمجرد
ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی آن از نجاست متغیر شود نجس
میشود و پاک شدن آن موقوف است بر آنکه تغییر آن برطرف شود بسبب یکی از چند چیز
اول متصل شدن آن بآب جاری دوم متصل شدن بآب ایستاده که بقدر کر باشد
سیم ریختن یک کر بر آن بنحوی که انفصال میان اجزای آن کر حاصل نشود و احوط آن است
که در ریختن دفعه عرفیه بعمل آید چهارم متصل شدن آن بآب باران جاری اگر
زوال تغییر بیکی از این چهار چیز حاصل نشود بلکه بسببی دیگر حاصل شود و بعد که

این

این چهار چیز بعمل آید بان آب پاک میشود و حاصل آن است که پاک شدن موقوف بیکی
از این چهار چیز است خواه زوال تغییر آن حاصل شود یا قبل از آن حاصل شده
باشد مثل وزیدن باد و داخل کردن گلاب و امثال اینها و حقیر در اینجا نیز امتزاج را شرط
دانسته اند و اقوی کفایت اتصال است و هرگاه کمتر از کر باشد بنابر اشهر و اقوی بمجرد ملاقات
نجاست نجس میشود و اگر چه آن نجاست خون بینی باشد که در کمی بمرتبه باشد که در غایت
اشکال محسوس شود و پاک شدن در این صورت بیکی از چهار چیز است که در طریق تطهیر
کر نجس مذکور شد و در اینجا چند مسئله است که باید اشاره بانها شود مسئله اول کری
که متصل بآب قلیل نجس یا آب کر متغیر نجس میشود در نزد بعضی باید سطح آن مساوی سطح
آب نجس باشد یا اعلی از او باشد تا منشا طهارت او شود و گفته اند هرگاه سطح آن پست تر
از سطح آب نجس باشد منشا پاکی آن نمیشود و اقوی آن است که در صورت پست بودن هم منشا
طهارت میشود و همچنین است حکم در سطح اجزای کر در قبول نکردن نجاست بمجرد ملاقات
با نجس یعنی بعد از آنکه کر یک طرف آن ملاقات با نجس کند نجس خواهد شد خواه سطح
آن طرف مساوی سطوح سایر اجزا باشد یا بالای آنها باشد یا پایین آنها باشد و بعضی را
اعتقاد آن است که در صورتیکه در طرف فوق ملاقات با نجس کند و همین طرف کمتر از کر باشد
نجس خواهد شد و اقوی آن است که ما گفتیم پس حوضهای کوچک که در خانه ها هست و در حمام
ها می باشد و کمتر از کر است هرگاه بماده اتصال داشته باشد که مجموع بقدر کر باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس نخواهد شد خواه سطح آن حوض مساوی سطح ماده باشد یا در بالای
آن باشد یا پست تر از آن باشد مسئله دویم هرگاه این قدر آب بر آب قلیل نجس ریخته
شود یا با او متصل شود که در مجموع بقدر یک کر شود بنابر مذهب اقوی آن آب نجس پاک
نخواهد شد بلکه پاک شدن او موقوف است بر آنکه آن آب پاکی که ریخته میشود بر
تنهایی بقدر یک کر باشد مسئله سیم هرگاه در حوضی آب قلیل نجس باشد یا آب
کری باشد که از تغییر نجاست نجس شده باشد و پاک شدن آن که بخواهند که بقدر یک
کر باشد بعنوان تدریج و فاصله بان ریخته شود باین طریق که از چاه کشیده شود

بدلو بر مجرای ان ریخته شود وبتدریج داخل ان شود بلکه پاک شدن موقوف است
همچنانکه مذکور شد باتصال ان باب جاری یا باران متقاطر یا ریختن یک کر بسبیل
اتصال یعنی انفصال در میان اجزای ان حاصل نشود خواه مجموع کر در یک ظرف باشد
همچنانکه در بعضی ولایات متعارفست که خیکهای بزرک دارند که هر یک بقدر کر اب
میکیرند وخواه ان کر در چند ظرف باشد لیکن بنحوی ریخته شود که قبل از رسیدن اب
نجس اب همه ظروف بایکدیکر متصل شوند وهرکاه از جاهای اب بدلو بکشند وبمجرای حوض
ریزند و داخل ان حوض شود تا بقدر کر باب پیشتر شود پس اکر نجاستی در چاه یا در حوض
باشد هر ان ابها نجس خواهد شد واکر علم نجاست در چاه یا در حوض نباشد اب حوض پاک
وپاک کننده خواهد بود زیرا که اصل عدم نجاست است حوض ومجری است تا علم نجاست
ابها حاصل شود پس هرکاه بعد از ان نجاستی داخل ان شود نجس نخواهد شد هرکاه بقدر
کر باشد مکر انکه متغیر شود بنجاست وهرکاه نجاست مجری یا حوض محتمل باشد بهتر انست که
اهل ورع واحتیاط که طالب یقین طهارت میباشند انست که در صورتیکه
خواهند از چاه حوض را اب کنند اول کر اب بکیرند بنحوی که مذکور شد وبعد از ان پیش
از انکه دلو از کر جدا شود بتدریج از چاه اب بکشند وداخل ان نمایند واستعمال کنند
مسئله چهارم همچنانکه اب کمتر از کر وغیر ان از جامه وظروف بملاقات نجاست نجس میشود همچنین
از ملاقات متنجس نیز نجس میشود ومراد از متنجس هر چیزیست که ملاقات با نجسی کرده باشد
وبان جهت قبول نجاست کرده باشد مثل اینکه بول داخل ان شده باشد یا شیره که
نجاستی داخل ان شده باشد وامثال ان وخلاف بعضی متاخرین که کفته است متنجس نجس
کننده نیست اعتباری ندارد پس هرکاه ظرفی یا جامه یا بدن یا اب نجس یا شیره نجس
پاک شدن ان موقوف است بر شستن ان باب خواهد بود ومجرد شستن ان بنجوست
پاک شدن ان کافی نخواهد بود مسئله پنجم هرکاه مکس یا زنبور
یا ماننده اینها بر نجاست رطبی بنشینند واز انجا برخیزند وبر جامه یا باب قلیلی یا چیزی دیکر
بنشینند حکم بنجاست ان جامه واب نمیشود مکر اینکه یقین شود که نجاست بان مکس یا زنبور
رسیده و در وقت نشستن بر اب وغیر ان از چیزهایی مایع ان نجاست باقی بوده و در وقت
نشستن بر جامه وغیر ان از چیزهای خشک علاوه باقی بودن نجاست رطوبت هم باقی بوده
مسئله ششم یخ وبرف مثل اب قلیل هستند که بمجرد ملاقات بر نجاست تمام انها نجس شود
بلکه حق ان است که هرکاه ملاقات با نجاست کند همین موضع ملاقات نجس خواهد شد
وپاک شدن او باشستن باب است که بران بریزند تا نجاست را زایل کند یا موضع نجاست
را قطع کند یا باب جاری یا کثیر متصل شود بعد از انکه عین نجاست زایل شده باشد
مسئله هفتم هرکاه اب قلیل بلند وپست باشد یعنی بعضی اجزای ان بالا باشد وبعض اجزای
دیکر پست باشد پس اکر اجزای بالا با نجاست ملاقات کند تمام ان نجس میشود اما اکر اجزای اسفل
نجس شود اجزای بالا نجس نمیشود زیرا که اجماعی است که نجاست از اسفل باعلی اثر نمیکند
واز اینجهت علما فرق کرده اند میان ورود اب بر نجس وورود نجس بر اب وکفته اند که اب که بر نجس
وارد شود همچنانکه در ریختن اب از افتابه ومثل ان بر جامه نجس وغیر ان از نجاسات اب
میکند وانچه از اب که در ظرف است وملاقی نجاست نشده نجس نمیشود واکرچه متصل باشد
با ان جزئی که ملاقی نجاست است اما هرکاه نجاست وارد بر اب شود مثل انکه قطره از بول
یا مثل ان نطره نجاست باب افتد ان اب نجس میشود وبنابر فرق مذکور هرکاه ته افتابه سوراخ شده
باشد واز انجا اب نجاستی متصل شود مثلا نجاست با افتابه نجس نخواهد شد بلکه بر طهارت
خود باقی خواهد بود اما در وقت ریختن اب از افتابه ته افتابه که نجس شده باشد چون
دفع فوقانی شود ونجاست از سوراخ متصل باب است منشا نجاست اب نمیشود وطهارت
از ان صحیح نخواهد بود واکر کسی خواهد که استنجا کند باب کر یا جاری یعنی بدست اب از انجا
بردارد وبموضع بریزد وخود را متصل باب نکند اکر از دست بنحوی اب بموضع بریزد که اب از بالا
بمحل نجس وارد شود ان موضع پاک خواهد شد واکر بنحوی بریزد که اب از تحت متصل بموضع
نجس شود وان موضع در بالای اب باشد پاک نخواهد شد بلکه بر نجاست خود باقی خواهد بود
مسئله هشتم چون دانستی که اقوی ان است که اب قلیل هرکاه بکر یا اب جاری متصل شود
پاک میشود واکرچه امتزاج بعمل نیاید بنابراین هرکاه افتابه یا مانند ان که اب نجس در ان

سر ان بکیرند که ... [illegible]
... [illegible]

باشد فرو برده شود باب جاری پاک نشود بلکه اب متصل شود باب جاری پاک بشود پاک
خواهد بود شد مسئله نهم هرگاه ابی متغیر باشد وشک کنیم که ان تغیر از نجاست
است یا غیر نجاست شرعا ان اب پاک است مسئله دهم مناط در تغیر اب جاری پاکی
بنجاست که منشاء نجاست ان اب میشود تغیری است که محسوس شود یعنی متغیر بودن
رنگ یا بو یا طعم ان از نجاست احساس شود پس اگر نجاستی که صفات ان زایل شده باشد
مثل بولی که رنگ وبوی ان زایل شده باشد مخلوط باب شود وان اب متغیر نشود
لیکن ان بول بقدری باشد که اگر برنگ یا بوی خود باقی می بود ان اب را متغیر میکرد
این باعث نجاست ان اب نمیشود مسئله یازدهم هرگاه ابی که بقدر کر باشد بعضی ازان
متغیر شود پس اگر انچه متغیر نیست بقدر کر باشد همین متغیر نجس است وما بقی پاک است
واگر بقدر کر نباشد مجموع نجس است وبنابراین اگر دست شخصی بخون الوده شود و
ان شخص ان دست را بابی فرو برده که بقدر کر باشد چه زیاده وکم ان اب تمام نجس میشود
وان دست پاک نمیشود زیرا که معلوم است که قدری ازان اب برنگ خون تغیر
یافته وان قدر متغیر نجس است بدون خلاف وبر باقی صادق است که ابی است
کمتر از کر که ملاقات نجاست کرده پس ان هم نجس است لهذا تمام ان اب نجس است اما اگر
دستی که ببول نجس شده باشد وبول خشک شده باشد بان فرو رود ان دست پاک
میشود وان اب نجس نمیشود زیرا که چیزی از کر کم نشده است واگر قطره خونی بابی
بیفتد که زیاده از کر باشد وبعضی ازان اب را متغیر کند درین صورت اگر انچه تغیر
نیافته بقدر کر باشد ان اب پاک است واگر کمتر از کر باشد تمام ان اب نجس است
واگر در ابی که بقدر کر باشد چه زیاده وکم موی سگی مثلا در ان بیفتد وشخصی ظرفی
ان مو را از روی اب بیکدفعه بردارد از روی ان ظرف با ابی که داخل ان شده
نجس خواهد بود وبیرون ان با ابی که باقی مانده است پاک خواهد بود واگر ان مو در
ظرف در نیامده باشد ودر اب باقی مانده باشد حکم برعکس خواهد بود فصل چهارم
در حکم اب چاه بدانکه اقوی واصح ان است که اب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود

خواه اب ان کر باشد یا کمتر از کر بلی هرگاه نجاستی بان بیفتد که رنگ یا طعم یا بوی انرا
متغیر کند نجس میشود ودرین هنگام طریق پاک ساختن ان باین نحو است که انقدر
اب ازان بکشند که تغیر را برطرف کند چون بمجرد وقوع چیزی از نجاسات در چاه منشا
نجاست ان نمیشود پس انچه از احادیث رسیده که از برای هر یک از نجاسات معینه فلان
عدد دلو باید کشید نه از جهت پاک ساختن چاه است بلکه از جهت دفع نفرت طبع است
که بجهت وقوع ان نجاست حاصل شده بود پس کشیدن دلوهای معین از جهت هر یک از نجاسات
مخصوصه سنت است نه واجب واگر کسی نکند حرجی بر او نیست ومقادیر معین از برای
نجاسات مخصوصه که در نزد اکثر مجتهدین کشیدن انها واجب است ونزد ما سنت است
تمامی اب است از برای مردن شتر وگاو نر وریختن فقاع وهر مسکری که مایع بالاصالة
باشد ویک کر است از برای اسب واستر والاغ وهفتاد دلو است از برای مرده ادمی
که مسلم باشد واو را غسل نداده باشند خواه مرد باشد یا زن وخواه بالغ باشد
یا طفل واگر کافر باشد نزد بعضی باز هفتاد دلو واجب است وبعضی دیگر گفته اند
که همه ابرا باید کشید وپنجاه دلو است از برای غایط ادمی که تر باشد یا خشک واز
ازهم پاشیده شده باشد وپنجاه دلو یا چهل دلو است از برای خون بسیار مثل خونی
که از ذبح کردن گوسفندی بیرون اید وچهل دلو است از برای مردن سگ وخوک
وروباه وخرگوش وگربه وگوسفند وبعله وسی دلو است از برای اب باران که
مخلوط ببول وفضلات ادمی وسگ باشد وده دلو است از برای غایط ادمی که خشک
باشد وازهم پاشیده نشده باشد واز برای خون اندکی که غیر خون حیض واستحاضه
ونفاس ونجس العین باشد ودر این چهار خون خلاف است بعضی انهارا ازجمله ما لا
نص فیه میدانند وبعضی گفته همه ابرا باید کشید وبعضی گفته اند حکم انها مثل حکم
سایر خونها است واظهر اقوال قول اول است وهفت دلو است از برای مردن مرغی
که مثل کبوتر باشد یا مرغ بچه از کبوتر کوچکتر نباشد واز شتر مرغ بزرگتر نباشد واز برای
سگی که بچاه افتد وزنده بیرون اید واز برای موش مرده که ازهم پاشیده شده باشد وبول

اقول اتحاد حکم کافر و مسلم است احمد

پیری که آن شیر بان گرفته شده باشد و هنوز بلوغ نرسیده باشد و از برای غسل کردن
جنب مسلمان در چاه بشرط آنکه بدنش خالی از نجاست عینیه باشد و هفت دلو است از برای
سرگین مرغ خانگی که نجاست خوار باشد و پنج دلو است از برای مردن مار و باو زغ
و یک دلو است از برای گنجشک و هر چه مانند آن باشد از مرغان و بول پسری که شیر خواره
باشد و از برای آنچه حدیثی در حکم آن نرسیده است از ما سوای نجاسات مذکوره چهل
دلو بر سبیل استحباب بکشند و هر جا کشیدن تمام آب واجب یا مستحب است
و متعذر باشد بجهت بسیاری آب چاه باید چهار مرد بنوبت از طلوع صبح یا طلوع آفتاب
تا مغرب آب بکشند یعنی دو مرد آب کشند و چون مانده شوند دو دیگر بکشند و چون آن
دو مانده شوند دو مرد اول باز بکشند و همچنین تا شام و هرگاه نجاسات متعدده
در چاه افتد سنت است که مقدار هر یک کشیده شود و اکتفا بمقداری که بیشتر است
نشود و آب چاه هرگاه متغیر نباشد اطراف چاه از ریختن آن در وقت کشیدن نجس
نمیشود و بعد از تمام شدن کشیدن دلو واجب نیست **فصل پنجم** در حکم آب باران
بدانکه باران تا که متقاطر باشد یعنی پی در پی بیاید حکم آب جاری است خواه بجایی برسد
که از آن ناودان [illegible] مثل آن جاری شود یا نه پس هرگاه بر آب قلیل نجس ببارد آن آب پاک میشود
و مادامی که باران بر آن می بارد در حکم آن است که با آب جاری متصل باشد پس بمجرد ملاقات
نجس نمیشود و همچنین اگر بر زمین نجسی که عین نجاست در آن نباشد ببارد آن زمین
پاک میشود و اگر عین نجاست در زمین باشد و اینقدر بببارد که آن عین را زایل کند
آن پاک میشود **فصل ششم** در بیان احکام آب مضاف و آن چیزی است که آب مضاف است
که در عرف آنرا آب نتوان گفت بلکه اضافه بچیزی شود مثل آب غوره و آب انار و آب گل
و امثال اینها و هر آب مضافی بمجرد ملاقات نجس نجس میشود و اگر چه بقدر کر و زیادتر از آن باشد
و وضو و غسل از آن صحیح نیست و اگر چه پاک باشد و از آن حدث یعنی نجاسات [illegible]
از آن نمیشود و صدوق گفته است که وضو و غسل بگلاب صحیح است و شیخ مفید و سید
مرتضی گفته اند آب مضاف مطلقا یعنی خواه گلاب باشد یا غیر آن از حدث [illegible] میکند و این

دو قول

دو قول بغایت ضعیف است و در این مقام چند مسئله است که باید اشاره بآنها شود
مسئله اول هرگاه آب مضاف پاک با آب مطلق ممزوج شود اگر بعد از امتزاج مجموع را در عرف
آب توان گفت آن آب مطلق خواهد و حکم آب مطلق بر آن جاری خواهد شد و اگر آب مطلق نتوان
گفت بلکه اضافه بچیزی شود آب مضاف خواهد بود و حکم آن بر آن جاری خواهد شد **مسئله
دوم** هرگاه کسی محتاج بوضو یا غسل شود و این قدر آب مطلق داشته باشد که کفایت
وضو یا غسل نکند ولیکن چندان باشد که اگر اندک آب مضاف بآن ممزوج شود که مجموع
کفایت کند از اطلاق بیرون نرود در این صورت هرگاه قدرت بر آب مضاف داشته باشد
واجب است بنا بر اقوی که آن را ممزوج کند و از آن وضو یا غسل بعمل آورد **مسئله سیم**
هرگاه کسی محتاج بطهارت باشد و آب نداشته باشد اما یخ یا برف داشته باشد
و تواند از آن آب کند واجب است که آب کند و از آن تطهیر نماید **مسئله چهارم** هرگاه دو آب باشد
یکی مطلق و دیگری مضاف و بیکدیگر مشتبه شده باشند و آب دیگر نباشد واجب است
که طهارت بهر دو بعمل آورد تا یقین باستعمال آب مطلق حاصل شود و هرگاه یکی از آنها نجس
شود اظهر آن است که تیمم کند و احتیاط باستعمال آن یکی که باقی مانده است نیست و مشهور
آن است که اول از آن باقی مانده طهارت کند و بعد از آن تیمم هم بکند و اظهر اول است
فصل هفتم در سؤر بدانکه سؤر آب قلیلی است که جسم حیوانی ملاقات آن کرده
باشد خواه باشامیدن یا غیر آن و هر سؤری در طهارت و نجاست تابع آن حیوان است
که با آن ملاقات نموده پس اگر حیوان پاک باشد مثل انسان و گاو و گوسفند و شتر
و اسب و کبوتر و امثال اینها سؤر او نیز پاک است و اگر حیوان نجس باشد مثل کافر
و سگ و خوک سؤر او نیز نجس است و بعضی از حیوانات که پاکند سؤر اینها مکروه است
و از حیوانات اسب و استر و الاغ و موش و وزغ و مار و عقرب و روباه و خرگوش
و خرس و میمون و فیل و کرگ و سوسمار و [illegible] و زنی که حائض باشد و مامون نباشد
یعنی اطمینان بطهارت و تقوای او نباشد و هر حیوان پاکی که نجاست خوار باشد و در موضعی
از بدن او که ملاقات با آب نموده نجاستی نباشد نه آنکه اگر نجاستی باشد آن آب نجس خواهد شد

ودر اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول هرگاه عضوی از حیوان نجس شود و ما
بنجاست آن هم رسانیم خواه آن عضو ظاهر دهان او باشد یا موضعی دیگر پس اگر آن حیوان
آدمی باشد هرگاه از ما غایب شود بقدری از زمان که زائل شدن نجاست در آن زمان
ممکن باشد و بعد که حاضر شود عین آن نجاست باقی نباشد شرعا باید حکم بطهارت
او شود و احتراز از او لازم نیست و اگر غیر آدمی باشد ظاهر این است که همین که زائل شدن نجاست
شود حکم بطهارت او میشود و احتیاج نیست بغایب شدن او و گذشتن زمانی که ممکن
باشد که در آن زمان خود را پاک کرده رسانیده باشد و آن عضو ملاقات آن طاهر شده
باشد پس اگر ببینیم که گربه موش را بگیرد و بعض و دهن که عین نجاست در ظاهر دهان و روی
او نباشد حکم بطهارت او میشود و آنچه مذکور شد مخصوص است بحیوان و انسان و آنچه
ملاقی اوست از لباس و غیر آن اما در چیزهای دیگر از قبیل زمین و ظروف و آنچه با آدمی
خود دارد از لباس و ادوات هرگاه نجس شود باید علم یا ظنی که شرعا معتبر باشد بطهارت آن
حاصل شود و مجرد زائل شدن عین نجاست کافی نیست پس باید خود آن را بشوید یا دو نفر
عادل یا یک نفر عادل شهادت بطهارت آن بدهند و اگر یک نفر که عادل نباشد شهادت
بپاک شدن آن بدهد کافی نیست مگر اینکه اطمینان و وثوق بقول او باشد و قراین حالیه دلالت
بر صدق قول او کند و بنا بر این جامهای نجس که گازران و زنان و کنیزان میشویند اگر
اطمینان و وثوق بایشان باشد ظاهرا که کافی است و عیب ندارد و اگر اطمینان بایشان نباشد
کافی نیست دوم هر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد یعنی خون جهنده نداشته باشد
باعتبار آنکه رگ نداشته باشد همچنانکه بعضی گفته اند یا باعتبار آنکه جهنده که سیلان
از برای خون آن نباشد و اگر چه رگ داشته باشد مانند شپش و پشه و کنه مرده آن نجس
نیست و هرگاه با قلیلی یا چیز مایع دیگر بیفتد آن نجس نمیشود و بر طهارت خود باقی
خواهد بود سیم هر کرمی که از چیزهای پاک بهم رسد مانند کرمی که در میان پنیر
و میوها و امثال اینها متکون میشود پاک است و اگر در آب بیفتد آن آب بر طهارت خود
باقی است و حق آن است که کرمی که از نجاست بهم رسد نیز پاک است مانند کرمی که از فضله

انسان یا از مایعات نجسه متکون میشود پس اگر ظاهرش پاک باشد و آلوده بنجاست نباشد
حکم بطهارت او میشود و اگر در میان آب قلیل و مانند آن افتد نجس نمیشود چهارم
هرگاه صیادی تیری بصیدی زند و آن صید در آب قلیل افتد و در میان آب حیات
از آن سلب شود پس اگر جراحت آن تیر کشنده باشد آن صید حلال است و آن آب پاک است
بشرطی که خون آن صید داخل آن آب نشده باشد و اگر خون از آن در آن آب بریزد نجس میشود
چون آب قلیل است نجس میشود و اگر چه صید حلال است و اگر جراحت آن تیر کشنده نباشد
آن صید حرام است و آن آب نجس است پنجم هرگاه زنی از آب قلیلی وضو بسازد یا غسل
کند و قدری از آن باقی بماند میتوان از آن باقی مانده طهارت نمود و کراهتی در آن نیست
فصل هشتم در حکم آب نجس و مشتبه و در آن چند مسئله است مسئله اول هر آبی که نجس باشد
استعمال آن حرام است و وضو و غسل از آن صحیح نیست و آن را نجاست از جامه و بدن نمی کند
مسئله دوم هرگاه دو ظرف که یکی آب نجس داشته باشد و دیگری آب پاک و یکی بدیگری مشتبه
شوند واجب است که اجتناب از هر دو بشود و هیچیک را استعمال نکند بلکه تیمم کند اما
هرگاه یکی از آن دو ملاقات با طاهری کند آن را نجس نمیکند بلی هرگاه هر دو ملاقات با او
نماید حکم بنجاست آن میشود مسئله سیم هرگاه ظرفی از آب پاک باشد و شکی بهم رسد که
آیا نجاستی داخل آن شده یا نه آن شک اعتبار ندارد و آن آب پاک است و جایز است در غسل
و وضو استعمال شود مسئله چهارم واجب بودن اجتناب در صورت اشتباه منحصر است باشتباه
در میان دو ظرف پس اگر اشتباه در میان سه ظرف یا بیشتر بشود یا در میان دو حوض
آب یا مانند آن بشود بنا بر اظهر اجتناب از همه لازم نیست بلکه همین لازم است که از یکی اجتناب
بشود و باقی را جایز است استعمال کردن پنجم اصل در آب و سایر اشیا طهارت است
تا نجاست آن ثابت شود و ثبوت نجاست یا بعلم قطعی است یا بآنکه خود ببیند که نجاستی با او
ملاقات کند یا بشهادت دو نفر عادل و حق آن است که بشهادت یک نفر اگر چه عادل باشد
نجاست ثابت نمیشود بلی هرگاه مالک آب یا لباس یا غیر آن بگوید این نجس است ظاهر آن است
که باید بقول او اعتنا شود مسئله ششم هرگاه دو آب که یکی حلال باشد و دیگری حرام بیکدیگر

مشتبه شوند اظهر آن است که باید از همه احتیاب شود **فصل نهم** در حکم آبی که استعمال شده باشد و در آن چند مسئله است **مسئله اولی** آبی که در استنجا از بول و غایط استعمال شده باشد پاک است بشرط اینکه متغیر بنجاست نباشد و نجاستی هم از خارج داخل آن نشده باشد و اجزاء نجاست در آن متعین و ظاهر نباشد **مسئله دوم** غیر آب استنجا از چیزهایی که در ازاله نجاست مانند لباس و بدن و ظروف استعمال میشود و آن را غساله میگویند اگر متغیر بنجاست شود نجس است بالاتفاق جمیع فقها و اگر متغیر بنجاست نشده باشد اقوی در نظر حقیر آن است که اگر از غساله باشد که پاک کننده از نجاست باشد پاک و اگر پاک کننده نباشد نجس است مثلا هر نجاستی که بیک آب ریختن پاک شود غساله آن که همین آب اول است که بر آن ریخته میشود پاک است و هر نجاستی که ازاله آن موقوف بدو مرتبه آب ریختن باشد آب اول که ریخته میشود نجس است و آب دوم پاک است و نجاستی که ازاله آن موقوف بر سه بار آب ریختن باشد دو آب اول نجس است و آب سیم پاک است و بعین قیاس و حاصل آنکه در نجاستی که غسلات متعدده واجب باشد غساله آخر پاک است و باقی غسلات نجسند لیکن هرکدام از آنها بجامه یا بدن یا ظرفی برسد بیک ریختن پاک میشود پس جمیع این غسلات مثل محل خواهد بود پیش از غسله آخر که بیک آب ریختن پاک میشود و در این مسئله اختلاف عظیم است میان فقها زیرا که بعضی مطلق غساله را پاک میدانند و بعضی مطلقا آن را نجس میدانند و اظهر در نظر فقیر آن است که مذکور شد **مسئله سیم** آب کمتر از کر اگر استعمال در وضو یا غسل سنت مثل غسل جمعه و مانند آن شده باشد هرگاه او را جمع کنند پاک و پاک کننده است و میتوان ازاله نجاست از آن نمود و از آن غسل کرد و ثانیا از آن وضو ساخت و اگر استعمال در یکی از شش غسل واجب شده باشد یعنی غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه و نفاس و غسل میت و مس میت و بدن خالی از نجاست خبث باشد پاک است و رافع خبث نیز هست یعنی ازاله نجاستی که در بدن و جامه و امثال آن باشد میکند اما حق آن است که رافع حدث نیست یعنی نمیتوان از آن دوباره غسل کرد و وضو ساخت و آنچه مذکور شد مخصوص است بآب قلیل اما آنکه مانند آب حوض و خزانه حمام هرگاه از آن غسل

شود با آن میتوان از آن غسل نمود و مادامی که رنگ یا طعم یا بوی آن از نجاست متغیر نشود غسل کردن و وضو ساختن از آن جایز است اما ظاهر آن است که مکروه باشد همچنانکه شیخ مفید تصریح بآن کرده است و بعض احادیث هم بر آن دلالت میکند بشرطی که آن آبهای محصوره متعارفه باشد نه مانند آب دریا باشد زیرا که در آن کراهت معنی ندارد پس غسل ترتیبی یا ارتماسی از آبی که استعمال آن نشده باشد افضل است از غسل کردن در خزانهای حمام که مکرر غسل از آن شده و از این معلوم میشود که آنچه متعارف اکثر بلاد عرب است که کسی داخل خزانه حمام نمیشود و از شیر و مانند آن آب بر بدن میریزد و غسل ترتیبی میکند افضل است از آنچه متعارف و غالب بلاد عجم است که همه کس داخل خزانه حمام میشوند و در آن غسل میکنند **چهارم** غساله حمام یعنی آبی که استعمال میشود و در زیر حمام یا آنچه میماند یا در چاه یا حوضی جمع میشود اگر یقین باشد که نجاستی با او ملاقات کرده نجس است و الا پاک است و در غالب حمامات چون مردمان به بیت الخلا میروند و از آنجا داخل فرش حمام میشوند و بسیاری بدن ایشان خالی از نجاست نمی باشد و آب بر آن میریزند و آن آب بسطح حمام میرسد بااین جهت ظاهر نجاست غساله حمام است بلکه هرگاه فرش حمام شسته شود اگرچه بآب قلیل باشد از قبیل آب دلو و طاس پاک میشود همچنانکه بعد از این اشاره بآن خواهد شد **فصل دهم** در بعضی مسائل متفرقه که متعلق است بآب و در آن چند مسئله است **اول** مکروه است طهارت نمودن و خمیر کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد بلکه ظاهر آن است که مطلق استعمال آن مکروه است خواه قلیل باشد یا کثیر بشرطی که در حوض و برکه و امثال آن نباشد بلکه در ظروف باشد خواه آن ظروف از قبیل مس و آهن و نقره باشد یا از قبیل سنگ و چوب و خزف باشد **دوم** آبی که از آتش گرم شده باشد استعمال آن در غسل و وضو و سایر انواع استعمال مکروه نیست مگر در غسل میت که کراهت دارد و همچنین کراهتی نیست در استعمال آبهای گرم که از چشمها بیرون آید بلی استعمال کردن آن بقصد شفا یافتن از بعضی امراض مکروه است **سیم** استعمال آب غصبی جایز نیست و غسل کردن و وضو ساختن از آن صحیح

نیست مگر اینکه علم بغصب بودن ان نداشته باشد یا ابتدا علم داشت و در وقت استعمال فراموش نموده و هرگاه اب غصبی را استعمال در رفع خبث نماید ازاله میشود و اگر چه مرتکب فعل حرام شده و تحقیق نماند که غصبی بودن اب بچند طریق میتواند شد اول اینکه کسی ابی از نهر برداشته باشد و در ظرف خود کرده باشد که مال او شده باشد و دیگری بزور و جبر از او بگیرد یا بدون اذن او انرا استعمال کند دوم انکه نهر ابی که مخصوص مالک باشد دیگری بدون اذن او متصل بنهر او نهری دیگر بر اشق کند و قدری از اب نهر او را بنهر خود که احداث کرده جاری کند سیم اینکه قنات یا چشمه ای که مال شخصی باشد یا وقف باشد جاری از ان نهر و چیزی و عدوان ضبط کند و صاحبان شرا ان تصرف مجری اب ممنوع کند که در این صورت بنا بر اقوی استعمال ان اب در وضو و غسل و غیر ذلک حرام است و وضو و غسل از ان باطل است و اگر قدری از ان اب غصب کند و قدری دیگر در تصرف صاحبانش باشد پس اگر قدر مغصوب از غیر مغصوب ممتاز باشد باینمعنی که معلوم باشد اب مغصوب در فلان روز معین است و غیر مغصوب در فلان روز است و این مشهد ابتدا صاحبان اب کرده باشد نه اینکه بعد از غصب غاصب با شرکا قرار داده باشند استعمال ان در وضو و غسل و شرب در روزی که مغصوب است جایز نیست و در روزی که مغصوب نیست جایز است و اگر مغصوب از غیر مغصوب ممتاز نباشد بلکه اب کرده سهم باشد مثلا پنج سهم از جاری غصب کند و قبل از تقسیم و این سهام معین نبوده در این صورت استعمال ان مطلقا جایز نیست و اگر چه غاصب با شرکا سهام خود را ممتاز کنند باعتبار اینکه این امتیاز و قسمت چون بدون اذن مالک قدر مغصوب است و صورت است مطلب دوم در بیان نجاسات و احکام ان و در ان چند فصل است فصل اول در اقسام نجاسات بدانکه اقسام نجاسات ده است اول و دوم بول و غایط از هر حیوانی که گوشتش حرام باشد و صاحب نفس سائله باشد یعنی خون جهنده داشته باشد و اگر چه از حیوان حرام گوشت صاحب نفس سائله از جمله مرغان باشد مثل باز و عقاب و پرستوک و امثال ان و بول پسر شیرخواره

نیز نجس است و اعتباری بمخالفت ابن جنید نیست و هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مانند مگس و مار و وزغ و امثال ان یا حلال گوشت باشد مانند گوسفند و شتر و گاو و اسب و استر و الاغ بول و غایط ان پاک است بلی بول و غایط اسب و استر کراهت دارد یعنی نماز کردن با ان مکروه است و سرگین مرغ خانگی پاک است و بعضی از نجس دانسته اند و اعتباری باین قول نیست و هر حیوانی که بالعرض حلال گوشت باشد و بالعرض حرام شده باشد چون جلال یعنی نجاست خوار یا حیوانی که انسان با او وطی کرده باشد بول و غایط او نجس است و دانه هائی که با فضلات حیوانات حرام گوشت بیرون می اید مانند عدس و جو و گندم و امثال اینها اگر صلب باشد بنحوی که اگر زرع شود بروید باطن او پاک است اما ظاهر که با غایط ملاقات نموده نجس است و باید شسته شود و اگر نرم و مضمحل شده باشد بنحوی که اگر زرع شود نروید نشود و هرگاه پیش از ساختن یا بعد از ان اب گل یا جائی متصل شود اجزاء ان متفرق شود در این صورت همه ان نجس است و قابل تطهیر نیست و اگر نحوی باشد که ممکن باشد که از خشک شود و بنحوی با اب گل یا جائی متصل ساخت که اب بهمه اجزاء ان نفوذ کند و بحال خود باقی باشد یعنی اجزاء ان متفرق نشود در این صورت هرگاه چنین شود ظاهر انست که پاک شود لیکن ظاهر انست که این در صورتی نمی تواند شد که بالجمله صلابتی داشته باشد و اگر زرع شود بروید و در طوحی که از فرج زن یا دبر مرد و زن بیرون اید و ماء و نجاستی باشد پاک است سیم منی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد و اگر چه گوشت ان حلال باشد مانند گاو و گوسفند و مذی پاک است و هرگاه بیرون اید وضو را باطل نمیکند و ان ابی رقیق لزجی است که بعد از شهوت بیرون می اید خواه از شهوت از ملاعبه و بوسیدن بهم رسد یا از مجرد خیال و تصور حاصل شود و همچنین ودی هم پاک است و وضو را نمی شکند و ان ابی است که بعد از بول کردن و استبرا نمودن بیرون می اید چهارم از نجاسات خون است از هر حیوانی که نفس سائله داشته باشد خواه حرام گوشت باشد یا حلال گوشت مگر خونی که بعد از ذبح حیوان حلال

گوشت در اعضای او باقی میماند بشرط آنکه بعد از ذبح شرعی قدر معتاد و متعارف از خون
بیرون آمده باشد که اگر قدر معتاد از خون بیرون نیامده باشد بجهت آنکه نفس
کشیدن خون را بباطن خود جذب کرده باشد در زمینی معصوب که سر او در بالا
بوده ذبح شده در این صورت خونی که در اعضای او باقی میماند پاک نخواهد بود
واگر قدر معتاد بیرون آمده باشد آنچه باقی میماند پاک و حلال است خواه در شکم
او باقی مانده باشد یا در میان گوشت او و پاک بودن آن موقوف نیست بر شستن
محل ذبح که حلقوم باشد بلکه هرگاه بعد از بیرون آمدن خون معتاد مذبح حیوان را
نشویند آن خون باقی مانده پاک است لکن پاک شدن محل ذبح که حلقوم است موقوف
بر شستن است و خون سینه که در آن مستقر است حرام است و دلیلی که بر نجاست آن
خلاف است واحوط اجتناب است و خون بیضه که از نطفه حیوانات بهم میرسد و
آنرا علقه گویند نجس است و چرک و آبی که از زخم لحاث بهم میرسد پاک است مگر آنکه
خونی با آن مخلوط باشد که در این صورت نجس است و هرگاه در خونی شک بهم رسد
که آیا از خونهای پاک است یا از خونهای نجس است شرعا حکم بطهارت آن میشود ششم
مرده هر حیوانی است که نفس سائله داشته باشد و جمیع اجزای مرده نجس است مگر
اجزائی که حس نداشته باشد و آن اجزا پشم است و مو و کرک و استخوان و شاخ
و سم و دندان و پر و ناخن بشرطی که از حیوان نجس العین نباشد پس هر یک از این
اجزا که از نجس العین یعنی سگ یا خوک یا کافر باشد نجس است و در اینجا چند مسئله
که باید اشاره بان بشود اول پشم و مو و کرک و پر هرگاه از حیوان مرده کنده شود
موضع اتصال آنها بمرده نجس است و باید شسته شود دوم انفحه یعنی پنیر مایه بزغاله
مرده پاک و حلال است و میتوان از آن شیر زد که پنیر شود و خوردن است که انفحه چیزی
شیر مانندی است که استحاله یافته است و بسته شده است و پوستی که ظرف آن است
داخل انفحه نیست پس آن پوست نجس است و اگر چه شستن انفحه در ظرف او
با او ملاقات نموده است از باید و لیکن واجب نیست باعتبار آنکه معفو شده است سیم

تخمی که در شکم مرغ مرده باشد پاک و حلال است بشرطی که پوست بالای او پوشیده
باشد لیکن لازم است که ظاهر آن شسته شود باعتبار آنکه بملاقات مرده نجس شده
واگر آن پوست هنوز بهم نرسیده باشد حرام و نجس است چهارم حکم آن است که
شیری که در پستان حیوان مرده باقی مانده پاک است هرگاه زنده آن حیوان پاک باشد
واگر آن حیوان حلال گوشت باشد آن شیر باقی مانده حلال نیز هست پنجم هر جزئی
از حیوان که حس داشته باشد هرگاه از زنده آن حیوان بریده شود یا کنده شود نجس است
مگر آنکه از قبیل ثبورات و ثالول و پوستهای نازک و کوچکی باشد که از لب و غیر آن از اعضا
جدا میشود که اقوی طهارت اینهاست و هر جزئی از حیوان که در اصل حیات در او حلول
کرده باشد و صاحب حس باشد لیکن با وجود اتصال آن بحیوان بجهت مرضی یا سببی دیگر
حیات از آن زائل شده باشد و بیحس شده باشد چون که مرده باشد در طهارت و نجاست
آن اشکال است و ظاهر آن است که در خصوص ایشان حکم بطهارت نشود از برای دفع حرج
ششم چند مرده از آنچه پاک است اول معصوم دوم کسی که در راه خدا شهید
شده باشد سیم مرده که هنوز بدن او سرد نشده باشد چهارم مرده که او را غسل داده
باشند خواه بعد از مردن یا پیش از مردن مثل کسی را که میخواهند بکشند و او را امر میکنند
که پیش از کشتن غسل کند پنجم مشیمه یعنی بچه دان نجس است باعتبار آنکه جزئی
است از حیوان که از آن جدا شده باشد ششم مرده هر حیوانی که خون جهنده نداشته
باشد مثل مار و ملخ و زنبور و شپش و امثال اینها پاک است هفتم هر مرده که صاحب
نفس سائله باشد خواه آدمی باشد یا غیر او اگر برطوبت یا چیزی دیگر ملاقات کند آن چیز را
نجس میکند خواه از حیوان لباس باشد یا جسد انسان باشد و اگر بخشکی با آن ملاقات
کند آن را نجس نمیکند و مرده آدمی از سایر مرده ها مخصوص است بانکه اگر کسی بخشکی
با او ملاقات کند یعنی جزئی از بدن او بوی رسد باید غسل کند و در این صورت ابتدا
شستن آن عضوی که بمرده رسیده واجب نیست بلکه همین غسل واجب است اما هرگاه
برطوبت با وی ملاقات کند واجب است که ابتدا آن عضوی که برطوبت با آن میت ملاقات

کرده بشوید و بعد از آن غسل کند **ششم و هفتم** از نجاسات سک و خوک است اگر چه سک
صید باشد بشرطی که سک و خوک آبی نباشد که اگر آبی باشند پاک اند و اگر چه
حرام گوشت اند و اگر سک یا خوک با حیوانی طاهر جمع شود و حیوانی ازیشان حاصل شود پس
اگر بسک یا خوک شبیه باشد نجس است و اگر بان حیوان طاهر شبیه باشد پاک است
و همچنین اگر به هیچکدام شبیه نباشد باز پاک است و اگر سکی بمیشی جمع شود یا بالعکس
و بچه ازیشان بهم رسد اگر شبیه باحدهما باشد نجس است و اگر شباهت به هیچیک
نداشته باشد پس اگر شبیه حیوانی دیگر باشد حکم آن حیوان را خواهد داشت و اگر
شبیه به هیچ حیوانی نباشد ظاهر طهارت آن است و اگر چه احوط اجتناب است از او
هشتم خمر است و بعضی آنرا پاک میدانند و این قول ضعیف است و شیخ صدوق
گفته است نماز کردن در جامه که بخمر آلوده باشد صحیح است و نمان کردن در آن حرام است
حرام است و این غریب است و هر چه مست کننده که در اصل روان باشد نجس است و شیره
انگور هرگاه بجوشد و خود بجوشد و دو ثلث آن کم نشده باشد نجس است بنابر اقوی و اشهر
و این حکم در آب مویز و خرما جاری نیست بلکه بعد از جوشیدن و پیش از کم شدن دو ثلث
بر طهارت و حلال بودن باقی است بنابر مذهب حق و شیره انگور پیش از کم شدن
دو ثلث اگر شیره شود یعنی بعرف آنرا شیره گویند یا منقلب بسرکه شود پاک شود
نهم فقاع است و آن شرابیست که از شیره جو میگیرند و آن نجس است و اگر مست
کننده نیست و ظاهر آن است که آنچه در بازار اهل سنت یافت شود که آنرا فقاع گویند
نجس باشد و احتراز از آن واجب باشد و اگر چه حقیقت آن بر ما معلوم نباشد **دهم**
کافر است خواه حربی باشد یا ذمی یا اهل کتاب باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و یهود و نصاری
همگی نجس اند و معیار در شناختن کفر انکار ضروری دین است پس هر که یکی از ضروریات
دین محمد ص را انکار کند کافر و نجس است و بنابراین غلاة که علی را خدا میدانند و خوارج
و نواصب که دشمن اهل بیت اند و مجسمه که خدا را جسم میدانند نجس اند و همچنین هر که
در اصل کافر باشد یعنی پدر و مادر او مسلمان باشند و مرتد شود یعنی انکار یکی از ضروریات

دین کند چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا آنکه کافر و نجس است و اولاد کفار که بحد بلوغ نرسیده
باشند نجس اند و اگر دیوانه شوند و در حین دیوانگی بحد بلوغ رسند باز نجس اند و ظرف
کفار و آنچه در دست ایشان است پاک است و حکم بنجاست آن نمی شود مگر اینکه بدانیم
که برطوبت ملاقات با آنها کرده اند و اقوی در نظر فقیر آن است که عرق شتر جلال یعنی
نجاست خوار و عرق جنب از حرام نجس است خواه از جنب مرد باشد یا زن و خواه جنابت
حرام از زنا باشد یا از لواطه باشد یا از وطی بهیمه باشد یا از استمنا بدست باشد
یا وطی با زن خود باشد در ایام حیض یا ظهار یا روزه و حق آن است که سنی و صاحب
طوایفی از اهل اسلام که در امامت با ما مخالفت اند پاک اند مگر آنکه قائل بامری باشند
که خلاف ضروری دین باشد و همچنین ولد الزنا نیز پاک است و شیر وحشی نیز پاک
است و اعتبار بمخالفت بعضی از مجتهدین در این موضع نیست **فصل سوم** در بیان
آنچه از نجاسات که اجتناب از آن در نماز لازم است و آنچه اجتناب از آن در نماز لازم
نیست بلکه عفو از آن شده و در آن چند مسئله است **مسئله اول** واجب است ازاله
نجاسات از جامه و بدن از برای نماز واجب و طواف واجب و از برای داخل شدن
مساجد خواه آن نجاست متعدی باشد یعنی مسجد را ملوث کند یا نه بنابر اظهر
و همچنین واجب است ازاله نجاسات از مصاحف و ضرایح معصومین علیهم السلام
و همچنین واجب است ازاله آن از ظرفی که در آن اکل و شرب میشود و از آن وضو
ساخته میشود و از موضعی که بر آن سجده میشود در نماز و اگر کسی نجاستی را داخل
مسجد کند واجب است که آنرا از مسجد بیرون آورد و اگر دیگری نجاست داخل کند
و او مطلع شود باز بر او واجب است که ازاله نماید بلکه هرگاه دیگری ازاله کند از او
ساقط می شود و کسی که با او نجاستی باشد و در مسجد نماز کند یا علم بهم رساند که
در مسجد نجاستی هست و نماز کند پس اگر با وجود وسعت وقت نماز کرده باشد نماز
او باطل است و اگر وقت نماز تنگ بوده و فرصت بیرون رفتن در صورت اول و
ازاله نمودن نجاست در صورت دوم نبوده باشد ظاهر آن است که نماز او صحیح باشد

دویم هرگاه موضعی از جامه نجس شود پس اگر آن موضع معلوم باشد واجب است
که همان موضع شسته شود و اگر معلوم نباشد واجب است که هر قدر از جامه که
اشتباه در آن باشد و احتمال نجاست در آن رود شسته شود و اگر اشتباه در همه
جامه باشد یعنی نجاست هر جزئی از آن محتمل باشد باید همه جامه شسته شود
سیم هرگاه کسی دو جامه داشته باشد و یکی از آن دو نجس شود و بیکدیگر
مشتبه شوند که جامه پاک از نجس ممتاز نباشد درین صورت شستن هر دو واجب
است و اگر قدرت بر شستن اینها نداشته باشد و وقت نماز در رسد و جامه
دیگر نداشته باشد باید هر نماز را یعنی در هر یک بانفراده بکند و مخفی نماند که
مشهور میان علمای فقها آن است که هرگاه اشتباه در میان چند چیز حاصل شود یعنی
بعضی از اینها نجس باشد و بعضی پاک و بیکدیگر مشتبه شوند پس اگر آن چیزها محصور
باشد اجتناب از همه لازم است خواه چند جامه باشد یا چند ظرف باشد
یا چند چیز مایع یا غیر مایع باشد یا چند موضع از زمین باشد و اگر غیر محصور
باشد اجتناب از همه لازم نیست بلکه همین اجتناب از یکی لازم است و استعمال
بواقی جایز است و تحقیق محصور و غیر محصور را حواله بعرف نموده اند و مثال محصور را
دو جامه یا سه جامه و یک بیت و دو بیت گفته اند و مثال غیر محصور را صحرا گفته اند
و ظاهر نیست که کلام ایشان درین مقام مجمل و مهمل است زیرا که محصور در لغت عرب
بمعنی شمرده شده است یعنی عددی که توان او را شمرد و غیر محصور بخلاف آن است و شک
نیست که درینجا معنی لغوی مراد نیست زیرا که هر عددی اگر چه ده هزار باشد میتوان شمرد
پس در لغت هر عددی را محصور میگویند و معنی عرفی مضبوط و معین نیست تا اراده آن
شود زیرا که در عرف اگر چه دو سه را محصور گویند و هزار را محصور نگویند اما شش
و ده و پانزده و بیست و امثال ذلک معلوم نیست که عرفا محصور است یا غیر محصور و
بیوت هم که مثال محصور گفته اند قابل الخلاف است یعنی بیوتها در نهایت کوچکی است
و بعضی در نهایت وسعت است پس معلوم نمیشود که مقصود کدام است باوجود اینکه

اشتباه

اشتباه در غیر محصور شامل آن است که عدد بیشتر نجس باشد و کمتر پاک باشد
و معلوم نیست که مشهور درینجا حکم بجواز استعمال هر یک کنند تا آن عدد نجس باقی
بماند و محتمل که مراد ایشان از غیر محصوری که اجتناب از همه لازم نیست آن باشد
که یکی از آن یا دو و بالجمله عدد کمی از آن نجس باشد و غیر محصور از آن پاک باشد و همه
بیکدیگر مشتبه شود و اگر برعکس باشد اجتناب از همه لازم دانند و بالجمله کلام ایشان
درینجا مجمل و مهمل است و نظر بادله خواهشت که چیزهای پاک و نجس یا حلال و حرام
که بیکدیگر مشتبه شوند اجتناب از همه لازم نباشد خواه محصور باشند یا غیر محصور
بلکه استعمال هر یک جایز است ولی باید اجتناب از یکی بشود تا یقین باستعمال نجس یا حرام
نشود مگر در موضعی که نص رسیده باشد یا اجماع منعقد شده باشد که باید اجتناب
از همه بشود مثل دو ظرف آب که یکی نجس و دیگری پاک باشد و دو جامه که یکی نجس
و دیگری پاک باشد و بیکدیگر مشتبه شوند که درین صورت شکی نیست که باید اجتناب
از هر دو بشود و در سایر مواضع حکم همین است که بیان شد و اگر چه مخالف مشهور باشد
و مخفی نیست که در هر جا که از متعدد اجتناب لازم باشد بجهت اشتباه همین اجتناب
در آنچه مشروط بطهارت است باید کرد مثل اینکه اگر آب باشد از آن وضو نباید ساخت و
غسل نباید کرد و اگر خاک باشد تیمم بآن نباید کرد و اگر جامه باشد در آن نماز نباید
کرد و در غیر این اجتناب لازم نیست زیرا که بمنزله نجس در جمیع احکام نیست پس اگر
برطوبت با آن ملاقات نمود و اگر ملاقات شود ملاقی آن نجس نمیشود بنابر اقوی چهارم
دو چیز است که از آن عفو شده یعنی شارع اذن داده که با آن نماز بشود هرگاه در جامه
یا بدن باشد یکی خون جراحتها مانند دمل و زخم و امثال آن خواه همیشه بیاید یا بعضی
از اوقات بیاید و بعضی اوقات منقطع شود و خواه ازاله آن دشوار باشد یا نه و تا آن
جراحت بالکلیه به نشود خونیکه از آن بیرون آید معفو است و تبدیل کردن جامه و شستن موضع
خون بجهت مانع از بیرون آمدن خون باشد واجب نیست و همچنین کم نمودن از خون نیز واجب
نیست و سنت است که صاحب جراحت هر روز یک نوبت جامه خود را بشوید و هرگاه خون

وخون بواسیر اگر ... واحوط ازاله آنست

جراحت یا نجاستی دیگر ملاقات کند معفو نخواهد بود و ازاله آن واجب خواهد بود اما
هرگاه با چیز پاکی مانند عرق ملاقات کند باقی بر عفو خواهد بود و ازاله آن لازم نخواهد
بود و هرگاه از موضع ضرورت که محل جراحت است تعدی کند و بجائی دیگر از بدن
یا جامه برسد ازاله آن واجب است و معفو نیست دوم خونیست که کمتر از درهم بغلی
باشد و درهم بغلی بحسب وضع نقد یک درهم و ثلث درهم معروف است و بحسب مساحت
بقدر بند بالای انگشت ابهام است یا بقدر گودیی است که در میان کف دست است
پس خونی که کمتر از این مقدار باشد نماز با آن صحیح است و ازاله آن واجب نیست مگر آنکه
خون حیض یا نفاس یا استحاضه یا خون سگ یا خوک یا کافر باشد که ازاله هر یک از این
شش خون از جامه و بدن واجب است و نماز با آن صحیح نیست و اگرچه کمتر از درهم بغلی
باشد و همچنانکه مذکور شد عفو در صورتی است که خون کمتر از درهم بغلی باشد پس
اگر بقدر درهم بغلی باشد معفو نیست و ازاله آن واجب است همچنانکه اگر زیادتر از آن
باشد و هرگاه متفرق باشد در بدن یا در جامه یا در چند جامه یا در بدن و جامه هر دو
یعنی بعضی در بدن متفرق باشد و بعضی در جامه در این صورت اگر بنحوی باشد که مجموع آن یعنی
همه آنچه در بدن یا جامه یا جامها یا بدن و جامه است بر روی هم جمع شود کمتر از درهم باشد معفو
است و اگر زیادتر از درهم یا بقدر درهم باشد معفو نیست و ازاله آن واجب است و اگر
خون بر دو روی جامه رسد پس اگر هر طرفی علیحده رسیده باشد یعنی از احدهما به دیگری
سرایت نکرده باشد در این صورت دو خون خواهد بود و باید هر دو را اعتبار نمود یعنی اگر
هر دو بقدر درهم باشد معفو نیست و اگر کمتر باشد معفو است و اگر هر طرفی علیحده نرسیده
باشد بلکه از یکی به دیگری سرایت کرده باشد در این صورت اکثر برآنند که دو خون نخواهد
بود بلکه یک خون خواهد بود باین معنی که همین یک طرف اعتبار خواهد شد و طرف
دیگر اسقاط می‌شود پس اگر همین یک طرف کمتر از درهم باشد معفو است و اگر بقدر درهم
یا زیادتر باشد معفو نیست و بعضی را اعتقاد آنست که در صورت سرایت اگر جامه نازک
باشد یک خون خواهد بود و همین یک طرف اعتبار می‌شود و اگر جامه غلیظ باشد دو خون

خواهد

خواهد بود و هر دو طرف اعتبار می‌شود و از کلام بعضی معلوم می‌شود که اعتبار
کثافت با وجود سرایت در صورتی است که جامه یک لائی باشد و اگر مرکب از دو لا
و آستر باشد خواه با پنبه باشد یا بی پنبه در حکم چند جامه خواهد بود و هر دو را
باید اعتبار کرد و ممکن است که با وجود مرکب بودن از چند لا این در صورت سرایت
اعتبار یکی نشود و بلکه اسقاط شود باعتبار آنکه در عرف از یک جامه میگویند و
مخفی نیست که چون در این مواضع نصی نیست و ترجیح خالی از اشکال نیست باید احتیاط
را عمل آورد لهذا باید در جمیع صور اعتبار تعدد نمود پس اگر جامه یک لائی باشد و به
هر دو روی آن خون رسیده باشد دو خون خواهد بود و اگرچه به سرایت باشد و
اگر مرکب از آستر و ابره باشد و خون بهر دو طرف هر یک از ابره و آستر رسیده باشد
چهار خون خواهد و اگر مرکب از سه پارچه باشد و خون بهر دو طرف هر یک از سه
پارچه رسیده باشد شش خون خواهد بود و همچنین بلی اگر جامه بسیار نازک باشد
و خون از طرفی بطرف دیگر سرایت کند ظاهر آن است که همین اعتبار یک طرف باشد
نشود و خونی که معفو باشد هرگاه ازاله عین آن بغیر مطهر که آب مطلق است بشود یعنی
آب مضاف یا بچیزی مالیده بر آن ازاله شود موضع آن بر عدم عفو باقی خواهد بود و
اگر ازاله عین بغیر آب در قدر معفو از خون باشد که معفو است موضع آن بطریق اولی معفو
خواهد و اگر قدر معفو از خون با نجاستی دیگر ملاقات کند از عفو بیرون میرود و اگر ملاقات
با ما یعنی طاهر کند اگر هر دو با هم بقدر درهم برسند باز از عفو بیرون میرود و اگر کمتر
از آن باشند بر عفو باقی خواهد بود و اگر در خونی شک باشد که آیا خون طاهر است
یا خون نجس اولی طهارت آن است و اگر شک باشد در آنکه بقدر معفو است یا زیاده
از آن ظاهر آن است که معفو باشد مسئله چهارم هرچه بر تنهائی عورت را نپوشاند
مانند بند زیر جامه و بند چاقشور و کلاه و عرقچین و جوراب و کفش و امثال اینها
نجاست آن در نماز معفو است و حرجی در آن نیست خواه لباس و جامه بر آن صادق آید
یعنی از لباس پوشیدنی باشد یا نه و خواه در محل خود باشد یا نه و خواه بالفعل انسان

پوشیده باشد بلکه پوشیده باشد وانچه پوشیدنی نباشد و در عرف آنرا
جامه و لباس نگویند بنجاست آن معفو است و اگرچه تواند عورت را بان پوشانید مانند
بعضی از نعلینها و بر کلاه و جایز است نماز با سفینه یا کوزه که در آن نجاست باشد بنابر اقوی
و همچنین جایز است در نماز برداشتن طفل و حیوان حرام گوشت که پاک باشد و حکم
آن است که عمامه هرگاه نجس باشد نماز با آن جایز نیست زیرا که لباس و ازین سا[تر] است
و سایر عورت نیز هست پس هرگاه که چنان باشد که عورت را بپوشاند نماز با او جایز
ندارد و کسی که شراب یا میته خورده باشد و در شکم او باقی باشد در وقت نماز قی
کردن او لازم است و بنابر این اگر قی نکند و نماز کند با وجود وسعت وقت نماز
او باطل خواهد بود و ظاهر این حکم جاری نیست در حرامی که کسی خورده باشد و در وقت
نماز در شکم او باقی باشد و التزام از حالی از اشکال نیست و اگر نعلین نجس باشد ظاهر
آن در وقت نماز رستاست و بعضی فقها همه چیزی که نجاست آن در نماز معفو است
مستحب دانسته‌اند و دلیل آن معلوم نیست مسئله ششم اگر زنی موی کسی دیگر را
بموی خود پیوند کند پس هرگاه آن موی از نجس العین باشد مثل حرام کرده و اگر
با آن نماز کند نماز او باطل است و اگر موی حیوان حلال گوشت باشد در آن هیچ باکی
نیست و اگر موی حیوان طاهر حرام گوشت باشد چون آدمی و مانند آن در آن کراهت
خواهد بود و اگر حیوان موی خود را داشته باشد که بی‌مثال بن قطع شده باشد و کسی که بریده
باشد مجرد گذاشتن آن نیز بر سر مکروه است و اگرچه پیوند بموی سر نشود همچنانکه متعارف
بعضی از زنان است که سرایشان ندارد مسئله هفتم نجاستی که در نماز معفو است جایز
نیست که در مسجد با آن نماز شود و اگر با آن در مسجد نماز کند نماز او باطل است
بنابر اقوی مسئله هرگاه کسی از روی علم و عمد با نجاست بدن یا جامه نماز کند آن
نماز باطل است بالاتفاق و اگر وقت باقی باشد باید اعاده کند و اگر بیرون رفته
باشد باید قضا کند و جاهل بحکم مسئله معذور نیست بلکه اعاده و قضا براو
نیز لازم است و اگر ابتدا علم بنجاست داشته و در وقت نماز فراموش کرده و بعد از نماز

بخاطرش رسید که جامه یا بدن او نجس بوده اظهر بنظر فقیر آن است که نماز او صحیح است
و اعاده و قضا بر او لازم نیست و اگرچه اشهر و احوط آن است که در وقت اعاده کند و
بعد از بیرون رفتن وقت قضا کند و بعضی گفته‌اند اگر وقت باقی باشد اعاده لازم است
و اگر بیرون رفته باشد نماز صحیح است و قضا لازم نیست و این قول بغایت ضعیف است
و اگر جاهل بنجاست باشد یعنی مطلقا علم بنجاست نداشته و بعد از نماز معلوم شود که
جامه یا بدن او نجس بوده اعاده و قضا لازم نیست خواه احتمال بدهد که آن نجاست بعد
از نماز یا در اثنای نماز بجامه و بدن او رسیده یا یقین کند که پیش از نماز با او بوده است و
هرگاه در اثنای نماز نجاستی در جامه یا بدن برسد پس اگر معلوم او باشد که این نجاست
قبل از نماز با او بوده اقوی آن است که نماز را بر هم زند و بعد از ازاله آن نجاست
نماز را اعاده کند اگر وقت باقی باشد و اگر وقت مضیق باشد قضا کند و احوط
آنست که در ضیق وقت آن نماز را تمام کند و بعد قضا هم بکند و اگر معلوم باشد
که آن نجاستی که در اثنا دیده قبل از نماز بوده یا حال هم رسیده یا معلوم باشد
که در حال هم رسیده مثل اینکه در میان نماز بینی او خون شود یا فضله حیوانی بیاید که
بول و فضله آن نجس باشد با او برسد یا نجس العین با او یا برطوبت ملاقات کند در این
صورت واجب است انداختن جامه نجس یا ازاله آن نجاست و تمام کردن نماز اگر انداختن
و ازاله باعث بطلان نماز چون فعل کثیر یا استدبار قبله نشود و الا باید نماز را
برهم زند و بعد از ازاله آن نجاست نماز را از سر گیرد نهم اگر کسی جامه‌اش منحصر
در یک جامه نجس باشد و قدرت بر ازاله نجاست آن نداشته باشد مخیر است که
یا با آن جامه نماز کند یا برهنه نماز کند و افضل آنست که با آن جامه نماز کند و در صورتی
که برهنه نماز کند اگر ایمن از نظر کردن غیر محرم باشد ایستاده نماز میکند و الا نشسته
نماز میکند و در هر دو صورت بجهت رکوع و سجود اشاره میکند یعنی اندکی سر فرود
می‌آورد و اولی آن است که فرود آوردن بجهت سجود بیشتر باشد از فرود آوردن
بجهت رکوع و بعد از سر برداشتن خواه از رکوع و خواه از سجدتین باید اندکی

تامل کند تا اطمینان بعمل اید و اگر کند ان جامه نجس متعدد باشد بحیثیتی سرها
یا اعیان متعین است که با ان جامه نماز کند و بعد احتیاج باعاده و قضا نیست بنابر اقوی
دهم هرگاه نجاستی که در جامه یا بدن باشد وازاله ان متعذر باشد با ان نماز
میتوان کرد واگر نجاسات متعدده در جامه و بدن باشد وازاله بعضی از انها ممکن
باشد وازاله بعضی دیگر ممکن نباشد انچه را میتوان ازاله نمود ازاله ان واجب است
وانچه را نمیتوان معفو است وبا ان نماز میتوان کرد هرگاه کسی گمان نجاست جامه
یا بدن کند و از ان تفحص نکند و با ان نماز کند و بعد معلوم کرد جامه یا بدن نجس بوده
اقوی صحت ان نماز است واحوط ان است که اعاده کند و همچنین است حکم هرگاه جامه
نجس خود را بدیگری که با او مطمئن باشد بدهد که بشوید و او بگوید از اشستم و با ان
نماز کند وبعد معلوم شود که ازاله نجاست از ان نشده است فصل سوم در بیان
کیفیت ازاله نجاسات و دران چند مسئله است مسئله اول هرگاه جامه یا بدن ببول
نجس شده باشد وبخواهند ازان بارتماس قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره
نجس شده باشد بس است یک اب ریختن کافی است ومراد ان است که رسیدن اب تمام
محل نجاست کافی است ودیگر سیلان وتقاطر و منفصل شدن اب از ان محل لازم نیست
بشرطی که ان طفل پسر باشد نه دختر و خنثی ودر اراده عمر شیر خورده ودر عرف او را
شیرخواره بگویند وطعام خور نگویند ولکن بر سبیل ندرت یا بر طریق دوا چیزی
بخورد ضرر ندارد واگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد اقوی ان است
که دو بار شسته شود یعنی دو اب بران ریخته شود وبعضی را اعتقاد ان است که
هرچیزی که شبیه بجامه و بدن است چون سنگ و چوب وبعضی ظرفها و ظروف
در حکم جامه و بدن است که هرگاه ببول نجس شده باشد باید دو نوبت شسته
شود واین احوط است واگرچه نظر بدلیل یکنوبت کافی است ودر دو نوبت فاصله
حسی شرط است وانفصال تقدیری کافی نیست یعنی باید یکنوبت اب بریزند ودست
نگاه دارند که فاصله بشود پس نوبت دیگر اب بریزند و یک اب ریختن کافی نیست

واگرچه زمان ان بعضی زمان دو نوبت اب ریختن وفاصله میان انها بکشد واگر
در اب کر یا جاری بشویند تعدد لازم نیست ویکنوبت اب فرو بردن کافی است
بشرطی که ازاله عین نجاست بشود ودر غیر بول از نجاسات یکنوبت اب ریختن کافیست
بشرطی که از ان ازاله عین نجاست بشود واگر ازاله نشود تعدد واجب است تا بکلی
ازاله حاصل اید وان حکم در غیر ظروف است ودر ظروف بعضی مواضع است که تعدد
لازم است چنانکه بیاید مسئله دوم در بول طفل شیرخواره عصر یعنی فشردن
لازم نیست بلکه همین مجرد ریختن اب کافی است چنانکه مذکور شد ودر غیر ان از
اقسام نجاسات خواه بول باشد یا نجاستی دیگر مشهور میان مجتهدین ان است که اگر
جامه یا هرچه نجاست دران نفوذ کند بر سد فشردن واجب است هرگاه ممکن باشد و ظاهر
از ادله ان است که فشردن لازم نباشد هرگاه ازاله عین بدون ان بشود بلی هرگاه ازاله
عین موقوف بران باشد شبهه در وجوب ان نیست واحتیاط ان است که فشردن ترک
نشود پس اگر جامه و مانند ان از نجاستی نجس شود که یک نوبت باید شسته شود یعنی
غیر بول از انواع نجاسات باید یکنوبت اب بران بریزند وبیفشرند واگر از نجاستی نجس
شود که دو نوبت باید شسته شود چون بول باید یکنوبت اب بریزند وبیفشرند
وبعد از ان باز اب بریزند ونوبت دیگر بیفشرند وبعضی گفته اند افشردن اول
کافی است وبعضی گفته اند افشردن دوم کافی است واین اقوی است واگرچه احوط
ان است که دو نوبت فشردن بنحوی که مذکور شد عمل اید واگر در اب کر یا جاری بشوید
فشردن لازم نیست بدون شبهه بلکه مجرد فرو بردن دران با ازاله عین نجاست کافی
است مسئله سوم زنی که مربیه طفل باشد خواه پسر یا دختر وخواه یکی یا بیشتر
ویک جامه بیشتر نداشته باشد بلکه هرچند جامه داشته باشد که محتاج باشد بحیثیتی
سرما یا عریان که همه انها را یکدفعه بپوشد در این صورت کافی است که شبانه روزی
یکنوبت ان جامه را بشوید وبعد از ان هر بولی که ان طفل در ان جامه کند تا شبانه روز
تمام شود معفو است وبا ان نماز میتوان کرد وانچه معفو است همین بول است که جامه

ان زن رسیده باشد پس اگر بیرون او رسد ازاله ان از برای هر نماز واجب است و همچنین اگر غایط او بجا ماند و بیرون رسد ازاله ان در وقت هر نمازی لازم است و انچه بگویند واجب غسل است که نشسته باشد یعنی همچو اب بران ریزند که جاری شود و بنا بر مشهور ریختن و بعد صب یعنی رسانیدن اب بجمیع محل نجس بدون سیلان و جاری شدن و فشردن کافی نیست و اگرچه ان بول بول شیرخواره باشد و نیست که ان بگویند در احتیاط باشد که چهار غسل را با طهارت در باید و ظاهر ان است که بگویند شستن جامه کافی باشد از برای خصی یعنی کسی که خصیه او را کشیده باشد یا بریده باشد و بول در جامه او بیاید و نتواند خود را ضبط کند مسئله هرگاه بدن و مانند ان از اجسام صلبه نجس شود در تطهیر ان با اب قلیل دست مالیدن لازم نیست هرگاه ازاله عین نجاست بدون ان نشود و هرگاه ازاله عین موقوف بران باشد واجب خواهد بود و اگر پوست و دوشک و بالش و مانند اینها از چیزها که فشردن اینها ممکن نیست نجس شود در شستن اینها با اب قلیل فشردن ضرور نیست و همین دست مالیدن کافی است بلکه اقوی ان است که هرگاه ازاله عین نجاست بدون مالیدن نشود ان نیز واجب باشد و اگر با اب کر یا جاری بشویند مجرد فرو بردن در اب با ازاله عین کافی است و احتیاج بمالیدن نیست مسئله هرچه غساله ازان بر فشردن و مالیدن جدا نمی شود مانند صابون و نان و خربزه و هندوانه و مانند اینها از گندم و برنج و امثال ان هرگاه نجس شوند پس اگر همین ظاهر اینها نجس شده باشد و نجاست در باطن اینها نفوذ نکرده باشد خلافی نیست که با اب کر یا جاری پاک میشوند یعنی فرو بردن اینها با اب کر یا جاری با ازاله عین نجاست کافی است در طهارت و در پاک شدن اینها با اب قلیل خلاف است و اظهر در نظر حقیر ان است که هرگاه اب قلیل بر اینها ریخته شود تا ازاله عین نجاست بکند پاک میشوند و اگر نجاست در باطن اینها نفوذ کرده باشد مثل اینکه در اب نجس خیسانیده شده باشد یا خیسانیده شده باشد در این صورت تطهیر اینها موقوف است به گذاشتن اینها در اب کر یا جاری یا اب در باطن

اینها نفوذ کند و هرجا نجس شده است اب بانجا برسد و با اب قلیل تطهیر اینها ممکن نیست و اولی ان است که اینها را خشک سازند و بعد ازان در اب کر گذارند تا نفوذ بکند اب در همه اجزاء ان نفوذ کند و او لو بیت بجهت ان است که در صورت خشک ساختن نفوذ کردن در موضعی که نجاست دران نفوذ کرده زودتر بعمل می اید مسئله گوشت نجس با اب قلیل و کشمش پاک میشود خواه پخته باشد یا نه اگر نجاست در باطن ان نفوذ کرده باشد واجب است بباطن ان که نجس شده اب رسانیده شود تا ازاله اجزا نجس بشود پس اگر با اب قلیل بعوض دست مالیدن ممکن باشد فهو المراد والا فرو بردن ان با اب کر یا جاری لازم است مسئله هرگاه حنبز نجس را نازک کنند و در اب کر یا جاری بگذارند تا اب بجمیع اجزا ان برسد پاک میشود و بعضی در این تامل دارند و اگر ازان نان خشک بریزند یا بعد از نفتن از خشک کنند و در اب کر یا جاری بگذارند تا اب بجمیع اجزا ان برسد شبهه پاک میشود مسئله جامه که بچیز نجسی رنگ شده باشد هرگاه ان را با اب کر یا جاری بگذارند که اب بجمیع اجزا ان برسد در پاک شدن ان شبهه نیست و اگر با اب قلیل از طهارت دهند باید اب بران ریخته شود تا اب بجمیع اجزاء ان رنگ برسد و باقی بودن رنگ مانعی ندارد زیرا که قدر واجب در ازاله هر نجاستی رفع شدن عین ان نجاست است و باقی بودن رنگ ان مانع ندارد و همچنین است حکم لیفه مرکب نجس در طلی که اگر طهارت از اب قلیل دهند اجزاء ان را متفرق کنند که اولا اب پاک بهرجزئی ازان برسد مسئله هرگاه زمین نجس شود شبهه نیست در پاک شدن ان بجاری ساختن اب کر یا جاری یا باران بر ان در جاری بران بقدری که ازاله عین نجاست بکند و همچنین شبهه نیست در پاک شدن ان از اب قلیل بقدری که غساله ان بجائی که بران ریخته شده از محل نجس بموضعی دیگر اخراج شود که در این صورت ان محل پاک می شود و اگر جائی موضع دیگر که غساله بانجا رفته نجس میشود و ظاهر ان است که زمین نجس از ریختن اب قلیل تمام و مستقل پاک شود و اگرچه غساله از محل بجای دیگر اخراج نشود زیرا که اظهر طهارت ان غساله است و اگرچه جمعی از نجس می دانند

وازطرق تطهیر زمین نجس آنست که آفتاب بر آن بتابد و آنرا خشک کند در جائی
که عین نجاست در آن باقی نباشد یا آن موضع نجس را تر دارند یا گل پاکی بر آن بمالند
که محل نجاست را تمام کند مسئله دهم در تطهیر نجس بآب قلیل شرطست که آب
وارد بر نجاست شود پس اگر نجاست وارد بر آب شود آن آب نجس میشود و موضع نجس را
پاک نمیکند و بنابراین جامهای نجس که در طشت و امثال آن از ظروف میشویند
اگر ابتدا آب بر طشت ریزند و بعد از آن جامه در آن گذارند آن آب نجس میشود و جامه
پاک نمیشود و اگر ابتدا جامه را در آن بگذارند و بعد از آن آب بر آن ریزند و بشویند
پاک میشود زیرا که در این صورت ورود آب بر نجس بعمل آمده است مسئله یازدهم
هرگاه خمیر نجس در تنور بسته شود آن تنور نجس میشود و برخی نان آن پاک
نمیشود بلکه نجاست باقی است و طریق تطهیر تنور آن است که آب بر آن ریخته شود
بنحوی که بجمیع مواضعی که نجاست آن محتمل است جاری شود و آن آب منفصل شود
و بعینه تنور برسد و باید مواضع تنور بنحوی باشد که آب بر آن وارد تواند شد
و بنابراین در تنورهائی که متعارف در خانهای بعضی جاها است ورود آب بر جمیع اجزاء
آن ممکن است بنحوی که آب بر تمام اجزاء آن پاک میشود اما تنورهائی که متعارف
بازارها است چون سقفی دارند که وارد شدن آب بر آن ممکن نیست لهذا تطهیر سقف
آن باب ممکن نیست و باید آن تنور کنده شود و اگر تراشیدن آن تنور ممکن باشد
بنحوی که یقین شود بازاله موضع نجس ظاهر آن است که تراشیدن با این نحو کافی باشد
و احتیاط بکندن تنور باشد مسئله دوازدهم چیزهای مایع از شیره و شیر و روغن
و امثال اینها هرگاه نجس شوند پاک شدن اینها ممکن نیست و باید ریخته شوند و اگر
روغن یا شیره جامد و بسته شود و نجاستی ظاهرا بآن برسد هرگاه همان موضع نجس را
بردارند باقی پاک است مسئله سیزدهم گل که در کوچها و بازارها است بنابر قوی پاک
است خواه از باران بهم رسیده باشد یا از غیر آن مگر اینکه علم بنجاست آن بهم رسد
و هرگاه از باران بهم رسیده باشد سنت است که بعد از سه روز از باران گذشتن اجتناب

ازان

ازان نشود مسئله چهاردهم هرگاه سگ یا خوک یا بدن کافر بجامه کسی برسد اگر با رطوبت
باشد شستن آن واجب است و اگر خشک باشد سنت است که آب بر آن پاشیده شود
مسئله پانزدهم ظاهر آن است که جسم صیقلی چون آینه و مانند آن هرگاه نجس شود بمجرد مسح کردن
و ستردن نجاست از آن بدست یا پنبه و امثال آن پاک نمیشود بلکه طهارت آن موقوف
بر شستن است و اگر بدن یا جامه و غیر آن بخون نجس شده باشد از آب دهن پاک نمیشود و
مخالفت بعضی از مجتهدین در این دو موضع اعتباری ندارد مطلب سیم در بیان مطهرات
و احکام اینها بدانکه مطهرات ده است اول آب و احکام آن مذکور شد دویم آفتاب
و آن پاک میسازد زمین و بوریا و حصیر را از بول و غیر آب نجس و امثال اینها از نجاستی
که جرم نداشته باشد یا جرم آن زایل شده باشد و رطوبتی باقی مانده باشد و پاک ساختن
در وقتی است که آفتاب اینها را خشک کند و همچنین پاک میکند نجاسات مذکوره را از هر چه
عادة نقل و تحویل نمیشود اگرچه قابل آن باشد چون بناها و درختها و میوها که بر درخت
باشد اگرچه در وقت چیدن اینها رسیده باشد و گیاهها و دانهائی که در بار باشد
و جدا نشده باشد و درها و پنجرها و چوبها که داخل عمارت شده باشد و همچنین
سنگ و کلوخ و خشت و امثال اینها که در بنا اینها بکار رفته باشد و در آفتاب
خشک شود پاک میشود و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول در پاک
شدن شرط است که خشک شدن آن بتابیدن آفتاب باشد پس اگر یکی از اینها مذکور شد
نجس باشد و اگر بی آفتاب خشک شود و اصلا آفتاب بر آن نتابد پاک نمیشود و همچنین
اگر بغیر آفتاب خشک شود پاک نمیشود خواه آن غیر آتش باشد یا باد باشد یا هوا
منفرد باشد و اگر خشک شدن از آفتاب و باد یا آفتاب و سایه هر دو با هم باشد ضرر
ندارد و پاک میشود بشرط آنکه تاثیر آفتاب در خشک ساختن کمتر از تاثیر باد یا هوا
نباشد پس اگر خشت نجس در یکشبانه روز خشک شود که روز آن آفتاب باشد بلا[illegible]
پاک میشود زیرا که تاثیر روز در خشک شدن بیش از تاثیر شب است و همچنین اگر در یک
روز و دو شب خشک شود زیرا که تاثیر آفتاب در یک روز کمتر از تاثیر هوا در دو شب

بدانکه در پاک کردن آفتاب زمین و اجزاء از قبیل سنگ و کلوخ و خشت و دیوارها اشکالی نیست اما در غیر اینها محل تامل است و احتیاط آنست که بمجرد خشک شدن اینها از آفتاب اکتفا نشود بلکه از آب تطهیر اینها بشود

[illegible]

نیست واگر مدتی بتابد هر روز خشک شود که در مجموع آن آفتاب نتابد روزی نیم ساعت بیشتر
مثلا آفتاب بوده پاک شدن آن معلوم نیست و همچنین در هر موضعی که غالب خشکیدن
از غیر آفتاب باشد دویم هرگاه باطن دیواری نجس باشد مثل دیواری که از گل
نجس ساخته باشند و نجاست از ظاهر به باطن متصل باشد و آفتاب بر یک روی
آن بتابد و همه دیوار را خشک کند مجموع آن دیوار از ظاهر و باطن و روی آن پاک می‌شود
واگر نجاست ظاهر و باطن با نجاست یک روی آن با نجاست روی دیگر از یکدیگر منفصل
باشد از تابیدن آفتاب بر یک روی آن باطن و روی دیگر آن پاک نمیشود
هرگاه زمین نجسی بغیر آفتاب خشک شده باشد و بر آن آب بریزند و آفتاب خشک
کند بنابر اشهر و اقوی پاک میشود سیوم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند
زیر کفش و چکمه و نعلین و ته پا را خواه به راه رفتن از آن نجاست بشود یا به مالیدن
و خواه راه رفتن و مالیدن بر خاک باشد یا بر سنگ یا ریگ و باید زمین پاک باشد
واگر نجس باشد بنابر اقوی پاک نمیکند و اگر پای شخصی قطع شده باشد و بجای
پا از چوب چیزی ساخته باشد و آن چوب نجس شود از راه رفتن یا مالیدن بر زمین پاک
نمیشود و در پاک شدن ته عصا و ته نیزه خلاف است و پاک شدن رجحانی دارد و خشک
شدن نجاست پیش از مالیدن بر زمین شرط نیست بلکه اگر نجاست تر باشد و به راه
رفتن یا مالیدن آن زایل شود پاک می‌شود و لازم نیست که آن نجاست اجزائی داشته باشد
پس اگر زیر کفش یا قدم متنجس باشد به مثل بول یا مانند آن از نجاساتی که جرمی ندارد
بعد از آن راه رفتن یا مالیدن که رطوبت آن بول را رفع کند پاک میشود و اگر آن
بول خشک باشد چون که محسوس نشود به یک مرتبه مالیدن پاک می‌شود و خشک بودن
زمین لازم نیست پس اگر زمین تر باشد یا گل باشد باز پاک میکند و ظاهر آن است
که در صورت مالیدن ته کفش یا قدم بخاک یا سنگ یا ریگ یا گل فرقی نباشد میان
اینکه هر یک از اینها متصل به زمین باشد و کفش و پا بر آن مالیده شود یا منفصل
از آن شود یعنی از زمین بردارد و کفش و پا بر آن بمالد یا بالعکس و هر چیز بر آن صادق

نباید مطهر نیست واگر چه از اجسام صلبه باشد خواه اولا زمین بوده چون چوب و آهن
و مس و سایر فلزات یا ابتدا از جمله اجزای زمین بوده و به سبب طبخ از آن بیرون رفته
چون گچ و آجر پس اگر زمین با آجر یا گچ یا چوب یا یکی از فلزات فرش شود راه رفتن
بر آن زیر کفش و پا را پاک نمیکند چهارم از مطهرات استحاله است خواه با آتش باشد
یا بغیر آن و استحاله عبارت از آن است که تغییر اسم و صورت یعنی اسم و صورت چیزی زایل
شود و اسم و صورتی دیگر از برای او بهم رسد و این شامل است آنچه را فقها انقلاب
میگویند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود اول هر چیز نجسی یا متنجسی
که با آتش سوخته شود و خاکستر یا انگشت شود آن خاکستر و انگشت پاک است و دود
هم که از نجاسات برخیزد پاک است دویم هرگاه گل نجس را بپزند و از آن آجر یا کوزه
بسازند حق آن است که آن آجر و کوزه پاک است سیم خمیر نجس از پختن پاک نمیشود
پس اگر از آن خمیر نان بپزند آن نان نجس است و جایز است که خمیر و نان نجس را بکافر
بفروشند یا به حیوانی بدهند بخورد چهارم حق آن است که بخار مایعات نجس پاک است
چون بخار حمام و بخار شیره انگور که جوش آمده از آتش و بخار بول و غایط در زمستان و مانند
اینها از اجزاء واگر بخاری از آب نجس بالا رود و بر جسم صیقلی چون مس و امثال آن جمع
شود و آب شود و تقاطر کند آن آب پاک است پنجم از جمله استحاله پاک کننده
آن است که سگ یا خوک در نمکزار افتد و نمک شود و منی حیوان پاک شود و اگر نجس
بول یا عرق یا لعاب حیوان حلال گوشت شود و غذای نجس مثل گیاه و شیر و گوشت حیوان
حلال گوشت شود و خون نجس کرم شود و زمین نجاستی چون عذره انسان یا مثل آن خاک
یا کرم شود و شراب بنفسه یا به علاج یعنی با انداختن چیزی بآن سرکه یا نمک و مانند آن سرکه
شود و همچنین آب انگور بعد از آنکه بغلیان از آتش نجس شود هرگاه سرکه شود پاک شود
و مشهور آن است که آنچه در شراب انداخته میشود از برای سرکه شدن یا به علاجی پاک شود
نه چیز که شراب بر او غالب باشد پس اگر از آن در سرکه بسیاری ممزوج کند چون که شراب در
جنب سرکه مستهلک باشد پاک نمیشود و اقوی آن است که هرگاه آنقدر از زمان بگذرد

که علم بهم رسد که آن شراب سرکه شده است پاک میشود پس در مواضعی که استهلاک بعمل آید اما دانستیم که استحاله متحقق نمیشود طهارت حاصل نمیشود مثل آنکه قدری بول نجس یا خون نجس داخل شیر یا شربت بسیاری شود که در این صورت آن شیر و شربت نجس میشود و اگرچه آن بول و خون در جنب آن مستهلک است و هرگاه قلیلی از چیز حرام داخل چیز حلال بسیاری شود بنحوی که آن حرام در جنب آن حلال مستهلک باشد محتمل که این چیز مانند نجس و پاک باشد و هم آن حرام شود **ششم** هر نجسی که با ستحاله پاک شود هرچه بملاقات آن با رطوبت متنجس شده نیز پاک میشود بنابر اظهر پس زمینی که بملاقات غایط رطبی متنجس شود و آن غایط خاک یا کرم شود آن زمین نیز پاک میشود و آب و رطوبات نیز که با سگی در مملکت زار افتند ملاقات کرده چون آن سگ نمک شود و پاک شود آن آب و رطوبات نیز پاک میشود **هفتم** از مطهرات انتقال است و آن عبارت است از نقل شدن خون نجس بشکم حیوانی که خون او پاک باشد چون نقل شدن خون انسان بشکم پشه و شپش **هشتم** نقص چنانکه شیرهٔ انگور را چون بجوشانند نجس میشود و بکم شدن دو ثلث آن پاک میشود **نهم** تبعیت مثل آنکه شیرهٔ انگور چون برفتن دو ثلث پاک شود دیگ و سایر آلات پختن آن و بدن و رختهای پزنده و سایر مباشران آن بتبعیت آن پاک میشود و همچنین اگر مسلمانی طفلی از کافر حربی اسیر کند آن طفل بتبعیت مسلم پاک میشود **دهم** اسلام که آن کافر را از نجاست کفر پاک میکند **یازدهم** زوال عین یعنی برطرف شدن عین نجاست مثل اینکه دهن حیوانی غیر آدمی یا بعضی از اعضای او بخون آلوده شود بمجرد برطرف شدن آن خون پاک میشود **دوازدهم** مسح بطاهر و این در غایط است که چون مخرج را مسح کند بسنگ یا بسه کلوخ یا سه لته که پاک باشد مخرج پاک میشود چنانکه تفصیل آن بعد از این مذکور خواهد شد **مطلب چهارم** در احکام ظروف و پوستها و در آن سه فصل است **فصل اول** در بیان تطهیر ظروف و در این فصل چند مسئله است

مسئله اول

مسئله اول هرگاه ظرفی از خمر نجس شود بنابر اقوی باید سه مرتبه شسته شود و اگر موشی در آن میرد ظاهر آن است که یکنوبت شستن که ازاله عین نجاست کند کافی است و اگرچه احوط آن است که هفت مرتبه شسته شود **دوم** اگر سگی در ظرفی ولوغ کند یعنی بسر زبان ظرف آب یا مایع دیگر را بیاشامد یا ظرف را بلیسد باید اول آن ظرف را بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت بشویند و اگر مالیدن بخاک متعذر باشد بسبب تنگی آن یا فاسد شدن ظرف بعضی از فقها گفته اند هرچه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و صابون بدل خاک میشود و بعضی گفته اند بعوض خاک باید یکنوبت باب شسته شود و اظهر آن است که بعوض خاک هیچ یک از شبیه آن و آب کافی نیست و اگر خاک بآن ظرف نرسد نجاست باقی خواهد بود تا بخاک مالیده شود و اقوی آن است که خاک تنها کافی است و امتزاج آن باب شرط نیست و اگر لعاب یا عرق یا سایر رطوبات سگ به ظرفی افتد مانند لیسیدن سه نوبت لازم نیست بلکه یک نوبت شستن که ازاله عین کند کافی است بلکه ظاهر آن است که هر عضوی از سگ مثل دهان او باشد که هرگاه ظرفی را با رطوبت ملاقات کند باید یکنوبت بخاک مالیده شود و دو نوبت باب شسته شود و لیکن که سگ از آن آشامیده باشد اگر ظرفی یا جامه برسد در ازاله آن سه نوبت لازم نیست بلکه یکنوبت شستن کافی است و همچنین اگر غساله آن آب یا غساله ظرفی که سگ از آن لیسیده بجامه برسد یکنوبت شستن کافی است **سوم** اگر خوکی از ظرفی آب بیاشامد یا آن را بلیسد اقوی و اشهر آن است که هفت مرتبه باب شسته شود **چهارم** هرگاه چند سگ از یک ظرف ولوغ کنند یا آن را بلیسند یا یک سگ در یک ظرف چند مرتبه چنین کند تداخل میشود یعنی از برای جمیع یکنوبت خاک و دو نوبت شستن کافی است و همچنین است حکم در خوک یعنی حکم چند ولوغ آن با حکم یک ولوغ تفاوت ندارد و هفت نوبت شستن در واحد و متعدد کافی است و حاصل آن است که اگر نجاست ظرفی متعدد شود پس هرگاه آن نجاسات در حکم مساوی باشند تداخل میشود چنانکه

مذکور شد واکر ده حکم منافات باشد باید انچه اکثر است عمل اید و احتیاج باقل نیست
پس اکر ظرفی سک و خوک هر دو ولوغ کنند باید هفت مرتبه شسته شود که معتبر در
ولوغ خنزیر است و بیشتر است و احتیاج به نوبت معتبر در سک نیست بل ظاهر اینست
که یک نوبت بخاک مالیدن نیز لازم باشد و اکر موشی که از ظرفی ولوغ کند که از جنس شیره
باشد همین هفت مرتبه شستن کافی است و احتیاج به مرتبه شستن علی حده از برای خمر
نیست و اکر ولوغ سک با خمر جمع شود باید یک نوبت بخاک مالیده شود و سه نوبت
شسته شود و همچنین است حکم در اجتماع سایر انواع نجاسات و اکر در اثنای شستن
نجاسات ظرفی نجاستی دیکر در ان ظرف واقع شود باید عددی که از برای نجاست
دوم مقرر شده عمل اید پس عددی که از نجاست اول باقی مانده اکر مساوی جمیع عدد
نجاست دوم باشد همان باقی مانده کافی است و اکر بیشتر باشد ان باقی مانده
که بیشتر است عمل اید و اکر کمتر باشد باید عدد نجاسات دوم که بیشتر است عمل اید
مثلا اکر در اثنای شستن ظرف از ولوغ خنزیر شراب در ان ریخته شود پس اکر چهار
بار شسته شده باشد که شراب در ان ریخته شود سه نوبت دیکر که باقی مانده و مساوی
عدد شستن نجاست خمر است کافی است و اکر سه نوبت شسته شده باشد که خمر در ان
ریخته شود باید چهار مرتبه که باقی مانده است عمل اید و اکر پنج نوبت شسته شده
باشد که خمر در ان ریخته شود باید سه نوبت که معتبر در خمر است عمل اید و همین قیا
س است حکم در سایر انواع نجاسات **پنجم** در شستن ظروف از باقی نجاسات
سه نوبت واجب است بنا بر اقوی و اکر ظروف را بغیر ظرف اب کر یا جاری بشویند
تعدد لازم نیست بلکه همین فرو بردن ان در کر یا جاری یا ان المعین کافی است خواه
نجاست ان از ولوغ خوک و سک باشد یا از نجسی دیکر بلی در ولوغ سک واجب
است که اول بخاک مالیده شود **ششم** در پاک شدن ظرف از شستن بنحو مذکور
فرقی میان اقسام ظروف نیست پس هر ظرفی که نجس شده باشد از شستن بطریق
مذکور پاک میشود خواه ان ظرف از قبیل مس و چینی و کاشی باشد یا از قبیل چوب

و خزف و کدو باشد و ابن جنید کفته است که ظرف چوب و خزف و کدو هر کاه از خمر
نجس شود قابل طهارت نیست و بشستن پاک نمیشود و این قول ضعیف است **هفتم**
طریق شستن ظروف اب قلیل انست که اب در ان بریزند و ان را حرکت دهند بنحوی که
اب بهمه جای ان برسد پس ان اب را بریزند یا با الت پاک کنند پس در هر جایی که سه نوبت
باید شسته شود باید سه بار ریختن اب بظرف و حرکت دادن و خالی کردن عمل اید و در
جایی که هفت نوبت باید شسته شود لازم است که هفت بار ریختن و حرکت دادن
و خالی کردن عمل اید و اکر ظرف را از اب پر کنند احتیاج بحرکت دادن نیست و اکر ظرف
نجس از ظروفی باشد که در زمین محکم کرده باشند چون دیک و خم و دکان طریق تطهیر
ان همین نحو است که از اب پر کنند و بشویند تا سه نوبت تمام شود یا الت ظرف اب کنند
و ان پایین کوفته تا بیالا اب بریزند که اب بهمه مواضع ان برسد پس از خشک سازند
و نوبت دیکر چنین کنند تا سه نوبت عمل اید و دیکر پر کردن ان در هیچ نوبتی لازم نیست
و اکر اندک ابی در ته ان بماند که ظرفی دیکر نتوان برداشت از ان بر پنبه یا اله برداریم
فصل دویم در سایر احکامی که متعلق است بظروف و در ان چند مسئله است **مسئله اول**
ظروف کفار پاک است و استعمال انها جایز است مکر انکه علم حاصل شود که ایشان
با رطوبت بانها ملاقات نموده باشند و همچنین است انچه در دست ایشان باشد یعنی
مایعاتی که علم بملاقات حاصل نباشد مکر پوست و کوشت که در دست ایشان باشد
که نجس است و کوشتی از ایشان مطلقا جایز نیست همچنانکه تفصیل ان بیاید و جامه که کافر
ان را ساخته باشد پوشیدن ان جایز است هر کاه برطوبت با ان ملاقات نکرده باشد
یعنی علم بملاقات کردن او برطوبت حاصل نباشد **دوم** حرام است بر مرد و زن اکل
و شرب از ظروف طلا و نقره بلکه مطلقا استعمال ان حرام است و در نکاه داشتن ان
بدون استعمال اختلاف است و اقوی حرمت است و بنا بر این شکستن ظرف طلا و نقره
واجب است و اکر کسی ظرف طلا و نقره دیکری را بشکند برای و غرامتی لازم نمی اید **سیم**
ماکول و مشروبی که در ان ظرف است حرام نمیشود لیکن بیرون اوردن ان بقصد خوردن

حرام است و معروف تر میان مذهب اصحاب آن است که جایز است که آن ظرف را وضو کند و بعضی

انکه بجایی دیگر یکبار وضو نیز آن ... **چهارم** وضو ساختن از ظرف طلا و نقره

و آب وضو را در آن ریختن و اگرچه حرام است اما باعث بطلان وضو نمیشود مگر

اینکه قدرت بر ظرف و آب دیگر نداشته باشد و وضو ساختن او موقوف باشد

بر اینکه از آن ظرف وضو سازد که در این صورت اقوی بطلان وضو است و همچنین

است حکم در غسل کردن در طشت یا حوض طلا و نقره خواه غسل ترتیبی کند یا ارتماسی

بلی هرگاه بیرون آمدن از حوض از جنس طلا و نقره باشد غسل او صحیح است و اگرچه قدرت

بر غسل کردن در جایی دیگر نداشته باشد **پنجم** هرگاه اصل ظرف از طلا و نقره باشد

و از مس کوب یا برنج کوب نموده باشد یا آب مس یا برنج رو کش آن کرده باشد

بر حرمت باقی خواهد بود و استعمال آن جایز نخواهد بود **ششم** مشهور میان فقها

آن است که استعمال ظروف مفضض و مذهب مکروه است اما اجتناب موضع نقره

و طلا واجب است و بعضی گفته اند که ظرف مس و مانند آن هرگاه روکش طلا و نقره

شده باشد اگر آن را بر آتش گذارند هرگاه از آن طلا و نقره حاصل شود حکم ظرف

نقره و طلا خواهد داشت و اگر طلا یا نقره حاصل نشود حکم ظرف مس خواهد

داشت و تحقیق آنست که مفضض و مذهب سه احتمال دارد اول آنکه اصل ظرف از مس

و مانند آن باشد و به روکش از آب طلا و آب نقره مالیده باشند دوم آنکه اصل

آن باز از مس و مثل آن باشد لیکن بعضی از اطراف و مواضع آن طلاکوب یا نقره

کوب باشد سیم آنکه بعضی از اجزا و قطعات آن نقره و طلا باشد بعضی دیگر چیز دیگر

و شکی نیست که استعمال آن در صورت اول و دوم جایز است با کراهت و اجتناب از موضع

طلا و نقره هم لازم نیست بلکه مستحب است اما استعمال آن در صورت سیم خالی از اشکال

نیست و احوط اجتناب است در این صورت خصوصا هرگاه بیشتر اجزای آن از طلا یا نقره

باشد **هفتم** هرچه ظرف بر آن صادق نیاید اگر از طلا و نقره باشد استعمال آن جایز

نیست چون میل و قلم و انگشتر و زنجیر و حلقه و زنجیر و زین و لجام نقره و آن محول

بر کراهت است نه حرمت و هرچه گاهی اطلاق ظرف بر آن میشود اما ظاهر و حقیقی نیست

از افراد شایع ظرف نیست بلکه از افراد نادره است یا اطلاق ظرف بر آن بعنوان مجاز

است مانند سرمه دان و دوات و قلمدان و غالیه و میان غلیان خواه گاهی باشد یا ...

بعضی از علما استعمال آن را حرام دانسته اند و اقوی آن است که جایز است و حرام نیست

لیکن احوط اجتناب است **هشتم** جایز است آویختن قندیلهای طلا و نقره در مساجد

و مشاهد و همچنین جایز است تزیین مصحف و شمشیر و دیوارها و سقفها بطلا و نقره

و استعمال ظروفی که از غیر طلا و نقره باشد جایز است و اگرچه قیمت بالاتر از طلا

و نقره داشته باشد مثل یاقوت و زمرد و سایر انواع جواهر **فصل ششم** در بیان احکام

پوستها و در آن چند مسئله است **اول** پوست مرده نجس است و باعث پاک

نمیشود **دوم** هر حیوانی که از تذکیه نموده باشد پوست آن پاک است و هر حیوان

حلال گوشت تذکیه بر آن واقع میشود باتفاق جمیع علما و اما حیوان حرام گوشت

چند قسم است اول آنچه بی شبهه تذکیه بر آن واقع میشود و آن خوک و سگ است

دوم آنچه تذکیه بر آن واقع نمیشود باتفاق و آن انسان و سگ و خوک است **سیم**

آنچه در وقوع تذکیه بر آن خلاف است و اشهر و اقوی وقوع تذکیه است و آن سباع

است یعنی حیوانات درنده که گوشت خوار است مثل شیر و پلنگ و مانند اینها **چهارم**

آنچه در وقوع تذکیه بر آن خلاف است و اقوی عدم وقوع تذکیه است و آن مسوخات

و حشرات و مسوخات بنا بر قول اصح موش است و عقرب و وزغ و خرگوش و میمون و

خوک و سوسمار و خرس و فیل و کرگدن و زنبور و جریث که ماهی است و وطواط که مرغی است

گوشت خوار است و حق آن است که تذکیه بر اینها واقع نمیشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که بر بعضی

از این مسوخات مثل فیل و خوک تذکیه واقع شود و حشرات حیوانات صغاری است که

بر زمین حرکت میکنند مار و سوسمار و موش و کربها و امثال اینها و بعضی گفته اند حیوانات

صغار زمین است که سم از برای اینها نیست و بنا بر این مار و عقرب از حشرات نیست و

اصح آن است که تذکیه بر حشرات الارض هر بعضی باشد واقع نمیشود بلی چون حشرات ...

سائله ندارند باید پوست اینها پاک باشد واگرچه قابل تذکیه نباشد وظاهر آنست
که غیر سباع از حیوانات حرام گوشت چهار وحوش وچه از مرغ وچه از ماهی مانند مسوخ
وحشرات باشد که تذکیه بر اینها واقع نشود وگوشت وپوست اینها نجس باشد و
اگرچه ذبح متعارف بر اینها واقع شود وبنابراین باید سریشم ماهی نجس باشد زیرا که آن
شکم ماهی که سریشم از ان بعمل می اید حرام گوشت است وچون تذکیه بر ان واقع نمی شود
باید گوشت وپوست ان نجس باشد واگرچه بطریق متعارف ذبح شود لیکن ظاهر آنست
که مطلق ماهی نفس سائله نداشته باشد وبنابراین سریشم ماهی نجس نخواهد بود ومخفی نیست
حکم چند که خصیه سگ ابی است مگر اینکه ثابت شود که از جمله سباع ودرندگان
باشد که درین صورت باوجود ذبح متعارف نجس نخواهد بود مسئله سیم حیوانات
که قابل تذکیه اند چون سباع هرگاه ذبح شرعی شوند استعمال پوست اینها در هر امری
جایز است مگر بعضی انکه استعمال پوست هر حرام گوشتی در ان جایز نیست واگرچه تذکیه
بر ان واقع شود وپوست ان هم دباغت شود مسئله چهارم هر پوستی که معلوم باشد
که از مرده است گرفتن واستعمال ان جایز نیست خواه در دست کافر باشد یا در دست
مسلمان واگر معلوم باشد که از حیوانیست که تذکیه بر ان واقع شده است گرفتن و
استعمال ان جایز است واگرچه در دست کافر باشد بنابر اظهر واگر معلوم نباشد
که از مرده است یا از مذکی پس اگر در دست کافری باشد یا در بازار اهل کفر باشد
از یهود ونصاری ومجوس وفرنگی وهندو وغیر ایشان از اهل کفر گرفتن ان جایز
نیست وهمچنین اگر در زمینی افتاده باشد که همه یا بیشتر اهل ان کافر باشند برداشتن
واستعمال ان جایز نیست وهمچنین هر پوستی که مالک ان بگوید این تذکیه
نشده است گرفتن ان جایز نیست خواه مالک مسلم باشد یا کافر واگر در دست
مسلمان باشد یا در بازار مسلمین باشد یا در زمینی افتاده باشد که جمیع یا بیشتر
اهل ان مسلمان باشد گرفتن وبرداشتن واستعمال ان جایز است واگرچه انکه
ان پوست را داشته باشد بنابر ذبح یهود ونصاری را حلال داند چون اهل سنت وبنا

جایز نبودن پوست از سیاه نجایز است مگر اینکه علم بهم رسد که از حیوانیست
که ذبح ان در دست یهود ونصاری شده باشد واگر پوستی در دست کافری باشد
وما بدانیم که ان کافر انرا بیواسطه یا بواسطه از مسلمانی گرفته است جایز است
گرفتن ان پوستها از ان کافر واگر پوستی در دست مسلمانی باشد ویقین داریم
که انرا بیواسطه یا بواسطه از کافری گرفته گرفتن ان جایز نیست وهر پوستی که قرینه
مفید علم باشد که از دست مسلمان بیرون امده وابتدا در دست ایشان بوده میتوان
انرا گرفت اگرچه حال در دست کافر باشد ومیتوان انرا برداشت اگرچه در زمین کفار
افتاده باشد واز ان قبیل است پوست مصحف وکتب احادیث وانچه از پوستها که در
بلاد اسلام یافت میشود وشهرت دارد که از دست کفار بیرون می اید مانند بلغار
وبعضی از پوستهای کلاه اگر یقین باشد که از دست کفار بیرون امده گرفتن ان جایز
نیست واگر یقین نباشد گرفتن ان جایز است وسایر انچه در بلاد اسلام یافت میشود
وشهرت دارد که از دست کفار بیرون می اید چون ماهوت وبکربروت شکر وزنجبیل
پرورده وامثال ان در حکم مانند پوست نیست زیرا که غیر پوست از چیزها پاک وحلال است
اگرچه بدانیم که از دست کفار بیرون امده مادامی که علم حاصل نشود که ایشان برطوبت
با اینها ملاقات نموده اند مطلب پنجم در احکام خلوت واداب حمام وسایر انچه باعث
نظافت وپاکیزگی بدن است ودر ان چند فصل است فصل اول در احکام خلوت
ودر ان چند مسئله است مسئله اول هرگاه بیت الخلا رود ودر ان جهت قضای حاجت
واجب است در حین خلوت بلکه در سایر احوال که عورت خود را از نامحرم بپوشاند یعنی
بر هر مردی واجب است که عورت خود را از هر کسی بپوشاند مگر از زوجه وکنیزی که انرا
بشوهر نداده باشد ودر عده نباشد ومگر از دیوانه وطفل غیر ممیز وبر زنی واجب است
که عورت خود را از هر کسی بپوشاند مگر از شوهر خود یا اقای خود اگر کنیز باشد وشوهر نداشته
باشد ودر عده هم نباشد ومگر از طفل غیر ممیز ودیوانه وپوشانیدن زن عورت
خود را از زنان نیز واجب است واگرچه از قبیل مادر ودختر وخواهر وعمه باشد و

بر هر مرد و زن واجب است که نظر بعورت نامحرم در آن حال و سایر احوال نکند و نظر کردن بعورت اهل ذمه از یهود و نصاری نیز حرام است و اگر چه بشهوت نباشد بنابر اولی و در وقت نشستن از برای قضای حاجت اگر علم یا ظن باشد که هرگاه خود را نپوشاند دیگری عمداً یا سهواً بعورت او نظر خواهد کرد پوشانیدن در حال نشستن واجب است و اگر علم و ظن نباشد پوشانیدن لازم نیست و مراد بعورت ذکر است و حلقهٔ دبر و خصیه **مسئله دوم** حرام است در آن حال رو بقبله و پشت بقبله نشستن خواه در صحرا باشد یا در بنا باشد و خواه بر بدن و صورت هر دو باشد یا بیکی از اینها باشد و سنت است نشستن رو بمشرق یا مغرب و در حال استنجا یعنی شستن مخرج بول و غایط رو بقبله و پشت بقبله نشستن مکروه است و اگر کسی خواهد بول کند در موضعی که جهت قبله از او نا ظاهر است که اجتهاد و سعی در معلوم کردن قبله بر او واجب نباشد و بهر جهت که خواهد میتواند نشیند **مسئله سیم** واجب است شستن مخرج بول باب و مالیدن سنگ یا کلوخ کافی نیست و بعضی واجب دانسته‌اند که دو نوبت آب بر آن ریخته شود و ظاهر آن است که یک نوبت کافی باشد و اگر چه احوط دو نوبت است **مسئله چهارم** هرگاه غایط از مخرج متعدی شود یعنی از حواشی در تجاوز کند و حوالی آن را آلوده کند واجب است که تطهیر آن را باب کند و مالیدن سنگ و کلوخ کافی نیست و حد تطهیر آن است که عین نجاست زایل شود یعنی جرم غایط یا رطوبت لزجی که بموضع می‌چسبد برطرف شود و اعتبار بو نیست پس اگر بعد از ازالهٔ عین و حاصل شدن پاکی بوی باقی مانده باشد باکی ندارد و واجب شستن ظاهر مخرج است و شستن باطن و ازالهٔ نجاست از آن بانگشت و امثال آن واجب نیست بلکه از جملهٔ وساوس شیطانیه است که مذموم است و هرگاه غایط از مخرج متعدی نشده باشد و حوالی آن آلوده نشده باشد مختیر است میان شستن بآب و ازاله کردن آن بمالیدن سه سنگ یا سه کلوخ یا سه لته و پنبه و امثال آن از چیزهائی که [illegible] و شستن

و کراهت است استقبال [illegible]

باب افضل است از مالیدن سه سنگ و اگر شستن و مالیدن هر دو را بعمل آورد اکمل است و سنت است که مالیدن پیش از شستن باشد و هرگاه به سه سنگ پاک نشود باید زیاد کرد تا پاکی حاصل شود و هرگاه بکمتر از سه سنگ پاک شود باید سه را تمام کرد و استعمال یک سنگ که سه جهت داشته باشد کافی نیست بلکه باید مسح از سه سنگ باشد نه از سه جهت یک سنگ و استعمال سنگ و کلوخ نجس جایز نیست و اگر به نجس مسح کند واجب است که بعد از آن مخرج را باب بشوید و مسح بسنگ و کلوخ مطلقاً کافی نیست بنابر اولی و سنگی که دیگری استعمال کرده باشد یا خود در وقتی دیگر استعمال کرده باشد جایز است که بعد از شستن آن سنگ آن را استعمال کند و همچنین جایز است که موضعی از آن که پاک باشد استعمال کند و اگر چه موضعی دیگر از آن نجس باقی باشد اما اگر خود آن را استعمال کند جایز نیست که در همان وقت بعوض سنگ دوم یا سیم از آن شق بعد استعمال کند یا طرف پاک آن را استعمال کند زیرا که همچنانکه واجب است مسح به سه سنگ متحقق شود و مسح کردن بچیزهای صیقلی چون شیشه و امثال آن و بچیزهای رخو مانند ذغال و امثال آن اگر نجاست را قلع کند و ازاله نماید کافی است و الا کافی نیست و ظاهر آن است که مسح کردن بهر چیز تا باشد کافی باشد و حرام است استعمال کردن سرگین و استخوان و مطلق خوردنی و هر چه از احترامی باشد چون کاغذی که بر آن علوم دینیه نوشته شده باشد و تربت مقدسه جناب سید الشهداء و اگر مسح بیکی از اینها کند محل پاک نمیشود و اگر محترم را از روی استخفاف و اهانت استعمال کند کافر میشود و سه مرتبه استعمال آلت پاک کافی است نه آنکه محل را پاک کند و استعمال آن کافی نیست و واجب نیست که هر یک از سه سنگ همه موضع نجس را فرو گیرد بلکه اگر از هر یک بعضی آن موضع بشود و بجموع از مجموع سه سنگ پاکی حاصل شود کافی است و لازم است که ابتدا سنگ را بر موضعی گذارد که پاک باشد و از آنجا بمالد که نجاست را بر دارد و از موضعی پاک دیگر نقل نکند زیرا که اگر نجاست را بموضعی دیگر نقل کند واجب است که بعد از آن باب بشوید و بعضی

گفته‌اند که افضل آن است که سنگ اول را بر مقدم طرف راست محل گذارد و او را بکشد
تا مؤخر آن طرف و از آنجا بکشد تا موضعی که از آن ابتدا شده بود و سنگ دوم را بر مقدم
طرف چپ گذارد و بعکس اول بکشد تا موضعی که از آن ابتدا کرده بود و بسنگ سیم
هر دو طرف را با وسط مسح کند و این تفصیل دلیلی ندارد **مسئله ششم** سنت است که
در وقت قضای حاجت بموضعی رود که هم بدن او از مردمان مخفی باشد و کسی او را
نه بیند پس اگر در جایی باشد که بیت الخلا باشد همان کافی است و اگر در صحرا باشد باید
از مردم دور شود بنوعی که کسی او را نه بیند یا در گوی یا عقب دیواری بنشیند که
از نظر مردم مخفی باشد و سنت است که از برای بول موضعی مناسب اختیار کند که بول
از آن ترشح نکند یعنی در موضع مرتفعی بنشیند یا در زمین نشیند که خاک بسیار داشته
باشد و سنت است که در وقت داخل شدن به بیت الخلا پای چپ را مقدم دارد و
در وقت بیرون آمدن پای راست را مقدم دارد و اگر در صحرا باشد محل قدم موضع
نشستن است و مستحب است که در این حال سر را بپوشاند و در وقت نشستن تکیه بر
طرف چپ کند و در وقت داخل شدن بگوید بسم الله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث
المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم و در وقت کشف عورت بگوید بسم الله و در وقت
نشستن بگوید اللهم اذهب عنی القذی والاذی واجعلنی من المتطهرین و در وقت
حدث بگوید اللهم کما اطعمتنیه طیبا فی عافیة فاخرجه منی خبیثا فی عافیة
و در وقت نظر کردن بغایط بگوید اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام و در وقت استنجا
بگوید اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمها علی النار و در وقت فارغ
شدن بگوید الحمد لله علی ما اخرج منی من الاذی فی یسر وعافیة و در وقت بیرون آمدن
بگوید بسم الله والحمد لله الذی عافانی من الخبیث المخبث واماط عنی الاذی و در وقت
بیرون آمدن دست بر شکم خود بمالد بگوید الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه وابقی فی قوته
فیا لها من نعمة لا یقدر القادرون قدرها و سنت است که استنجا بدست چپ باشد
و از جمله مستحبات استبرا کردن است و در تفسیر او بیان فقها اختلاف است و آنچه

از احادیث

از احادیث اظهر است آن است که سه نوبت از بیخ ذکر تا سر آن بقوت دست بکشد
بنوعی که بقیه بولی که در آن مانده بیرون آید و آنچه باحتیاط نزدیکتر است آن است
که سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر دست بکشد و از بیخ ذکر تا سر آن سه مرتبه دست
بکشد پس سه نوبت ذکر را بیفشارد و اگر بعد از استنجا استبرا رطوبتی بیرون آید حکم
بول ندارد بلکه پاک است و اگر پیش از آن وضو ساخته باشد وضو را باطل نمی‌کند
و اگر بعد از بول استبرا نکرده باشد و رطوبتی از مخرج بول بیرون آید حکم بول دارد
یعنی نجس است و باید شسته شود و وضو را باطل میکند و من آن است که استحباب استبرا
از برای زن نیست **مسئله هفتم** مکروه است که در وقت نشستن از برای قضای
حاجت رو یا پشت بقرص آفتاب یا ماه کند خواه بدن و عورت هر دو در برابر آفتاب
یا ماه باشد یا یکی از اینها در برابر باشد و هرگاه حایلی از ابر یا درخت یا دیوار و
امثال آن در میان واقع شود کراهت برطرف می‌شود و بخسوف و کسوف کراهت
رفع نمیشود بلکه در وقت خسوف و کسوف اگر رو یا پشت باینها کند کراهت باقی خواهد
بود و مکروه است که در وقت نشستن رو یا پشت بباد کند و مکروه است نشستن
در سر راهها و در خانهای مردم بدون رضای که مملوک باشد و اگر مملوک باشد نشستن
در آنجا حرام است و در در مسجد و پشت دیوارهای آن و در مواضعی که قافله و مردم در آنجا
فرود می‌آیند یا مردم در آنجا اجتماع میکنند و در جایی که مردم آب از جوی یا چاه بر
میدارند و در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد پس اگر بالفعل میوه نداشته
باشد و لیکن از شأن او باشد که میوه بدهد یا پیش از این میوه داشته نشستن در
زیر آن مکروه نیست بنابر اقوی و مکروه است بول کردن در سوراخ حشرات چون
مار و مور و موش و امثال اینها و در زمین صلب بلکه در هر موضعی که خوف برگشتن
بول و رسیدن آن بجامه و بدن باشد زیرا که بسیار اتفاق می‌افتد که در نشستن
امثال این مواضع قطرهای کوچک از بول بجامه و بدن رد میشود بنحوی که احساس آن
نمیشود و گاه است که احساس آن شود و لیکن معلوم نبودن موضعی که آن رسیده

و واجب بودن شستن جميع مواضعى كه محل اشتباه است در اين صورت بعضى از
مردمان بى مبالات در امور دين در شستن ان كوتاهى كنند و حال انكه در احاديث
بسيار رسيده كه احتراز نكردن از بول باعث عذاب قبر است و در بعضى احاديث
رسيده كه بيشتر عذاب قبر از بول است و مكروه است ايستاده بول كردن و
در اب بول كردن خواه ايستاده باشد يا جارى و اگر چه كراهت در ايستاده شديدتر است
و ابى كه در ضرورت بهاى بيرون مى شود از براى ازاله نجاست همچنانكه در حمام و بعضى
ديگر از بلاد متعارف است در حكم ساير ابهاست كه بول در ان مكروه است بنا
بر اظهر و بعضى گفته اند بول در ان كراهتى ندارد و شكى نيست كه در حالت ضرورت
مانند وقت سوارى كشتى كراهتى نيست و ظاهر اين است كه در اين حكم غائط نيز
مثل بول باشد و مكروه است تطميح بول يعنى از جاى بسيار بلند مانند بام
بر پايين بول كردن و انچه مذكور شد كه سنت است از براى بول نشستن در موضع
بلند محمول است بر موضعى كه اندكى بلند باشد كه از ترشح بول اطمينان حاصل
شود و كراهت در موضعى است كه بسيار بلند باشد چون بام و كوه و درخت
و امثال اينها و كراهت در صورتيست كه بر بام ان موضع بنشيند و بصحرا بول كند
و اگر بول بر بهمان موضع كند و از انجا بر پايين جارى شود از ناودان يا بيرون
ان كراهتى نيست و مكروه است در حال خلوت چيزى خوردن و مسواك كردن و حرف
زدن مگر بذكر خدا و خواندن اية الكرسى و حكايت اذان و امر ضرورى كه اگر تكلم نكند
فوت شود و دست زدن و امثال ان كفايت نكند و اگر در انحال عطسه كند سنت است
كه الحمد لله بگويد و اگر كسى بگويد بر او سلام كند جواب سلام او واجب است و هرگاه
اسم پيغمبر صلى الله عليه واله را بشنود بايد صلوات بر او بفرستد مانند ساير اوقات ترك
نكند و در بيت الخلاء بسيار نشستن كراهت دارد و مكروه است همراه داشتن انگشتر
يا پول نقره كه در ان اسم خدا باشد و همچنين است همراه داشتن قران و ادعيه
كه مشتمل بر اسماء الهى باشد و مكروه است استنجا كردن بدست راست و بدست

چپ

چپ هرگاه در ان انگشترى باشد كه اسم خدا يا اسم يكى از انبيا يا ائمه يا حضرت
فاطمه عليهم السلام بر ان باشد و مراد اينست كه قصد يكى از ايشان شده باشد
همچنانكه در نگينهاى عقيق و امثال ان نقش ميشود نه اينكه موافق اسم يكى از ايشان
باشد و اگر چه قصد اسم ايشان نباشد همچنانكه اسم ان شخص در نگين مهر او نقش
ميشود **مسئله** اگر كسى عمدا استنجا را ترك كند و وضو سازد و نماز كند وضوى
او صحيح است اما نماز او باطل است و اعاده ان واجب است باتفاق جميع علما و اگر سهوا
استنجا را ترك كند و وضو سازد و نماز كند مشهور ميان مجتهدين اين است كه نماز
او باطل است و اعاده ان واجب است خواه در وقت باشد يا در خارج وقت و وضو
صحيح است و اعاده ان لازم نيست و ابن جنيد اعاده را در خارج وقت واجب
ندانسته است بلكه سنت مى داند و صدوق در بول اعاده وضو را نيز لازم دانسته
و در غائط اعاده نماز را واجب ندانسته و قول مشهور اولى و اظهر است
فصل دوم در اداب حمام بدانكه رفتن حمام از جهت پاك نمودن بدن از چرك و كثافات
سنت است و بهتر ان است كه روز چهارشنبه يا جمعه برود و جمعه افضل است
و واجب است كه در وقت داخل شدن عورت خود را بپوشاند اگر ديگرى در حمام
باشد و مكروه است كه مكشوف العورة داخل اب شود بلكه بايد با لنگ باشد
و تا در آب است لنگ را از خود دور ندارد مگر اينكه مظنه نجاستى در اب باشد كه در اين
صورت گشودن ان از جهت شستن كه خاطر جمع شود مانعى ندارد و اگر بى لنگ
در ميان اب غسل كند غسل او صحيح است اگر چه مرتكب فعل مكروه شده خواهد بود
و اگر بى لنگ در خارج اب بايستد و غسل ترتيبى كند كراهتى نخواهد داشت بشرطى
كه ديگرى در انجا نباشد كه نظر بعورت او كند و اگر ديگرى باشد واجب است كه عورت را
بپوشاند و اگر با وجود نظر كردن غير نپوشاند و غسل كند غسل او صحيح است اگر
چه مرتكب فعل حرام شده خواهد بود و مكروه است بحمام رفتن و شكم ممتلى از طعام
باشد يا بالمره از ان خالى باشد بلكه بايد اندك چيزى بخورد و برود و مكروه است

در حمام مسواک کردن و شانه بر ریش زدن و لنگ بر عورت مالیدن پای سنت است
شستن سر بخطمی و سدر خصوصا در هر روز جمعه و خضاب کردن ریش بوسمه
وحنا و نوره کشیدن در هر پانزده روز و ترک کردن مردان نوره کشیدن را
تا چهل روز و زنان تا بیست روز کراهت شدید دارد و در هر روزی نوره کشیدن
کراهت ندارد مگر روز چهارشنبه و از بعضی اخبار کراهت در روز جمعه نیز
معلوم میشود و اصح عدم کراهت است و مکروه است که در وقتی که نوره مالیده
باشد بنشیند و نوره گذاشتن بر موی زیر بغل افضل است از تراشیدن او و
بعد از نوره کشیدن حنا مالیدن بر مواضع آن مستحب است و در جنابت نوره
کشیدن مانعی ندارد و مکروه است که پیر پا برهنه بحمام رود و در بعضی اخبار رسیده
که باید زنان را از رفتن حمام منع کرد و مراد آن است که اجتماع ایشان در حمام مکروه
است و باید هر زنی تنها بحمام رود مگر اینکه ممکن نباشد که در این صورت با وجود
جمعیت رفتن زنان بحمام مکروه نیست و سلام کردن در حمام کراهت ندارد لیکن
کسی که لنگ نبسته باشد سلام کردن و قرآن خواندن او مکروه است و بهر
تقدیر اگر کسی سلام کند جواب سلام او مانند سایر اوقات واجب است و جماع
با حلال خود اگر در حمام اتفاق افتد کراهتی ندارد و در بعضی احادیث وارد شده
که در حمام خوردن آب سرد و ریختن آن بر بدن موجب بعضی امراض است مگر ریختن
بر پاها در وقت بیرون آمدن که موجب برطرف شدن مرضهاست و کسی که بحمام
رود سنت است که در وقت رخت کندن بگوید اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی
علی الایمان و در وقت داخل شدن بیت اول بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر
نفسی و استعیذ بک من اذاه و در وقت داخل شدن بیت دوم بگوید اللهم اذهب
عنی الرجس النجس و طهر جسدی و قلبی و اینکه در بیت یعنی بیت دوم مکث کند
و چون خواهد داخل بیت سیم شود که حرارتش بیشتر است قدری آب گرم بر سر و پاها بریزد
و در بیت سیم مکث کند بگوید اللهم انی اعوذ بک من النار و اسئلک الجنة و در وقت رخت

پوشیدن بگوید اللهم البسنی التقوی و جنبنی الردی و سنت است که در وقت بیرون
رفتن عمامه بر سر بندد **فصل سیم** در سایر انواع نظافت و پاکیزگی و آن چند چیز است
اول مسواک کردن و در آن ثواب عظیم است و در اخبار ترغیب بسیار و تاکید
شدید بر آن شده و در وقت وضو ساختن و اراده نماز کردن و قرائت قرآن و در سحرها
سنت موکد است و اقل مسواک کردن آن است که انگشت بمالد و افضل مالیدن انگشت
ابهام است و مسبحه **دوم** چیدن ناخن است و چیدن جمیع ناخنهای دستها و پاها در روز
جمعه سنت موکد است و سنت است که در وقت چیدن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة
محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام و در بعضی اخبار رسیده که اگر در روز جمعه احتیاج
بچیدن ناخن نباشد باید کارد یا مقراض بر آن مالیده شود تا سنت بعمل آید و بعد
از جمعه افضل روز پنجشنبه است و در سه شنبه و شنبه نیز در اخبار رخصت رسیده
و مستحب است که در چیدن ناخنهای دست ابتدا شود بخنصر یعنی انگشت کوچک
دست چپ و ختم شود بخنصر دست راست و بعد از آنکه چیدن مالیدن کارد و
مقراض و امثال آن بر سرهای ناخن از برای هموار شدن آن سنت است و مکروه است
که بدندان چیده شود و آنچه از ناخن چیده میشود دفن آن سنت است و بعد از چیدن
شستن سرهای ناخن که اصلاح آن رسیده مستحب است و از برای زنان افضل چیدن
ناخنها و واگذاشتن آنهاست مگر آنکه بحدی رسد که باعث دغدغه در وضو شود
که در این صورت چیدن لازم است **سیم** گرفتن شارب است در هر جمعه و در وقت
گرفتن دعای مذکور از برای چیدن ناخن را بخواند و گرفتن در روز پنجشنبه
نیز خوب است و اگرچه افضل جمعه است و آنچه از موهایی که گرفته میشود دفن
آن سنت است **چهارم** اصلاح ریش است یعنی مدور ساختن آن و گرفتن زیادی
از یک قبضه و ابتدای قبضه از زیر زنخ است نه از زیر لب **پنجم** تراشیدن
موی سر است همچنانکه از بسیاری احادیث معلوم میشود و از بعضی احادیث معلوم
میشود که افضل واگذاشتن موی سر و ترک تراشیدن آن است بشرط تفریق یعنی چون

مویی سر بلند شود از آنچه شهید کند بخوبیکه هر یک از آن شعرها قطعه علیحده شود و
از سایر قطعها جدا شود و آن بعضی از اخبار کراهت تفریق مو شده و اظهر بلکه اقوی استحباب است
تراشیدن **ششم** شانه بریش زدن است و مرویست که هر که هفتاد مرتبه شانه
بریش زند و این عدد را بشمارد تا چهل روز شیطان از او دور شود و بهتر در وی یا بیل
سرمه کشیدن است در وقت خوابیدن و سنت است که عدد میل سرمه
طاق باشد بر جهت و از حضرت صادق مرویست که چهار میل بچشم راست بکشد و
سه میل بچشم چپ بکشد **هفتم** استعمال بوی خوش است از گلاب و غیر آن در وقت
هر نمازی و اگر آن ممکن نشود روزی یکمرتبه استعمال کند و اگر این میسر نشود
یک روز استعمال کند و یکروز ترک کند و استعمال آن در روز جمعه سنت است
مطلب ششم در بیان وضو و احکام آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام
وضو و وضو بر دو قسم است واجب و سنت و وضو واجب میشود از جهت نماز واجب
و طواف واجب و دست مالیدن بر نوشته قرآن هرگاه آن دست مالیدن بنذر یا
قسم واجب شده باشد و این بنا بر آن است که مالیدن دست و سایر اعضا بنوشته
قرآن بی وضو حرام است بشرطی که آن اعضا حس داشته باشد پس رسانیدن ناخن و
مو بخط قرآن بی وضو مانعی ندارد و وضو از برای چند امر سنت است اول نماز سنت
دوم طواف سنت سیم دست مالیدن بقرآن اگر واجب باشد چهارم خواندن و
برداشتن قرآن پنجم نماز میت ششم آنکه وضو در آن شرط نیست از اعمال حج هفتم داخل
شدن مسجد هشتم سعی در حاجت خود یا حاجت مؤمنی کردن نهم زیارت قبور مؤمنان
دهم خوابیدن خصوصاً اگر جنب باشد یازدهم جماع کردن محتلم پیش از آنکه غسل
کرده باشد دوازدهم جماع کردن با زن آبستن سیزدهم ذکر کردن حایض در وقت
نماز چهاردهم داخل کردن در قبر پانزدهم جماع کردن غاسل میت هرگاه غسل نکرده
باشد شانزدهم بعد از بوسیدن از روی شهوت هفدهم بیرون آمدن مذی
و آب چند و این که از ملاعبه زنان و بوسیدن ایشان یا غیر آن از محرکات شهوت

نهم بیرون مسجد نهم بیرون آمدن ودی است و آن آبیست که بعد از بول بیرون
می آید بشرطی که استبرا کرده باشد و اگر بعد از بول هنوز استبرا نکرده باشد که رطوبتی
بیرون آید آن رطوبت در حکم بول است که نجس است و وضو را باطل میکند نوزدهم
دست مالیدن بفرج زن بیستم بعد از قی کردن بیست و یکم بعد از حق ناخن از
بیخ بیست و دوم بعد از خلال کردن که از آن خون بیرون می آید بیست و سیوم خنده
قهقهه در نماز بیست و چهارم خواندن زیاده بر چهار بیت از شعر باطل یعنی شعری که
در مجموعی باشد یا در صلاح کردن شخصی باشد بصفات چند که در آن نباشد
یا در تعیب مردمان باشد یا امر حرام بیست و پنجم وضو را تجدید یعنی اگر کسی وضو داشته
باشد سنت است که باز دیگر وضو را تجدید کند بیست و ششم دایم با وضو بودن
یعنی هر وقت وضوی او باطل شود سنت است که وضو بسازد که دائما با طهارت باشد
بیست و هفتم از برای مهیا شدن نماز فریضه یعنی سنت است که پیش از دخول
وقت وضو بسازد که نماز را در اول وقت بجا آورد و اگر کسی بجهة ضرورت وضوی
ناقص ساخته باشد مثل وضوی جبیره یا وضوی تقیه یا بجهة بیماری دیگری
او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله بر چیزی که مسح کرده باشد سنت است
که بعد از برطرف شدن عذر بی یکبار دیگر وضو بسازد و همچنین هرگاه بعد از استنجا
بسنگ وضو ساخته باشد سنت است که بعد از استنجا باب دو باره وضو بسازد
فصل دویم در موجبات وضو یعنی اموری که باعث شکستن وضو میشود و آن
چند چیز است اول بول دوم غایط سیم بادی که از موضع معتاد بیرون آید
چهارم خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند بنحوی که نه بیند و نشنود پنجم دیوانگی ششم
بیهوشی هفتم مستی هشتم استحاضه قلیله همچنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
و هیچ یک از مذی و ودی و بوسیدن و ختنه کردن و خنده قهقهه و بیرون آمدن
خون از مخرج بول و غایط هرگاه با آن بول و غایط نباشد موجب شکستن وضو نیست
و قول بشکستن در این امور بغایت ضعیف است **فصل سیم** در افعالی که در وضو

دهم چنین سنت است که هرگاه کسی از سفر خود بخانه خود برود و وضو بسازد و داخل خانه شود و روایت شده که هر کسی وضو از سفر داخل خانه شود هر چیزی کرده باو بر سر ملامت غیر خود را نکند [illegible]

ولجب است وحقیقت وضو عبارت از ان افعال است و ان چند امر است اول
نیت وحق ان است که در نیت کافی است که بگوید یا در دل بگذراند که وضو میسا
زم جهت فرمان برداری خدا یا جهت تقرب بخدا یا وضو میسازم قربة الی الله وقصد
وجوب ومباح بودن نماز ورفع حدث واجب نیست واگرچه احوط است این معنی
که بگوید یا در دل بگذراند که وضو میسازم جهت مباح بودن نماز و رفع حدث نیت
واجب است قربة الی الله و باید بفهمد که معنی قربت ان است که این عمل را از جهت
نزدیک شدن بخدا و فرمان برداری او یا از جهت خوف از عذاب وامید ثواب
او بجا می آورم و باید این معنی را در دل بگذراند و باعث بر وضوی او امر الهی باشد
پس اگر بالکلیه غافل باشد بنحوی که مطلقا التفات باین معانی نشود یا بقصد
ریا وضو بسازد وضوی او باطل است ووجوب بنا بر اقوی وضو واجب لغیره است
یعنی وجوبش از جهت نماز است وخود فی نفسه واجب نیست لهذا اگر وقت نماز هنوز
داخل نشده باشد ودر ذمه او عبادتی واجب نباشد که مشروط بوضو باشد مثل
نماز قضای یومیه یا نماز نذری که بنذر واجب شده باشد وامثال ان در این صورت لازم است
که قصد وجوب نکند بلکه قصد سنت کند یا بمجرد قربت اکتفا کند باین نحو که وضو میسازم
سنت قربة الی الله وگذرانیدن نیت در دل واجب است وتلفظ بزبان لازم نیست بلکه
اگر بزبان نیز تلفظ کند باکی ندارد و واجب است که بر حکم نیت باقی باشد تا از وضو
فارغ شود یعنی نفی که منافی نیت باشد نکند مثل اینکه عضوی را بقصد ریا یا سرد
شدن بشوید یا اینکه قصد قطع وضو کند یا قصد فعلی کند که مبطل وضوست مثل
بول کردن واخراج ریح وامثال ان واگر چنین کند ما دامی که اعضای سابقه خشک
نشده باشد اگر ان عضو را دوباره بنیت قربت بشوید وضوی او صحیح است واگر
بشستن اول که بنیت ریا یا سرد شدن بود اکتفا کند وضوی او باطل است وابتدای
نیت وقت شروع در شستن دستهاست که مستحب است تا وقت شستن رو و واجب
شستن دست در وقتی است که از طرف سر گشاده وضو بسازد همچنانکه بعد از این

مذکور خواهد شد ودر وقت شروع در شستن رو مضیق میشود یعنی اگر تا ان وقت
نیت نکرده باشد باید البته در ان وقت بکند واز ان تاخیر نیندازد که اگر هنوز
نیت نکرده رو را بشوید ان شستن صوری است وباید نیت بکند ودوباره رو را
بشوید واگر کسی که خواهد وضو بسازد جایز است که ابتدا بکوبد یا بشوید رو را بقصد
سرد شدن یا پاک ساختن گرد وغبار بشوید وبعد از ان بنیت وضو کند و دوباره بشوید
واگر به نیت قربت قصد را ضم کند وضوی او باطل است واگر قصد سرد شدن یا پاک
ساختن گرد را کرد وغبار وامثال ان از اموری که لازم شستن است بان ضم کند
بعضی از علما ان وضو را باطل دانسته اند وبعضی صحیح دانسته اند ومحتمل بنا بر اقوی
باشد واگر چه اول احوط است واگر چیزی را ضم میکند امری باشد که بحسب شرع راجح و
ممدوح باشد مثل اینکه قصد تعلیم کردن غیر را ضم کند شکی نیست که ان وضو صحیح
است واز این قبیل این است که پیش نماز در وقت گفتن تکبیرة الاحرام بر نیت قربت اعلام
ماموین را ضم کند یا کسیکه روزه میگیرد بر نیت قربت قصد پرهیز را ضم کند یا کسی
که جنس زکوة میدهد قصد اقتدا نمودن دیگران را ضم کند که در این امور در ضمیمه
مانعی نیست بالاتفاق دوم از واجبات وضو شستن روست وحد ان در طول
از موضع رستن موی سر است تا اخر زنخ ودر عرض قدری است که انگشت مهین
و وسطی که میان ان باشد از کسی که خلقت او باعتدال باشد فرو گیرد وغیر مستوی
الخلقه باید قیاس بر او کند وباید از هر طرف قدری زیاد داخل کند تا علم حاصل کند
بیقین شسته شود وباید هرچه مانع باشد از رسیدن اب بر بشره وموهای ابرو وغیرها
ازاله کند چون اب بینی که خشک شده باشد وچرک چشم و بارهای لب وسایر چرکها
که در رو ولب یا حوالی چشم بهم رسیده باشد بلکه هر یک از اینها که مانع رسیدن اب باشد
باید ازاله کند وباید گوشهای چشم را دست بکشد که یقین برسیدن اب بان حاصل شود
واما از موی ریش که از حد رو بلند تر و [illegible] کرده باشد شستن ان واجب نیست یعنی در طرف
طول انچه از حد زنخ زیاده باشد ودر طرف عرض انچه از ما بین دو انگشت مهین ومیانه

[illegible]

بیرون افتد شستن آن واجب نیست و اگر موی محاسن بسیار باشد بنحوی که زیر آن
از بشره اصلا نمایان نباشد تخلیل آن یعنی رسانیدن آب بزیر آن واجب نیست
بلکه سنت هم نیست و اگر محاسن کم مو باشد بنحوی که بعضی از بشره که در زیر آن است
نمایان باشد و در بعضی حالات نمایان نباشد مراعات احتیاط در این صورت اولی است
در این صورت آنچه ظاهر و نمایان است باید شسته شود و اگر بنحوی باشد که در بعضی حالات
نمایان باشد و در بعضی حالات نمایان نباشد مراعات احتیاط در این صورت اولی است
و در شستن رو واجب است که ابتدا از بالای رو کند یعنی آب بر موضع رستنگاه موی سر
وا رساند و فرود آورد تا آخر رو و اگر جزوی از رو خواه در جهت فرود آمدن آب باشد یا نه
آب بآن نرسد و شسته نشود باید بعد آب بآن برساند و اگر چه اجزائی که پایین تر
از آن باشد آب بآن رسیده باشد و شسته شده باشد و لازم نیست که البته
هر جزوی اسفل خواه در جهت فرود آمدن آب باشد یا نه پیش از اعلی شسته
نشود و از هر طرف ابتدا باعلی شود و بعد از آن باسفل زیرا که این در نهایت اشکال
است بلکه قدر واجب همچنانکه مذکور شد آن است که در ریختن آب ابتدا ببالا شود
و فرود آورده شود تا اسفل و هر موضعی که آن آب باو نرسد بعد از آب برساند و اگر
پایین تر از آن آب رسیده باشد کافی است و دوباره آب رسانیدن بآن لازم نیست و
اگر چه قبل از شستن موضع بالا از آب بآن رسیده باشد و اگر در آب ریختن ابتدا
بموضع رستنگاه مو نکند بلکه ابتدا بر پایین رو یا وسط رو بریزد و از آنجا ببالا برد
وضوی او باطل است و اکثر عوام این معنی را مراعات نمیکنند و باین جهت وضوی
ایشان بصورت نباشد نماز ایشان نیز صورتی ندارد سیم از واجبات وضو شستن
دستها است و واجب است که ابتدا بمرفق کند و اصل مرفق را نیز داخل کند و از آنجا بشوید
تا سر انگشتان و اگر عکس کند یعنی ابتدا بطرف انگشتان کند و از آنجا بشوید تا مرفق
همچنانکه سنیان میکنند وضوی او باطل است و در شستن دست جایز است که
از آب یاره و بند بنحوی که آب بهمه آن برسد نیز جایز که در فرو ریختن ابتدا بمرفق شود و

همچنانکه آب برسد کافی است و احتیاج بدست مالیدن بر آن نیست و اگر کسی از مرفق
تا بند دست نشوید و از بند دست تا انگشتان نشوید یا بعضی از انگشتان یا مابین
آنها را نشوید همچنانکه بعضی از عوام چنین میکنند وضوی او بی صورت است و باطل
است و واجب است که موهای دست را تخلیل کند یعنی آب بزیر آن رساند و اگر چه
بسیار باشد بنحوی که زیر آن از بشره نمایان نباشد و اگر در دست انگشتری یا دست
بند باشد و مانع رسیدن آب باشد واجب است که از او حرکت دهند که آب بزیر آن
برسد و شستن ناخنها نیز واجب است و اگر چه بسیار بلند شده باشند و کسی
که بعضی از دست او قطع شده باشد باید آنچه تا مرفق باقی مانده است بشوید و اگر از
مرفق قطع شده باشد شستن آن دست در وضو از او ساقط است و در شستن رو
و دستها قدر واجب آن است که مسمای شستن بعمل آید یعنی در عرف از آن شستن بگویند
و شستن بنحوی بعمل بیاید که جریان آب بعمل آید و اقل آن این است که بچکیدن
آب بدو جزو بدن جاری شود و بمجرد مالیدن دست تر و تر ساختن عضو بدون جریان
همچنانکه طریق روغن مالیدن است کافی نیست چهارم مسح مقدم سر است یعنی
موی پیش سر یا جای موی اگر مو نباشد و مسح پشت سر بی صورت است زیرا که آن موضع
شستن است نه موضع مسح و مسح بر حایل مانند عمامه و جرم حنا و امثال آن کافی نیست
و در روایتی رسیده که مسح بر حنا جایز است و آن روایت ضعیف است و اعتباری بآن
نیست و ممکن است مراد از آن صورتی باشد که جرم حنا باقی نباشد و مسح بر رنگ آن شود
و در جواز آن شکی نیست و بنا بر اقوی واجب نیست که از فوق بتحت باشد بلکه مستحب است
و عکس هم جایز است و در مسح مسمی کافی است یعنی آنچه را در عرف مسح بگویند کافی است
پس گذاشتن یک انگشت و حرکت دادن آن بنحوی که مسمای کشیدن بعمل آید کافی است
و اکتفا بگذاشتن آن بدون کشیدن جایز نیست و ظاهر این است که کشیدن یعنی
از عرض یک انگشت کافی نباشد و بعضی کمتر از مقدار سه انگشت را کافی ندانسته‌اند
و اقوی خلاف آن همچنانکه مذکور شد و لازم نیست که مسح بانگشت باشد بلکه هر جزو

از دست که بعمل آید کافی است اما لازم است که مسح بباطن کف بشود و ظاهر آن کافی
نیست مگر در حالت ضرورت و سنت است که مسح سر بدست راست بشود چنانکه
در حدیث نماز وارد شده و بر زنان واجب نیست که در وقت مسح کشیدن مقنعه
از سر بردارند بلکه کافیست که انگشت را بزیر مقنعه کنند و مسمای مسح را بعمل آورند
و بعضی علما واجب دانسته اند که در وقت نماز صبح و شام مقنعه را از سر بردارند و مسح
کنند و ظاهر آن است که این سنت باشد بجهت دلالت بعضی اخبار بر این معنی و جایز است
که مسح بر روی مو کنند بشرطی که موی پیش سر باشد و این قدر بلند نشده باشد
که از حد پیش سر تجاوز کند پس اگر موئی که از غیر پیش سر رسیده باشد و بر پیش سر آمده
باشد مسح بر آن جایز نیست و اگر موی پیش سر بلند شده باشد چنانکه پیش از سر گذشته
باشد و بر پیشانی و چهره افتاده باشد یا جوری باشد که اگر کشیده شود از پیش سر بگذرد
و بموضع دیگر رسد مسح بر آن فی نفسه که از پیش سر تجاوز نکرده جایز است و بر جای دیگر جایز
نیست و این تفصیل بعینه در موی سر مردان نیز جاری است و واجب است که مسح
سر و پاها ببقیه تری وضو باشد خواه در دست باقی باشد یا از محاسن و موی ابرو
و مژه یا از سایر اعضای وضو بردارد و در صورتی که از محاسن بر دارد احوط آن است
که از موهائی بردارد که از حد رو نگذشته باشد و از موهائی که از محاذات رو گذشته
باشد که شستن آن لازم نیست بر ندارد و اگر رو را سه مرتبه شسته باشد از آب رو
برندارد زیرا که آب مرتبه سیم از آب وضو نیست و حکم آب خارج دارد خواه حرام باشد
یا مکروه و اگر از آب تازه که از بقیه تری وضو نباشد مسح کند مسح او باطل است پس اگر
در زیر باران وضو بسازد بعد از شستن رو و دستها باید احتیاط کند که دست او
از آب باران تر نشود بلکه اگر باران جزوی از دست که بآن مسح میکند باران نرسیده
باشد مسح او صحیح است و اگر چه بنا بر اظهر اگر باران برسد اما اگر در موضع مسح تری
باشد پس اگر تری دست بر تری آن غالب باشد هر چند در مسح بهتر است و اگر تری موضع مسح
خواه سر باشد یا پاها زیاده از تری دست باشد در مسح دغدغه است بلکه چه

صورت است و باید موضع را خشک نمود و مسح کرد پس اگر در وقت شستن رو
آب بموضع مسح بریزد و در وقت مسح هم تری آن باقی باشد در مسح دغدغه خواهد بود
هرگاه تری زیاده از تری دست باشد یا مساوی آن باشد و خشک ساختن آن
لازم خواهد بود و بعضی گفته اند تری موضع مسح ضرر ندارد و اگر چه زیاده از تری دست باشد
و این ضعیف است زیرا که آن تری در حکم آب تازه است که خارج از تری وضو است و اگر
از آب وضو نیز باشد بسیاری از رطوبت در دست باشد که از گذاشتن و کشیدن آن
بموضع مسح غسل بعمل آید یعنی جریان حاصل شود حق آن است که اگر غسل ضعیفی باشد
که در ضمن آن مسح بعمل آید ضرر ندارد بشرطی که قصد او این باشد که زیاده بر قدر لازم
و بیکار است تتمه از واجبات وضو مسح پاهاست و حد آن از سر انگشتان است
تا کعب و واجب است که از باب مقدمه قدری بپا در داخل کند تا علم و جزم بیقین
مسح شود و کعب بنا بر مشهور عبارت است از قبه قدم یعنی برآمدگی که بر پشت پا است
و علامه و بعضی از متاخرین گفته اند کعب مفصل ساق و قدم است که بند پا باشد و
این احوط است و در وقت مسح هم عرض پاها در مسح ضرور نیست بلکه اگر بقدر یک انگشت
دست از سر انگشتان پا بکشد تا کعب کافی است و اما چنانکه در حدیث صحیح وارد شده
بهتر است که همه کف دست پا را مسح کند یعنی تمام دست را بر سر انگشتان پا گذارد و
بنوعی بکشد که در اثنای مسح سر انگشتان دست از کعب جدا نشود و باید پا را محکم کند و
دست بر آن بکشد نه آنکه پشت پا را بر کف دست کشد و بنا بر اقوی در مسح پاها ترتیب
واجب نیست یعنی ابتدا به پای راست و چپ میتوان کرد و عکس در مسح پاها
جایز است یعنی میتوان ابتدا بکعب کرد و از آنجا تا سر انگشتان کشید و اگر بر روی پا حایلی
باشد مانند چکمه و جوراب و امثال آن مسح بر آن جایز نیست و واجب است که آن را از پا
بیرون آورد و بر روی پا مسح کند مگر در حالت تقیه مسح بر چکمه و امثال آن جایز است
چون سنیان چنین میکنند و همچنین در حال ضرورت چون وقت برف و شدت سرما
در عوض مسح بر روی چکمه جایز است و از آن قبیل است که هرگاه خواهد چکمه را بیرون

کند انقا قله بازماند و بعد از زوال ضرورت ان وضو باطل نمیشود بلکه تا حدث
صادر نشود باقی است و با ان نماز میتوان کرد و اکر چه ممکن باشد از وضو
که دران نقصانی بنا شد و سنت است مسح پای راست را بدست راست بشود
و مسح پای چپ بدست چپ بشود همچنانکه در صحیحه زراره وارد شده هرچند
اکثر اصحاب متعرض ان نشده اند ششم از واجبات وضو ترتیب است بطریقی
که مذکور شد یعنی اول رو را بشوید و بعد از ان دست راست و بعد از ان دست
چپ و بعد از ان مسح پیش سر کند و بعد از ان مسح پاها کند و در مسح پاها چنانکه
مذکور شد بنا بر اقوی ترتیب واجب نیست پس جایز است که پای چپ را اول مسح کند
و بعد از ان پای راست را پس اکر کسی مخالفت ترتیب کند و عضوی را که باید مقدم داشت
موخر دارد هرکاه اعضای سابق خشک شده باشد باید وضو را از سر بکیرد و اکر
خشک نشده باشد از جایی که مخالفت ترتیب شده بشوید بنحوی که ترتیب حاصل شود
پس اکر دست چپ را پیش از دست راست بشوید و تری رو باقی باشد واجب است
که بعد از ان که دست راست را بشوید نوبت دیکر دست چپ را بشوید و اعاده شستن
رو لازم نیست و اکر سهوا اول دست چپ را بشوید و بعد از ان دست راست را
پس متذکر شود باید همین دست چپ را بشوید و شستن دست راست را دوباره
لازم نیست و اکر عمدا چنین اعاده کند شستن هر دو لازم است هفتم موالات است
و مراد از موالات بنا بر اقوی ان است که هر عضوی را پیش از خشک شدن جمیع اعضای
سابقه بشوید پس اکر دست راست را وقتی بشوید که رو خشک شده باشد وضوی
او باطل است و همچنین اکر دست چپ را وقتی بشوید که رو و دست راست خشک شده
باشد وضوی او باطل است اما اکر دست چپ را وقتی بشوید که تری دست
راست یا رو باقی باشد وضوی او صحیح است و بعضی کفته اند که مناط باقی بودن
تری عضوی است که بیواسطه مقدم بر ان عضو است و تری عضوی که بواسطه مقدم است
کافی نیست و بنا بر این در شستن دست چپ واجب است که تری دست راست
باقی باشد و باقی بودن تری رو بدون تری دست راست کافی نیست و همچنین است
که همین که تری در یکی از اعضای سابقه باقی باشد کافی است و اکر چه ان عضو بواسطه
مقدم باشد و عضوی که واسطه است خشک شده باشد لهذا در حین شستن
دست چپ اکر تری رو باقی باشد وضو صحیح است و اکر چه دست راست خشک
شده باشد و بعضی کفته اند مراد از موالات پی در پی شستن اعضا است بنحوی که
بحسب عرف و عادت فاصله در میان دو عضو حاصل نشود پس اکر رو را بشوید
و بعد از فاصله عرفی دست راست را بشوید وضوی او باطل است و اکر چه تری
رو باقی باشد و بعضی کفته اند در این صورت وضوی او صحیح است اما فعل حرام
کرده است و اظهر و اقوی ان است که مراد از موالاة ان است که ابتدا مذکور شد و اکر
کسی پی در پی وضو سازد بنحوی که در میان هیچیک از دو عضو فاصله نباشد اما
بجهت شدت یا سببی دیکر عضو سابق پیش از شستن لاحق خشک شود و بطریقی دیکر
وضو ممکن نباشد در این صورت وضوی او صحیح است و خشک شدن اعضای
سابقه ضرر بوضوی نمی رساند و در این صورت هرکاه از برای مسح تری در اعضا باقی
نباشد جایز است که مسح را با اب تازه کند و بجهت ضرورت و اضطرار حرجی در ان نیست
و بعضی در این صورت احتمال وجوب تیمم داده اند و اول اظهر است و هرکاه هوا بسیار
رطب باشد و بجهت اسباغ وضو در وضو طولی بهم رسد بنحوی که اکر هوا معتدل می بود
در وقت شستن هر عضو تری در اعضای پیش باقی نمی بود حرجی در وضو نیست
زیرا که مناط باقی بودن تری است محسوس و در این صورت باقی است و زوال شدن
ان بتقدیر اعتدال هوا مدخلیت ندارد فصل چهارم در شروطی که مراعات انها
در وضو واجب است و ان چند امر است اول پاک بودن اعضای وضو پیش از وضو
ساختن پس اکر یکی از اعضای وضو نجس باشد پاک شستن ان برای ازاله نجاست
و وضو کافی نیست بلکه باید اول ازاله نجاست بشود بعد از ان بجهت وضو شسته شود
انکه عوض افعال وضو را خود بجا اورد و دیکری را نایب نکند پس اکر دیکری

یا دست او را بشوید یا مسح سر یا پاهای او را کند وضوی او باطل است مگر در حالت ضرورت
واضطرار انچه را واجب است که خود بجا اورد همچنانکه مذکور شد شستن و مسح
کردن است پس اگر دیگری اب بر کف او بریزد و او خود بان اب رو یا دست را بشوید
مانعی ندارد واگرچه مکروه است بلی اگر دیگری اب بر رو یا دستهای او بریزد و خود همین
دست بران بکشد ان وضو باطل است زیرا که از بعضی شستن تمام با بنده حاصل نمی
می اید ششم انکه مکان وضو یعنی انچه در وقت وضو ساختن بران قرار میگیرد
مباح باشد وغصبی نباشد پس وضو ساختن در مکان غصبی جایز نیست خواه خود
غاصب ان مکان باشد یا دیگری و همچنین وضو ساختن در فرش غصبی باطل است
واگرچه زمین غصبی نباشد واگر نداند که ان مکان یا فرش غصبی است و در ان وضو
او صحیح است واگر داند که غصبی است اما نداند که در مکان و فرش غصبی وضو
بصورت نیست این ندانستن فائده ندارد و وضوی او باطل است و در کفش غصبی
بودن وضو ساختن جایز نیست وانچه ان کفشهای مردم که از راه غفلت و اشتباه
در مجامع بیکدیگر عوض میشود در حکم کفش غصبی نیست وظاهر انست که صاحبان
راضی بوضو ساختن در ان باشند بلی اگر ظن غالب براضی بودن نباشد وضو در ان
نسازد و از ظرف غصبی نیز وضو ساختن جایز نیست خواه ظرفی باشد که اب از ان
بر دست بریزد چون افتابه و یا ظرفی باشد که دست در ان کند و اب بردارد
چون طاس و طشت و کاسه و امثال ان و حکم وضو ساختن در ظرف نقره و طلا مذکور
شد هفتم انکه اب وضو پاک باشد پس وضو ساختن با اب نجس جایز نیست و
همچنین وضو ساختن با اب مشتبه بنجس جایز نیست همچنانکه سابقا مذکور شد
هشتم انکه اب وضو مضاف نباشد پس وضو ساختن از مثل گلاب و امثال انها
صحیح نیست واگر دو ظرف باشد که یکی اب مطلق داشته باشد و دیگری اب مضاف
مانند گلاب بی بو و یکدیگر مشتبه باشد و اب دیگر نباشد واجبست که از هر یک
وضو بسازد که یکی ازین دو وضو درست خواهد بود البته نهم انکه اب وضو مباح

باشد و غصبی نباشد پس اگر وضو بسازد با ابی که داند غصبی است وضوی او باطل است
واگرچه نداند که باب غصبی وضو جایز نیست اما اگر نداند که ان اب غصبی است وضوی
او صحیح است ومخفی نماند که این مسئله اگرچه سابقا مذکور شد لیکن چون در این زمان
ابهای غصبی بسیار شده و بر اکثر مردم حقیقت حال مشتبه شده و بعضی علما عصر نیز در بعضی
اقسام ابهای غصبی بوضو وغسل از ان میکنند و این در نظر حقیر بعید نیست
لازم است که ما در اینجا اشاره کنیم باقسام ابها و کیفیت مغصوب شدن هر یک و
حکم ان تا حقیقت حال در محل نزاع معلوم شود لهذا میگوئیم اب از چهار قسم بیرون
نیست اول ابی که کسی ان را احراز کرده باشد یعنی ابی مباحی را بر داشته باشد و در ظرف
خود کرده باشد و شکی نیست که این اب ان شخص مالک میشود واگر دیگری از بدون
اذن او بردارد مغصوب میشود و وضو وغسل از ان صحیح نخواهد بود و این محل خلاف
و گفتگو نیست دوم اب شطوط و رودخانها و اب کوهها و اب باران قبل از انکه
کسی مالک بشود بانکه در ظرف خود کند یا جاری در نهر مملوک خود کند و این قسم هم
محل گفتگو نیست زیرا که خلافی نیست که همه مسلمانان در این اب شریکند و هر که خواهد
میتواند از ان بردارد و در غسل و وضو و سایر امور استعمال کند سیم ابهائی از ابهای
مباحه مذکوره که شخصی ان را داخل نهر مملوک خود کرده باشد و بنا بر اقوی و اشهر
ان شخص ان را مالک میشود چهارم ابهای قنوات و چشمهائی که مردمان از برای
تملک کنده باشند و ان اب بر روی زمین جاری نموده باشند و خلافی در میان
علما نیست که هر که قناتی حفر کند و ان اب بر روی زمین جاری کند ان قنات را
با ان اب مالک میشود و هر نهری هم که از برای جریان ان اب در صحرائی که بلا مالک باشد
حفر کند ان را مالک میشود و در این دو قسم اخیر یعنی قسم سیم و چهارم ظاهرا خلافی در میان
علما نیست که غصبیت از یکی از دو امر محقق میشود اول شق النهر بانظرین که دیگری
متصل بنهر مملوک ان شخص خواه اب ان از قسم سیم باشد یا چهارم نهری بکند و اب ان شخص را
بدون رضای او داخل نهر خود کند دوم انکه اصل نهر و قنات و اب ان را بدون رضای

مالك ضبط كند وچون این معلوم شد میگوییم که نظر بقواعد وفتاوی فقها بعد
از تحقق غصبیت بهر یك از دو طریق که اتفاق افتد باید وضو ساختن وغسل کردن
از آن آب جایز نباشد زیرا که کلام فقها مطلق است در اینکه غسل ووضو از آب غصبی
جایز نیست نه از برای غاصب ونه از برای غیر او پس هر آبی که بران صادق آید که غصبی است
باید غسل ووضو از ان صحیح نباشد وشبهه نیست که قناتی که مالك آن کلا او بعضا از دیگری
بقهر وجبر ضبط کرده باشد ومالك را از تصرف او منع نموده باشد بر آب آن صادق است
که غصبی است بالاتفاق پس باید غسل ووضو از ان صحیح نباشد واین مطابق قواعد
وکلام فقهاست ومنافی این را اینجا از مشاهیر فقها ظاهر نیست مگر اینکه سید مرتضی
چون تجویز نماز در صحرای غصبی کرده است نظر به بقای اذن شاهد حال ظاهر آن است
که در این قسم آب غصبی نیز تجویز غسل ووضو بکند وبعضی هم از متاخرین نیز گویا قائل باشند
بصحت وضو وغسل از این آب یعنی آب نهر وقناتی که مغصوب شده باشد وبعضی از
اهل عصر در غصبی بودن بعضی از اینهایی که بلا شبهه غصبی است شبهه نموده واز آب
غصبی ندانسته پس محل آنکه در اینجا واقع است در دو موضع است اول
ظاهر آنکه ظاهر از سید مرتضی است وبعضی از معاصرین نیز آن را اختیار نموده وحاصل
قول ایشان آن است که شکی نیست که این آب غصبی است لیکن این آب پیش از
مغصوب شدن نظر بشاهد حال غسل ووضو از آن صحیح بود پس باید بعد از
مغصوب شدن نیز جایز باشد نظر باستصحاب اذن مذکور واین سخن باطل است
بچند وجه اول آنکه فقها مطلقا حکم کرده اند که وضو وغسل از آب غصبی جایز نیست
وغصبی بودن بر این آب صادق است وهرگاه وضو وغسل از این آب غصبی جایز
می بود حکم جمیع فقها حکم مطلق میکردند وتصریح باین قسم آب غصبی نمیشوند
که وضو وغسل از ان جایز است وحال آنکه عمده وبیشتر افراد آن از این قسم است
که اصل قنات ونهر جوی وعدد آن ضبط شده باشد پس معلوم میشود که غرض
ایشان از اذن شاهد حال در صورتی است که غصب نشده باشد ودر صورتیکه

مغصوب

مغصوب شده باشد اذن مذکور برطرف شده وبطلان غسل ووضو در نزد ایشان ظاهر
بلکه اجماعی بوده دوم اینکه حصول اذن شاهد حال دلیل ندارد واین سخنی است
که علامه وشهید گفته اند ودیگران تابع ایشان شده اند وشبهه نیست که دخل
وتصرف در مال غیر بدون اذن او بهیچ وجه جایز نیست واین معنی اجماعی مسلمین است
پس نظر باین باید حکم بعدم استعمال آب دیگری بکند تا از جانب او مأذون شود
وعلامه وشهید ودیگران که گفته اند غسل ووضو وشرب از انهار عظیمه جایز
است میگویند وجه این است که در اینجا اذن عرفی حاصل است یعنی عرف وعادت حکم
میکند که صاحب آب باین قسم استعمالات چون ضرری باو نمیرسد راضی باشد و
از این جهة گفته اند که جایز نیست که حیوانات بسیاری بر سر آب ببرد که از اینها
میدهد اینها نقصان در آن بهم رسد زیرا که در این صورت ممکن است راضی نباشد
پس تجویز ایشان بنا بر آن است که اذن در اینجا حاصل است لهذا میگوییم چون
تصرف در مال غیر بدون اذن حرام است تا یقین باذن او حاصل شود یا بتصریح
او یا بفحوی وشاهد حال باید در موضعی که اذن یقینی نباشد تصرف بصورت نباشد
پس میگوییم قدر ثابت آن است که تصرف در آب مذکور پیش از غصب شدن جایز است
یا بجهة حصول علم عادی برضای مالك یا بجهة اینکه اجماعی است که پیش از غصب شدن
استعمالات مذکوره جایز است اما بعد از غصب شدن نه اجماع است بر جواز استعمال
بلکه ظاهر اجماع بر خلاف آن است ونه یقین است باذن ورضای زیرا که ظن غالب است
که در این صورت مالك راضی نیست که احدی از آن استعمال کند از جهة تضییق بر غاصب
زیرا که شبهه نیست وهر کس میداند که اگر آب مغصوب را مردمان از آن اجتناب کنند
واحدی از آن استعمال نکند واجاره نکند واز آن دوری کند امر بر غاصب تنگ میشود
ودر این صورت کاهست دست بردارد وهر که این معنی را احتمال دهد البته باستعمال مردمان
راضی نیست واگر بعضی راضی باشند شکی نیست که بعضی دیگر راضی نیستند پس در
هر موضعی از اینهای غصبی شك در رضا واذن شاهد حال بهم رسد وهمین که شك بهم رسد

نظر بانکه اصل و مال غیر حرمت تصرف است تا اذن و رضای او بر جزنها معلوم شود
باید وضو و غسل در ان اب جایز نباشد سیم انکه در زمین غیر که غصبی
نباشد وضو و غسل باذن شاهد حال جایز است و بعد از غصب شدن جایز
نیست پس باید اب هم در این حکم شریک باشد زیرا که فرق گذاشتن بی صورتیست
واگر التزام کنند که وضو و غسل در زمین مغصوب هم جایز است فساد ان در کمال ظهور
خواهد بود زیرا که ظاهرا خلاف اجماع است و از عبارت فقها کسی تجویز وضو و غسل در مکان
غصبی نکرده مگر سید مرتضی چنانکه مذکور شد و با وجود اتفاق سایر فقها اعتبار
بخلاف سید نیست و نمیدانم که هرکه تجویز وضو و غسل از اب مغصوب بکند در
صورتیکه اصل قنات غصبی شده باشد و در صورت شق کهنه تجویز نمیکند یا
در هر دو صورت تجویز میکند و فساد هر یک ازین دو تقدیر در غایت ظهور است
موضع دوم ازینجا اعتبار است که بعضی توهم کرده اند که این اب در قنی غصبی
میشود که غاصب انرا بگیرد و در زمین خود جاری بکند پس از در هر قنات تا موضعی که
پیش از غصب هم ازانجا اب میرفته در حکم مغصوب نیست و غسل و وضو ازانجا
صحیح است و ازان موضعی که غاصب انرا میگیرد و در ملک خود یا ملک دیگری جاری
میکند مغصوب است و شکی نیست که این سخن از خیالات فاسده و اوهام باطله است
زیرا که حقیقت غصب عبارتست از مستولی شدن کسی بر مال دیگری بدون رضا
او بنحوی که مالک متمکن از تصرف در مال خود نباشد و شکی نیست که قنوات مغصوبه
که محل گفتگوست قنواتیست که مالک داشته یا وقف بوده و ارباب جور انرا ضبط و
تصرف نموده اند بنحویکه مالک و متولی انرا بهیچ وجه اختیار تصرفی نیست زیرا که اگر خواهد
قنات را پر کند یا تنقیه کند یا اب انرا از ابتدای قنات بنهری دیگر جاری کند
نمیتوانند و اگر خواهد که دیگری را بر عمل او اندازد متمکن نیست و غاصبین انواع تصرف
دران مینمایند و وضع ید بران نموده زیرا که قنوات را تنقیه میکنند و اگر جایی ازان
خراب شود میسازند و هر نوع تصرف و وضع ید که در قنات تصور میشود اینها

بعمل

بعمل می اورند و هرگاه اصل قنات غصبی شود و اب از این غاصب بمصرف رساند البته
اب ان از تویی قنات تا هرجا که برود مغصوب خواهد بود و اگرچه قدری از مجرای ان مجرای
باشد که پیش از غصب نیز ازانجا میرفته و حال انکه فی الحقیقه اصل مجری نیز مغصوب است
زیرا که اگر پر شود و عیبی بهم رساند غاصب انرا اصلاح میکند و صاحبش بهیچ
تصرفی نمیتواند بکند و شبهه نیست که قنوات و انهار غصب متعلق باینها میگیرد و مغصوب
میشوند چنانکه علما عموما و خصوصا تصریح بان کرده اند در صورتیکه غاصب حفر یعنی
صورتیکه دیگری اینها را ضبط کند بنحویکه اصل اصحاب اینها متمکن از هیچ دخل و تصرفی
نباشد هرگاه مغصوب نباشند نمیدانم مغصوب بودن اینها در چه صورت خواهد بود
و حقیقت حال ان است که نظر بقواعد عقلیه و نقلیه اب با وجود اتصال یکجزاست و
حقیقتی است واحد پس اگر جزئی ازان که غاصب ان در ملک خود جاری ساخته مغصوب
باشد انچه متصل بان است و بتدریج داخل زمین او میشود باز غصبی است و بعینه مانند
که با وجود اتصال و یک درجه رسیدن بعضی مغصوب باشد و بعضی نباشد و بالجمله فساد این توهم
بر هر ذی شعوری ظاهر است و العلم عند الله و مخفی نماناد که در صورتیکه بعضی از اب
قنوات و چشمها غصبی شود و بعضی دیگر در تصرف صاحبانش باشد کیفیت حکم ان بتفصیلی
که سابقا مذکور شد فصل سیم در مستحبات وضو و ان چند امر است اول مسواک
کردن پیش از مشغول شدن بوضو دویم انکه اگر از ظرف سرگشاده مثل کاسه و طاس
و امثال ان وضو سازد پیش از انکه دست دران ظرف کند هر دو دست را از بند دست
بشوید پس اگر ان وضو بعد از خواب یا بول کردن باشد یک نوبت بشوید و اگر بعد از
غایط باشد دو نوبت بشوید سیم انکه اگر ظرف سرگشاده و وضو سازد از ابجانب
راست خود گذارد و بدست راست اب ازان بردارد چهارم انکه اگر در وقت وضو ساختن
رو بجانب قبله کند پنجم انکه سه نوبت مضمضه و سه نوبت استنشاق کند
انکه رو را بدست راست بشوید ششم انکه اب وضو یعنی انچه از اب که در وضو صرف
میشود بمقدار یک مد باشد و ان بحساب شهور بیخاه درم بوزن شاه است و مثقال

وربع مثقال وربع ربع مثقال هفتم خواندن دعاهایی است که در وقت شستن
ومسح کردن اعضا وارد شده هشتم آنکه در شستن دستها مردان ابتدا بظاهر
دست کرده اند یعنی بظاهر مرفق بریزند وزنان ابتدا بباطن دست کرده اند یعنی بطرف
باطن مرفق بریزند فصل ششم در مکروهات وضو یعنی اموری که بجا آوردن
ضرری بوضو نمیرساند اما ترک آنها بهتر است و آن چند چیز است اول استعانت
نمودن بدیگری یا جویی که دیگری آب برکف دست او بریزد او رو و دستهای خود را
بشوید اما اگر دیگری بی ضرورت آب برو یا بر دستهای او بریزد وضوی او باطل است
همچنانکه سابقا مذکور شد دوم وضو ساختن از آبی که بد بو یا بد رنگ باشد یعنی
رنگ یا بوی آن بغیر نجاست تغییر یافته باشد سیم وضو ساختن از آبی که در
ظرفی باشد و از آفتاب گرم شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفی که نقره کوب یا
طلا کوب باشد و در این مسئله تفصیلی است که قبل از این مذکور شد پنجم وضو
ساختن از ظرفی که در آن صورت حیوانی نقش شده باشد ششم وضو ساختن از آبی
که سور حیوانی باشد که گوشت آن مکروه باشد یا حرام باشد اما پاک باشد چون آب
واسب و الاغ و بازکی بر و امثال آن هفتم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر خواب
و باد باشد اما از حدث خواب و باد کراهتی ندارد هشتم خشک ساختن آب وضو از اعضا
بر و پاک و دستمال و امثال آن و بعضی خشک ساختن با آفتاب و آتش را نیز مکروه دانسته
اند و این دلیلی ندارد فصل هفتم در بعضی احکام و مسایلی که متعلق بوضوست و آن
چند مسئله است مسئله اول شبهه نیست در اینکه شستن رو و دستها سه نوبت حرام
و بدعت است یعنی شستن مرتبه سیم ریخته میشود خارج از آب وضوست لازم می آید
که مسح سر و پاها با آب تازه شده باشد و باین جهة وضو باطل میشود اما شستن رو
و دستها دو نوبت بنابر مشهور سنت است یعنی شستن مرتبه دوم سنت است و آب
آن آب وضوست و مسح بآن صحیح است و بعضی گفته اند نوبت دوم سنت نیست اما حرام نیست
و باین جهة مسح کردن از آب آن مانعی ندارد زیرا که آن آب خارج از وضو نیست و این مذهب

ضعیف است زیرا که معنی ندارد عملی جزء عبادت باشد و نه واجب باشد و نه سنت و
بعضی گفته اند نوبت دوم جایز نیست و بدعت است و آب آن آب وضو نیست پس مسح سر
و پاها بآب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود و این مذهب نیز در غایت ضعف
و مخالف احادیث بسیار و عمل اصحاب است و چون محل نزاع در همه جا این است که عضو در
نوبت اول تمامه شسته شده باشد و در نوبت دوم از آنچه باید که اگر نوبت دوم شسته
نشده همان نوبت اول کافی میبود لهذا بعضی گفته اند که اولی آن است که هر یک از رو و دستها
بیک دفعه یعنی دو آب ریختن شسته شود یعنی یکبار آب بر آن بریزند و دست بر آن بمالند
تا شستن بعمل آید و این سخن نیز خالی از تحقیق نیست زیرا که خلافی در میان فقها نیست که
یک مرتبه آب ریختن بعضو و شستن کافی است خلاف در اینست که شستن در نوبت
دوم سنت است یا نه و دو کف ریختن و در نوبت دوم دست مالیدن تا عضو شسته
شود اگر یک شستن باشد همچنانکه ظاهر است حاصل این قول آن خواهد بود که اولی
یک شستن است و اگر دو شستن باشد حال آنکه هر چنین است رجوع بقول مشهور
خواهد بود و بالجمله اقوی آن است که مخیر است که هر یک از رو و دستها را دو نوبت بشوید
بلی اگر کسی خواهد احتیاط کند باید بیش از یک مرتبه نشوید زیرا که یک مرتبه شستن
باتفاق جمیع علما وضو صحیح است بخلاف آنکه اگر دو مرتبه شسته باشد ممکن است ترک سنتی شده خواهد بود
تا بر قول اقوی و اگر رو را دو مرتبه بشوید و دستها را یک مرتبه بشوید یا رو و دست
دوم را بشوید و دست چپ را یک مرتبه بشوید باز وضو صحیح خواهد بود باعتبار آنکه
در این صورت آب مسح تازه نخواهد بود بلکه بنابر قولی که این اردبیلی بسیجی داده
که شستن مرتبه دوم بدعت است مرتکب عمل حرامی شده خواهد بود
مسئله اگر کسی در اثنای وضو شک کند که عضوی را شسته است یا نه واجب است
که آن عضو را بشوید و اعضایی که بعد از آن عضو است نیز بشوید و اگر چه اینها را شسته
باشد اما اگر بعد از فارغ شدن از وضو شک کند که عضوی را شسته یا نه آن شک اعتباری
ندارد و وضوی او صحیح است و اگر بعد از فراغ از وضو یقین کند که عضوی را نشسته

است اگر اعضای سابقه بر این عضو همه خشک شده باشد باید وضو از سر گیرد و آن
وضو بی صورت است و اگر بعضی از اعضای سابقه بر این عضو هنوز خشک نشده باشد
و ترتیب آن باقی باشد لازم است که همان عضو را با اعضای لاحقه بشوید و شستن
اعضای سابقه لازم نیست مسئله اگر کسی یقین داشته باشد که وضو ساخته و شک
کند که بعد از آن حدثی از او سر زده یا نه وضوی او صحیح است و با این وضو نماز میتواند
کرد و اگر عکس این باب باشد یعنی یقین کند که حدث از او سر زده و شک کند که بعد از آن
وضو ساخته است یا نه لازم است بر او که وضو بسازد و همچنین اگر کسی یقین داشته
باشد که هم وضو ساخته و هم حدث از او سر زده لیکن نداند که کدام یک پیشتر بوده
بر او نیز لازم است که وضو بسازد و اگر کسی در اول وقت نماز چنان داند که وضو دارد
و نماز کند و بعد از فراغ یقین کند که محدث بوده و وضو نداشته در این صورت باید وضو
بسازد و نماز را اعاده کند و اگر بعد از فراغ از نماز یقین کند که بحدث پیش از نماز اما
کند در طهارت بعد از آن حدث ظاهر آن است که آن باید نماز را اعاده کند زیرا
که اینصورت فی الحقیقه راجع است به یقین داشتن حدث پیش از نماز نه بشک بعد
از نماز مسئله صاحب سلس البول یعنی کسی که نتواند بول خود را نگهدارد اگر آمدن بول
او شدت و ضعف داشته باشد و بعضی اوقات او را فرصتی بهم رسد که تواند که تمام
نماز کند واجب است که چنان کند و اگر آمدن بول او مستمر باشد بنحوی که نتواند
یک نماز را با طهارت بجا آورد پس هر نمازی یک وضو بسازد و بعد از وضو ساختن
باید مبادرت بنماز کند و با وجود مبادرت بعد از وضو ساختن تا فارغ شدن از آن
نماز هر بولی که بیاید معفو است و ضرر بنماز نمیرساند و خواه پیش از داخل شدن در نماز
بیاید یا در اثنای نماز بیاید اما بقدر استطاعت باید سعی کند که آن بول تعدی به بدن
و جامه او نکند یعنی عضو مخصوص را در کیسه گذارد که غلظتی داشته باشد تا
نجاست بجامه و بدن او سرایت نکند و صاحب بطن یعنی کسی که مثلا باز از شکم باشد
که خود را از غائط یا باد محافظت نتواند کرد اگر از او بنحوی باشد که تواند تجدید وضو

ساختن

ساختن و نماز کردن خود را محافظت کند واجب است که چنان کند و الا اگر امهال
و حکم آمدن او مستمر باشد بنحوی که ممکن نباشد که با طهارت داخل نماز شود پس
هر نمازی یک وضو بسازد مثل صاحب سلس البول و حدثی که در اثنای واقع میشود
ضرر بنماز نمیرساند و اگر ممکن باشد که با طهارت داخل نماز شود باید چنین کند و اگر
در اثناء نماز حدثی بهم رسد باید وضو بسازد و از آنجا که نماز را قطع کرده بنا گذارد
و باید در وقت وضو فعلی که منافی نماز است عمدا بجا نیاورد مثل تکلم کردن و پشت
بقبله کردن و امثال آن و ظاهر آن است که اعاده وضو و بنا گذاشتن در صورتیست
که در اثنای نماز بسیار حدث اتفاق نیفتد و اگر بسیار واقع شود بنحوی که اعاده
وضو و بنا باعث حرج و مشقت باشد اعاده وضو لازم نیست و از برای هر نمازی
یک وضو کافی است و ظاهر آن است که هر که نتواند خود را از خواب محافظت کند چون
بعضی از پیران و اشباه که بجهت بردن زیاد عادت دارند در حکم مثل صاحب بطن
باشند و مخفی نماند که اگر کسی تواند حفظ غائط یا باد در هر وقت بقدر نماز بکند
اما از حبس آن متضرر شود بنحوی که حال او ناخوش شود ظاهر آن است که تواند نماز را
قطع کند پس اگر حصول آن غائط یا ریح همیشه نباشد بلکه در بعضی اوقات تواند شد
که بقدر یک نماز اثری از آن ظاهر نشود در اینصورت باید بعد از ساختن وضو
نماز را از صبر بگیرد تا یک نماز را بی حدث دریابد و اگر حصول آن غائط یا ریح بنحوی
باشد که نتواند شد که بقدر یک نماز اثری از آن ظاهر نشود در این صورت بعد
از فراغ دفع باید وضو بسازد و از آنجا که نماز را قطع نموده بود بنا گذارد مثل صاحب
بطن و این مسئله اخر بنحوی که مذکور شد هر چند فقها اصلا متعرض آن نشده‌اند
اما مقتضای قواعد بنحوی است که مذکور شد و اگر کسی صاحب سلس البول و بطن
هر دو باشد اگر تواند شد که هر دو را بقدر طهارت و نماز قطع شوند باید صبر کند
تا وقت قطع شدن و نماز بجا آورد و اگر یک کدام با این قید قطع شود و دیگری قطع
نشود باید نماز را در وقت انقطاع اول بجا آورد و حکمی که از برای آن دیگر است عمل

اورد واگر صاحب بغیر طهارت و نماز قطع نشود اگر هردو متوالی و پی در پی بیاید
از برای هر نمازی وضو کافی نیست و حدث اثنا معفو است و همچنین است حکم اگر
غایط پی در پی بیاید واگر چه بول پی در پی نیاید بلکه در اثنای نماز بعضی اوقات
بایستد و بعضی اوقات بیاید واگر صاحب پی در پی نیاید بلکه در اثنای نماز مثلا
هر یک دو مرتبه یا سه مرتبه بیاید در این صورت اولی و احوط آن است که هر نمازی را
دو نوبت بجا آورد در یکی بیک وضو اکتفا کند و در دیگری در هر وقت که حدثی
عارض شود وضو را اعاده کند و از جای که واگذاشته است بنا گذارد تتمه اگر
عضوی از کسی شکسته باشد یا زخم شده باشد و بر آن جبیره باشد یعنی از چوب
و کرباس یا کرباس تنها و مانند آن بسته باشد یا مرهم دوائی بر آن مالیده
باشد که بر آن چسبیده باشد پس آن جبیره یا در موضع شستن است یا در موضع
مسح اگر در موضع شستن باشد هر گاه ممکن باشد که آنرا بردارند و موضع را بشویند
بدون آنکه ضرری برسد اگر چه آب گرم باشد و قدرت بر آن داشته باشد یا
ممکن باشد که آب را بر آن مکرر بریزند بنحوی که زیر آن شسته شود واجب است که چنان
کنند و در صورتیکه هر دو قسم ممکن باشد مخیر است که هر یک را که خواهد بعمل
آورد و متعین نیست که اول را بعمل آورد و اگر آن ممکن نباشد دوم را بعمل آورد
همچنانکه بعضی گمان کرده اند و همچنین اگر ممکن باشد که آن عضو شکسته یا مجروح
که جبیره بر آن است در میان آب گذارد بنحوی که آب بزیر جبیره برسد واجب است
که چنان کند و در صورت آب رسانیدن شرط است که زیر جبیره که محل شستن است
پاک باشد یا برسانیدن آب پاک شود و بعد از آن آب بجهت وضو بان برساند و هر گاه
نجس باشد و پاک ساختن از برسانیدن آب ممکن نباشد رسانیدن آب بآن حاجت
ندارد بلکه در این صورت لازم است که روی جبیره را مسح کند و اگر برداشتن جبیره
و دوا و آب رسانیدن بزیر آن ممکن نباشد واجب است که روی جبیره را بدست تر
مسح کند و حوالی آنرا بشوید و اگر رسانیدن آب ببعضی مواضع جبیره ممکن باشد و

بعضی

بعضی ممکن نباشد هر جا ممکن است واجب است آب برساند و هر جا که ممکن نیست مسح
میکند و اگر جبیره یا دوا همه عضو را یا جمیع اعضای وضو را فرو گرفته باشد بر همه
مسح میکند و بالکلیه شستن ساقط میشود و اگر جبیره در محل مسح باشد بر همه
مسح میکند و بالکلیه شستن ساقط میشود و اگر جبیره در محل مسح باشد پس اگر ممکن
باشد که آنرا بردارد و بشره را مسح کند واجب است که چنان کند و الا لازم است که روی
جبیره را مسح کند و در اینجا رسانیدن آب بزیر جبیره کافی نیست زیرا که آن شستن
بعمل می آید نه مسح و در اینجا واجب مسح است نه شستن و در صورتیکه جبیره در
موضع شستن باشد مسح نمودن جمیع آنچه در موضع شستن است واجب است و اگر
در محل مسح باشد همین قدری از دست مالیدن که مسمای مسح بعمل آید کافی است
و لازم است در مسح کردن که روی جبیره پاک باشد پس اگر نجس باشد تطهیر آن
لازم است و اگر ممکن نباشد چیز قدر پاکی بر روی آن اندازد و بر آن مسح کند و اگر
موضع شستن شکسته باشد یا زخم شده باشد و بر آن جبیره نباشد یعنی چیزی در کرباس
بر آن نبسته باشد پس اگر شستن آن اگر چه باب گرم ممکن باشد باید چنان کند و الا
آن موضع را از زیر دست مسح کند همچنانکه موضع مسح را و اگر مسح کردن اصل آن
موضع متعذر باشد کرباس پاکی بر آن اندازد و آنرا مسح کند و بعضی در این صورت
یعنی صورتیکه جبیره نباشد تیمم را لازم دانسته اند و بعضی در میان تیمم
و وضو با مسح موضع مجروح مخیر دانسته اند و بعضی شستن حوالی آن موضع را
کافی دانسته اند و مسح موضع را لازم ندانسته اند و اقوی آن است که باید وضو ساخته
شود و موضع شکسته یا مجروح مسح شود بلکه در جمیع صورتی که باید مسح شود خواه
جبیره باشد یا نه اگر مسح کردن بچیزی متعذر باشد یا شستن حوالی آن ممکن نباشد
تیمم لازم است و با وجود امکان مسح و شستن حوالی حق آن است که هر موضعی که
شکسته باشد یا مجروح باشد و اگر چه جراحت فصد باشد باید مسح شود بتفصیلی
و شرطی که مذکور شد بلی اگر عضو معیوب باشد نه شکسته و مجروح مثل چیزی که درد

همه نمازها به پنج وضو یقین کند که بعد از یکی از آن پنج وضو پیش از دخول در نماز
حدثی از وی سر زده در این صورت یک نماز غیر معین از این صورت خواهد بود پس
واجب است که سه نماز را اعاده کند صبح و مغرب و یک چهار رکعتی که اگر غیر صبح
بوده ظهر یا عصر یا عشا بوده باشد محسوب میشود و نیت را چنین میکند که چهار رکعت
نماز که بر ذمه منست بجا می آورم قربة الی الله و چون تخییر منوی شده است در این صورت
یک نماز است در نیت نیز مراعات ترتیب لازم نیست و این جهت پیش از سه نماز واجب
و لازم بودن سه نماز در وقتی است که آن شخص در حضر باشد و مسافر نباشد و اگر
مسافر باشد دو نماز را اعاده میکند یکی مغرب و یکی دو رکعتی که از هر یک چهار
رکعت نماز دیگر محسوب میشود و کیفیت نیت از آنچه مذکور شد ظاهر است مطلب
پنجم در بیان اقسام غسلها و احکام آنها و در آن چند مقصد است مقصد اول
در بیان اقسام غسلها بدانکه غسل یا واجب است یا سنت و غسل واجب شش است
اول غسل جنابت دوم غسل حیض سیم غسل استحاضه چهارم غسل
نفاس پنجم غسل میت ششم غسل مس میت و غسلهای سنت بسیار است و
آنچه تاکید در آن بیشتر است غسل جمعه است و بعضی علما آن را واجب دانسته اند و
تا ممکن باشد باید ترک نشود و وقت ادای آن از طلوع صبح جمعه است تا وقت ظهر روز
جمعه و از ظهر جمعه تا وقت شام روز شنبه به نیت قضا می توان کرد و اگر کسی ترسد
که در روز جمعه ما بقی از غسل کردن بهم رسد می تواند در روز پنجشنبه و شب جمعه
آن را به نیت تقدیم بجا آورد و در هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند نظر به روز جمعه
نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است و کسی که غسل را در پنجشنبه به نیت تقدیم بجا آورده
باشد هر گاه در جمعه آب بهم رسد مستحب است که دوباره غسل کند و از غسلهای مستحب
غسل شبهای طاق ماه رمضان است چون شب اول و سیم تا بیست و نهم و پانزدهم و
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم تاکید بیشتر است و در شب بیست و سیم دو غسل سنت است
یکی اول شب و یکی آخر شب و دیگر از غسلهای سنت غسل شب عید رمضان است

آمده باشد یا دستی که آن را باد گرفته باشد یا خلطی بر آن ریخته باشد و ورم آمده
باشد و از رسانیدن آب بآن متضرر باشد شود در این صورت مسح کردن بر آن صورت
است و تیمم لازم است و بعضی علما ذکر کرده اند که صاحب جبیره یا جراحت چون بند کرده وضو
سازد و نماز کند و آن وضو را داشته باشد که عذر او زایل شود یعنی جراحت او خوب
شود اعاده نماز بر او لازم نیست باتفاق جمیع علما و خوب آن است که اعاده وضو نیز لازم نیست
و بهمان وضو میتواند نماز کند و جمعی اعاده وضو را لازم دانسته اند و با وجود ممکن
از وضوی کامل نماز کردن بآن وضو را جایز ندانسته اند ششم هر یک از اقسام
وضو است که مذکور شد سوای وضوی حایض میتوان نماز واجب را بجا آورد و احتیاج
بوضوی علیحده از برای آن نیست بلکه هر یک از این وضوهای مستحبه بفعلی دیگر
که مشروط بوضو است بر سبیل وجوب چون نماز واجب و طواف واجب و دست
مالیدن بقرآن اگر واجب باشد یا بر سبیل استحباب چون اموری که مذکور شد
میتوان بجا آورد و بنا بر این هر گاه کسی دو وضو بسازد و نماز کند و بعد ظاهر شود
آنکه یکی از آن دو وضو ناقص و مختل بوده نماز او صحیح است خواه هر دو وضو واجب
باشد یا سنت باشد یا یکی از آنها واجب باشد و دیگری سنت و اگر بعد از هر یک از آن
دو وضو نمازی علیحده بجا آورد و بعد معلوم شود که یکی از آنها فاسد بوده واجب
است که نماز اول را اعاده کند و اگر بعد از هر یک نمازی کند و بعد یقین کند که بعد از
یکی از آن دو وضو حدثی از او سر زده و نداند که آن حدث بعد از وضوی اول بوده
یا دوم اگر آن دو نماز در عدد رکعات مختلف بوده مثل اینکه یکی نماز مغرب بوده
و دیگری عشا در این صورت باید هر دو نماز را اعاده کند و اگر در عدد مساوی
بوده مثل اینکه یکی نماز ظهر بوده و دیگری نماز عصر در این صورت یک نماز چهار رکعتی
اعاده میکند و نیت چنین میکند که نمازی که در ذمه منست بجا می آورم چهار
رکعت واجب قربة الی الله و اگر کسی نمازهای پنجگانه را به پنج وضو بعمل آورد یعنی بعد
از هر نمازی وضوی او باطل شود و از برای نماز بعد وضوی تازه بسازد و بعد از آن
موضع جبیره نباشد یا باشد و توان برداشت و رسانیدن آب مضر باشد و شستن حوالی ممکن باشد در این صورت

وغسل روز عید قربان وشب نیمه رجب وشب نیمه شعبان وروز مبعث یعنی
بیست وهفتم رجب وروز مولود رسول صلعم یعنی هفدهم ربیع الاول وروز عرفه
یعنی نهم ذی الحجه وروز ترویه یعنی هشتم آن روز وروز عید غدیر یعنی هیجدهم
آن وروز مباهله یعنی بیست وچهارم آن وروز دحو الارض یعنی بیست وپنجم ذی قعده
وروز نوروز وغسل احرام عمره واحرام حج وطواف خانه کعبه وزیارت هر یک از چهارده
معصوم علیهم السلام وغسل داخل شدن حرم مکه وداخل شدن در مکه ودر مسجد الحرام
وداخل شدن درون خانه کعبه وداخل شدن در مدینه ودر مسجد مدینه وغسل
جهت رمی جمرات حج وغسل توبه ونماز استسقا ونماز حاجت ونماز استخاره وغسل
فرزند در وقت ولادت وغسل جهت سعی کردن در حاجت مؤمن وجهت دست مالیدن
میت بعد از غسل دادن او وجهت کشتن وزغ یعنی چلپاسه وجهت کفن کردن میت
واگر کسی غسل ناقص کرده باشد بجهت ضرورت جبیره یا تقیه یا غسل دادن دیگری
اولی است که بعد از زوال ضرورت نوبت دیگر غسل کند واز جمله غسلهای
مستحب غسل کردن است جهت ادای نماز خسوف وکسوف هر گاه تمام قرص آفتاب یا ماه
گرفته باشد وجهت قضای نماز خسوف وکسوف هر گاه عمدا آن را ترک کرده باشد خواه تمام
قرص گرفته باشد یا نه واگر شخصی را بر دار کشیده باشد وکسی بعد از سه روز بقصد
دیدن او برود واو را ببیند سنت است که غسل کند مقصد دوم در بیان غسل
جنابت واحکام آن ودر آن چند فصل است فصل اول بدانکه غسل جنابت واجب
میشود از جهت نماز واجب وطواف واجب ومس ما یکتب خط قرآن اگر واجب
شده باشد بنذر وما شابه آن واز جهت داخل شدن مسجد الحرام یا مسجد رسول صلعم
ودرنگ کردن در باقی مساجد وقرائت سورهای سجده اگر دخول ومکث
وقرائت واجب باشد وهم چنین واجب میشود از برای روزه واجب هر گاه طلوع
صبح اینقدر از وقت باقی مانده باشد که غسل کند ووجوب غسل از برای امور
مذکوره است وبنفسه واجب نیست چون وضو پس کسی که نماز قضا یا واجبی دیگر که

که طهارت شرط او باشد در ذمه او نباشد اگر پیش از دخول وقت نماز غسل کند
باید نیت وجوب نکند بلکه نیت سنت یا نیت قربت تنها کند وهم چنین اگر کسی در شب
که روزه رمضان بر آن واجب باشد جنب شود در هر وقتی از شب که بطلوع صبح بیشتر
از قدر غسل مانده باشد که در آن غسل عمل ابدا اگر غسل کند باید نیت وجوب نکند بلکه
قصد قربت باشد کند وبعضی گفته اند میتواند در اول شب نیت وجوب کند واگر کسی
چه غسل واجب لغیره باشد ودر ذمه او نماز قضائی هم نباشد واین سخن بغایت بعید است
فصل دوم سبب جنابت دو چیز است اول بیرون آمدن منی خواه در بیداری
وخواه در خواب وخواه از مرد وخواه از زن دوم جماع کردن بنحوی که غیبوبت حشفه
شود یعنی ختنه گاه پنهان شود در قبل زن یا دبر او یا در دبر پسر واگرچه انزال نشود
وهم چنانکه غسل بر شخص وطی کننده واجب میشود هم چنین بر زن وپسر که با او وطی
شده نیز غسل واجب میشود وحق آن است که داخل شدن حشفه در فرج حیوانات
بدون انزال باعث وجوب غسل نمیشود واگرچه احوط غسل کردن است ودر اینجا
چند مسئله است که باید بیان شود اول هر گاه آبی بیرون آید ومشتبه باشد
که آیا منی است یا نه اگر آن لذت وجستن وسستی بدن باشد منی خواهد بود وغسل
بر او واجب است والا فلا ودر مریض جستن معتبر نیست بلکه لذت وسستی بدن
بودن کافی است واگر یقین داشته باشد که منی است غسل بر او واجب است واگر
چیزهای مذکوره با آن نباشد پس اگر بعد از بیدار شدن از خواب در بدن یا جامه خود
رطوبتی بیابد که یقین باشد که منی است غسل بر او واجب است واگرچه خواب ندیده
باشد وهم چنین اگر لذت وجستن وسستی بدن را یافته باشد لیکن اگر رطوبتی بیابد
که بر او معلوم نباشد که منی است یا نه وهم چنین آنهای مذکوره را نیافته باشد در این صورت
غسل واجب نمیشود وبعضی گفته اند که در صورت اشتباه هر گاه انتشار بیرون آمده تر باشد
اگر بعد از غسل شکفته وخبر باشد منی است والا فلا ومجرد این حکم کردن بمنی مشکل است
زیرا که صرف بر آن دلالت نمیکند واگرچه احتیاط در این است دوم تمام سبب

جنابت حاصل نشود غسل واجب نمیشود پس اگر جامه در میان دو نفر مشترک باشد که هر یک
گاهی بپوشند یا بالاپوش و فرشی در میان ایشان مشترک باشد باین معنی که هر دو در آن
مجتمع شوند و بخوابند مثل اینکه در یک عبا یا لحاف بخوابند یا بر روی یک نهالی بخوابند
و در آن منی بیابند و معلوم نباشد که از کدام یک است بر هیچیک غسل واجب نمیشود و
حکم جنب بر ایشان جاری نخواهد بود پس از برای هر دو جایز است که داخل مسجد
شوند و سورهای سجده را بخوانند و میتوانند یکی از ایشان بدیگری اقتدا کند سیم
هرگاه شخصی در بدن خود یا جامه که مخصوص او باشد منی بیابد غسل بر او واجب است
زیرا که در این صورت احتمال نمیرود که آن منی از غیر باشد و چنانچه احتمال برود بر او غسل
واجب نیست و بعد از آنکه حکم شود که جنب از اوست و غسل بر وی واجب است باید نماز
هایی که در جنابت کرده قضا کند یعنی از آخر وقتی که محتمل باشد که در آن وقت محتلم
شده باشد یعنی بعد از آخر خوابی که کرده تا حینی که منی را دیده هر نمازی که در این
ما بین بوده قضا کند و نمازهای پیشتر از این لازم نیست که قضا کند چهارم
هرگاه در وقت غلبه شهوت بسبب جماع یا غیر آن احساس حرکت منی کند و خود را نگاه دارد
که منی بیرون نیاید غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از آن منی بیرون آید غسل واجب میشود
خواه با آن شهوت و لذت باشد و خواه نباشد و خواه پیشتر غسل کرده باشد یا نه و اگر
قدری منی بیرون آید و غسل کند و بعد از غسل قدری دیگر بیرون آید واجب است که نوبت
دوم غسل کند پنجم اگر کسی در خواب ببیند که محتلم شده چون بیدار شود
اثری از منی در بدن و جامه خود نبیند غسل بر او واجب نیست و اگر بعد از حرکت او را
رفتن منی بیرون آید غسل واجب میشود بلی اگر تری بیرون آید که یقین نباشد که منی
است و محتمل باشد که رطوبتی دیگر باشد چون مذی و بول و امثال آن غسل واجب
نمیشود ششم در واجب شدن غسل به بیرون آمدن منی فرقی میان مرد و زن نیست
پس اگر از زن منی بیرون آید غسل بر او واجب است خواه بجماع باشد یا تفخیذ و ملاعبه
باشد یا خواب دیده باشد بشرطی که یقین باشد که آن منی است و از زن است پس اگر

رطوبتی باشد که مشتبه باشد که منی است یا نه غسل واجب نیست و همچنین اگر
منی مرد از فرج او بیرون بیاید بجهت غسل بر او واجب نیست هفتم هرگاه غیر بالغ دخول
یا بالغ کند بنحوی که ختنه‌گاه پنهان شود یا بالغ دخل بغیر بالغ کند بنحوی که بدون انزال
شکی نیست که در هر دو صورت بر بالغ غسل واجب است هشتم اگر کسی لفافه بذکر خود
بپیچد و بازن جماع کند بنحوی که ختنه‌گاه پنهان شود غسل بر هر دو واجب میشود و اگرچه
انزال نشود و اگرچه آن لفافه که پیچیده غلیظ باشد فصل سیم در واجبات غسل
بدانکه در غسل چند امر واجب است اول آنکه آب غسل غصبی نباشد و اگر غصبی باشد
و علم بغصبیت آن نداشته باشد غسل صحیح است همچنانکه در وضو مذکور شد
دویم آنکه مکان غسل غصبی نباشد و اگر غصبی باشد و علم بغصبیت آن نداشته باشد
صحتش بنحو مذکور سیم آنکه آب غسل پاک باشد چهارم آنکه غسل مضاف نباشد مثل گلاب
و امثال آن پنجم آنکه هر عضوی از بدن که غسل میدهد پیش از آنکه آب غسل بآن برسد
پاک باشد و بعضی این را لازم ندانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که یک آب هم از برای ازاله
خبث و حدث هر دو بس میشود و اولی و احوط بلکه اقوی اول است ششم آنکه خود افعال غسل را
بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد همچنانکه در وضو گذشت هفتم نیت است و نیت چنین
کند که غسل جنابت میکنم از جهت قربة الی الله و سابق دانستی همین قدر کافیست
خواه وقت فریضه داخل شده باشد یا نه و اگر قصد رفع حدث و مباح بودن نماز و وجوب
کند بهتر و احوط خواهد بود باین نحو که در دل بگذراند که غسل جنابت میکنم از برای رفع
حدث و مباح بودن نماز از برای آنکه واجب است قربة الی الله اما اگر پیش از وقت فریضه باشد
و بذمه او نماز قضا واجب نباشد باید قصد وجوب نکند همچنانکه سابقاً مذکور شد
و باید بر حکم نیت باقی باشد تا از غسل فارغ شود یعنی نیت منافی نکند مثل قصد
خنک ساختن یا چرک از بدن پاک کردن و امثال اینها و اگر یکی از اینها را قصد کند غسل
او باطل است و همچنین اگر قصد بطلان غسل کند یا قصد فعلی کند که مبطل غسل باشد چون
حدث اکبر غسل او باطل است اما اگر قصد حدث اصغر کند یعنی قصد کند که بول کند یا غائط

باد کند غسل او باطل نشود بنا بر اصح و اگر در وقت شستن عضوی نیت منافی کند و بعد
از شستن آن عضو نیت کند هرگاه همان عضو را بشوید با اعضای لاحقه غسل او صحیح است
و احتیاج نیست بشستن اعضائی که پیش از نیت منافی شسته شود و واجب است که
نیت مقارن شستن جزو اول بدن باشد پس اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن جزوی از
سر یا جزوی از گردن کند و اگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن سازد با هر جزوی از اجزاء
بدن که ابتدا داخل آب میشود هشتم شستن سر و گردن است و هر یک از سر و گردن را
مقدم داشتن بر دیگری جایز است نهم شستن جانب راست دهم شستن جانب چپ
و در اجزاء هر یک از جانب راست و چپ ترتیب نیست یعنی جایز است که از بالا بشوید
تا پایین و جایز است که از پایین بشوید تا بالا و در ناف و عورتین مخیر است که با جانب راست
بشوید یا با جانب چپ و میتواند نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب
چپ یازدهم ترتیب بنحوی که مذکور شد یعنی اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب
راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر و گردن
مقدم دارد یا شستن جانب چپ را بر شستن جانب راست مقدم دارد غسل او
باطل است پس اگر جانب راست را بر سر و گردن مقدم داشته باشد لازم است که غسل
از سر کند و اگر جانب چپ را ابتدا بشوید و پیش از شستن جانب راست متذکر شود که جانب
چپ را پیش شسته کافی است که بعد از شستن جانب راست دوم جانب چپ را
بشوید و احتیاج بشستن سر و گردن نیست و اگر بعد از شستن جانب راست متذکر
شود باید همین جانب چپ را بشوید و اعاده شستن جانب راست لازم نیست و در شستن
هر یک از سه عضو لازم است که از آب مقداری از حد جزوی از دو عضو دیگر را داخل کند که
جمیع عضو بعنوان جزم بعمل آمده باشد دوازدهم اگر آب بر هر یک از اعضا جاری سازد تا
شستن بعمل آید پس اگر در غسل ترتیبی دست را تمام زیر آب فرو برد ...
جریان بعمل نیاید یعنی آب از جزوی از بدن بجزوی دیگر منتقل نشود غسل او باطل است
سیزدهم اگر هرچه مانع رسیدن آب باشد در بشره آن را تحلیل کند تا آب باصل بشره

برسد خواه آن مانع از قبیل انگشتر و دستبند و بند باشد یا از قبیل موی ریش
و سر و پشت ظاهر باشد و خواه آن موها باشد که زیر آن نمایان باشد تا بسیار باشد
که زیر آن نمایان نباشد بالجمله آب رسانیدن به بشره هر یک از آنها واجب است مطلقا
شستن موهایی که شستن بشره موقوف بر شستن آن نباشد واجب نیست پس بر زنان
لازم نیست که در وقت غسل گیسوان خود را که بافته اند بگشایند و برسیدن آب با آنها
بعد از رسیدن آب باصل پوست سر ضرر ندارد و در انگشتان پا باید احتیاط کند که
یقین حاصل شود که آب بما بین آنها برسد و هر چه از اعضا که از بواطن باشد و اعضای
ظاهره نباشد مانند باطن دهان و بینی و باطن گوش شستن آنها لازم نیست پس
از گوش اصل سوراخ آن که از اجزاء باطن است شستن آن لازم نیست و سایر اجزاء
آن واجب است که شسته شود و اگر چه بعضی از اجزای آن بجهت حایل بودن بعضی از اجزاء
دیگر نمایان نباشد و اگر گوش را سوراخ کنند بجهت حلقه آنچه از سوراخ که ظاهر و نمایان
باشد شستن آن بنا بر اقوی واجب نیست فصل چهارم در مسائلی چند که تعلق بغسل
دارد مسئله اول در غسل ترتیبی موالات یعنی پی در پی شستن لازم نیست پس جایز است
که کسی سر را صبح بشوید و سایر بدن را در اول شب مسئله دوم اگر کسی در میان آب
ایستاده باشد و خواهد غسل ترتیبی کند باید در وقت شستن هر عضوی از اعضا آب
بیرون آورد و آب بر آن بریزد یا بعد از بیرون آوردن بقصد غسل از آب بیرون برد
و در غسل ترتیبی جایز است که سر و گردن را بشوید و بعد از آن طرف راست آن عضو را
با آب فرو کند که شسته شود و بعد از آن طرف چپ را فرو برد و اگر در میان آب ایستاده
باشد و سر و گردن را و اعضای دیگر را از دوش از بیرون آب است بشوید پس طرف راست را
حرکت دهد بقصد غسل همان لحظه که در آب ایستاده آنگاه طرف چپ را همین قسم
حرکت دهد غسل او صحیح است اما هرگاه بر آنچه بیرون است آب بریزد و آنچه در آب است
قصد شستن آن کند بلکه بر دوش بریزد یا آب که در آن ایستاده بدون حرکت
غسل او صحیح نیست مسئله سیم جایز است در غسل که دیگری یک عضو با فرد

روزه واین را غسل ارتماسی گویند ودران ترتیب لازم نیست وظاهر کلام بعضی از
متاخرین دلالت میکند برانکه در ارتماسی لازم است که جمیع بدن از اب بیرون باشد
ودر بیرون نیت کند وبیفاصله باب داخل شود وفرو رود وحق انست که این لازم
نیست بلکه اگر درمیان اب ایستاده باشد ونیت چنین کند وسر باب فرو برد وغوطه
ابی که ملاقی بدن او بوده باشد متبدل شود وبدن از ان اب منفصل باجزاء دیگر اب
نشود غسل او صحیح است بلکه اگر سر باب فرو برده بیرون نیت غسل کند ودر زیر اب
نیت غسل کند واز ان موضع از اب منتقل بموضعی دیگر شود تا از اب بیرون اید غسل
ارتماسی او صحیح است ودر وقت غسل ارتماسی اگر در میان اب باشد وپاهای او
بر زمین چسبیده باشد باید در وقت فرو رفتن پاها را از زمین حرکت دهد تا اب
بر کف پاها رسد پس اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین چسبیده باشد بنحوی که بعد از فرو
رفتن اب بان نرسد غسل او باطل است مسئله چهارم هرگاه بعد از تمام شدن غسل
معلوم شود که جزئی از بدن اب نرسیده اگر غسل او غسل ترتیبی باشد باید ان
موضع را با ما بعد ان بشوید واگر غسل ارتماسی باشد واجب است که غسل را اعاده
کند وتحقیق انست که چون در غسل ارتماسی شرط است که یک دفعه عرفی بعمل اید یعنی
لازم است که تحقیق باب فرو رفتن همه بدن خود را باب رساند که در عرف بگویند
دفعة همه اعضای خود را داخل اب کرد وبنابرین فارغ شدن از غسل ارتماسی بیکی
از دو چیز حاصل میشود اول انکه از چسبیدن ودوشیدن اب انقدر بفاصله شود
که از دفعه عرفی بگذرد یعنی در زیر اب بسیار بماند بنحوی که از دفعه عرفی زیاد
شود پس اگر بعد از گذشتن از دفعه عرفی اگر جزئی از بدن شسته نشده باشد از
غسل بیرون رفته است وباید تجدید نیت کند ودوباره غسل کند اما مادامی که دفعه
عرفی بعمل نیامده اگر جزئی از بدن شسته نشده باشد شستن همان جزو کافی است
واعاده غسل لازم نیست وبنابراین باید تخلیل شود یعنی اب بزیر ان رسانیده شود
چون نجاست ومویهای سر وامثال ان باید پیش از گذشتن دفعه عرفی تخلیل ان

بعمل اید واگر این قدر صبر کند که از دفعه عرفی تجاوز کند مجرد تخلیل کافی نیست
وباید غسل اعاده شود دوم انکه از اب بیرون اید پس اگر بعد از بیرون امدن از اب
ارتماس که عبارتست از فرو شدن در اب تمام شود واگرچه هنوز از دفعه عرفی
تجاوز نشده باشد وبنابراین بعد از بیرون امدن از اب اگر عضوی تخلیل نشده باشد
باید غسل را اعاده کند ومجرد تخلیل ان در بیرون اب کافی نیست خصوصا هرگاه از اسم
کند باب ملاقی بان رسیده زیرا که اب ریختن یا مسح کردن دخلی بارتماس ندارد باعتبار
انکه ارتماس فرو کردن عضو است در اب بلی اگر پیش از تجاوز دفعه عرفی سر را از اب
بیرون اورد بعد از شستن شدن جمیع اجزاء ان وبعضی از اجزاء بدن که داخل است تخلیل
نشده باشد واب بان نرسیده باشد اگر اب بان برساند مجهی انکه در میان اب است ممکن
است که کافی باشد مسئله پنجم جایز است که کسی در زیر باران یا ناودان یا ابشار و
امثال ان بایستد وغسل کند وحق این است که این قسم از غسل غسل ارتماسی نیست
بلکه ترتیبی است پس واجب است که بعد از نیت ابتدا دست بر سر وگردن خود بمالد که از
انچه که بر او ریخته میشود بهمه اجزای سر وگردن برسد بعد از ان دست بطرف راست بمالد
که اب بهمه اجزای ان برسد بعد از ان دست بطرف چپ کشد تا یقین شود که اب بهمه اجزای
ان رسیده است مسئله ششم در جمیع غسلهای واجب وسنت جایز است که بطریق ارتماس
باشد وجایز بودن ارتماس مخصوص بغسل جنابت ندارد مسئله هفتم کسی که روزه واجب
داشته باشد یا محرم باشد سر باب فرو بردن بر او حرام است پس اگر عمدا غسل ارتماسی
کند غسل او باطل است واگر بر سبیل سهو وفراموشی غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است
واگر روزه سنتی داشته باشد جایز است که غسل ارتماسی کند واگر کسی روزه واجب
داشته باشد وخواهد نیت غسل بهمان اب فرو رفته در زیر اب بجا طریق اید که روزه اش
دارد وخواهد در ان وقت غسل ارتماسی کند جایز است که در حین اراده بیرون امدن نیت غسل
کند وان اب بیرون اید وتخلیل که لازم است در اثنای بیرون امدن بعمل اورد مسئله
هشتم اگر در اثنای غسل حدث اصغر یعنی بول یا باد صادر شود اصح ان است که غسل را

تمام میکند و بعد وضو بسازد و بعضی اعاده غسل را لازم دانسته اند و بعضی گفته
اند که غسل را اتمام میکند و احتیاج بوضو ساختن نیست و اقوی اول است و در حکم
مذکور فرقی نیست میان غسل ترتیبی و غسل ارتماسی و صادر شدن حدث اصغر
در اثنای غسل ارتماسی باین فرض متصور میشود که بعد از نیت و پیش از تمام کردن
غسل حدث صادر شود و همچنین در حکم مذکور فرقی میان غسل جنابت و سایر غسلها
واجب و سنت نیست بلی در سایر غسلها اگر در اثنا حدثی هم برسد وضو ساختن
پیش از غسل یا بعد از آن از برای عباداتی که مشروط بوضو لازم است مسئله نهم
اگر کسی بعد از غسل رطوبتی به بیند که از مخرج بول بیرون آمده پس اگر معلوم باشد
که آن منی است یا بول باید بحکم آن عمل کند و اگر مشتبه باشد پس اگر بعد از انزال و
پیش از غسل بول کرده و استبرا بجا آورده باشد چیزی بر او لازم نمیشود و بهمان غسل
نماز میتواند کرد و اگر هیچیک را نکرده اعاده غسل بر او واجب است بنا بر اشهر و اقوی
و اگر بول کرده باشد استبرا نکرده باشد غسل او صحیح است اما وضو بر او واجب
و اگر استبرا کرده باشد و بول نکرده اعاده غسل لازم است خواه بول کردن ممکن بود
یا نه بنا بر اقوی و تحقیق آنکه آنچه بعد از غسل بیرون می آید از منی و رطوبت مشتبه
حدث تازه است و جز و حدث پیش از غسل نیست پس نمازی که بعد از غسل و پیش
از بیرون آمدن از منی یا رطوبت مشتبه کرده باشد صحیح است و اعاده آن لازم
نیست مسئله دهم وضو با غسل جنابت لازم نیست بلکه بدعت است و با سایر
غسلهای واجب و سنت واجب است بنا بر اشهر و احوط و اگرچه اقوی بحسب ادله
عدم وجوب است چنانکه مذهب سید مرتضی و جمعی دیگر از اصحاب است و
قول باستحباب نیز بعید نیست و سنت است که وضو پیش از غسل باشد مسئله
یازدهم اگر بر مکلف دو غسل یا بیشتر جمع شود جایز است که در نیت قصد همه را
بکند و یک غسل کند و از یک غسل از همه کافی خواهد بود خواه آن غسلها که بر او
جمع شده همه واجب باشند یا همه سنت باشند یا بعضی واجب باشد و بعضی سنت

باشد

باشد و اگر نیت مطلق کند و این غسل بر نیت قربت تنها یا قربت با رفع حدث و استباحه
نماز بعمل آورد و تعیین هیچیک را نکند بجهة فراموش کردن یا بجهة عدم استحضار و
التفات در حین غسل این یک غسل از همه مجزی است و اگر بعضی را تعیین کند و بعضی را
تعیین نکند بجهة فراموش کردن یا بجهة ملتفت نشدن در حین غسل پس اگر قصد جنابت
کند از سایر غسلهای واجب و سنت مجزی است بنا بر اشهر و اقوی نظر بآنکه قصد داخل
بودن از غسل دیگر را نکند پس اگر غسل جنابت و جمعه بر او واجب باشد و در وقت
غسل کردن قصد جنابت بدون جمعه کند و نیت او چنان باشد که بعد از این غسل جمعه کند
ظاهر این است که از غسل جمعه مجزی نباشد و اگر قصد غیر جنابت کند و همان غسلی را
که قصد کرده صحیح است و احوط آن است که از برای غسلهای دیگر بآن اکتفا نکند و اگر خواهد
بیک غسل اکتفا کند قصد همه را بکند خواه آن که قصد کرده غیر غسل جنابت از غسلها
واجب باشد یا غسل سنت باشد و خواه ما بقی را که قصد نکرده غسل جنابت یا غیر جنابت
از غسلهای سنت باشد و بنا بر این هرگاه کسی غسل جنابت را فراموش کند اما در وقتی
که جنب شده غسل حیض یا غسل مس میت یا غسل جمعه بعمل آورده از غسل جنابت کافی
نخواهد بود و احوط و اولی آن است که در وقت متذکر شدن غسل جنابت را بکند و
عباداتی که از وقت جنابت تا آن وقت بجا آورده قضا کند و بعضی عبادات که اگر غسل جنابت
یا بعضی غسلهای دیگر جمع شود و بیک غسل اکتفا شود بنا بر واجب بودن وضو در
جمیع غسلها احتیاج بوضو نیست و بنا بر قول مشهور که در غیر غسل جنابت از غسلها
وضو واجب است اگر در نیت آن یک غسلی که بجا آورده قصد همه غسلها را کرده باشد یا قصد
جنابت را کرده باشد وضو لازم نباشد و اگر قصد غسلی دیگر از غسلهای واجب کرده باشد
و از غسل جنابت مجزی باشد احوط آن است که وضو نیز بسازد فصل پنجم در غسل جنابت
چند امر سنت است اول آنکه هرگاه جنابت از انزال حاصل شده باشد پیش از غسل
بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول ممکن نباشد استبرا کند بطریقی که در باب
طهارت مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب کند اول بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلنی

من التوابين واجعلني من المتطهرين سیم اگر پیش از غسل هر دو دست را تا مرفق سه نوبت نشوید چهارم سه نوبت مضمضه و سه نوبت استنشاق کند پنجم آنکه دست بر بدن مالیدن ششم آنکه هر عضوی را سه نوبت نشوید هفتم موالات بعمل آوردن یعنی پی در پی شستن اعضا بنوعی که مکثی در اثنای شستن واقع نشود هشتم آنکه سر و گردن را بدست راست نشوید نهم آنکه آب غسل زنیتی یعنی آبی که در غسل زنیتی مصرف میرساند یکصاع باشد که آن یکمن و پنج سیر و چهارده مثقال و ربع مثقال است و اگر یکمن و صد و بلکه یکمن و نیم تبریزی باشد بهتر است دهم آنکه در حین غسل بگوید اللهم طهرنی وطهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتك والثناء علیك اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انك علی كل شيء قدير

فصل ششم در جنب چند امر حرام است و چند امر مکروه اما آنچه حرام است اول نماز کردن خواه واجب باشد و خواه سنت سوای نماز میت که کردن آن با جنابت جایز است دوم طواف خواه واجب باشد یا سنت سیم خواندن سورهای سجده واجب یعنی سوره اقرا والنجم و تنزیل السجده و حم السجده و گفتن بسم الله بقصد خواندن یکی ازین سورها نیز حرام است چهارم مالیدن جزئی از بدن بنوشته قرآن و اسم خدا و اسم یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام و مالیدن مو بانها مانعی ندارد و در ناخن خلاف است و احوط ترك است پنجم داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه وآله و مکث نمودن در سایر مسجدها اما داخل شدن و گذشتن حرام نیست ششم چیزی گذاشتن در مساجد اگرچه در حالت عبور باشد اما چیزی برداشتن مانعی ندارد و مخفی نیست که مراد از مسجد موضعی است که در آن نماز شود و اگرچه در بعضی اوقات باشد نه مواضعی که خارج از موضع نماز است و هرگز در آن نماز نشود حکم مسجد ندارد و نشستن جنب و چیزی گذاشتن او در آن مانعی ندارد و آنچه متصل بموضع نماز است از دیوار و پشتها در حکم مسجد است و ممکن است که در تحدید مسجد رجوع بعرف شود یعنی هرجا که در عرف مسجد گویند احکام مسجد از برای آن ثابت

باشد و اگرچه در آن هرگز نماز نشود و اما آنچه مکروه است اول خواب کردن دوم خضاب کردن سیم اکل و شرب مگر اینکه وضو بسازد یا دستها را بشوید و مضمضه کند و بعد از آن بشوید یا همین دستها را بشوید و بالجمله آنچه از احادیث معلوم میشود اینست که جنب اگر خواهد چیزی بخورد یا بیاشامد سنت است که وضو بسازد یا سر غسل مذکور را بعمل آورد یا همین دستها را بشوید و افضل وضو است و جمعی گفته اند اکل و شرب مکروه است از برای جنب مگر بعد از مضمضه و استنشاق و حق آنکه بر این مضمون دلالتی که منظور نظر برسد چهارم خواندن زیاده بر هفت آیه از قرآن و اگر از هفت آیه زیاد کند کراهت شدید میشود پنجم دست مالیدن بما سوای نوشته قرآن از اجزای آن چون جلد و ورق و فاصله یعنی او حاشیه آن بر خود نیز مکروه است و بعضی علما مطلق برداشتن از لای غلاف مکروه دانسته اند مقصد سیم در حیض و آنچه متعلق بآن است از غسل و علامات و احکام اما غسل حیض کیفیت و شروط و آداب و اقسام آن مثل غسل جنابت است و فرقی نیست مگر اینکه بنا بر مشهور باید با غسل حیض وضو ساخته شود و تقدیم وضو را بعضی لازم دانسته اند و اما علامات و احکام آن در دو فصل بیان میشود فصل اول در علامات خون شناختن حیض بدانکه خون حیض در غالب اوقات گرم و سیاه و بقوت و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و این خونیست که حق تعالی اصل آن را در زنان قرار داده است که بحسب طبع در ایام معهود ایشان متکون شود و آن از برای والد و تناسل زیرا که بعد از سقوط نطفه در رحم این خون غذای آن میشود و گوشت و سایر اعضای طفل از آن بهم میرسد و قدری از آن همیشه مجتمع است در رحم تا او را از صدمات محافظت نماید و چون طفل بیرون آید آن خون باتفاق او بیرون میآید و آنچه با او بیرون نمی‌آید بعد بیند پنج بیرون میآید و خون نفاس عبارت از آن خون است پس خون نفاس فی الحقیقه خون حیض است و بعد از تولد طفل خون حیض شیر میشود که تا مدتی که حکمت الهی اقتضا نموده غذای طفل باشد پس خون حیض طبیعی است و از لوازم زنان است اما خون استحاضه از آن ادو ناخوشی است که

عارض زنان میشود وطبیعی وخلقی نیست وهر خونی که زن پیش از سن نه سالگی ببیند
حیض نیست یعنی اگر سن او معلوم باشد تا نه سال تمام نرسیده است هر خونی
که می بیند حیض نیست واین منافات ندارد با آنچه فقها گفته اند که از جمله علامات
بالغ شدن دختر حایض شدن اوست زیرا که مراد ایشان صورتیست که سن او معلوم
نباشد وخونی که بصفات حیض باشد ببیند وهمچنین هر خونی که بعد از سن یاس
می بیند حیض نیست وسن یاس در زنانی که از طایفه قریش نیستند پنجاه سال است
ودر طایفه قریش شصت سال است ومعروف از طایفه قریش در این زمان سادات اند
وبعضی از آل العباس وآل عقیل ومراد از زن قرشیه در نزد بعضی زنیست که پدر
او یا پدر ومادر او هر دو قرشیه باشند وبعضی گفته اند که اگر همین مادر او هم قرشیه
باشد کافی است واین بعید نیست وبعضی از فقها زنان طایفه نبط را در حکم ملحق بزنان
قرشیه نموده اند ودر این خصوص حدیثی بنظر نرسیده وبعضی نقل کرده اند از شیخ
مفید که او گفته است که حدیثی در این خصوص وارد شده است ودر تحقیق این
چندان فایده نیست زیرا که نبط طایفه بوده اند که در ما بین کوفه وبصره سکنی
داشته اند واز ایشان کسی امروز معروف نیست تا احتیاج بتحقیق این مسئله داشته
باشد ومشهور آن است که خون حیض از طرف چپ می آید نه از طرف راست وبعضی
بعکس گفته اند وبعضی گفته اند که اعتبار این علامت در صورتیست که خون حیض مشتبه
شود بخون جراحت وزخمی که در اندرون است که در این صورت باید زن بر پشت
بخوابد وانگشت خود را داخل فرج کند وببیند اگر خون از چپ می آید حیض است و
اگر از راست می آید از جراحت است وبعضی گمان کرده اند که ترجیح دادن اینکه حیض از طرف
چپ می آید یا راست نظر باحادیث خالی از اشکال نیست واولی واظهر آن است
که هیچ یک از این دو جانب اعتبار نشود ودر شناختن حیض رجوع بسایر علامات شود
ودیگر آنکه از اله بکارت دختری شود وخونی بیاید ومعلوم نباشد که آن خون حیض است
یا خون بکارت باید پنبه بخود برداشته وبعد از آن بیرون آورده ملاحظه نماید اگر خون

[illegible]

تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد حیض است واگر سرخی بر دور پنبه بطریق طوق
باشد خون بکارت است واقل حیض سه شبانه روز است واکثر آن ده شبانه روز
است پس حیض از سه شبانه روز کمتر نباشد واز ده شبانه روز بیشتر نباشد
لهذا هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد حیض نیست وهمچنین هر خونی که زیاده
از ده شبانه روز باشد آن زیادتی خون حیض نیست ودر سه روز که اقل حیض است
توالی شرط است ومراد از توالی بنابر اصح آن است که بر هر یک از سه روز مسمای خون
حیض را ببیند وبعضی شرط دانسته اند که در این سه روز هر وقت پنبه بگذارد
بخون آلوده شود واولی اظهر است وبعضی مطلق توالی را شرط ندانسته اند وگفته اند
اگر در عرض ده روز سه روز خون ببیند چون روز اول وسیم وپنجم مثلا ممکن است
که حیض باشد واین قول ضعیف است واقل طهر یعنی کمتر ایام پاکی ده روز است
واز این کمتر نیست وحق آن است که حیض با حمل جمع میشود پس ممکن است که زن
آبستن خون حیض ببیند واگرچه غالب آن است که در وقت حمل حیض نمی باشد
وسبب آن است که در وقت آبستن بودن زن غالبا خون حیض از راه ناف طفل
بشکم وی میرود وغذای او میشود وبعد از آن بر پستان زن میرود وشیر
میشود وباین سبب چیزی نمی ماند که بیرون آید مگر در زنانی که مزاج ایشان بسیار
گرم باشد وغذاهایی که تولید خون کند بسیار تناول نمایند در این صورت می تواند
شد که قدری از خون از غذای طفل وشیر زیاده باشد وبیرون آید فصل سیم
در احکام حیض ودر آن چند مسئله است مسئله اول بدانکه زنان بملاحظه دیدن
حیض از سه صنف بیرون نیستند صنف اول زنانی که ذات عادت یعنی صاحب عادت
باشند وذات عادت بر سه قسم است قسم اول ذات عادت بحسب عدد ووقت وآن
زنیست که دو مرتبه خون حیض را در عدد ووقت موافق ومساوی ببیند مثل اینکه
در اول ماهی هفت روز خون ببیند ومنقطع شود ودیگر خون نبیند تا داخل ماه
دویم شود ودر اول ماه دویم نیز هفت روز خون ببیند وچون در اول ماه سیم

دوم بجو اول ماه اول هفت روز خون بر بیند ان زن را صاحب عادت عددیه ووقتیه
کویند ودر استقرار طهر یعنی پاکی شرط نیست پس بمجرد موافقت خون دوم با خون اول
عادت ثابت ومستقر میشود واکرچه هنوز طهر دوم را در نیافته باشد که موافقت اورا
با طهر اول بر بیند قسم دوم ذات عادت بحسب عدد نه وقت وان زنیست که دو مرتبه
خون را در عدد موافق ومساوی بر بیند نه در وقت مثلا اینکه در اول ماه هفت روز
خون بر بیند وبعد از ان این عدد را در اخر همان ماه یا در وسط ماه دوم بر بیند
نه در اول ماه دوم وچون در مرتبه دوم خون را باین نحو بر بیند او را ذات عادت عددیه
کویند ودر وقت مضطربه خواهد بود سیم ذات عادت بحسب وقت نه عدد وان
زنیست که دو مرتبه خون را در وقت موافق ومساوی بر بیند نه در عدد مثل اینکه
در اول ماهی هفت مرتبه روز خون بر بیند ودر اول ماه دیکر پنج روز خون بر بیند
وچون در ماه دوم خون را باین نحو بر بیند او را صاحب عادة وقتیه کویند وبحسب عدد
مضطربه خواهد بود صنف دوم مبتدءه است وان زنی است که ابتدا خون دیده او
باشد یعنی نوبت اول خون بر بیند وپیش از خون ندیده باشد یا بیشتر خون دیده اما
در وقت وعدد مختلف بوده وبحسب هیچیک عادت بهم نرسانیده باشد مثلا اینکه در اول
ماهی سه روز خون دیده ودر وسط ماه دوم شش روز خون دیده ودر اخر ماه سیم
نه روز دیده صنف سیم مضطربه است واو نیز بر سه قسم است اول مضطربه
بحسب وقت وعدد وان زنیست که ابتدا عادت مستقره داشته است وبعد از ان عدد
ووقت هر دو را فراموش کرده دوم مضطربه بحسب وقت نه عدد وان زنیست که
وقت تنها را فراموش کرده وعدد را داند سیم مضطربه بحسب عدد نه وقت وان
زنیست که عدد را فراموش کرده اما اول وقت یا وسط یا اخر ان یا وقت فی الجمله را داند
مسئله دوم چون دانستی که ایام حیض از سه روز کمتر نمی باشد وبیشتر ده روز نمی باشد
وایام پاکی که فاصله میان دو حیض است کمتر از ده روز نمی باشد لهذا هر خونی
که زن بر بیند ودران سه روز پی در پی نباشد ان حیض نیست مثلا اینکه دو روز

ومنقطع شود ودیکر هیچ نه بیند یا در روز چهارم یا پنجم باز بر بیند وهمچنین هر خونی
که زیاده از ده روز باشد ان زیادتی حیض نیست وهمچنین هر خونی که پیش از کذشتن
ده روز از اخر حیض اول بر بیند از حیض نیست وهمچنین هر خونی که پیش از کذشتن
ده روز مسئله سیم زنی که صاحب عادة وقتی وعددی باشد هرکاه در وقت عادة
خون بر بیند عبادت را ترک کند هرچند ان خون بصفت حیض نباشد زیرا که خونی که بصفت
حیض نباشد در ایام عادت حکم حیض دارد وخونی که بصفت حیض باشد در ایام طهر حکم
حیض نیست بلکه استحاضه است وهرکاه چند روز پیش از اول وقت عادت خون بر بیند
بعد از انکه اقل طهر که ده روز باشد از حیض پیش کذشته باشد یا چند روز بعد
از وقت بر بیند همچنانکه در بسیاری از زنان اتفاق می افتد باز عبادت را ترک
میکند بشرطی که ان خون بصفت حیض باشد پس اکر خون او از ایام عادت تجاوز نکند
مجموع ان حیض است خواه متصل بوده یا در اثنا کاهی پاکی بهم رسیده وباز خون دیده
بشرطی که در عرض روز اول هر روز ... خون دیده باشد واکر از ایام عادت تجاوز بکند
پس اکر عادتش ده روز باشد زیاده از ده روز استحاضه خواهد بود واکر عادتش کمتر
از ده روز باشد یک روز یا دو روز یا سه روز استظهار کند ومعنی استظهار طلب
ظهور حقیقت حال است فی الجمله در چه خون زاید بر عادت که ایا حیض است یا نه وفایده
فی الجمله ان چیزی است که از استظهار مذکور در ترجیح ظهور حقیقت حال در خون زاید
معلوم نمیشود بلکه اکر خون در ایام استظهار قطع شود معلوم میشود که از خون حیض
بوده اما اکر در ان ایام قطع نشود ظهور حال از استظهار مذکور بعمل نمی اید بلکه موقوف
است بر تمام شدن ده روز وهرچند در استظهار در انجا باین طریق است که عبادت را
ترک کند وعمل حایض کند وبعد از استظهار وانقضاء روز اکر هنوز بدهم نرسیده باشد
وباز خون را بر بیند عبادت را بجای اورد تا اخر روز دهم پس اکر بعد از تمام شدن ده روز
قطع شود مجموع خونی که در ده روز دیده حیض خواهد بود واکر ایام روزه واجب باشد
باید واجب خواهد بود که روزه ده روز را قضا کند واکرچه بعد از ایام استظهار چند روز

ظاهر المحقق ... وقوع ... ده روز ... در صورت تقدم ... بصفت حیض ... (حاشیه)

روزه کرفته باشد واکر خون از ده روز تجاوز کند معلوم میشود که آنچه زیادتی از ایام عادت
بوده حیض نبوده است بلکه استحاضه بوده پس بقدر ایام عادت را حیض قرار میدهد
و عباداتی را که در ایام استظهار ترک کرده چه از روزه و چه از نماز باروزه ایام عادت
قضا میکند خواه آن زن صاحب تمیز باشد یعنی خون او همیشه یکطور نباشد یا صاحب
تمیز باشد یعنی خون او بعضی اوقات بصفت حیض باشد و بعضی اوقات بصفت استحاضه
باشد و خواه در صورت تمیز عادت او با تمیز موافق باشد یعنی خون ایام عادت بصفت
حیض باشد و خون غیر ایام عادت بصفت استحاضه باشد یا مخالف باشد یعنی خون
ایام عادت بصفت استحاضه باشد و خون غیر ایام عادت بصفت حیض باشد و خواه
در صورت مخالفت اقل طهر یعنی ده روز میان ایام عادت و ایام تمیز فاصله شده
باشد یا ده روز فاصله نباشد و خواه در صورت فاصله نبودن ده روز جمع میان
ایام عادت و ایام تمیز ممکن باشد یا نکه مجموع زیاده از ده روز نباشد یا جمع میان
هر دو ممکن نباشد یا نکه در ایام عادت خون را بصفت استحاضه ببیند و قبل از آن
یا بعد از آن بصفت حیض ببیند و مجموع از ده روز زیادتر باشد و بالجمله صاحب
عادت که خون او از ده روز تجاوز کند بنا بر اقوی و اظهر در جمیع صورتهای مذکوره رجوع
بعادت خود میکند و آنرا حیض قرار میدهد و در سایر ایام خون عمل مستحاضه میکند
و بعضی گفته اند که در صورتیکه ده روز فاصله شود میان خون ایام عادت و خونیکه
که بصفت حیض است هر دو را حیض قرار میدهد یعنی بنا میگذارد که هر یک حیضی است
علیحده و بعضی گفته اند که در این صورت رجوع به تمیز میکند و آنرا مقدم میدارد
یعنی خونیکه بصفت حیض است آنرا حیض قرار میدهد و خون ایام عادت را چون بصفت
حیض نیست استحاضه قرار میدهد و اولی تقدیم عادت است همچنانکه مذکور شد
و در صورتیکه ده روز فاصله نباشد و جمع ممکن باشد بعضی گفته اند که جمع میان
هر دو میکند یعنی مجموع را حیض قرار میدهد و بعضی گفته اند ترجیح تمیز میکند و در
صورتیکه جمع ممکن نباشد بعضی گفته اند ترجیح تمیز بر عادت میکند و بعضی مخیر

دانسته اند میان رجوع بعادت و رجوع بتمیز و اقوی در هر دو صورت ترجیح عادت است
همچنانکه مذکور شد **مسئله پنجم** صاحب عادت عددیه تنها یعنی وقتی هر وقت خون ببیند
خواه نوبت سیم باشد یا پیشتر پس اگر آن خون بصفت حیض باشد بمجرد دیدن آن حائض
میشود و عبادات را ترک میکند و اگر بصفت حیض نباشد سه روز احتیاط میکند و ترک
عبادت نمیکند و بعد از سه روز ترک میکند پس اگر بعد از آن منقطع شود همان حیض است
و اگر از آن بگذرد ظاهر آن است که آن زن مانند صاحب عادة عددیه و وقتیه یک روز یا
دو روز یا سه روز استظهار میکند بترک عبادات و بعد عبادت میکند تا روز دهم پس
اگر در دهم خون منقطع شود مجموع ده روز را حیض قرار میدهد پس اگر ایام روزه واجب
باشد روزه ده روز را قضا میکند و اگر چه بعد از ایام استظهار چند روز روزه
گرفته باشد و اگر از ده روز تجاوز کند رجوع بعادت میکند و همان عددیرا که
عادت او بود حیض قرار میدهد و نماز و روزه ایام استظهار با روزه ایام عادت
قضا میکند و باقی ایام خون را استحاضه قرار میدهد و چون استقرار عادت او منحصر
در عدد است و وقت معین ندارد اختیار دارد که آن عدد را از هر وقت ماه خواهد
بگیرد لهذا اگر آنرا از دهه اول بگیرد بطریقی که مذکور شد عمل میکند و میتواند
که آنرا از آخر بگیرد که بعد از دهه اول است و بنا بر این قضا نمازی برا و لازم
نخواهد بود و میتواند بعضی را از دهه اول و بعضی را از دهه دویم بگیرد بلی
اگر بعضی از خون او بصفت حیض باشد و بعضی نباشد لازم است که ایام عادت را
با صفت جمع کند و عدد را از آنجائی بگیرد که خون او بصفت حیض است **مسئله ششم**
صاحب عادت وقتیه تنها نه عددیه هرگاه در نوبت سیم و ما بعد آن خون ببیند عبادت را
ترک میکند پس اگر خون او از ده روز تجاوز نکند مجموع آن حیض است و اگر از ده روز
تجاوز کند باید در عدد ایام حیض عمل بروایات کند یعنی در هر ماهی هفت یا پنج
شش روز یا در یکماه ده روز و در ماه دیگر سه روز حیض قرار بدهد و در باقی
عمل استحاضه کند و باید این عدد را از وقت عادت بگیرد بتفصیلی که در مضطربه

بحسب عدد و وقت مذکور خواهد شد و بنا بر این اینچه از ایام کرده باده مرتب علادت
که دران نماز را ترک کرده باید او قضا کند مسئله ششم زنیکه مبتدئه باشد خواه
یعنی اول یعنی انکه نوبت اول خون بر مبیند و خواه یعنی دوم یعنی انکه پیشتر خون دید
اما بحسب هیچیک از وقت و عدد عادت بر ان برای او استقرار نیافته هرگاه خون ببیند
رجوع بر تمیز میکند اگر صاحب تمیز باشد یعنی خون او مختلف باشد بانکه بعضی
مشابه حیض باشد و بعضی نباشد پس هر خونیکه بصفت و شباهت حیض باشد
انرا حیض قرار میدهد و بمجرد دیدن ان نماز و روزه را ترک میکند و بعضی گفته اند
سه روز احتیاط میکند و ترک عبادت نمیکند و بعد از سه روز ترک میکند و اول
اقوی است و هر خونیکه بصفت استحاضه باشد ان استحاضه قرار میدهد و اگر تمیز
مفقود باشد و خون او همیشه بیک طریق باشد سه روز احتیاط میکند و عبادت را
ترک نمیکند و بعد از سه روز عمل حایض میکند پس اگر خون او پیش از ده روز
یا بده روز منقطع شود همان حیض قرار میدهد و روزه همه ان ایام را حتی سه روزی
که دران عبادت را ترک نکرده بود قضا میکند و اگر از ده روز تجاوز کند پس اگر تمیزی
از برای او حاصل شده باشد رجوع بان میکند و انچه از خون بصفت حیض است
حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه قرار میدهد و اگر تمیزی بهم نرسیده باشد
و یا خون او بیک طریق باشد ایام حیض خود را نظر بایام عادت زنانی کرد که از
اقوام و خویشان و یند از جانب پدر یا مادر چون خواهر و عمه و خاله و دختران
ایشان بشرطی که همه ایشان در عادت موافق باشند و اگر مختلف باشند بعضی گفته اند
که اگر اکثر ایشان در عادت موافق باشند عمل بعادت اکثر میکند و اگر اکثر معلوم
نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل بعادت هم سالان خود کند بشرط انکه هم شهری
او باشد و اقوی ان است که اعتبار اکثر و هم سالان نشود بلکه همین که اقوام نداشته
باشد یا بعضی از اقوام در عادت مختلف باشند و اگر چه از ده نفر یک نفر موافق باشد
و یکی با ایشان اختلاف داشته باشد رجوع بروایات کند و در هر ماهی هفت روز

باشش روز یا در یکماه ده روز و در ماه دیگر سه روز حیض قرار بدهد و اختیار دارد
که این عدد را در هر وقت ایام خون که خواهد بگیرد پس اگر از دهه اول بگیرد و مجموع روزها
ایامی که دران عمل حایض کرده با نماز ایامی که زیاده از عدد یست که از روایات اخذ شده قضا
میکند و اگر از دهه دوم بگیرد قضای نمازها اولا لازم نخواهد شد و این اختیار در ماه
اول است و در ماه دوم ان عدد را از وقتی میگیرد که در ماه اول از ان وقت گرفته بود
همچنانکه بعضی گفته اند خواه خون او بعد از تجاوز از ده روز قطع شود در ماه دوم تازه
بهم رسد یا مستمر باشد تا ماه دوم و انقطاعی از برای او بهم رسد مسئله هفتم
مضطربه که او را متحیره نیز گویند اگر وقت و عدد را هر دو را فراموش کرده باشد هرگاه
صاحب تمیز باشد رجوع بان میکند و هر خونیکه بصفت حیض است حیض قرار میدهد
و بمجرد دیدن عبادت را ترک میکند و باقی را استحاضه قرار میدهد و اگر خون او همیشه
بیک طریق است تا سه روز احتیاط میکند و عبادت را ترک نمیکند و بعد از سه روز ترک
میکند پس اگر بیش از تجاوز ده روز خون او قطع شود مجموع ان حیض است خواه در عرض
ده روز یا کمتر بعضی اوقات خون او قطع شده و باز عود کرده یا نه بلکه علی الدوام خون
دیده باشد و هرگاه خون او از ده روز تجاوز کند اگر تمیزی از برای او حاصل شود عمل
بان میکند و انچه بصفت حیض است حیض قرار میدهد و در باقی عمل استحاضه میکند و
اگر تمیزی بهم نرسیده باشد و خون او بیک طریق باشد مانند مبتدئه رجوع بعادت اقوام
خود نمیکند بلکه ابتدا عمل بروایات میکند یعنی که در مبتدئه گذشت و اختیار دارد که
ان عدد را در هر وقت از ایام خون که خواهد حیض قرار میدهد یعنی اگر خواهد از ایامی که
از دهه اول گذشته است قرار بدهد و اگر خواهد از ایامی که بعد از ده روز است نیز قرار
بدهد و اگر خواهد تبعیض کند و از هر یک بعضی بگیرد و شوهر او را تسلطی نیست بر او
که بگوید از فلان وقت باشد و بعضی گفته اند که اولی ان است که اول خون را حیض قرار
دهد و این اختیار همچنانکه در مبتدئه مذکور شد در ماه اول است و در ماه دوم متعین است
که وقتی را اختیار کند که موافق وقت ماه اول باشد و هرگاه در ان وقت از ماه دوم خون



بر هیئت خواه بعد از تجاوز از ده روز در ماه اول چند روز خون قطع شده باشد و
در ماه دوم باز بهم رسد یا در ماه اول خون قطع نشود و مستمر باشد تا ماه دوم و این احکام
زنی بود که بحسب وقت و عدد هر دو مضطربه باشد یعنی هر دو را فراموش کرده باشد
و اگر مضطربه بحسب وقت باشد نه عدد یعنی وقت را فراموش کرده باشد و عدد را داند
هرگاه خون بر آن یا بیش از ده روز قطع شود حکم آن ظاهر است و اگر از ده روز بگذرد
مخیر است که آن عدد را از هر وقت ماه که خواهد بگیرد یعنی میتواند که از اول خون
یا وسط یا آخر آن بگیرد و در آن عمل حایض کند و در باقی اعمال استحاضه کند و اگر مضطربه
بحسب عدد باشد نه وقت یعنی عدد را فراموش کرده باشد و وقت را داند اگر خون او
از ده روز تجاوز نکند حکم آن ظاهر است و اگر از ده روز تجاوز کند پس اگر اول وقت را
داند مثل اینکه یقین داشته باشد که روز اول هر ماه اول عادت او بوده در این صورت
یقین خواهد داشت که روز اول و دوم و سیم از ماه ایام حیض او است و چون باید
عدد را تمام کند که در روایات رسیده تمام کند بیکی از طریقی که مذکور شد تمام خواهد
کرد پس اگر بروایات عمل کند چهار روز دیگر بر آن سه روز اضافه خواهد کرد و اگر آخر
عادت خود را داند مثل اینکه یقین داشته باشد که اول هر ماه آخر ایام عادت او بوده
در این صورت آن روز را آخر ایام عادت خود میکند و آن روز و دو روز قبل از آن
یقین حیض خواهد بود و چهار روز دیگر را قبل از آن دو روز زیاد خواهد کرد و
اگر وسط حیض خود را داند مثل اینکه یقین کند داشته باشد که اول هر ماه وسط عادت
او بوده در این صورت یک روز پیش از اول ماه و یک روز بعد از آن یقین حیض خواهد بود
و باید دو روز پیش از آن سه روز و دو روز بعد از آن سه روز بآن ضم کند تا هفت
تمام شود و اگر وقت فی الجمله داند مثل اینکه یقین داشته باشد که روز اول هر ماه حیض
می بوده اما نداند که آن روز اول حیض او بوده یا وسط یا آخر آن در این صورت همان روز
یقین حیض خواهد بود و تتمه را تا هفت روز باید از قبل یا بعد یا بعضی از قبل و بعضی
از بعد اضافه کند تا عدد تمام شود مسئله ششم در تحقیق تمیز چند چیز شرط است اول

اختلاف

اختلاف خون یعنی بعضی از آن مشابه حیض باشد و بعضی نباشد دوم اگر آن خون بصفت
حیض است از سه روز کمتر و از ده روز زیادتر نباشد سیم آنچه بصفت حیض نیست
باید آن بتنهایی یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد تا اقل طهر بعمل بی مشابهت
بحیض بحیض حاصل شود اول حرارت همچنانکه مذکور شد دوم رنگ پس
اگر یکی سیاه باشد و دیگری سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و اگر یکی سرخ باشد
و دیگری زرد سرخ حیض است و زرد استحاضه سیم قوام پس اگر یکی غلیظ باشد
و دیگری رقیق یا یکی اغلظ از دیگری باشد غلیظ و اغلظ حیض است و رقیق و ارق
استحاضه است چهارم بو پس اگر یکی بدبو باشد و دیگری بدبو نباشد بدبو حیض است
و دیگری استحاضه است و اگر در یکی دو صفت باشد و در دیگری یک صفت باشد مثل
اینکه یکی سیاه و بدبو باشد و دیگری غلیظ تنها باشد یا یکی بدبو باشد و دیگری زرد
و رقیق باشد باید آنکه صاحب دو صفت است اعتبار شود پس در صورت اول حکم
بحیض می شود و در صورت دوم حکم باستحاضه می شود مسئله هفتم بسیار اتفاق می
افتد که عادت زنان مختلف میشود بحسب وقت یا عدد یا بحسب هر دو مثلا اینکه
گاه است تغییر عادت او چنان باشد که در اول هر ماه هفت روز حیض می بیند یعنی
روز اول عادت او روز اول ماه باشد و در هر ماهی عادت او بگردد و در اول ماه پنج روز
خون می بیند یا بعد از گذشتن پنج روز خون می بیند یا بعد از گذشتن پنج روز از ماه
هفت روز یا پنج روز خون می بیند پس اگر در ماه دوم هم دیده بیش کرد عادت او هم
عادت سابق خواهد بود و اگر هم بحالت عادت سابق نگیرد بلکه بآن طریق ماه پیش
ببیند که تغییر یافته بود در این صورت عادت او گردیده و عادت تازه از برای او هم رسیده
و باید این عادة تازه را اعتبار کند و در وقت تجاوز کردن خون از ده روز رجوع باین
عادة کند نه عادة کهنه و همچنین اگر این عادت نیز بگردد و عادت دیگر تازه بهم رسد
باید رجوع بآن کند و معیار آن است که هرگاه دو دفعه پی در پی وقت یا عدد یا هر دو را
موافق ببیند باید آن را اعتبار کند و در وقت تجاوز خون از ده روز رجوع بآن کند و اما اگر

در یک حیض اختلاف بهم رسد بتجدد آن عادة تازه بهم نمیرسد پس اگر زنی که صاحب عادت وقتی
باشد و عادتش هفت روز مثلا خون ببیند در ماهی اتفاق افتد که پنج روز یا هشت روز خون
ببیند و آنرا حیض قرار میدهد اما اگر در ماه دیگر خون او از ده روز تجاوز کند رجوع
به پنج یا هشت نمیکند بلکه رجوع بعادت سابق که هفت روز باشد میکند و گاهست نوعی
عادة میگردد و نوعی دیگر میشود مثل اینکه عادة وقتی و عددی صاحب عادة وقتی تنها
یا عددی تنها میشود یا صاحب عادت وقتی تنها یا عددی تنها صاحب عادت وقتی و عددی
میشود و معیار در حاصل شدن هر عادت تازه آن است که در دو ماه بیک نحو ببیند
نه در بعضی زنان اتفاق می افتد که یکروز یا دو روز پیشتر یا پس از ماه پیش خون می بینند
و همیشه باین طریق وقت ایشان در گردش است و این قسم از زنان فی الحقیقة صاحب
عادتند بحسب عدد و وقت هر دو زیرا که وقت عادت ایشان در هر ماهی معلوم است
پس اگر خون ایشان در ماهی از ده تجاوز کند وقت از برای ایشان محقق است پس رجوع
بوقتی میکنند که نظر بعادت ایشان در این ماه خون را در آن وقت میدیدند

مسئله دهم همچنانکه عادت حاصل میشود بموافق دیدن اول و آخر خون در دو ماه
همچنین حاصل میشود به تمیز پس زنی که رجوع بتمیز کند و در دو ماه پی در پی
خون با صفت مساوی ببیند مثل اینکه در اول هر ماهی شش روز خون با صفت
حیض ببیند و باقی را بصفت استحاضه ببیند آن زن صاحب عادت وقتی و عددی
میشود بحسب تمیز پس اگر در ماه سیم خون مختلف شود بحسب تمیز باید رجوع بآن عادت
کند و شش روز اول را حیض قرار دهد و همچنین در ماه چهارم و پنجم مگر اینکه
عادت تازه بحسب تمیز از برای او حاصل شود که در این صورت بعادت تازه رجوع خواهد
کرد و مادامی که بحسب تمیز عادت بهم نرسد باید آنچه بصفت حیض است حیض قرار دهد
و آنچه بصفت استحاضه است استحاضه قرار دهد و اگر چه عدد هر ماهی مختلف باشد با عدد
ماهی دیگر پس اگر در ماهی سه روز خون را بصفت حیض ببیند و در ماه دیگر چهار روز
و در ماه سیم پنج روز هر یک از سه و چهار و پنج را حیض قرار میدهد و باقی را استحاضه

قرار میدهد مسئله یازدهم هر گاه حایض خون او بحسب ظاهر قطع شود واجب است که
استبرا کند باین طریق که پنبه داخل کند و اندک صبر کند و بیرون آورد اگر بخون آلوده
نباشد پاک است و واجب است که غسل کند بشرطی که سه روز خون دیده باشد خواه
ذات عادت باشد یا غیر او بلی هر گاه ذات عادت عادت را داشته باشد که خون او
در اثنا قطع شود و بان عود کند و خون او بر سبیل اتصال نباشد در این صورت لازم نیست
که بمجرد پاک شدن در اثناء عادت غسل کند و اگر حایض پاک شود و غسل کند و بعد
از غسل باز خون ببیند بدان که خون هر دو حیض است زیرا که پاکی از ده روز کمتر
بوده باشد پس اگر در ظرف ده روز دیگر پاک شود و خون ببیند همان خونها و پاکیها
حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند اظهر آن است که حیض نیست و اگر پاک شود
و غسل کند تا ده روز پاک باشد و خون نبیند و بعد از ده روز خون ببیند اگر
این روز که خون دیده ایام عادت باشد یا آن خون بصفت حیض باشد باید آنرا حیض
دیگر قرار دهد و ترک عبادت کند و اگر ایام عادت نباشد و خون هم بصفت حیض نباشد
بعضی تصریح نموده اند که آن حیض نیست و ظاهر کلام اکثر آن است که حیض است زیرا که
گفته اند هر خونی که زن از سه روز تا ده روز ببیند و ممکن باشد که حیض باشد
باید آنرا حیض قرار دهد خواه جمیع متشابه باشد یا نه و اگر حیض او قطع شد و خون
بحسب ظاهر و پنبه که گذاشتن بیرون آلوده شود هر گاه آن زن مبتدئه باشد باید صبر
کند تا پاک شود یا ده روز تمام شود و اگر ذات عادت باشد و خون در ایام عادت باشد
باز باید عمل حایض بجا آورد و اگر بعد از گذشتن ایام عادت باشد حکم آن چنین است که
گذشت یعنی یکروز یا دو روز یا سه روز استظهار میکند بترک عبادت و بعد عبادت را
میکند تا ده روز تمام شود اگر خون بر ده روز قطع شود ده روز را حیض خواهد بود
و اگر از ده روز تجاوز کند رجوع بعادت میکند مسئله دوازدهم واجب است بر حایض
قضای روزه ماه رمضان که در وقت حیض از او فوت شده باشد و در وجوب قضای
نذر معین که در وقت حیض اتفاق افتد خلاف است و اظهر وجوب است مسئله [illegible]

قضای نمازهایی که در ایام حیض ترک شده واجب نیست خواه نماز یومیه باشد یا غیر
آن و اگر پاک باشد که وقت نماز داخل شود و بمقدار وضو ساختن و نماز کردن بگذرد
انگاه حایض شود پیش از آنکه نماز کند قضای آن نماز براو واجب است و اگر پیش از آنکه
مقدار مذکور بگذرد حایض شود قضا براو لازم نیست و هرگاه پاک شود و اینقدر
از وقت نماز باقی باشد که غسل کند و یک رکعت نماز را بکند واجب است که آن نماز را بجای
ادا بجا آورد و اگر اهمال کند و آن نماز را نکند قضای آن براو واجب است مسئله چهارم
طلاق حایض صحیح نیست هرگاه شوهرش حاضر باشد و دخول باو کرده باشد و یا غایب
باشد و مدتی که گذشتن آن شرط است در صحت طلاق غایب هنوز نگذشته باشد و همچنین
است حکم غایبی که تواند بحال زن مطلع شود که در این صورت نیز اگر طلاق دهد و طلاق
در حیض اتفاق افتد آن طلاق باطل است فصل سیم بر حایض چند امر حرام است
اول آنچه مشروط بطهارت باشد مانند نماز و طواف و دست مالیدن بنوشته قرآن
و همچنین حرام است براو روزه گرفتن دوم داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت
رسول و مکث کردن در سایر مساجد و چیزی گذاشتن در اینها اما چیزی برداشتن
از اینها حرام نیست سیم خواندن سورهای سجده واجب و هر جزوی که بخواند سجده
کردن براو واجب است بنا بر اقوی و همچنین واجب است سجده اگر دیگری سوره سجده
واجب را بخواند و او استماع کند یعنی بقصد گوش دهد بآن و اگر بدون قصد آنرا
بشنود در وجوب سجده خلاف است و اظهر وجوب است و این خلاف مخصوص حایض
نیست بلکه در جنب و غیرهما نیز هست چهارم جماع کردن با او در قبل یعنی در طرف
پیش و این حرمت ثابت است از برای آن زن و از برای شوهر او یا آقای او هرگاه آن
زن کنیز باشد و ظاهر آن است که مطلقا حرام باشد و اگرچه کمتر از قدر ختنه گاه
داخل شود و اگرچه داخل شدن کمتر بدون انزال موجب غسل نیست و اگر مرد یا زن
جاهل بحیض باشد یعنی ندانسته باشد که حیض بهم رسیده یا نسیان داشته باشد و فراموش
کرده براو چیزی نیست و ظاهر آن است که بر هر یک که جاهل بمسئله باشد یعنی

ندانسته باشد که جماع کردن در حیض حرام است چیزی نباشد و اگر در اثنای جماع حیض
معلوم شود واجب است که فی الفور ترک شود و اگر زن اخبار بحیض کند واجب است
بر مرد که قبول کند و مرتکب جماع نشود تا وقتی که علم بکذب او نداشته باشد و هرکه در حیض
جماع کند فاسق است و تعزیر براو لازم است و اگر کسی در حیض جماع را حلال داند مرتد
و کافر است و اگر کسی با وجود علم بحیض جماع کند مشهور آن است که واجب است کفاره
بدهد و اقوی استحباب آن است و قدر کفاره در ثلث اول حیض یک مثقال شرعی طلا
که چهار دانگ و نیم باشد که وزن اشرفی دو تومنی است و در ثلث وسط نیم مثقال شرعی است و
در ثلث آخر ربع مثقال است و ظاهر آن است که تصدق نمودن قیمت آن مجزی باشد
و اگر مکرر در حیض کند مشهور است که کفاره را نیز بتعدد جماع مکرر بدهد خواه نوبت
بعد پیش از کفاره دادن از نوبت قبل باشد یا بعد از آن باشد و خواه مجموع در
ثلث اول یا وسط یا آخر باشد که کفاره در آن مختلف نمیشود یا بعضی در اول و بعضی
در وسط و بعضی در آخر باشد و بعضی گفته‌اند که مطلقا کفاره مکرر نمیشود و بعضی
گفته‌اند که اگر نوبت دوم بعد از کفاره دادن از نوبت اول باشد یا بعضی در اول
و بعضی در وسط یا آخر باشد کفاره مکرر میشود والا فلا و اقوی آن است که مطلقا
کفاره مکرر میشود بتکرر جماع چنانکه مذکور شد و اقوی آن است که بعد از پاک
شدن از حیض و پیش از غسل کردن جماع مکروه است و بعضی حرام دانسته‌اند و جایز است
استمتاع از حایض از بالای ناف و پایین زانو و مکروه است استمتاع از او در مابین ناف
و زانو و از آن جمله وطی در دبر او است و بعضی این را حرام دانسته‌اند و قطع بعضی قواعد بعید
نیست و مکروه است از برای حایض خضاب کردن و برداشتن و دست مالیدن بحاشیه
و جلد آن و حمایل کردن و آویختن آن بخود و مشهور آن است که خواندن او غیر سورهای
سجده را از قرآن مکروه است و این دلیلی ندارد و سنت است از برای حایض که در اوقات
نماز وضو سازد و در مصلای خود بنشیند و بقدر زمان نماز بذکر خدا مشغول شود
مقصد چهارم در استحاضه و احکام آن و در آن چند فصل است فصل اول در علامات

خون استحاضه بدانکه خون استحاضه در اغلب اوقات سیاه و غلیظ و گرم نیست
بلکه مایل بزردی و سرد نیست و رقیق است و در وقت آمدن سوزش آن
کمتر از سوزش خون حیض است و هر خونیکه کمتر از سه روز باشد و از بیرون باشد
یا زیاده از ده روز باشد یا زیاده از ایام عادت باشد در صورتیکه خون از ده
روز گذشته باشد استحاضه است و همچنین هر خونیکه زیاده از ایام نفاس یا
یا در سن یاس باشد استحاضه است و خونیکه زن آبستن میبیند جمعی گفته‌اند
که خون استحاضه است زیرا که حیض با آبستنی جمع نمیشود و مشهور و اقوی آنست
که حیض با حمل جمع میشود و همچنانکه گذشت و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که
هر چند که زن آبستن در ایام عادت خود میبیند حکم حیض دارد و هر چه بعد از
عادت میبیند بیرون میرود حکم استحاضه دارد و این قول قویست و حدیث صحیح
بر آن دلالت میکند و چندان منافاتی با قول مشهور ندارد زیرا که بنای قول
مشهور بر آنست که حیض با حمل میتواند جمع شود و از این لازم نمی‌آید که هر خونی
که در ایام حمل باشد حیض باشد پس قدر محقق آنست که خونیکه در ایام عادت باشد
حیض است بلکه بنا بر مشهور میتوان گفت که خونیکه هم بصفت حیض باشد حیض است
و اگر چه در ایام عادت نباشد **فصل دویم** در اقسام استحاضه و احکام آن بدانکه
بنا بر مشهور استحاضه بر سه قسم است **اول** قلیله و استحاضه قلیله آن است
که خون پنبه را سوراخ نکند و از آن در نگذرد بر وجهی که بلند رسد و وجه آن آنست
که زنان مستحاضه را عادت چنان است که پنبه خود بر میدارند و بر روی آن لته
ماننده‌ای میبندند که خود میبندند که از پنبه نیفتد پس اگر خون پنبه را سوراخ نکند
بر وجهی که بلته رسد استحاضه قلیله است و فقها متعرض مقدار پنبه نشده‌اند
و حال آنکه باختلاف مقدار آن حکم مختلف میشود و ظاهر آن است که در این خصوص
رجوع بعرف و عادت شود و اگر عادت زنان در مقدار پنبه مختلف باشد مناط
مقداریست که اکثر زنان میگذارند و شبهه نیست که باندک اختلاف در پنبه

حکم مختلف نمیشود و در این قسم استحاضه لازم است که زن پنبه را بیندازد
و فرج را بشوید و بعد پنبه را بجای آن پنبه بگذارد و از برای هر نمازی وضو سازد
یعنی از برای هر یک از نمازهای پنجگانه وضوی علیحده سازد و اگر چه وضوی سابق
باقی باشد و مطلقا غسل لازم نیست و بعد از وضو بلا فاصله نماز کند **دویم**
متوسطه و استحاضه متوسطه آن است که خون پنبه را سوراخ کند و از آن در گذرد
اما از لته در نگذرد و در این صورت بغیر از قلیله واجب بود واجب است که بجا آورد
علاوه بر غسل از برای نماز صبح و تغییر دادن آن لته و جمعی را اعتقاد آن است
که حکم متوسطه حکم کثیره است که مذکور خواهد شد و بنا بر این استحاضه بر دو قسم
خواهد بود و اشهر و اقوی آن است که سه قسم است و حکم متوسطه نیز چنین است که مذکور
شد **سیم** کثیره و استحاضه کثیره آن است که خون سیلان کند و از لته در گذرد
و در این قسم سه غسل واجب است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر
و یکی از برای نماز شام و خفتن و خوب آن است که بغیر این غسلها که گفته است وضو
اصلا لازم نیست و بعضی گفته‌اند از برای هر نمازی یک وضو میباید که پنج وضو از برای
پنج نماز واجب باشد و بعضی دیگر با هر غسلی یک وضو واجب دانسته‌اند که از برای پنج
نماز سه وضو لازم باشد یکی از برای نماز صبح و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای
نماز شام و خفتن و اقوی آن است که وضو مطلقا لازم نیست و در این قسم شستن فرج
و تغییر پنبه و لته نیز واجب است **فصل سیم** در باقی احکام استحاضه و در آن چند
مسئله است **مسئله اول** دانستی که سه غسل که در استحاضه کثیره لازم است یکی از برای نماز
صبح است و یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی از برای نماز شام و خفتن و علما گفته‌اند که
میباید میانه نماز ظهر و عصر بآن غسل جمع کند و همچنین میان نماز شام و خفتن بآن غسل
جمع کند یعنی هر یک از ظهر و مغرب را تا حدی بیندازد تا در آخر وقت فضیلت بجا آورد و
هر یک از عصر و خفتن را در اول وقت فضیلت بجا آورد و جمع باین طریق مستحب است
نه واجب پس جایز است که هر یک از ظهر و مغرب را در اول وقت فضیلت بجا آورد

و بعد عصر و عشا را بکند و اعتبار اصلا جمع کردن میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن
بیک غسل از ارباب رخصت اکتفا کردن بیک غسل است و الاحوط است که از برای
هر یک از این چهار نماز یک غسل علیحده کند مسئله دوم واجب بودن سه غسل در
صورتیست که سیلان خون مستمر باشد تا استحاضه کثیره در جمیع هر دو نماز متحقق
شود مثل آنکه پیش از نماز صبح و بعد از آن و بعد از ظهر نیز سیلان خون که عبارت
است از استحاضه کثیره برسد پس اگر پیش از نماز صبح استحاضه کثیره هم رسد
و بعد از آن تا ظهر هم نرسد بلکه استحاضه قلیله یا متوسطه بشود درین صورت
یک غسل از برای نماز صبح میکند و از برای هر یک از نماز ظهر و عصر وضو میسازد
و اگر بعد از نماز صبح نیز استحاضه کثیره برسد و بعد از آن تا ظهر نیز بدل بقلیله
یا متوسطه شود درین صورت از برای ظهر نیز یک غسل میکند و غسل از برای
شام و خفتن واجب نیست بلکه از برای هر یک وضو میسازد و اگر بعد از ظهر نیز
سیلان خون برسد و بعد از نماز مغرب و عشا برسد درین صورت از برای
نماز مغرب و عشا غسل واجب است اما از برای نماز صبح واجب نیست و چون این
که هر قسم از استحاضه در هر وقتی که هم رسد حکم آن بر نمازی که بعد از آن قسم است
مترتب میشود و اگر چه آن وقت پیش از وقت آن نماز باشد و هنوز وقت آن نماز
داخل نشده باشد پس اگر زنی بعد از ادای نماز شام و خفتن یا در نصف شب یا سحر
استحاضه کثیره برسد و قطع شود و دیگر از نرسد بلکه بدل بقلیله شود یا آنکه
استحاضه او قطع شود غسل نماز صبح برو واجب است و شرط نیست در واجب
بودن این غسل که در وقت نماز صبح سیلان خون که استحاضه کثیره است برسد و
در صورتیکه در وقت شب یا در وقت صبح بدل بقلیله شده باشد بعلاوه غسل وضو
نیز واجب است بخلاف قلیله و همچنین اگر بعد از نماز صبح بلافاصله یا بعد از طلوع
آفتاب یا حوالی چاشت سیلان خون [illegible] برسد و منقطع شود و بدل بقلیله یا متوسطه
شود باید از برای نماز ظهر و عصر یک غسل بکند و در وجوب این غسل شرط نیست که

که سیلان خون زیاد در وقت نماز ظهر برسد و بعلاوه غسل وضو از برای هر یک
از نماز ظهر و عصر میسازد بجهت قلیله که از نیز هم رسیده و همچنین است حکم
در باقی نمازها و همچنین قیاس است حکم استحاضه متوسطه و قلیله پس اگر بعد
از نماز شام و خفتن بلافاصله استحاضه متوسطه برسد و بعد تا صبح نرسد
بلکه بالکلیه استحاضه قطع شود یا بدل بقلیله شود غسل از برای نماز صبح واجب
است و اگر بعد از نماز صبح یک مرتبه یک مرتبه استحاضه قلیله برسد و بعد بالمره
قطع شود از برای نماز ظهر وضو واجب است و حاصل آن است که بعد از هر نمازی
هر قسم از استحاضه برسد باید حکم آن در نماز ثانی جاری شود پس اگر دو قسم برسد باید
حکم هر دو را عمل آورد پس اگر پیش از ظهر نیز کثیره و قلیله هر دو را برسد باید از برای
نماز ظهر نیز غسل کند و از برای هر یک نیز وضو سازد و اگر پیش از ظهر و وقت ادای آن
استحاضه قلیله بود و بعد از ادا و پیش از نماز ظهر پیش از ادای نماز عصر استحاضه
کثیره هم رسد واجب است که از برای نماز عصر غسل کند و اگر پیش از نمازی استحاضه
قلیله بود و در اثنای آن نماز کثیره هم رسد آن نماز باطل میشود و باید آن را قطع کند
و غسل کند و نماز را بجا آورد و هر استحاضه که بعد از نمازی دیده نشود و دیگر هم نرسد
حکم آن تا نماز بعد ساقط میشود مسئله سیم صحت نماز مستحاضه موقوف است بر آنکه
بعد از غسل یا وضو بلافاصله بجا آورده شود و تاخیر از غسل تا وضو جایز نیست
و متوقف بر مقدمات نماز چون پوشیدن عورت و تحصیل قبله و گفتن اذان و اقامه
ضرر ندارد مسئله چهارم خلافی نیست در آنکه مستحاضه اگر خواهد نماز شب کند میان
نماز شب و نماز صبح بیک غسل جمع کند مسئله پنجم بر مستحاضه لازم است که بقدر
امکان سعی کند که خون او تعدی بسایر اعضا و لباس او نکند و اگر تعدی کند
در وقت نماز [illegible] و اگر چه کمتر از درهم [illegible] باشد زیرا که خون استحاضه و حیض
و نفاس معفو نیست [illegible] کثیر و قلیل از اجتناب لازم است و [illegible] که در هر قسم
استحاضه تغییر نمیدهد بکند و در متوسطه و کثیره تغییر [illegible] در وقت هر نماز [illegible]

وبعضی واجب دانسته اند که در نزد هر نمازی پارچه بسته شود که مانع بیرون آمدن
خون کند مسئله ششم هرگاه مستحاضه امور مذکوره که بر او واجبست از غسل و
وضو و تغییر پنبه و لته بجا آورد در حکم پاک خواهد بود و اگرچه بالمره استحاضه
او قطع شده باشد پس هرگاه نیست بر پاک صحیح و جایز است نسبت باو نیز صحیح
و جایز خواهد بود لهذا نماز و روزه و طواف او صحیح است و دست مالیدن او
بنوشته قرآن و خواندن سورهای سجده و مکث نمودن او در مساجد جایز است و
مجامعت کردن با او نیز جایز است و در این باب خلافی نیست و اما اگر اعمال مذکوره را
کلا او بعضا بجا نیاورده در آن تفصیلی است که در بیان چند صورت ظاهر میشود اول
صحت نماز موقوف است بر بجا آوردن همه امور مذکوره پس اگر صاحب کثیره یا متوسطه
لتلال الغسل باشتن فرج یا تغییر پنبه و لته نماز او باطل است و همچنین اگر صاحب
متوسطه یا قلیله لتلال الوضو یا شستن فرج یا تغییر پنبه کند نماز او صحیح نیست
دویم جواز دست مالیدن بنوشته قرآن موقوف است بر غسل و وضو و بر شستن
فرج و تغییر پنبه و لته سیم جمعی تصریح کرده اند که داخل شدن در مسجد و مکث کردن
در آن برای مستحاضه جایز است و اگرچه هیچیک از اعمال مذکوره را بجا نیاورده باشد
و احوط آن است که هرگاه غسل نکرده باشد یا لته و پنبه یا ظاهر فرج او بخون آلوده باشد
داخل مساجد نشود چهارم ظاهر آن است که مجامعت با او موقوف است بر هیچیک
از اعمال مذکوره نباشد پس اگر هیچیک از امور مذکوره را بجا نیاورده باشد جماع کردن
با او جایز است و بعضی گفته اند جواز مجامعت موقوف بر بجا آوردن جمیع امور مذکوره
است پس اگر یکی از آنها ترک شود مجامعت با او جایز نیست و بعضی گفته اند موقوف
بر غسل است نه بر سایر عملهای مذکوره و اقوی آن است که موقوف بر هیچیک نیست
و اگرچه احوط آن است که بعد از بجا آوردن همه امور مذکوره مجامعت واقع شود پنجم
خواندن سورهای سجده موقوف بر غسل است و بر سایر اعمال مذکوره موقوف نیست
ششم صحت روزه موقوف بر وضو و شستن فرج و تغییر پنبه و لته نیست لیکن

بر غسل موقوف است پس اگر صاحب استحاضه کثیره هر یک غسل را ترک کند شبهه نیست
که روزه او باطل است و همچنین اگر غسل صبح یا ظهرین را ترک کند و روزه آن روز
بی صورت است و حق آن است که صحت روزه هر روز نیز موقوف بر غسل شب آینده
نیست پس اگر بعد از نماز ظهرین کثیره شود در صحت روزه آن روز موقوف
است بر غسل مغرب و عشا بیشتر در موقوف بودن بر غسل شب گذشته محل
اشکال است و بعضی گفته اند اگر غسل صبح را مقدم بر صبح دارد و در شب بعمل آورد
از غسل شام و خفتن آن شب خواهد بود و روزه آن روز صحیح خواهد بود و الا فلا
و حق نیست که این تفصیل از اخبار مستفاد میشود و مسئله محل اشکال است و احتیاط
لازم است اما ظاهر آن است که غسل صبح که بعمل آید از آن مجزی باشد و از آنچه مذکور شد
ظاهر شد که صاحب استحاضه متوسطه اگر غسل صبح را نکند روزه آن روز او
صحیح نیست و حق آن است که تقدیم غسل صبح بر صبح لازم نیست پس اگر تاخیر شود
تا صبح ضرری بروزه آن روز نمیرساند بلکه احوط آن است که آن غسل را در شب بعمل
بیاورد بلکه اگر مقدم بر صبح بدارد باید تقدیم بنحوی باشد که بعد از فراغ از آن صبح
داخل شود و مخفی نماند که اگر مستحاضه غسلهای روزی را نکند روزه آن روز
باطل است اما ضرری بروزه روز دیگر ندارد اگر غسلهای آن روز را بجا آورد و
اگر بعضی اغسال را ترک کند و خون او قطع شود که دیگر هیچ بیرون نیاید ظاهر آن است
که جمیع عبادات او بی صورت باشد همچنانکه اگر صاحب استحاضه قلیله وضو را ترک کند
و بعد استحاضه او قطع شود ما دامی که وضو نسازد نماز او بی صورت است و در صورت
مذکوره یعنی صورت ترک بعضی اغسال و منقطع شدن خون بعد از گذشتن اوقات مخصوص
که غسل برای نماز آن اوقات واجب بود و ترک شده ظاهر آن است که قضا واجب بر او آن است
که بدل غسل استحاضه کند بر نیت قربت و آن از جمله اغسال مذکوره که مجزی است و اگر غسل جنابت
یا حیض کند از آن اغسال مجزی نیست و از این ظاهر میشود که هرگاه یکی از اغسال استحاضه
بجهت عذری ترک شود و بدل آن تیمم کند اگر بعد از آن استحاضه کثیره باقی باشد که

که غسلی بعمل آید از آن غسل ترک نمیز نیست و اگر استحاضه او منقطع شود لازم است که
باز غسل بکند که اگر با وجود روا بعد از آن غسل آنکه عبادات او صحیح نیست و بسیاری
از این احکام که مذکور شد هرچند اصحاب تعرض آن نشده اند اما نظر بقواعد نحو
نیست که بیان شد و در صورتیکه بعضی از افعال را ترک کند و روزه او باطل شود
حق آن است که همین قضای آن روزه برو واجب است و کفاره لازم نیست مسئله چهارم
هرگاه بعد از غسلها و وضو از برای نمازی دیگر هیچ خون نه بیند و بالمره استحاضه
قطع شود دیگر عملی برو لازم نیست و اگر وضو را بشکند بجهت نماز دیگر باید وضو
بسازد مثل کسی که پاک باشد و اگر بعد از نماز خونی به بیند و قطع شود اگر خون
کثیره باشد از برای نماز بعد غسل لازم است و اگر قلیله باشد وضو لازم است
و شیخ بر سبیل اطلاق گفته است که هر وقت استحاضه منقطع شود وضو لازم است
و این کلام باطلاقه صحیح نیست مسئله پنجم بعد از غسل یا وضو از برای نماز
هر چیزیکه در نماز یا پیش از نماز به بیند معفو است بشرطیکه فاصله مضر نیست
در میان وضو یا غسل و نماز اتفاق نیفتد و شیخ گفته است که اگر بعد از وضو خون
به بیند و قطع شود پیش از داخل شدن در نماز واجب است که تجدید وضو کند و
این احوط است اگرچه اظهر آن است که لازم نیست بشرط مذکور مسئله ششم غسل استحاضه
در کیفیت مانند غسل جنابت و حیض است و بعضی گفته اند که هرگاه غسل پیش از
انقطاع استحاضه باشد لازم است که نیت استباحه کند نه نیت رفع حدث
مقصد پنجم در نفاس و آنچه متعلق بان است از احکام و غسل و در آن چند مسئله است
مسئله اول خون نفاس خونی است که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن و زائیدن متحقق
میشود به بیرون آمدن جزئی از طفل خواه خلقت آن تمام شده باشد یا نه بلکه اگر
مضغه باشد که بیرون آید زائیدن بان متحقق میشود اما از بیرون آمدن نطفه بلکه
علقه که بار سید خون نبسته است زائیدن صادق نمی آید و هر چیزیکه پیش از زائیدن
آید نفاس نیست و اگرچه اتفاقی باشد که بمحل رسیده همچنانکه در بعضی زنان است

اتفاق

اتفاق می افتد که صداع یا مرضی عارض ایشان میشود و قی در حیض بهم میرسد
و خون بیرون می آید و خون پیش از زائیدن اگر ممکن باشد که حیض باشد حیض خواهد
بود و الا استحاضه خواهد بود و اگر زنیکه بزاید و خون مطلقا نه بیند آن زن صاحب
نفاس نیست و غسل برو واجب نیست و در عصر حضرت رسول صلعم زنی زائید که
اصلا خون ندید و او را ذات الجفوف نام نهاده بود مسئله دوم اقل نفاس حدی ندارد بلکه
میتواند شد یک لحظه باشد و در اکثر آن خلاف است و اظهر آن است که زنیکه
در حیض صاحب عادت باشد ایام عادت خود را نفاس قرار میدهد پس اگر خون نفاس او
بقدر ایام عادت یا کمتر از آن به بیند و قطع شود همان قدر نفاس او خواهد بود و اگر
خون از ایام عادت تجاوز کند هرگاه عادت او ده روز باشد ده روز را نفاس قرار
میدهد و زیاده را استحاضه و اگر کمتر از ده روز باشد یک روز یا دو روز یا سه روز
استظهار میکند بترک عبادت پس اگر ده روز یا کمتر خون قطع شود همه او نفاس
خواهد بود و اگر از ده تجاوز کند رجوع بعادت خود میکند و ایام عادت را نفاس قرار
میدهد و زیاده بر آن را استحاضه قرار میدهد و عباداتیکه در ایام استظهار ترک
شده قضا میکند و اگر زن صاحب عادت نباشد بلکه مبتدئه یا مضطربه باشد اکثر
نفاس او ده روز است و بعضی گفته اند هیجده روز است و اول اظهر است پس اگر
خون او بده روز یا کمتر قطع شود همان نفاس خواهد بود و اگر از ده تجاوز کند ده
روز نفاس خواهد بود و زاید بر آن استحاضه و خون در اول نفاس شرط نیست و پی در پی
بودن نیز شرط نیست پس اگر زنیکه در وقت زائیدن یک لحظه خون به بیند و دیگر نه بیند
تا روز دهم پس اگر روز ده قطع شود مجموع ده روز ایام نفاس او خواهد بود و اگر از ده تجاوز
کند اگر عادت او ده روز باشد باز ده روز ایام نفاس او خواهد بود و اگر عادت او کمتر
از ده روز باشد همان عادت را نفاس قرار میدهد بلکه فقها گفته اند اگر زنیکه بزاید و هیچ
خونی نه بیند تا روز دهم خون به بیند آن خون نفاس است و بتفصیلی که مذکور شد عمل
خواهد کرد مسئله سوم اگر زنیکه بدو طفل آبستن باشد پس اگر تولد هر دو یک لحظه

دفعه باشد یعنی فاصله درمیان تولدان دو طفل بهم رسد آن زن صاحب یک نفاس خواهد
بود و ابتدا نفاس را از حین ولادت طفل اول حساب میکند زیرا که در این صورت نفاس دون
و یقینی که مناط اختلاف حکم تواند شد درمیان ولادت دو طفل نیست و اگر تاخیر
و فاصله درمیان ولادت ان دو طفل بهم رسد بعضی گفته اند که باز آن صاحب
یک نفاس خواهد بود و ابتدا نفاس را از حین ولادت طفل اول و عدد ایام را از وقت
ولادت طفل دوم میگیرد مثلا اگر تولد اول در روز سه شنبه شود و تولد دوم در
روز دوشنبه دیگر شنبه و یک شنبه آن زن صاحب نفاس خواهد بود اما اگر باید
رجوع بعادت کند یا ده روز انفاس قرار دهد باید ابتدا ایام را از روز دوشنبه
بگیرد و اظهر آن است که در این صورت یعنی صورت تاخیر درمیان تولد دو طفل آن
زن صاحب دو نفاس خواهد بود و عدد ایام نفاس اول از وقت تولد طفل اول
میگیرد و عدد ایام نفاس دوم از وقت تولد طفل دوم حساب میشود و فایده این خلاف
در صورتی ظاهر میشود که فاصله میان دو ولادت کمتر از ده روز باشد و بعد از
ولادت اول بیشتر از یک روز خون نه بیند مثلا همین یک دفعه خون ببیند و در سایر
ایامی که فاصله میان دو ولادت است پاک باشد پس بنابر اینکه دو نفاس باشد آن
ایام فاصله طهر خواهد بود نه نفاس و اگرچه بعد از ولادت دوم و پیش از گذشتن
ده روز از ولادت خون ببیند زیرا که نفاس اول بخون دیدن در روز اول متحقق
شد و تا نفاس دوم پاک بود لهذا آن پاکی طهر خواهد بود و بنابر اینکه یک نفاس باشد
آن ایام فاصله با ایامی که خون دیده نفاس خواهد بود زیرا که حکم یک نفاس این است که
بعد از ولادت هرچند که تا ده روز نمی بیند با ایام پاکی که پیش از آن خون است
نفاس است مثلا اگر ولادت اول در شنبه باشد و همین شنبه خون ببیند و بعد از
فاصله پنج روز که در آن پنج روز خونی نه بیند و پاک باشد ولادت دوم متحقق شود که روز
هفتم ولادت اول باشد و در روز هفتم و هشتم و نهم خون ببیند بنابر اینکه دو نفاس باشد
پنج روز فاصله نفاس نخواهد بود بلکه همین شنبه نفاس اول خواهد بود و در هفتم

و ما بعد آن نفاس دوم خواهد بود و بنابر اینکه یک نفاس باشد آن پنج روز با سایر ایامی که
خون دیده ایام نفاس خواهد بود مسئله چهارم هرچه بر حایض حرام است بر صاحب نفاس
نیز حرام است و آنچه بر او مکروه است بر او نیز مکروه است مسئله پنجم غسل نفاس در کیفیت
و احکام مثل غسل حیض است مقصد پنجم در غسل میت و ما یتعلق به که متعلق است بمیت
و در آن چند فصل است فصل اول در احکامی که متعلق است باحتضار یعنی سکرات مرگ
اعاننا الله علیه و ثبتنا بالقول الثابت لدیه بدانکه در وقت احتضار واجب است که میت را
رو بقبله بگردانند یعنی او را بر پشت بخوابانند بنحوی که پاهای او بجانب قبله باشد و در آن
وقت چند امر سنت است اول آنکه او را تلقین شهادتین و اقرار بامامت ائمه اثنی عشر
کنند دوم آنکه او را توبه دهند سیم آنکه او را تلقین کلمات فرج کنند و کلمات
فرج این است لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین
و باید کلمه طیبه لا اله الا الله بسیار بگوید و مکرر این کلمه را تلقین او کنند و باید آخر کلام
میت این کلمه باشد که هر که آخر سخن او لا اله الا الله باشد البته داخل بهشت میشود
چهارم آنکه سوره یس و سوره والصافات در نزد او بخوانند پنجم آنکه اگر جان بدشواری دهد
او را نقل نمایند بجایی که در آنجا بسیار نماز میکرده که جان باسانی بسپارد ششم آنکه
چون جان بسپارد چشم و دهان او را بهم آورند و او را تحت الحنک بربندند که دهانش
باز نشود هفتم آنکه دو دست او را بر پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را بجامه پوشی
یا جامه بپوشانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغی نزد او روشن کنند دهم
آنکه مومنان را خبر کنند تا تشییع جنازه او حاضر شوند یازدهم آنکه در برداشتن و دفن
او تعجیل کنند بشرطی که مردن او یقینی باشد و اگر مردن او مشتبه باشد واجب است صبر کردن
تا موت او یقین شود و از علامات موت فرو رفتن صدغین است و مایل شدن بینی و
کشیده شدن پوست رو و فرو افتادن کفهای دست از ذراع و استرخاء قدمین و
بالا رفتن خصیتین و همچنین شدن پوست آنها و مکروه است که آهن بر شکم او گذارند و

حیث یا حایض نزد او حاضر شود **فصل دوم** در اداب برداشتن میت بدانکه تعجیل در برداشتن
میت سنت موکده است و سنت است که مومنان در برداشتن میت حاضر شوند و در تشییع
جنازه ثواب بسیار منقول است و افضل ان است که در عقب جنازه یا یکی از دو جانب
ان راه روند و در پیش جنازه راه نروند و از بعضی احادیث مستفاد میشود که اگر جنازه
مومن باشد پیش او راه رفتن خوب است و در جنازه خلاف مذهب خوب نیست زیرا که
ملائکه او را استقبال میکنند بعذاب و سنت است که جنازه را چهار نفر بردارند که هر یک
گوشه از تابوت را بگیرند و سنت است که هر شخصی تربیع را بعمل اورد و کیفیت تربیع ان
که اول دوش راست میت را که جانب چپ جنازه است بدوش راست خود بردارد پس
پای راست میت را بدوش راست بردارد پس از پشت جنازه برود و پای چپ میت را بدوش
چپ خود بردارد پس دوش چپ میت را که در جانب راست جنازه است بدوش چپ خود بردارد
و چون خواهد که نوبت دیگر تربیع کند از پیش جنازه نرود بلکه از جانب پشت جنازه
برگردد و بان بهمان روش تربیع بعمل اورد و اکثر علما کیفیت تربیع را برعکس این مذکور
شده گفته اند یعنی اول دوش چپ میت که جانب راست جنازه است بدوش راست خود
بردارد پس پای چپ میت را بدوش راست خود بردارد پس پای راست میت را بدوش چپ
خود بردارد پس دست راست میت را بدوش چپ خود بردارد و مخفی نماند که در این صورت
در مجموع دور طریق دیگر مشیع که جنازه بر ان بیت در سمت تابوت واقع میشود و خارج
از ان نیست بخلاف طریق اول که در مجموع دور بیرون تابوت و حال اینکه در طریق
دوم که عکس است در اخبار و کلام اکثر تعیین جانب مشیع نشده بلکه همین وارد شده
که ابتدا بپیش راست جنازه را بگیرند و به پیش چپ او منتهی شوند لیکن جمعی از اصحاب جانب
مشیع را بخصوص تعیین نموده اند و بهر تقدیر دو طریق در احادیث وارد شده و اگر هر دو
طریق را بعمل اورند بهتر است و با جنازه سواره راه رفتن مکروه است و سنت است
که چون جنازه را ببینند بگویند الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم **فصل سیم** در غسل دادن
میت و احکامی که بان متعلق است و در ان چند مسئله است **مسئله اول** غسل دادن میت

[illegible]

وسایر احکام واجبه او از رو بقیة الدنیا حنوط نمودن و کفن کردن و نماز گذاردن و دفن
نمودن واجب کفائی است یعنی بر همه مسلمانان واجبست اما اگر یک کس بکند از دیگران
ساقط میشود و بنا براین هر که مطلع بر موت مسلمانی شود ساقط شدن وجوب احکام
مذکوره از او موقوف است بر اینکه علم بهم رساند که دیگری ان احکام را بر وجه شرعی بعمل
اورده و غالب ان است که در بلاد مسلمین علم عادی بهم باین معنی حاصل باشد **مسئله
دوم** در وقت غسل دادن واجبست که عورت او را بپوشانند و اولا نجاسات
از بدن او کنند و بعد از ان او را غسل دهند **مسئله سیم** غسل و نماز و سایر احکام میت
واجبست برای میت شیعی اثناعشری و در حق سایر فرق مخالفان که حکم باسلام ایشان
میشود خلاف است و اظهر ان است که جایز است اما واجب نیست مگر در حال تقیه اما هر که
حکم بکفر مقید او میشود و اگر چه ظاهرا از فرق اسلام محسوب شوند چون خوارج و نواصب
و مجسمه و غلاة جایز نیست از برای مومنان که ایشان را غسل دهند و نماز کنند و سایر
احکام میت را از برای ایشان بعمل اورند و در وجوب غسل مومن فرقی نیست میان
بالغ عاقل و هر که در حکم وی است مثل مجنون و طفل از اولاد مومنان اگر چه از طفل سقط
شده بشرطی که چهار ماه داشته باشد و اگر چهار ماه نداشته باشد غسل دادن او واجب
نیست بلکه باید ان را در خرقه پیچیده و بی غسل دفن نمود و هر طفلی که مسلم او را از اولاد
کفار اسیر کرده باشد یا او را در بلاد اسلام یافته باشد اگر چه پدر و مادر او معلوم
باشد در حکم مسلم است و غسل او لازم است و کسی که معلوم باشد که ولد زنا است
در وجوب غسل او اشکال است و احتیاط ان است که او را غسل دهند و سایر احکام
میت نسبت بوی بعمل اورند **مسئله چهارم** اختیار غسل و سایر احکام میت تعلق بوارث
میت دارد و وصی میت او دیگری متوجه اینها نمیتواند شد پس اگر وارث منحصر در یکی
باشد اختیار با وی خواهد بود خواه مرد باشد و خواه زن و خواه میت مرد باشد یا زن
و اگر وارث متعدد باشد مردان و زنان اولی اند و مکلف از صغیر اولی است و
هرگاه ورثه که حد بلوغ و رشد رسیده متعدد باشند و همه مرد باشند یا زن یعنی

گفته اند که هر که وصیت او را وارث بیشتر است اولی است وظاهر آن است که بعد از زن زوج
و بعد اولی باشد و بعد از شوهر بهتر است که شوهر در جمیع احکام زن اولی است از
دیگران خواه آن زن دائمی باشد یا متعه باشد اما احوط آن است که در وقتی که زوج
باشد که متوجه غسل شود حق غسل ندهد مسئله ششم شهیدی که در جهاد با امام زمان
کشته شود و در معرکه مرده باشد او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند بلکه بر او نماز
میکنند و با جامها که پوشیده است دفن میکنند و اگر برهنه باشد او را کفن میکنند
و بی غسل او را دفن میکنند و حق آن است که هر که در جهاد و دفاع حقی کشته شود
حکم او نیز چنین است و کسی که قتل بر او واجب شده باشد مثل آنکه دیگری را ناحق کشته
باشد و خواهند او را قصاص کنند یا مستحق رجم شده باشد و خواهند او را رجم
کنند او را امر میکنند که پیش از کشتن سه غسل را بجا کند و حنوط میکند و کفن می پوشد
آنگاه او را میکشند و دیگر او را غسل نمی دهند بلکه بر او نماز می کنند و دفن میکنند
مسئله هفتم مشهور میان فقها آن است که هرگاه از میت عضوی یافت شود که در آن
استخوان باشد باید آن را بشویند و کفن کنند و دفن نمایند و بعضی سه پارچه کفن را در آنجا
واجب دانسته اند و اگر عضوی باشد که در آن دل باشد نماز هم باید کرد و احوط آن است
که اگر سینه را تنها بیابند باز چنین کنند بلکه حکم آنچه دل در آن باشد و اگرچه
از نصف کمتر باشد چنین است و همچنین اگر جمیع استخوانهای میت را بیابند باید
چنین شود یعنی شسته شود و کفن شود و بر آن نماز کنند و دفن کنند و مراد از شستن
در هر یک از ابعاض مذکوره غسل بطریق معهود است که سه غسل باشد چنانکه مذکور
خواهد شد و همچنین مراد از کفن کردن کفن بطریق متعارف است که سه پارچه باشد
همچنانکه مذکور میشود و هر عضوی که در آن استخوان باشد باید در پارچه پیچید و دفن کنند
و بعضی پیچیدن در پارچه را واجب ندانسته اند و خالی از قوتی نیست و اگر عضو استخوان
داری از زنده بریده شود ظاهر آن است که غسل و کفن کردن او واجب نباشد و اگرچه
احوط آن است که بشویند و کفن کنند و دفن نمایند مسئله هشتم بچه که از شکم ساقط

شود اگر چهار ماه یا زیاده داشته باشد باید او را بطریق معهود غسل دهند آنگاه
کفن بطریق معهود کنند و دفن نمایند و بر او نماز نیست و بعضی در کفن او سه جامه را
باحوط لازم دانسته اند و اگر چهار ماه نداشته باشد باید او را در لته پیچیده و
دفن کرد و هر چند در خبر پیچیدن در لته مذکور نیست لیکن بعضی نقل اجماع بر آن
کرده اند و بعضی در وجوب غسل و کفن تمام شدن خلقت و دمیدن روح را اعتبار
کرده اند نه چهار ماه را و ظاهر آن است که تمام شدن خلقت در چهار ماه باشد و پیشتر
از آن محقق نشود و اگر طفلی در شکم مادر مرده باشد و مادر زنده باشد اگر توانند او را
درست بیرون آورند چنان کنند و الا او را پاره پاره کنند و بیرون آورند
و اگر مادر بمیرد و طفل زنده باشد شکم مادر را از طرف چپ بشکافند و طفل را
بیرون آورند و بعد از آن شکم را بدوزند هشتم واجب است که مرد را مرد غسل
دهد و زن را زن مگر در چند موضع که مذکور شده که هر یک از مرد و زن دیگری را
غسل دهد اول زن و شوهر که هر یک میتوانند دیگری را غسل دهند و اگرچه حالت
اختیار باشد و مضطر نباشد و شرط نیست که از عقب جامه باشد بلی احوط آن است که
در زیر جامه غسل دهند و نظر بعورت نکنند خصوصاً هرگاه میت زن باشد و شوهر
او را غسل دهد و فرقی نیست که زن زوجه دائمه باشد یا متعه باشد دوم جایز است
که آقا کنیز خود را غسل دهد هرگاه زوجه کسی نباشد و در عده کسی نباشد و ظاهر آن است
که کنیز نتواند آقا را غسل دهد زیرا که بمجرد مردن آقا کنیز بوارث منتقل شده و از
ملکیت آقا بیرون رفته سوم جایز است که مرد اجنبی دختر سه ساله را برهنه
غسل دهد و همچنین جایز است که زن اجنبیه پسر سه ساله را برهنه غسل دهد
و بعضی در پنج ساله نیز تجویز کرده اند و خالی از قوتی نیست چهارم هرگاه مردی فوت شود
و مردی نباشد که او را غسل دهد زنی که محرم او باشد چون مادر و دختر و خواهر و عمه
و خاله میتوانند او را غسل دهند از عقب جامه که از موضع از زیر باشد یا از
شیر دادن و همچنین اگر زن فوت شود و زنی نباشد که او را غسل دهد جایز است که

مردی که محرم او باشد از پدر و برادر و فرزند و عم و خال او را غسل بدهد و عقب جامه

و اقوی آن است که در حالت اختیار یعنی در صورتی که مثل هم برسد باز جایز است که

هر یک از محارم زنان مردان را غسل دهند و بالعکس اما باید از عقب جامه باشد و

احتیاط آن است که تا ممکن باشد زنان زنان و مردان مردان را غسل دهند **مسئله نهم**

هرگاه مردی فوت شود در جایی که نه مرد باشد و نه زنی که محرم وی باشد بلکه

همین بعضی از زنان غیر محرم با او باشند در این صورت غسل ساقط میشود و ظاهر

است که تیمم نیز ساقط باشد و بدل غسل تیمم لازم نباشد و هرگاه در این صورت

مرد کافری باشد ظاهر آن است که جایز باشد که آن کافر زن مسلم را غسل دهد و

همچنین اگر زنی فوت شود در جایی که نه زن باشد و نه مرد محرم بلکه بعضی از مردان

غیر محرم با وی باشد غسل و تیمم از او ساقط است و اگر زن کافره باشد جایز است

علی الظاهر او را غسل دهد و اگر میت خنثای مشکل باشد یا بچه‌ای هم باشد

که معلوم نباشد که مرد است یا زن لازم است که بعضی از محارم او را از عقب جامه

غسل دهند و مراد از محرم کسی است که تزویج او حرام باشد خواه بسبب نسب باشد

یا مصاهره یا رضاع **مسئله دهم** واجب است که آب غسل پاک باشد و غصبی و مضاف

نباشد و باید نیز وقتیکه بر آن غسل میدهند غصبی نباشد **مسئله یازدهم**

واجب است که میت را سه غسل بدهند **اول** با آب سدر **دوم** با آب کافور **سیم**

با آب خالص و نیت در این اغسال واجب است پس از برای هر یک نیت علیحده میکند و ظاهر

آن است که اکتفا به نیت از برای سه غسل کافی باشد و بهتر آن است که نیت هر سه را

در اول بکند و از برای هر یک از غسل سدر و کافور و آب خالص جدا نیت کند پس اول

نیت میکند که این میت را غسل میدهم با آب سدر و کافور و خالص از جهت آنکه واجب

است قربة الی الله و اگر ابتدا نیت سه غسل را نکند همین نیت آب سدر را بکند میگوید

این میت را غسل میدهم با آب سدر از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس آب سدر

سر و گردن میت را می‌شویند و بهتر آن است که اول از جانب راست سر بر بند ...

بجانب چپ پس میت را بر پهلوی چپ بخوابانند طرف راست وی را بشویند پس او را

بر پهلوی راست بخوابانند جانب چپ وی را بشویند و در هر عضوی قدری از عضو مجاور

آن باید شسته شود که یقین شستن آن عضو حاصل شود و سنت است که هر یک

از سر و جانب راست و جانب چپ را سه مرتبه بشویند و هر ظرف آبی را اگر میریزد خواه

سبو باشد یا غیر آن قطع نکند تا بپا برسد و در هنگام آب ریختن هموار دست

بر پشت و شکم او بمالد که آب خوب برسد و دست میت را از پهلو جدا کند که آب بچپ

آن برسد و چنان کند که آب بزیر ناف و عورت و ران و سایر اعضای خوب برسد

و جاری شود و چون از غسل آب سدر فارغ شود میت را بر پشت بخوابانند و ظرفها را خوب

بشویند که اثر سدر از آنها زایل شود و غسال دستهای خود را تا مرفق بر سبیل استحباب

بشوید پس قدری کافور را بریزد در آب کند و داخل آب کند و بر سبیل استحباب دست میت را

نیز تا نصف ذراع سه مرتبه بشوید و فرج او را نیز سه مرتبه بشوید و بهموار دست بر شکم

میت بکشد و بهتر آن است که در وقتی که دست بر شکم میکشد سر میت را بلند کند که

فضلات از طرف دهان بیرون بیاید پس نیت غسل آب کافور کند با این طریق که این

میت را غسل میدهم با آب کافور از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس او را بطریقی که در غسل

سدر مذکور شد غسل دهد و چون از غسل کافور نیز فارغ شود میت را بر پشت بخواباند

و باز بر سبیل استحباب دستهای خود را تا مرفقین بشوید و ظرفها را خوب بشوید که

اثری از کافور و سدر در آنها نماند و اگر ظرفی علیحده از برای آب خالص مهیا کند بهتر است

و احوط آن است که آب غسل خالص را از موضعی که آب سدر و کافور در آن ریخته شده است

برندارد و از آب پیدا برد که مطلقا آب سدر و کافور داخل آن نشده باشد پس بر سبیل

استحباب باز دستهای میت را تا نصف ذراع و فرج او را سه مرتبه با آب خالص بشوید آنگاه

نیت کند که این میت را با آب خالص غسل میدهم از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس ابتدا

نحوی که مذکور شد بشوید و در این غسل دست بر شکم مالیدن میت مستحب نیست **مسئله**

دوازدهم سنت است که دو نفر میت را غسل دهند یکی آب بریزد و دیگری میت را بگرداند

احوط آن است که زن محرم ... باشد و مرد را زن محرم غسل دهد ... چنانکه گذشت

و در اینصورت واجب است که آب دهنده نیت کند زیرا که فی الحقیقه غسل دهنده
اوست و اگر تنها نیت کند کافی نیست بلی اگر هر دو نیت کنند کافی است بهتر باشد
هرچند نیت کردن کردانده لازم نیست و اگر آب ریزنده چند نفر باشد بلی اگر هر یک
بر تنهایی عضوی را بشویند باید هر یک در وقت شستن آن عضو نیت کند و اگر همه
آب بر یک عضو ریزند باتفاق نیت کنند مسئله نهم ترتیب بنحوی که مذکور شد در
میان سه غسل واجب است یعنی ابتدا غسل سدر را بدهند و بعد از آن غسل کافور را
و بعد از آن غسل آب خالص را و در هر یک از این سه غسل جایز است که بطریق
ارتماس باشد یعنی میت را یکدفعه در آب فرو برند و در اینصورت ترتیب ساقط
میشود مسئله دهم که آب سدر و کافور متمیز باشد وحد آنرا بعضی باید
از هر یک اینقدر در آب ریخته شود که آن آب را آب سدر و کافور بگویند و بعضی گفته اند
که سدر باید هفت ورق باشد و بعضی یک رطل و نیم گفته اند که نزدیک بر سیصد و
درم و نیم زیاده بوده باشد و اقوی قول اول است و گویا این زیاده بجهت شستن
فرج و سایر اعضا پیش از غسل بوده باشد و بعضی گفته اند که باید سدر و کافور را
این قدر داخل آب نکنند که آب را مضاف کند و آب نگویند و اقوی آن است که جایز است
و مضاف شدن از سدر و کافور ضرر ندارد و در هر صورت شبهه نیست که مضاف شدن
از سدر و کافور شرط نیست و همینکه مسمای سدر و کافور را داخل کنند بحیثیتی که
آن آب سدر و کافور گویند کافی است و اگرچه بر اطلاق باقی باشد یعنی آن آب
توان گفت و بنا بر این در آب خالص شرط است که خالی از سدر و کافور باشد و اصلا
چیزی از اینها داخل آب نباشد یا بقدری باشد که آن آب سدر و کافور نگویند زیرا که
زیاده از این باعث این است که فرقی میان آب سدر و کافور و آب قراح یعنی آب خالص نباشد
مسئله یازدهم اگر سدر و کافور بهم نرسد یک مرتبه با آب خالص غسل بدهند و بعضی
سه مرتبه را لازم دانسته اند و اگر پیش از دفن سدر و کافور بهم رسد اظهر آن است
که اعاده غسل لازم نیست و بعضی لازم دانسته اند که مرتبه دیگر او را غسل دهند

و این احوط است اگرچه بنا بر اقوی لازم نیست مسئله دوازدهم هرگاه آب یافت نشود یا میت را
نتوان غسل داد بجهة خوف آنکه مبادا پوست بدن او بریزد در اینصورت واجب است که او را تیمم دهند
و حق آن است که یک تیمم کافی است و نیت تیمم را چنین کند که این میت را تیمم
میدهم بدل غسل سدر و غسل کافور و غسل آب خالص از جهة آنکه واجب است قربة
الی الله و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی و دو جبین
میت کشد و بعد از آن بر پشت دست راست میت کشد و بعد از آن بر پشت دست
چپ وی کشد و سنت است که دستها را دو نوبت بر زمین زند یکی برای رو و دیگری
برای دستها مسئله سیزدهم اگر میت محرم باشد غسل کافور و حنوط از او ساقط است یعنی
نماند که سوای آنچه از مستحبات غسل مذکور شد چند امر دیگر سنت است اول آنکه در وقت
غسل دادن میت را بر تخته مثلا بخوابانند بنحوی که رو و پای او بجانب قبله باشد بطریق
احتضار دوم آنکه پیراهن میت را از طرف پا بیرون کنند و اگر تنگ باشد باذن وارث
بشکافند و اگر وارث صغیر باشد شکافتن جایز نیست سیم آنکه او را در زیر سقفی
یا خیمه غسل دهند که در برابر آسمان نباشد چهارم آنکه انگشتان میت را نیز اولا
نرم کنند و اگر دشوار باشد و خوف شکستن باشد ترک کنند پنجم آنکه اول عورت
میت را سه مرتبه بکف سدر و اشنان بشویند و در وقت عورت شستن لته بر دست
بندد که دست بعورت نرسد و از آب بسیار بریزد تا خوب پاک شود بلکه در هر یک
از دو غسل دیگر عورت را سه مرتبه با آب همان غسل بشویند بعد از آنکه دستمالی بر دست
پیچد ششم آنکه سر و ریش میت را پیش از غسل با آب سدر بشویند هفتم آنکه
در دو غسل اول پیش از شروع در غسل دست بر شکم میت گذارد و بنرمی و همواری
بپائین کشد که اگر فضله باشد بیرون آید و اگر چیزی بیرون آید باز مخرج را بشوید
و اگر زن حامله نبوده باشد و خوف افتادن طفل باشد دست بر شکم نکشد هشتم
آنکه غسل دهنده پیش از هر یک از سه غسل دستهای خود را تا مرفق بشوید نهم آنکه
میت را وضو دهد با آب خالص بروش وضوی زندگان و بعضی واجب دانسته اند و استحباب

اقوی است و نیت وضو را چنین کند این میت را وضو میدهم قربة الی الله دهم انکه
غسل دهنده در جانب راست میت بایستد یازدهم انکه اگر چیزی بیرون امدن بخاست
از دبر او باشد یا خون چون بیرون امدن از دهان و بینی او باشد قدری پنبه در
هر یک از این سه منفذ داخل کند دوازدهم انکه گودالی را در برابر قبله بکنند و تخته
که میت را بران غسل میدهند سرازیر بگذارند که اب غسل داخل گودال شود سیزدهم
انکه هر مرتبه که میت را از جانبی بجانبی گرداند بگوید اللهم ان هذا بدن عبدك المؤمن وقد
اخرجت روحه منه وفرقت بینهما فعفوك عفوك و اگر میت زن باشد بگوید اللهم ان
هذا بدن امتك المؤمنة وقد اخرجت روحها الخ و در بعضی احوال غسل است
که مکرر بگوید رب عفوك عفوك چهاردهم انکه بعد از تمام شدن غسل بدن میت را
بجامه خشك کند و باید غسل دهنده انچه از عیوب میت بر او ظاهر میشود از برای کسی
نقل کند تا حق تعالی گناهان او را بیامرزد و مکروه است میت را باب گرم غسل
دادن و ناخن او چیدن و موی او را شانه کردن و سر او را تراشیدن و موی زهار
او را تراشیدن و اگر چیزی از موی یا ناخن یا دندان یا عضو دیگر از او در اثنای غسل جدا شود
واجب است که انرا در میان کفن او گذارد و منقول است که [illegible] از حضرت باقر ع
کرده شد از حضرت صادق ع وارد شده که انرا با میت در قبر دفن کن و مکروه است
که غسل دهنده میت را در میان پاهای خود بگیرد و نیز مکروه است که اب غسل را
بموضعی که در ان بول و غایط کنند بریزند و اگر گودالی باشد که کثافات حمام در ان
ریزند ریختن اب غسل در ان مانعی ندارد فصل پنجم در کفن کردن میت بدانکه
بعد از فارغ شدن از غسل میت واجب است که او را کفن کنند و [illegible] که
قدر واجب از کفن سه پارچه است و خلاف در تعیین کیفیت سه پارچه است
و مشهور میان فقها ان است که اول ان سه پارچه لنگ است که از ناف تا بعضی
از ساق را بپوشاند و سنت است که از سینه تا پاها را بپوشاند دوم پیراهن که بر روی
لنگ بمیت بپوشانند سیم سرتاسری که جمیع بدن را بپوشد و از سر تا پای میت را

فرو گیرد و از الفاظ وارد نیز [illegible] و بعضی گفته اند که باید ان سه پارچه یك
پیراهن باشد و دو سرتاسری و لنگ را ذکر نکرده اند و بعضی مخیر ساخته اند میانه
پیراهن و دو سرتاسری و میانه سه سرتاسری و این مذهب دلیل اقوی است لکن افضل
پیراهن و دو سرتاسری است و لنگ دلیلی ندارد لیکن چون اکثر فتوی داده اند [illegible]
است که با پیراهن و دو سرتاسری لنگ منضم میشود و بنابراین پیراهن و دو سرتاسری
واجب خواهد بود و لنگ مستحب خواهد بود و اکثر که لنگ و پیراهن و یك سرتاسری را [illegible]
میدانند گفته اند یك سرتاسری دیگر مستحب است پس احوط در مقدار واجب [illegible]
پارچه است که لنگ و پیراهن و دو سرتاسری باشد و فرق اینست که بنابر انچه ما اختیار
کردیم دو سرتاسری واجب است و لنگ احتیاطا باید پوشیده و در مذهب اکثر لنگ واجب
است و یك سرتاسری بر سبیل احتیاط باید زیاد شود و از برای میت مرد دو پارچه دیگر
سنت است یکی عمامه که بر سر او بپیچند و تحت الحنك داشته باشد و دو سر عمامه را
از دو طرف تحت الحنك بیرون اورند و بر سینه میت اندازند چپ را بر جانب
راست و راست را بر جانب چپ دوم ران پیچ و ان کرباسی است که عرضش یك شبر و نیم یا
و طولش سه ذرع و نیم باشد بذراع دست که [illegible] میت بپیچند [illegible]
که سر ان کرباس را شق کنند بقدری که دو جانب شود و [illegible] میت توان بست پس [illegible]
کمربند ان دو طرف شق را بر کمر میت ببندند و پنبه بسیاری بر عورتین میت بگذارند
و اگر میت زن باشد پنبه را پیش گذارند پس دیگر ان کرباس را از عقب از میان
دو پای او بیرون اورند و از زیر انچه بر کمر بسته شده بیرون کنند و محکم کنند
که فرج و پنبه که بر او گذاشته اند فرو گیرد و پاهای او را بهم اورند و رانها را با یکدیگر
بان کرباس به بندند و بپیچند تا هر جا منتهی شود پس سر ان را در انچه پیچیده اند فرو برند
و از برای میت زن سوای قدر واجب سه پارچه مستحب است اول ران پیچ چنانکه مذکور
شد دوم مقنعه که بدل از عمامه مرد سیم پستان بند و ان کرباسی است که
بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرفها را در پشتش گره زنند و [illegible]

است که کفن حریر محض نباشد خواه از مرد باشد یا از زن و واجبست که طلاباف یا طلا دوزی
نباشد و از پوست نیز نباشد و بهتر آنست که از پشم و موی هم نباشد و واجبست
که پاک باشد و غصبی نباشد و باید سعی در حلیت آن بشود که شبهه در آن نباشد و باید
بسیار نازک نباشد بنحوی که بدن میت در زیر آن نمایان باشد و مستحباتی که متعلق
بکفن است سوای آنچه مذکور شد چند امر است اول آنکه جانب چپ سر تا سر چادر را بجانب
راست میت اندازند و بعد از آن در جانب راست آن را بجانب چپ میت اندازند دویم
آنکه کفن از پنبه سفید باشد سیم آنکه خوش قماش و پر قیمت باشد چنانچه
در حدیث وارد شده که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که زینت ایشان است و با
کفنها در قیامت مبعوث خواهند شد پس در قیمت کفن مضایقه نباید کرد و سنت است
که برد یمنی را اگر در آن زمان میسر باشد کفن کنند و بهتر از همه آن برای کفن جامه ایست که
در حج و عمره با آن احرام بسته باشد چهارم ریسمانیکه کفن را از آن میدوزند
از کفن بیرون آورند و بآب دهن تر نکنند و بر ریسمان دیگر نگذارند پنجم آنکه
بر کفن شهادتین و اقرار بائمه بنویسند و دعای جوشن و بعضی ادعیه دیگر نیز
در بعضی اخبار وارد شده و در نوشتن قرآن بعضی از علما تأمل دارند و حدیثی
وارد شده که همه قرآن بر کفن حضرت بافرم نوشته بود و بنا بر این گویا نوشتن خوب
باشد و سنت است که آنچه بر کفن نوشته میشود بتربت مقدس حضرت امام حسین باشد
ششم آنکه در حال کفن کردن پاهای میت بجانب قبله باشد هفتم آنکه چون
غسل میت تمام شود و غسل دهنده او را کفن کند ابتدا دستهای خود را تا دوش
تا مرفق بشوید و بعد از آن شروع کند در کفن کردن و مکروه است که کفن سیاه باشد
و کتان باشد و لهذا آهن یا فولاد ببرند و بسیاهی چیزی بر آن بنویسند و از ابریشم دوزند
و نیز مکروه است که پیراهنی که از برای میت تازه مهیا میکنند آستین داشته باشد
اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن مکروه نیست اما تکمه او
بندهایش را ببرند [illegible] اند که کفن از قبیل قصب و قطنی باشد که با دیبا

ابریشمی ممزوج شده باشد و مکروه است که چیزی از کافور در چشم و گوش او گذارند
فصل پنجم در حنوط کردن میت و بعضی دیگر از احکام که تعلق بکفن یا غیر آن دارد و
در آن چند مسئله است مسئله اول واجبست حنوط کردن میت و مراد از حنوط آنست
که بهفت موضع سجده او یعنی پیشانی و کف دستها و زانوها و انگشت بزرگ پاها قدری
کافور بمالند و اگر چه اندک باشد و بهتر آنست که قدری بر بینی اش بریزند و بر بیخ بینی
او نیز قدری بمالند و بر گودال پاها و بندهای دست و مرفقها و بندهای پا و زیر بغلها
و بیخ ران و بند انگشتان و سایر بندهایش بمالند و سنت است که کافور را در کف دست
نرم سازند نه در هاون و مثل آن و افضل آنست که کافوریکه برای حنوط است کافور خام بوده
باشد و مقدار آن یک مثقال شرعیست که چهار دانگ و نیم باشد و مستحبست که سیزده درم
و ثلثی باشد موافق حنوط حضرت رسول صلعم که تقریبا هفت مثقال صیرفی بوده باشد
استحباب این قدر از برای حنوط تنها است و کافور غسل باید سوای این باشد و اگر میت
محرم باشد حنوط کردن او جایز نیست بلکه او را بکافور و سایر انواع بوهای خوش
دفن میکنند و او را غسل بکافور نمیدهند بلکه بعوض غسل کافور او را بآب خالص غسل
میدهند دویم سنت موکد است که دو جریده تازه با میت بگذارند و در احادیث
بسیار وارد شده که تا آن دو جریده تر است میت را عذاب نمیکنند و بهتر آنست
که از چوب درخت خرما باشد و اگر یافت نشود از چوب سدر باشد و اگر چوب سدر
یافت نشود از چوب بید باشد و اگر آن نیز یافت نشود از چوب درخت انار باشد
و اگر آنهم یافت نشود هر چوب تری جایز است و باید تر باشد و از درخت تازه ببرند
و چوب خشک هر چند از درخت خرمای اما گر شبهه باشد فایده ندارد و باید هر یک
بقدر استخوان ذراع باشد یا بقدر شبر باشد و بهتر آنست که هر یک چوب شق
نشده باشد و از آب بپیچد که تری او بیشتر باقی بماند و آنچه از احادیث معلوم
میشود همین است که با بدن دو جریده را با میت گذارند هر طوری که اتفاق افتد و آنچه
در میان کفن او گذارند یا در قبر وی گذارند اما فقها گفته اند که باید یکی را بجانب راست

[illegible]

میت گذارند ویکی را در پهلوی چپ وانکه در پهلوی راست گذارند ملصق ببدن
سازند بعضی میان [illegible] بدن میت کفن حایل باشد وانکه در پهلوی چپ گذارند درمیان
پیراهن وسرتاسری گذارند که میان ان وبدن پیراهن حایل باشد وبی باید که سر هر یک
بجنبی کردن میت گذارند وبهتر ان است که باین طریقی که فقها گفته اند گذاشته شود
وچون سنیان گذاشتن جریدتین را بدعت میدانند اگر وقت تقیه باشد ونتوان
جریده در کفن گذاشت درمیان قبر بیندازند ومحتمل بیرون تقیه نیز انداختن در قبر
کافی باشد واگر بعد از پوشانیدن قبر بخاطر خواهد درمیان قبر انها را فرو برد وسنت
که بر هر یک ان دو جریده شهادتین واقرار بائمه علیهم السلام را بنویسند بتربت مطهره
امام حسین ع **ششم** سنت است که صحیفه اعتقادات را درمیان کفن میت گذارند
و[illegible] ایت درحالت حیات خود درست کند وبهر کواهان برساند وبگذارد که
در وقت مردن وی درمیان کفن او گذارند **چهارم** کفن واجب است وسایر اخراجات
واجبه از کافور وسدر ونحو ان از اصل مال اوست مقدم بر دین ووصیت ومیراث
واگر چیزی نداشته باشد رختهای ورخت پوشیده هم که کفن تواند شد نداشته
باشد او را برهنه دفن میکنند وبر مسلمانان واجب نیست که او را کفن کنند لیکن
سنت موکد است ودران ثواب عظیم است واز حضرت امام محمد باقر ع مرویست که
هر که کفن کند مومنی را چنان است که ضامن جامه او شده باشد تا روز قیامت
وکفن واجبه زن بر شوهر واجب است هرچند زن مالدار باشد بشرطی که شوهر مالدار
باشد وفقیر نباشد واگر فقیر باشد زن از مال خودش کفن میکنند وظاهر احادیث
دلالت میکند که فرقی نباشد میان زن دائمی ومتعه [illegible] مطیعه وناشزه
ومیان ازاد وکنیز وبعضی گفته اند واجب بودن کفن زن بر مرد در صورتی است که زن
نفقه دائمه باشد وناشزه نباشد وبعضی از علما گفته اند سایر اخراجات واجبه زن
از کافور وسدر واب غسل وغیر اینها مثل کفن است که بر مرد واجب است وکفن بنده
نیز بر آقا واجب است وکفن واجب النفقه دیگر که غیر از زن وبنده است بر آن کسی

واجب نیست وکفن مرده بنده نیز بر آقا واجب نیست اگرچه زن مالدار باشد ومرد فقیر باشد
واگر زن وصیت کند که کفن او را از مال خودش بکنند از ثلث مال او اعتبار میشود واز شوهر ساقط
میشود **پنجم** اگر از میت نجاستی بیرون اید وملاقی بدن او شود بدن او را بشویند واعاده
غسل لازم نیست واگر کفن الوده شده باشد تا او را در قبر نگذاشته اند ان را میشویند واگر او را
داخل قبر کرده باشند موضع نجس را مقراض میکنند وکفن را از یکدیگر میگذارند تا بدن
میت پوشیده شود وبعضی گفته اند که اگر ممکن باشد که طشت ولگنی به بالای ان در قبر
برند وان را بشویند بهتر است خصوصا هرگاه بدن نیز نجس شده باشد وتطهیر ان لازم باشد
ششم اگر کسی در معرکه جهاد کشته شده باشد وبدن او مجروح شده باشد او را جراحتها
جراحت او را ازاله کند انگاه او را غسل دهند واگر سر او جدا باشد در هر غسلی اول
سر او را میشویند وبعد از ان بدن او را واگر خون جراحتهای او بند نشود بعضی گفته اند
گل [illegible] میزنند تا بند شود ودر حکم چنین کسی در بعضی روایات رسیده که اول
خونها را میشویند وان برای غسل اب را میزنند وبعد بر [illegible] جراحتهای او
پنبه وکافور میگذارند ومحکم میبندند واگر گردن او بریده باشد وجدا شده باشد
بر موضع جراحت کافور میزنند وپنبه بران میگذارند ومحکم میبندند که خون
بیرون نیاید ودر صورتی که سر از بدن جدا شده باشد بعد از غسل وحنوط مذکور
شد پنبه بر بالای گردن گذارند وبعد از ان سر او را متصل کردن میگذارند ودر میان
کفن میگذارند ودر وقت دفن سر را با بدن میگیرند ودر لحد میگذارند ودر میتی را
بجانب قبله میگردانند **هفتم** هرگاه این قدر اب یافت شود که میت را یک غسل دهد
از سه غسل اقوی انست که میت را از ان اب غسل سدر بدهند واگر بقدر دو اب یافت شود
که او را دو غسل دهند باید غسل سدر وکافور بدهند وبعوض دو غسل یا یک غسل
که فوت شده باید میت را تیمم بدهند بطریقی که مذکور شد **هشتم** مذکور شد که
از جمله غسلهای واجب غسل مس میت است پس اگر کسی عضوی از عضو دار بریده از
میت مالد بعد از انکه سرد شده باشد وهنوز او را غسل نداده باشد واجب است

بران کس غسل کند و نیت را چنین میکند که غسل مس میت میکنم لوجوبه قربة الی الله واجب
است قربة الی الله واکر پیش از سرد شدن دست بر او مالد یا بعد از انکه او را
غسل تمام داده باشند دست بران بمالد غسل بر او واجب نمیشود و در صورت
سرد شدن سدر و کافور هرکاه میت را غسلی که در این صورت لازم است داده باشند
مس کردن او غسل لازم نمیشود زیرا که غسل صحیح که مامور به است بعمل آمده است
اما هرکاه اب یافت نشده باشد یا غسل او متعذر بوده و او را تیمم داده باشند
مس کردن او غسل واجب میشود بنا بر اقوی و تا مجموع سه غسل تمام نشده باشد
اگر دست یا عضوی دیگر بر او مالند غسل واجب میشود واگرچه مثلا دو غسل او تمام
شده باشد واکر بعضی از اعضای او را که غسل ان تمام شده شده مس کند در وقتی که
غسل بعضی اعضای دیگر تمام نشده باشد باز غسل واجب می شود و مس کردن
شهیدی که غسل او واجب نیست موجب غسل نمیشود وهمچنین مس کردن کشته
که پیش از کشتن غسل کرده باشد باعث غسل نمیشود وهرکاه عضوی از میت
یا زنده جدا شده باشد پس اکر در او استخوان باشد مس ان غسل واجب می شود
بنا بر اقوی واکر استخوان نداشته باشد غسل ان واجب نمیشود بلکه باید تماما
عضوی که بان رسیده شسته شود وبعضی گفته اند که هرکاه استخوان خالی
که دران هیچ گوشت نباشد مس شود غسل واجب میشود واین احوط است اگرچه
در دلیلش تامل است وبعضی نیز گفته اند که جمعی از اصحاب تصریح کرده اند که مس کردن
میت حدیث است مانند جنابت یعنی هرکه مس میت کرده باشد پیش از غسل نماز
و طواف از او صحیح نیست و دست مالیدن بر قران ومکث نمودن در مساجد
برای او جایز نیست وبعضی در این تامل دارند واحوط بلکه اظهر اول است
فصل ششم در نماز میت و در ان چند مسئله است اول نماز میت واجب کفایی
است یعنی واجب است بر همه مسلمانان که علم بفوت شخصی بهم رسانند واگر هیچیک
نکنند همه معاقبند واگر یکی از ایشان بجا اورد از دیگران ساقط میشود دوم

که میتی که نماز کردن بر او واجب است میت شیعه اثنا عشری است و در حکم اثنا عشری
از مؤمنین مسلمین که داخل در کفر نباشد مانند سنی و سایر فرق شیعه چون زیدیه
و فطحیه و اسماعیلیه و امثال ایشان خلاف است وظاهر عدم وجوب است واگرچه
جایز است و اما هرکه کافر باشد نماز بر او جایز نیست واگرچه از فرق اسلام محسوب
شود چون خارجیان و ناصبیان که عداوت اهل بیت را دارند وجماعت غالی که ایشان را
خدا دانند یا گویند که خدا در ایشان حلول کرده است و مرتد و ایشان که خدا را جسم دانند
سیم هر طفلی از اهل ایمان که شش سالش تمام شده باشد نماز بر او واجب است و کمتر
از شش ساله اگر زنده متولد شده باشد یعنی نماز بر او سنت دانسته اند و بعضی بدعت
میدانند واحوط ترک نماز است بر او چهارم سزاوارترین مردم بنماز بر میت وارث
اوست و بنا براین اولاد و پدر و مادر اولی اند از جد و عم و برادر و خال و امثال ایشان
با وجود اولاد و پدر و مادر ارث نمیبرند و وارث اگر منحصر در یکی باشد اختیار با او است
واگر متعدد باشد مردان اولی اند از زنان و در صورت تعدد مردان پدر اولی از پسر است
و شوهر نسبت بزن از همه خویشان اولی است و بعضی بر خود معنی انکه بعضی گفته اند
هرکه در ارث اولی است و حصه او بیشتر است بنماز اولی است و ولی و صاحب اختیار
هرکاه شرایط پیش نمازی در او باشد خود اولی است و نماز میکند و با وجود انکه
خود خواهد نماز کند دیگری نمیتواند نماز کند واگرچه افقه و اعدل باشد مگر باذن
او و اگر اولیا چند نفر باشند که همه در یک مرتبه باشند و شرایط امامت در همه موجود باشد
انکه بمسائل عبادات اعلم است اولی است واگر در این علم مساوی باشند هرکه اعلم بقواعد
وصول قرائت است اولی است واگر در این امر نیز مساوی باشند هرکه سن او بیشتر است
اولی است واگر در سن نیز مساوی باشند هرکه تقوی و ورع او بیشتر است اولی است
واگر ولی خود قابلیت پیش نمازی نداشته باشد هرکه را اعتقاد داشته باشد و معین
داند مقدم دارد و بی اذن ولی کسی نمیتواند بجماعت نماز کند اما بانفراد میتواند نماز
کند و بعضی نیز در این تامل دارند واحوط ان است که تا توانند شد از ولی اذن حاصل

نموده پس حضرت او نماز نکند **پنجم** جایز است که زن پیش نماز زنان کند اما باید پیش از زنانی که اقتدا باو کرده اند نایستد بلکه در میان ایشان بایستد که ایشان در یک صف باشند و اگر مرد پیش نماز باشد باید در پیش بایستد اگر چه ماموم یکنفر باشد و مثل نماز جماعت یومیه نیست که اگر ماموم یکی باشد سنت است که در پهلوی راست امام بایستد و اگر زنان با مردان جمع شوند زنان در عقب مردان بایستند و اگر جا تنگ باشد سنت است که در صف جداگانه باشد **ششم** واجبست که نماز گذارنده رو بقبله بایستد و سر جنازه بجانب راست او باشد اگر امام باشد و در ماموم این شرط ساقط است و واجبست که میت را بر پشت بخوابانند بطوریکه اگر بپهلوی راست بخوابد روی او بقبله باشد **هفتم** در این نماز طهارت از حدث شرط نیست و در بعضی روایت جایز این نماز را میتوان کرد و همچنین طهارت از خبث نیز در این نماز شرط نیست پس کسی که بدن یا جامه وی نجس باشد این نماز را میتواند کرد و احوط آنست که سایر شروط نماز یومیه را در این نماز رعایت کنند از پوشانیدن عورت و غیر آن و اگر چه اولی آنست که هیچیک در کار نیست مگر آنچه فی نفسه حرام باشد و اما لهذا ستر عورت در آن واجب باشد و باین جهت بودن آن منافی انفعال نماز باشد چون حریر بودن جامه یا طلا بودن آن یا غصبی بودن آن و همچنین غصبی بودن مکان نماز **هشتم** واجبست که نماز کننده بسیار از جنازه دور نباشد مگر اینکه ماموم باشد و صفها در میان باشد و واجبست که نماز کردن بر میت بعد از غسل دادن و کفن کردن او باشد و اگر میت بی کفن باشد او را بقبر گذارند و عورتش را بپوشانند آنگاه بر او نماز کنند **مسئله نهم** کیفیت این نماز باین طریق است که اول نیت کند باین طریق که نماز بر این میت حاضر میکنم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و اگر نماز کننده ماموم باشد نیت اقتدا کند باین نحو که نماز بر این میت حاضر میکنم از جهت آنکه واجبست اقتدا به پیشنماز حاضر قربة الی الله و بعد از نیت پنج تکبیر بگوید و سنت است که در هر تکبیر دستها را بر دارد

تا برابر گوشها و جمعی دست برداشتن را بغیر از تکبیر اول سنت دانسته اند و در چهار تکبیر دیگر دست برداشتن را سنت میدانند و اول اصح است و در واجب بودن دعا بعد از چهار تکبیر خلافست و مشهور آنست که واجبست اما دعای مخصوص واجب نیست بلکه هر دعائی بخواند مجزیست و احوط آنست که بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم صلوات بگوید باین طریق که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم دعا بمؤمنان کند باین نحو که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم دعا بمیت کند باین نحو که اللهم اغفر لهذا المیت و تکبیر پنجم را بگوید و فارغ شود و افضل آنست که بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید و صل علی جمیع الانبیا و المرسلین و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس تکبیر پنجم بگوید و فارغ شود و اگر میت زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین و اخلف علی اهلها فی الغابرین و ارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین و در

روایتی وارد شده که بعد از فارغ شدن از نماز بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و اگر میت مخالف مذهب باشد و با خبثا
ها از راه تقیه بر او نماز کند چهار تکبیر بگوید و دعا را آهسته بخواند چنانکه
طریقه ایشان است و بعد از تکبیر چهارم بر او نفرین و لعنت کند باین طریق که
اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب و بعضی آن است
که بگوید اللهم اصله حر نارك اللهم اذقه اشد عذابك فانه کان یوالی اعدائك و
یعادی اولیائك ویبغض اهل بیت نبیك و اگر میت مستضعف باشد یعنی ضعیف
العقل باشد که تمییز میان مذاهب نکند و قوه تمیز میان حق و باطل نداشته
باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب
الجحیم و اگر مذهب میت معلوم نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذه
النفس انت احییتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت و اگر میت
طفل نابالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا
واجرا و در همه اصناف مذکوره یعنی مخالف و مستضعف و مجهول المذهب و طفل
همین در تکبیر چهارم دعا را تغییر میدهد و باقی مذکور میخوانند در تکبیر اول دعاها
که ابتدا مذکور شد میخوانند و بعضی تجویز کرده اند که بعد از همه تکبیرات در هر یک دعاها
که بعد از تکبیر چهارم خوانده میشود خوانده شود و مخفی نماند که در نماز چند امر
سنت است اول اینکه نماز کننده با وضو باشد و اگر آب بهم نرسد یا عذری دیگر
باشد از وضو سنت است که تیمم کند و بعضی گفته اند که بدون عذر نیز تیمم سنت است
دوم آنکه کفش و نعل و امثال آن از پا بیرون کند و اگر چکمه در پا داشته باشد
کندن آن ضرور نیست و اگر پا برهنه باشد بهتر است سیم آنکه پیشنماز برابر کمر
میت بایستد اگر میت مرد باشد و برابر سینه وی بایستد اگر زن باشد چهارم آنکه
نماز کننده خواه پیشنماز باشد یا ماموم باشد یا منفرد بر جای خود بایستد و حرکت نکند
تا جنازه را بر دارند و اگر اتفاق افتد که همه حاضران نماز نکنند کسی که باشد لابد باید

که چند نفس که جنازه را حرکت میدهند از این حکم خارج باشند پنجم آنکه آن نماز را
بجماعت گذارند ششم اینکه این نماز را در درون گذارند نه شبها که عذری نباشد و
در موضعی گذارند که عادت شده باشد که در آنجا نماز بر اموات کنند تا اجتماع مردمان
بیشتر شود و در مساجد نماز گذاردن بر میت جایز است اما در نزد اکثر مکروه است
مگر در مکه مشرفه و بعضی مکروه ندانسته اند و ظاهر کراهت است دهم جایز است
که چند میت را یک نماز کنند پس اگر آن چند نفر متفق باشند یعنی همه مرد باشند یا
همه زن باشند بعد از تکبیر چهارم همه را در یک دعا شریک بسازد و ضمایر و اسماء
و اشاره را جمع می آورد اگر سه نفر یا بیشتر باشند و تثنیه می آورد اگر دو نفر باشند
مثل اینکه اگر چند نفر مرد باشند میگوید اللهم هؤلاء عبادك الخ و اگر چند زن باشند
میگوید اللهم هؤلاء اماءك و اگر دو مرد باشند میگوید هذان عبداك و اگر دو زن باشند
میگوید هاتان امتاك و اگر متفق نباشند بلکه مختلف باشند پس اگر توان ایشان را
در یک دعا شریک نموده جایز است شریک کند مثل اینکه از چند نفر مرد و زن از اهل ایمان
باشند که در خصوص ایمان متحد باشند که همه را در یک دعا شریک کند و بگوید مثلا بگوید
اللهم ارحم هؤلاء الاموات و اگر دعای مشهور را بخواند بگوید اللهم هؤلاء عبادك وامائك
الخ و اگر همه را در یک دعا نتوان جمع نمود باعتبار اختلاف ایشان در دعا مثل اینکه
بعضی بالغ باشد و بعضی طفل باشد و یا بعضی مؤمن باشد و بعضی مخالف باشند
یا مستضعف باشند در این صورت دعای هر یک را بطریقی که مذکور شد میخواند و در
صورتیکه مرد و زن جمع شوند سنت است که مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را
بجانب قبله اما بنوعی گذارند که سینه زن برابر کمر مرد باشد و اگر طفلی که نماز بر او
واجب باشد یعنی کمتر از شش ساله داشته باشد با ایشان جمع شود بهتر آن است که
او را در میان مرد و زن گذارند و اکثر گفته اند که او را از عقب زن یعنی در قبله او
گذارند و اول اظهر است زیرا که حدیث باین نحو وارد شده و معارضی هم ندارد یازدهم
اگر کسی در اثنا نماز جماعت بر میت برسد بقصد وجوب ملحق میشود تکبیرات

که امام میگوید متابعت می کند و بعد از هر تکبیری که میگوید دعا بنحوی ما تقدم خودش
بخواند و چون میتان فارغ شود بقیه تکبیرها با دعاهای مختصر بخواند و اگر جنازه را
بردارند و دور کنند یا آن از قبله بکردانند اکتفا بتکبیرات تنها کنند و خواندن
دعا ضرور نیست مسئله دوازدهم ظاهر این است که چند مرتبه نماز کردن بر یک جنازه
جایز باشد اما در کراهت آن خلاف است مشهور کراهت است مطلقا و بعضی گفته
اند سنت است مطلقا و بعضی گفته اند کسی که نماز نکرده باشد سنت است از برای
او که نماز کند اگرچه دیگری بر آن نماز کرده باشد و کسی که نماز کرده باشد دوباره
نماز کردن او مکروه است و بعضی گفته اند کراهت در صورتیست که نماز جماعت
مکرر شود اما اگر نماز فرادی مکرر شود کراهتی ندارد و اظهر این است که هر که نماز
کرده باشد نماز کردن او در مرتبه دوم مکروه است و هر که نماز نکرده باشد سنت
است که نماز کند اگرچه دیگران بر آن نماز کرده باشند و پیش نماز هرگاه نماز کرده
کرده باشد سنت است که نوبت دوم نماز را اعاده کند از برای جمعی که نماز نکرده
باشند و در صورتیکه نوبت دوم نماز شود باید نیت وجوب نکند بلکه نیت
قربت یا نیت سنت کند و کسی که بنماز نرسد تا میت را دفن کنند جایز است که بر قبر
او نماز کند و هر میتی که بی نماز دفن شود واجب است که بر قبر او نماز شود و در
مدت جواز و وجوب نماز بعد از دفن خلاف است مشهور آنست که تا یک شبانه روز
پس اگر یک شبانه روز از دفن میت بگذرد دیگر نماز کردن بر او جایز نیست و اگر
چه نماز بر او نشده باشد و بعضی گفته اند که در صورتی که بر او نماز نشده باشد احوط
آن است که بر قبر او نماز کند هرچند مدت بسیاری گذشته باشد و این محل تامل است
مسئله سیزدهم در همه اوقات نماز بر میت میتوان کرد مگر اینکه وقت نماز یومیه
تنگ شود که در این وقت نماز یومیه را مقدم میدارند و بعد از آن نماز میت را
میکنند و بعضی گفته اند بهتر آن است که با وسعت وقت نماز یومیه نیز اول آن را
بکنند و بعد از آن نماز میت را مگر اینکه خوف فوت نماز میت باشد یا خوف ضایع

شدن میت باشد مسئله چهاردهم اظهر اینست که شرط عدالت است در امام نماز میت پس
اگر پیش نماز عادل نباشد و فاسق باشد نماز جماعت او بی صورت است همچنانکه
در سایر نمازها پانزدهم هرگاه ماموم یک تکبیر یا بیشتر بر امام سبقت کرده
مثل اینکه امام در دعای تکبیر دوم باشد که ماموم تکبیر سیم و چهارم را بگوید پس اگر
سهوا چنین کرده باشد یا چنان باشد که امام نیز تکبیر سیم و چهارم را گفته است
در این صورت سنت است که چون امام بتکبیر سیم و چهارم رسد ماموم اعاده آن
دو تکبیر کند و با امام دوباره تکبیر سیم و چهارم را بگوید تا فضیلت نماز جماعت را
یابد و اگر عمدا از امام پیش افتاده باشد دو تکبیر را گفته بعضی گفته اند حکم آن مثل حکم
صورت سهو است که اعاده با امام سنت است و بعضی گفته اند اعاده جایز نیست بلکه
باید تامل کند تا امام آن دو تکبیر را یعنی سیم و چهارم را بگوید و بعد از تکبیر چهارم
ماموم در سایر ابحاث باید ملازم است متابعت امام را بکند و بعضی در صورت عمد احتمال
بطلان نماز ماموم را داده اند شانزدهم هرگاه در اثنای نماز کردن بر جنازه جنازه دیگر را
حاضر کنند معروف در میان اصحاب آن است که نماز کننده میتواند نماز بر جنازه اول را
تمام کند و بعد از آن نماز بر جنازه دوم کند و میتواند نماز بر جنازه اول را قطع کند و یک
نماز مشترک از برای هر دو از سر گیرد و احوط و اولی آن است که مادامی که ضرری نباشد
اول را قطع نکند بلکه آن را تمام کند و بعد از آن نماز بر جنازه دوم کند فصل ششم در ابحاث
متعلق بدفن میت است از آداب و احکام بدانکه سنت است که تا میت را دفن نکنند حاضران
که تشییع او کرده اند بر زمین ننشینند و دفن کردن مانند سایر احکام واجبه از واجب کفا
یی است که بر همه مسلمانان واجب است و هرگاه بعضی بعمل آورند از دیگران ساقط میشود
و قدر واجب از دفن آن است که میت را در گودی پنهان کنند که بوی بد او بمردم نرسد و
جسد او از جانوران و درندگان ایمن باشد و جایز نیست که او را در تابوتی یا صندوقی
گذارند و بر روی زمین بگذارند و همچنین جایز نیست که در زیر سقفی گذارند که
بر روی زمین ساخته شود و جایز است دفن کردن در مانند سردابه که در زیر زمین

کنده شده باشد هرچند وسیع باشد و جایز است که او را در تابوتی بگذارند و آن
تابوت را در زمین دفن کنند اما مکروه است و واجب است که میت را بر جانب راست
رو بقبله بخوابانند مگر اینکه میت زن غیر مسلمه باشد و فرزندی از مسلمانان
در شکم او باشد و آن فرزند بمرده باشد که باید پشت او را بجانب قبله کنند تا
روی طفل او بجانب قبله باشد زیرا که روی طفل در شکم بجانب پشت مادر است
و واجب است که زمین قبر مباح باشد و غصبی نباشد پس اگر ظاهر شود که میت در زمین
غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نباشد واجب است که میت را بجای دیگر
نقل نمایند و بعضی نمانده که مستحباتی که متعلق بدفن و توابع آن است چند امر است
اول آنکه عمق قبر بقدر قامتی باشد یا تا چنبر گردن باشد دوم آنکه لحدی در قبر
کنده شود از طرف قبله و سنت است که آن لحد آنقدر فراخ باشد که کسی تواند
در آن نشست و اگر زمین سست باشد و نتوان لحد کند مانند لحدی از خشت و گل
بسازند که شق بعمل آید سیم آنکه چون جنازه را نزدیک قبر رسد اگر مرد باشد
او را نزد پایین قبر بگذارند و اگر زن باشد او را برابر قبله قبر بگذارند و مشهور
آنست که میت را در ملحد میگذارند بعد سه مرتبه او را نقل میکنند و در مرتبه چهارم
او را داخل قبر میکنند و بعضی از اخبار مستفاد آنست که چون میت را نزدیک قبر
رسانند او را ناگاه داخل قبر نکنند بلکه او را پایین تر قبر بگذارند یا سر کن بگذارند
و ساعتی صبر کنند تا میت تهیه حرف را بگیرد آنگاه او را داخل قبر کنند و نظر باین
اخبار سه دفعه نقل کردن مستحب نخواهد بود بلکه سنت خواهد بود که پایین قبر
بگذارند پس بردارند و بقبر گذارند چهارم مشهور آنست که اگر میت مرد باشد
سنت است که او را از سر او پیش کنند و او را سرازیر داخل قبر کنند و اگر زن باشد
او را از پیش قبله بگیرند و ببیان عرض او را داخل قبر کنند و او را سرازیر نکنند
پنجم آنکه شخصی که در قبر میرود که میت را در قبر گذارد بندهای قبا را بگشاید
و بالاپوش و ردا را بیندازد و سر و پای خود را برهنه کند و آنکه داخل قبر میشود

از برای

از برای گذاشتن میت در قبر جایز است که یکی باشد و جایز است که متعدد باشد خواه
طاق باشد یا جفت و مشهور آنست که اگر میت مرد باشد مکروه است که خویشان او
داخل قبر وی شوند و او را داخل قبر کنند و بعضی از اخبار رسیده است که پدر را
مکروه است که داخل قبر فرزند شود و فرزند و سایر خویشان مانعی ندارد که داخل
شوند و اگر میت زن باشد اولی و احوط آن است که یکی از محرمان زن او را داخل
کند و اگر محرم نباشد زن صالحه او را داخل کند و اگر زن هم نباشد مرد صالحی او را
داخل سازد و اولی آن است که آن مرد پیر باشد نه جوان و سنت است که داخل شدن
و بیرون آمدن از پیش پای قبر باشد ششم آنکه چون میت را نزدیک قبر گذارند
این دعا را بخوانند اللهم عبدک ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به
و اگر میت زن باشد بگوید امتک ابنة امتک نزلت بک و چون او را بر دارند
که بقبر برند بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم
الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول الثابت
وقنا و ایاه عذاب القبر و اگر میت زن باشد باید ضمیرها مؤنث باشد هفتم
آنکه چون او را در قبر گذارند آنکه داخل قبر شده است بندهای کفن را از جانب سر
و پا بگشاید و روی میت را باز کند و طرف راست روی او را بزمین رساند و
زیر سر او از خاک بالشی ترتیب کند و خشتی بر پشتش گذارد که برپشت نیفتد و بهتر
آن است که تربت حضرت امام حسین ع یا قدری خاک منوره آنحضرت در پیش روی او یا زیر
سر او گذارند و اگر قدری در کفن نیز بگذارند بهتر است و چون او را بطریق مذکور
در قبر گذارد سنت است که بعضی از دعاها که وارد شده است بخواند و همچنین
سنت است که در آن وقت میت را تلقین عقاید حقه کند و سنت است که بدست
راست دوش راست میت را بگیرد و بدست چپ دوش چپ او را بگیرد و او را حرکت
دهد آنگاه همان شخص یا دیگری او را تلقین کند بنحوی که در کتب ادعیه مذکور است
هشتم آنکه قبر را بخشت خام و گل بپوشانند و اگر با آجر پخته بپوشانند صحیح است لیکن

خشت خام افضل است و باید رخنهای خشت را محکم کند که خاک بر میت نریزد و
سنت است که در وقت چیدن خشت بگوید اللهم صل وحدته و انس وحشته
و امن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و
احشره مع من کان یتولاه و مکروه است که قبر را بچوب و تخته فرش کنند و بر آن دفن کنند
نهم انکه حاضران به پشت کف دست خاک در قبر بریزند و سنت است که
سه مرتبه بریزند و در وقت ریختن بگویند اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک
هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادنا الا ایمانا و تسلیما و
سنت است که از خاک قبر بر میت بریزند و از خاک دیگر نریزند و مکروه است که خویشان
میت خاک بر قبر بریزند که موجب قساوت قلب است دهم انکه قبر را بقدر چهار
انگشت گشاده یا بهم آورده بلند کنند و محتمل است بلند کردن بقدر یک شبر نیز جایز
باشد و سنت است که قبر را چهار گوشه کنند و رویش را پهن کنند و مکروه است
که قبر را پشت ماهی بسازند همچنانکه طریقه سنیان است یازدهم انکه بعد از تسویه
قبر بر روی قبر آب بریزند بطریقی که آب ریزنده رو بقبله بایستد و ابتدا
از جانب سر کند بجانب پا و بعد از جانب پا برگردد تا بجانب سر و آنچه زیاد آید بر میان
قبر بریزد و سنت است که ریختن آب از اول تا آخر متصل باشد و منقطع نشود سیزدهم
انکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند در حالتی که انگشتان ایشان گشاده
باشد و فرو کنند که اثر انگشتان ایشان در خاک قبر بماند و سنت است که رو بقبله
بنشینند و از بعضی روایات مفهوم میشود که نزدیک سر میت بنشینند و بعد از آن
این دعا بخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقه منک
رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه بها عن رحمة من سواک و اگر میت زن باشد
ضمیر را مونث بیاورند انگاه هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوانند دوازدهم
انکه ولی میت یعنی اقرب خویشان بعد از رفتن مردمان نزد سر میت بنشیند و باواز
بلند یا نوبت دیگر او را تلقین عقاید حقه کند بعربی که مضمونش او را تلقین میکند

و میتواند دیگری را در این تلقین نایب کند و در مقام چند مسئله دیگر باقی مانده
که باید بیان شود اول مکروه است بر سر قبر بسیار ماندن و عمارت بر سر قبر
ساختن مگر قبور انبیا و ائمه و بعضی گفته اند قبور علما و اکابر دین و صلحا و متقین
نیز این حکم دارد و همچنین مکروه است بر روی قبر نشستن و راه رفتن مگر بواسطه
ضرورت زیارت قبور دوم مکروه است تازه کردن قبر بعد از مندرس شدن آن مگر کسی
که خدا دوست دارد دلهای شکسته و قبرهای مندرس شده را سیم مکروه است که در
اختیار دو میت را در یک قبر گذاشتن و با وجود ضرورت باکی نیست چهارم مکروه
است نقل کردن میت از شهری که در آنجا مرده است بشهرهای دیگر مگر مشاهد
مشرفه ائمه علیهم السلام که مستحب است باتفاق جمیع علمای شیعه و از عصر معصومین علیهم
السلام تا حال عمل فرقه شیعه بر این بوده و چه شبهه است در اینکه هر که خود را بجوار
ایشان کشد و متوسل بایشان گردد مقصد شفاعت و ادراک برکات ایشان البته
بر میت خود برسد بلکه حق آن است که جایز است نقل بمقبره علما و اتقیا از برای
دریافت برکات و نورانیت ایشان و بالجمله شکی نیست که مجاورت نیکان و نیکان
در حیات و ممات منشا فواید بسیار است پنجم جایز نیست شکافتن قبور مگر اینکه
در قبر مال یا قیمتی افتاده باشد یا میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند یا در کفن
غصبی کفن کرده باشند یا او را بی غسل و کفن دفن کرده باشند و هنوز از هم نپاشیده
باشد و بعضی تجویز کرده اند شکافتن قبر که میت را بیرون آورند و او را نقل بعضی
اماکن مشرفه کنند و ظاهر آن است که نبش قبر باین جهت جایز نباشد بلی اگر اتفاق
افتد که بجهتی مشروع یا از روی جهل و خطا نبش قبر شود آن وقت نقل کردن میت به
بعضی اماکن شریفه جایز است و هرگاه از وقت دفن میت این قدر گذشته باشد
که میت رمیم شده باشد یعنی بدن او خاک شده باشد و در مقبره عام مدفون باشد
جایز است که قبر او شکافته شود و دیگری را در آن دفن کنند ششم حرام است که
غیر مسلمان را در مقبره مسلمانان دفن کنند مگر زن ذمیه که در شکم او طفلی که

[illegible]

از مسلمانان باشد هفتم صاحبان میت وارباب مصیبت را لازم است صبر کردن و
بقضای الهی راضی شدن تا حق تعالی اجر بحساب بایشان کرامت فرماید و باید بسیار
بگویند انا لله وانا الیه راجعون تا حق تعالی گناهان ایشان را بیامرزد و مرویست
که هر که مصیبتی را بخاطر آورد واگرچه بعد از مدتی باشد و بگوید انا لله وانا الیه
راجعون اللهم اجرنی علی مصیبتی واخلف علی افضل منها ثواب همان مصیبت بار
دیگر باو کرامت میشود و باید صاحب مصیبت بداند که بلا و مصیبت دنیا هدیه ایست
از جانب پروردگار که بجانب دوستان خود میفرستد و بدرجات عالیه بهشت
رسیدن بدون مصائب دنیویه ممکن نیست و در حدیث وارد است که هر که یک فرزند
از او بمیرد و صبر کند بهتر است از برای او از انکه هفتاد فرزند از برای او بماند
که همه سوار شوند و در راه خدا جهاد کنند و نیز مرویست که هر که را خدا دوست میدارد
بهترین فرزندان او را میگیرد پس مؤمن باید بر موت فرزندان و سایر عزیزان ایشان صبر
کند و راضی بقضای الهی باشد و اضطراب و جزع نکند که از درجه صابران ساقط
شود و مصیبت دنیا را با عذاب آخرت جمع کند و جایز نیست که در موت دیگری گریبان
چاک کند و جامه بدرد مگر برای پدر و برادر که گریبان چاک کردن و جامه دریدن
در مصیبت ایشان جایز است و بعضی از برای زنان مطلقا تجویز کرده اند و احوط
منع است که طپانچه بر روی و چهره نزنند اما گریه کردن جایز است و در آن منعی
نیست و همچنین جایز است نوحه کردن بر میت یعنی اظهار کردن نیکیهای او و شمردن
آنها تا مردم طلب آمرزش از جهت او کنند و نوحه کردن وقتی جایز است که دروغی
در آن نباشد و چیزهایی که از برای میت نباشد اظهار نکند هشتم سنت است که
از برای مسلمانان که اهل مصیبت را تعزیه کنند و ایشان را تسلی دهند و بصبر و شکیبائی
امر کنند و ایشان را از ثواب صابران متذکر نمایند و بایشان دعا کنند که اعظم الله
اجورکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم و اقل تعزیه آن است که ببینند صاحب عزا
ایشان را ببیند خواه پیش از دفن یا بعد از دفن اما رفتن از برای تعزیه بعد از دفن

افضل است

افضل است واز حضرت رسول صلعم مرویست که هر که مصیبت زده را صبر فرماید حق تعالی
او را ثواب صاحب مصیبت کرامت فرماید بی انکه از اجر او چیزی کم شود و نیز فرموده اند
هر که صبر فرماید اندوهناکی را در صحرای محشر که هر کس برهنه باشد حق تعالی او را حله
نیکو بپوشاند از حلهای بهشت و بر او ملائکه رحمت نازل شود و مستحب است که صاحب عزا تغییر وضع
کند تا مردم او را بشناسند و مستحب است که تا سه روز دیگران خصوصا همسایگان برای صاحب
عزا طعام بفرستند و مکروه است چیزی خوردن در نزد اهل مصیبت و زیاده از سه روز
عزا نگیرند مگر زن که تا چهار ماه و ده روز از برای شوهر عزا بگیرد یعنی جامهای رنگین
نپوشد و زینت نکند ششم سنت موکد است زیارت قبور مؤمنان خصوصا
پدر و مادر و خویشان و آنچه در سر قبور بخوانند ثواب بسیاری دارد و چند چیز است
اول هفت مرتبه انا انزلناه دوم یازده مرتبه قل هو الله سیم یک مرتبه آیة الکرسی چهارم سه مرتبه
خواندن هر یک از سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و آیة الکرسی
و سنت است که در وقت خواندن رو بقبله بنشیند و دست بر سر قبر گذارد و سنت
موکد است که مؤمن مردگان خود را فراموش نکند خصوصا پدر و مادر را و اعمال خیر
از برای ایشان بجا آورد از نماز و روزه و حج و زیارت و تصدق و مرویست که
حضرت صادق ع در هر شب از برای فرزند خود و در روز از برای پدر و مادر خود دو رکعت
نماز میکرد و در رکعت اول انا انزلناه میخواند و در رکعت دوم انا اعطیناک میخواند
مطلب هشتم در تیمم و احکام آن و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه تیمم
واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و مس کتابت قرآن اگر مس واجب شده
باشد و از جهت داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلعم و درنگ کردن در
سایر مساجد اگر داخل شدن و درنگ کردن واجب شده باشد و وجوب تیمم از برای موارد
مذکوره در صورتیست که آب یافت نشود یا بجهت عذری طهارت از آب ممکن نباشد و
هر گاه کسی در مسجد مکه یا مسجد مدینه محتلم شود واجب است که تیمم کند و باید از
مسجد بیرون آید و ظاهر آن است که مطلق جنب حکم او چنین باشد و بعضی جایز را

[illegible]

نیز چنین ملحوظ کرده اند و در دلیلش تأمل است وظاهر این است که هر حکمی
که مشروط بطهارت باشد یعنی شارع صحت انرا موقوف بمطلق طهارت کرده باشد
در وقت تعذر طهارت باب تیمم بدل ازان میشود بعنوان وجوب اگر ان حکم واجب باشد
وبعنوان استحباب اگر ان حکم مستحب باشد وهر حکمی مشروط بنوع خاصی از طهارت باشد
یعنی شارع اورا موقوف بخصوص غسل یا خصوص وضو کرده باشد مثل روزه جنب که
صحت ان مشروط بغسل کردن در این صورت تیمم بدل ان نمیشود و در وقت تعذر غسل
یا وضو تیمم لازم نیست مگر در موضعی که بدلیت بنص یا اجماع ثابت شود و در بدلیت تیمم
از غسلهای مستحب یعنی سبب بودن تیمم که بعنوان بدلیت از بعضی غسلهای
مستحب در وقت نبودن اب خلاف است واظهر عدم بدلیت است فصل در بیان
اموریکه سبب وباعث تیمم است وان چند امر است اول یافت نشدن اب وجوب
انکه انرا طلب کند وکیفیت طلب در نقد اکثر این است که در زمین هموار از هر طرف
بقدر مسافت حرکت دو تیر از تیر اندازان معتدل الحال معتد له طلب کند و در زمین
ناهموار که مشتمل بر بلندی وپستی ودرختان وسنگها باشد بقدر مسافت حرکت
یک تیر طلب کند وبعضی گفته اند که از هر طرفی که احتمال میرود که در انجا اب باشد
این قدر طلب کند که بحسب عادت براو معلوم شود که اب نخواهد یافت خواه ان
قدر کمتر از قدر معتدد باشد یا بیشتر پس اگر حکم ... کند که عادت حکم کند بوجود
اب در فلان جوی یا دهی یا ... واجب است بانجا رود بقصد طلب واگرچه مسافت
زیادتر از قدر معتد باشد واین قول خالی از قوت نیست وبنا بر این اگر یقین کند
بوجود اب در فلان جا ودر وقت وسعت داشته باشد ودر طلب ضرری نباشد
طلب ان واجب است واگرچه مسافت از قدر معتد بسیار زیادتر شود و بهر تقدیر شکی
نیست که با وجود خوف از دزد یا جانوران یا از قافله باز ماندن طلب ساقط است
وبدون فحص وطلب تیمم میکند و همچنین اگر داند که در ان موضع اب نیست و یا وجود
طلب اب نخواهد رسید با نطلب لازم نیست وبدون ان تیمم میکند واگرچه

[illegible]

بدون

بدون عذر ترک طلب کند ودر وسعت وقت نماز تیمم کند تیمم او در صورت باطل است
واگر با ان تیمم نماز کند اعاده یا قضای ان لازم است واگر تیمم نکند تا وقت
نماز تنگ شود در این صورت اگرچه بسبب ترک طلب گناه کرده است اما تیمم
ونماز او صحیح است واحتیاج باعاده نماز نیست واگرچه معلوم شود که در موضعی
که طلب لازم بود اب موجود بود واگر کسی اب داشته باشد وممکن از غسل یا وضو
باشد اما عمدا تاخیر کند وبدون ضرورت طهارت را بعمل نیاورد تا وقت تنگ شود
وانقدر وقت باقی نباشد که طهارت ابرا بعمل اورد وعبادت را بعنوان ادا دریابد
اما این قدر وقت باقی باشد که تیمم کند وعبادت را دریابد در این صورت بعضی گفته
اند باید طهارت اب را بعمل اورد وعبادت را قضا کند وبعضی گفته اند تیمم میکند
وعبادت را ادا میکند وچون تقصیر کرده است وعمدا طهارت را تاخیر کرده لهذا
اگر تیمم با ادا وطهارت اب با قضا هر دو را با هم جمع کند احوط واولی خواهد بود دوم
فرقی نیست در نبودن اب میان انکه هیچ اب نباشد یا انکه قدری اب باشد که از
برای طهارت کافی نباشد پس اگر ابی داشته باشد اما این قدر نباشد که کافی باشد
از برای طهارتی که بان محتاج است از غسل یا وضو در این صورت تیمم لازم میشود
وجایز نیست که طهارت را تبعیض کند یعنی بعضی اعضا را باب که دارد بشوید
وباقی را تیمم نماید واگر در این حالت یعنی حالتی که این قدر اب داشته باشد که بعضی
از اعضا را بشوید نه همه را بعضی از اعضای او مجروح باشد که شستن ان ممکن نباشد
یا جایز نیست که بان اب اعضای صحیح شود واعضای مجروحه را تیمم نماید بلکه شستن
ساقط است وتیمم از برای همه لازم است وهمچنین اگر بعضی از اعضای او نجس
باشد وقدرت بر طهارت ان نداشته باشد بجهت کمی اب یا بجهت دیگر در این صورت نیز
تیمم لازم است وجایز نیست که اعضای پاک را بشوید واعضای نجس را تیمم دهد
وبالجمله طهارت باید یا شستن تنها باشد یا به تیمم تنها ومرکب از هر دو نمیشود
پس اگر بعضی از اعضا را نتوان شست باید تیمم نمود و شستن بعضی و تیمم دادن

بعضی جایز نیست وجمع شدن شستن ومسح کردن در چنین محلی نص است که
از قواعد کلیه خارج است واگر این قدر اب داشته باشد که یا جامه وبدن او که نجس
شده بشوید یا وضو بسازد واجب است که بان اب ازاله نجاست از جامه وبدن کند
وتیمم کند وجایز نیست که بان وضو سازد وبا نجاست نماز کند دویم قدرت نداشتن
بر چیزی که تحصیل اب موقوف بران باشد مثل اینکه اب در نزدیکی او موجود باشد اما
بسبب پیری یا بیماری یا ضعف قوه یا مانند اینها نتواند حرکت کند ونزدیک اب رسد
وکسی هم که اب از برای او بیاورد میسر نشود یا بالمره که قدرت بر دادن ان داره نباشد یا اینکه
در چاهی باشد که اب دران باشد اما دلو وریسمانی نداشته باشد که اب بکشد درین
صورت باید تیمم بکند یا اگر دیگری اب داشته باشد وبفروشد بقیمتی که نداشته
باشد یا داشته باشد لیکن اگر دران وقت ان قیمت را بدهد ضرری بحیثیت یا مال
باو رسد که درین صورت نیز تیمم لازم است اما هرگاه از قیمت دادن ضرری بحیثیت
ومال او نرسد واجب است قیمت را بدهد واب را بگیرد واگرچه ان قیمتی که میدهد چندین
برابر قیمت واقعی ان اب باشد وکسی که اب نداشته باشد ودیگری اب را باو بذل کند یا
ببخشد ظاهر ان است که قبول انکس واجب باشد واگر قبول نکند وتیمم کند تیمم ان
بی‌صورت است سیم انکه بسبب تنگی وقت رسیدن باب وبا وضو نماز ممکن
نباشد واگرچه اب نزدیک باشد مثل اینکه جنب یا محتلم وقتی از خواب بیدار شود
که اگر بحمام یا موضعی دیگر رود وان برای غسل نماز او فوت شود واو یک رکعت را در وقت
نکند درین صورت واجب است که تیمم کند بدل غسل ونماز کند وبعد از ان غسل کند
وهمچنین است حکم اگر بجهة وضو نماز او تاخیر شود تا وقتی که اگر وضو بسازد نماز
او فوت شود یعنی یک رکعت او را در وقت درنیابد که درین صورت نیز لازم است که تیمم
کند ونماز را بجا اورد چهارم انکه اب داشته باشد اما خود یا رفقای او یا بعضی
از حیوانات محترمه تشنه باشد که اگر ان اب را صرف طهارت رساند بیم ضرر یا هلاک
یا مشقت در جهت خود یا بعضی از رفقا یا بعضی از حیوانات باشد که درین صورت باید

تیمم

تیمم کند واب را صرف تشنگان رساند وهمچنین است حکم هرگاه بالفعل تشنه نباشد
اما از تشنگی بعد از این ترسد مثل اینکه از روی عادت واز این احوال برا او معلوم
شود که بعد از این اب نخواهد بود واگر ابی که دارد صرف طهارت کند بعد از این بیم
هلاکت یا ضرر یا مشقت از برای خودش یا رفقا یا بعضی از حیوانات محترمه خواهد بود
که درین صورت نیز تیمم کردن وگذاشتن اب لازم است پنجم انکه خوف داشتن
از تحصیل اب مثل اینکه در راهی که بطلب اب رود ترس درنده یا دزدان باشد
ترس بر نفس باشد یا بر مال باشد یا بر چاروا باشد یا بر دیگری از مسلمانان باشد که
درین صورت طلب کردن اب لازم نیست وباید تیمم کند وهمچنین است حکم اگر بر اهل
ومال خود ترسد که انها را بگذارد وبطلب اب رود ودر مالی که خوف بردن یا ضایع
شدن ان باعث ترک تحصیل اب وموجب تیمم میشود فرقی نیست که بسیار باشد یا
اندک وبنابراین اگر تحصیل اب موقوف بر بردن یا ضایع شدن اندک مالی باشد باید
تحصیل اب را ترک کرده وتیمم نمود وبنابر انچه سابقا مذکور شد اگر تحصیل اب موقوف
بر خریدن ان بقیمت بسیاری باشد واجب است که ان قیمت را بدهد وتیمم جایز نیست
وفرق درمیان دو موضع مجهز نص است وظاهر ان است که هرگاه خوف از مجرد جبن
وضعف دل ووحشت واهمه باشد نه از اقتضای عقل باید تحصیل اب را ترک کند وتیمم
نماید ششم انکه استعمال اب متعذر باشد بجهة شدت سرما یا بیماری ومرض خواه
مرض شامل همه بدن باشد یا مخصوص بعضوی باشد ومحل جبیره نباشد زیرا که اگر محل
جبیره باشد همچنانکه بیان شد باید غسل یا وضو جبیره بجا اورد وعضو مجروح را جبیره
کند وترک استعمال اب در مرض ولازم شدن تیمم اعم از ان است که در استعمال اب بیم
هلاکت باشد یا بیم زیادتی مرض یا دیر به شدن ان باشد وهمچنین است حکم اگر
بالفعل مریض نباشد اما ترسد که از استعمال اب مرض بهم رسد ومرجع در دانستن
اینکه استعمال اب باعث مرض میشود ظنی است که از راه تجربه باشد یا از خبر دادن طبیبی
که عارف بطب باشد ووثوق بقول او باشد واگر کسی مرضی داشته باشد که از استعمال

اب بیم ضرر نباشد مثل بعضی از انواع درد سر و تبها واجب است که اب را استعمال
کند و تیمم از او صحیح نیست و اگر اب سرد باشد و از استعمال ان بحسب عادت بیم ضرر
نباشد اما استعمال ان بسیار دشوار باشد بحدی که تحمل ان بحسب عادت شاق
باشد در این صورت بعضی تجویز تیمم کرده اند و بعضی نکرده اند و گفته اند استعمال
اب لازم است و ظاهر ان است که در این صورت و صورتی که استعمال اب منشأ حدوث
بعضی از امراض نیز بشود که بزودی رفع شود چون درد دندان یا امثال ان در هر یک
هر یک از استعمال اب و تیمم جایز باشد پس اگر استعمال اب کند غسل و وضوی او
باطل نیست همچنانکه اگر تیمم کند صحیح است و باطل نیست و اکثر فقها گفته اند که شین
یعنی ترکیدن عضو مثل مرضی است که موجب تیمم است با وجود ان غسل و وضو ساقط است
و بعضی گفته اند اگر شدید باشد موجب تیمم است و الا فلا و بعضی گفته اند اگر بحدی رسد
که از امراض گویند و ضرری که بحسب عادت متحمل ان نتوان شد حاصل باشد چنانکه
در بعضی بلاد نسبت به بعضی اشخاص بهم میرسد موجب تیمم است و الا فلا و حق ان است
که این ناخوشی اگر بحدی باشد که بحد مرض باشد و بحسب عادت متحمل ان نتوان شد و استعمال
اب منشأ زیادتی یا دیر به شدن او شود یا بحد مرض نرسیده باشد اما استعمال اب
منشأ رسیدن بان حد بشود در این صورت غسل و وضو ساقط و تیمم لازم است و
اگر بان حد نرسیده باشد و در استعمال اب مشقتی نباشد و بیم زیادتی و دیر به شدن
نیز نباشد تیمم جایز نیست و غسل یا وضو لازم است و اگر بحدی باشد که استعمال
اب باعث مشقت و زحمت باشد و باعث زیادتی ان و رسیدن بحد مرض نباشد
ظاهر ان است که تیمم جایز باشد و غسل یا وضو نیز جایز باشد و اگر کسی هر دو را بجا
اورد باطل نخواهد بود و نماز او صحیح خواهد بود و اگر کسی داند که غسل کردن باعث
ضرر اوست و نمی تواند غسل کرد و با وجود این عمدا جنب شود اقوی ان است که تیمم کند
و نماز می کند و نماز او صحیح است و اعاده ان لازم نیست و جنب شدن او هرگاه بزن
حلال باشد یعنی مجامعت با زن خود باشد با وجود علم او بتعذر غسل حرام نیست

ومنع

ومنع در ان نرسیده و اگر کسی از شدت سرما ترسد و ممکن باشد که اب را گرم کند و استعمال
کند واجب است که گرم کند و استعمال کند و تیمم از برای او جایز نیست و اگر محتاج
باشد بخریدن هیزم یا اجرت گرفتن کسی که اب را گرم کند واجب است با وجود قدرت و از انچه
مذکور شد ظاهر شد که مجامعت کردن مردان با زنان در شب با وجود علم ایشان بانکه
پیش از نماز صبح زنان بحمام نمیتوانند رفت همچنانکه متعارف غالب بلاد است که حمام
کردن زنان پیش از صبح نمی روند نمی باشد جایز است و حرام نیست اما با وجود قدرت بر اب
گرم کردن و غسل کردن زنان واجب است که چنان کنند بلکه بهر نحوی که غسل ممکن باشد
که در ان ضرری نباشد واجب است که زنان بعمل اورند و این بحسب بلاد و فصول مختلف
میشود زیرا که در فصل تابستان و در بلاد حاره ظن غالب بلکه یقین حاصل است
که از اب سرد غسل کردن ضرری متصور نیست خصوصا نسبت ببعضی از زنان پس واجب
است که غسل از اب سرد کنند و اگر غسل با اب سرد در فصول دیگر یا در همه فصول در بعضی
بلاد مظنه ضرر باشد باید اب را گرم کنند و زن غسل کند و بر مرد لازم است که
هیزم و سایر اسباب گرم کردن اب را از برای زن حاضر کند و او را امر بغسل کند و
با وجود این اگر زن کوتاهی کند معصیت ان با خود او است و عمدا ترک نماز کرده خواهد
بود و اگر قدرت گرم کردن اب نداشته باشد یا مزاج زن بنحوی باشد که در ان وقت
غسل کردن با اب گرم نیز موجب ضرر و حدوث بعضی امراض شود در این صورت بر او لازم است
که نجاست ظاهر را تطهیر کند و بدل غسل تیمم کند و نماز کند و اگر کوتاهی کند و تیمم
نکند و نماز بجا نیاورد عمدا ترک نماز کرده است و مستحق عذاب خواهد گردید است **فصل سیم**
در بیان انچه تیمم کردن بان جایز است و در ان چند مسئله است **مسئله اول** خلافی
نیست در اینکه تیمم بخاک خالص صحیح است و حق ان است که هر چه اسم زمین بر او صادق
اید چون سنگ و زمین گچ و ریگ و امثال تیمم کردن بر او صحیح است و لازم نیست که
بر خاک خالص باشد همچنانکه بعضی گفته اند بلی احوط بلکه اظهر ان است که هرگاه تیمم بسنگ
کند باید که بر روی ان خاک یا گرد و غباری باشد که بدست چسبد زیرا که از ایه ...

اخبار ظاهر میشود که در تیمم چسبیدن غبار بدست شرط است و در تیمم کردن بخاک لازم
نیست که خاک بر روی زمین باشد بلکه اگر در ظرفی یا بر روی فرش یا حصیر یا جامه یا هر چیزی
که باشد تیمم بان جایز است اما باید قدری باشد که خاک بر او صادق آید و مجرد غبار بر روی
فرش و حصیر و سایر اینچیزها بر او صادق نمی آید کافی نیست و اینچه غبار بر اینچیزها
بر او صادق آید مثل جو و ریگ و امثال ان کافی است مسئله دوم جایز نیست تیمم
بمعادن از طلا و نقره و مس و قلع و یاقوت و الماس و زرنیخ و سرمه و نمک و خاک
آهن و خاک سنگ و گچ و آهک پخته و اشنان و امثال ان و اینها از زمین بیرون آیند
و همچنین تیمم جایز نیست بخاکی که غصبی باشد یا نجس باشد و ظاهر ان است
که بر خزف و آجر نیز جایز نباشد و هرگاه خاک یا غیر خاک ممزوج شود اگر بحیثی باشد
که نام خاک بر او اطلاق شود تیمم جایز است و اگر نام خاک بر او اطلاق نشود تیمم
بر ان جایز نیست و تیمم بگل در حالت اختیار جایز نیست مسئله سیم هرگاه خاک
یا چیزی که زمین بر او صادق است که غبار بان چسبیده باشد یافت نشود هر چه غیر زمین
باشد و بر ان غباری باشد باید بر ان غبار تیمم کند چون غبار خزف و لبد و فرش و
حصیر و غبار جامه و نمدین و یال اسب و امثال اینها و ظاهر ان است که هر غبار هر یک
که خواهد تیمم کند مخیر باشد و ترتیبی در میان اینها نباشد و اگر در ظاهر جامه و نمد
و یال اسب و امثال اینها غباری نباشد و ان تکانیدن غباری بهم رسد لازم است
بتکانند تا غبار بهم رسد و بان تیمم کند و اگر اصلا غباری نباشد تیمم جایز نیست
و هرگاه غباری بعضی از اشیا مذکوره پیشتر باشد احوط ان است که بان تیمم کند
و هرگاه بعضی از اشیا مذکوره که غبار داشته باشد یافت شود و سنگ بی غبار
نیز یافت شود بعضی تقدیم غبار اشیا مذکوره را لازم دانسته اند و بعضی تقدیم
سنگ را لازم دانسته اند و ظاهر تقدیم سنگ است و هرگاه هیچیک از سنگ و
چیزی از اشیا مذکوره که غبار داشته باشد میسر نشود و گل یافت شود اگر ممکن باشد
که گل را جمع کند و خشک کند و بان تیمم کند باید چنان کند و اگر خشک کردن ممکن

نشود بگل تیمم کند و در تیمم بگل بعضی لازم دانسته اند که بعد از گذاشتن دستها بگل
ساعتی صبر کند که تا گلی که بدستهای او چسبیده خشک شود انگاه رو و پشت دستها
مسح کند و ظاهر ان است که صبر کردن از برای خشک شدن گلی که بدست چسبیده لازم
نباشد و هرگاه گل نیز یافت نشود و برف یا یخ یافت شود و آب کردن او ممکن نباشد زیرا
که اگر آب کردن ممکن باشد واجب است که آب کند و وضو بسازد و تیمم کردن به یخ جایز
نیز هم جایز نیست در این صورت بعضی صورت یافت شدن یخ یا عدم امکان آب کردن و بعضی
گفته اند واجب است تیمم ببرف کند و بعضی گفته اند تیمم برف صورتی ندارد بلکه
در این هنگام نماز کردن ساقط است و اول احوط است مسئله جایز است تیمم کردن
بر خاک قبر و خاکی که قبل از این بر ان تیمم شده باشد و سنت است که خاک تیمم خاک
خالص باشد که هیچ چیز ممزوج نشده باشد و از زمین مرتفع باشد چون تلهای صحرا و
مکروه است تیمم کردن بر ریگ و بر زمین شوره زار مسئله پنجم هرگاه کسی بخاکی تیمم
کند و بعد از نماز معلوم او شود که ان خاک غصبی بوده نماز او صحیح است لیکن باید مالک
خاک را راضی کند و همچنین است حکم در باب وضو و غسل هرگاه بعد از نماز معلوم وی شود
که خاک یا آب نجس بوده باید طهارت صحیح نماز را اعاده کند فصل چهارم در بیان واجبات
تیمم که حقیقت تیمم عبارت از ان است و آنکه واجبات تیمم چند امر است اول
نیت و قصد واجب است بنابر اصح ان است که قصد کند که تیمم میکنم قربة الی الله و قصد
وجوب در تیمم واجب و قصد سنت در تیمم لازم نیست و همچنین قصد استباحه و بدلیت
تیمم از وضو یا غسل لازم نیست بنابر اقوی و جمعی لازم دانسته اند و کسی که خواهد که
احتیاط بعمل آورد در تیمم واجب نیت چنین کند که تیمم میکنم بجهة مباح بودن نماز
بدل از غسل یا وضو از جهة آنکه واجب است قربة الی الله و اگر تیمم سنت کند باشد بگوید بدل
آنکه سنت است و چون تیمم پیش از وقت نماز جایز نیست و باید بعد از دخول وقت
باشد لهذا هر وقت تیمم کند نماز یا او واجب است و نیت وجوب میتواند کرد و مثل
وضو یا غسل نیست که پیش از وقت نماز جایز است و در ان وقت نیت وجوب صحیح نیست

باعتبار انکه هنوز زمان برا او واجب نشده مگر نسبت بکسی که نمازی واجب بر ذمه
او باشد و وقت نیت وقت دست زدن است بر زمین و بعضی گفته اند وقت
مسح کردن پیشانی است واول اقوی است و باید حکم نیت باقی باشد تا از تیمم
فارغ شود و بعضی بنا بر حکم نیت در وضو منکر شده اند دوم زدن هر دو کف دست
بر زمین و باید زدن صادق اید و مجرد گذاشتن باطن دو دست بر زمین بنحوی که
زدن بر ان صادق نباشد کافی نیست و لازم است که هر دو کف دست را بیک دفعه
بر زمین زند پس اگر یکی را پیش از دیگری بر زمین زند مجزی نیست و دور نیست که
احوط بلکه اظهر ان است که لازم است چیزی از خاک یا غبار بر دست چسبد که بان
مسح کند و اگر چسبد خاک بدست از باد یا بطریقی دیگر باشد که از دست زدن
بر زمین نباشد مجزی نیست و مسح کردن بان کافی نیست بلکه دست زدن بر زمین را
واجب است که حایلی میان دو دست و زمین نباشد پس اگر انگشتری یا از هر چیز
در دست داشته باشد بیرون کند و در وقت مسح رو و پشت دستها نیز باید
حایلی نباشد و دست است که بعد از دست زدن بخاک دستها را بتکاند سیم
مسح کردن پیشانی و هر دو جبین است تا طرف بالای بینی و احوط بلکه اظهر
ان است که ابروها را نیز داخل مسح کند و بعضی مسح تمام او را واجب دانسته اند
و اقوی عدم وجوب است بلکه لازم مسح پیشانی است و جبین ها و ابروها تا طرف
بالای بینی و باید ابتدای مسح از رستنگاه موی سر باشد و اگر برعکس کند باطل است
و باید مسح کردن بمجموع باطن هر دو کف دست باشد چنانچه بنا بر اصح پس مسح کردن
بمجموع باطن یک دست یا بمجرد انگشتان هر دو دست یا بما سوای انگشتان از باقی
کف که در بالای انگشتان است کافی نیست و قدر واجب ان است که بمجموع باطن
هر دو دست مجموع پیشانی و دو جبین مسح شود بنحوی که در عرف بگویند که
بمجموع دو کف مجموع این دو عضو را مسح کرده و لازم نیست که هر جزئی از باطن دو کف
بهر جزئی از دو عضو برسد زیرا که این متعذر است پس بنا بر انچه مذکور شد کیفیت

ظاهر آن است که مستحب نیست مسح کردن جبین ... بعضی گفته اند سنت است مسح کردن پیشانی ... و دو جبین تا طرف ...

تیمم صحیح روان است که دو کف را بیکدیگر ضم کند و ابتدای موضع ضم را که بند
دستهاست بر رستنگاه موی سر گذارد و چون باب مقدمه قدری بر بالای رستنگاه
مو گذارد پس دستها را فرود اورد و چون عرض هر دو کف مجموع عرض پیشانی است
و هر دو جبین را فرو نمیگیرد بلکه در غالب مردم دو جبین از عرض کفها بیرون
می افتد لهذا باید در وقت فرود اوردن کفها چون ابتدای کفهاست که در بند دستهاست
دستهاست بابروها و طرف بالای بینی رسد و بهانها را فرو گیرد و کفها را بجانب جبین
میل دهد تا هر دو جبین را مسح کند انگاه دستها را فرود اورد تا سر انگشتان بطرف بالای
بینی رسد و ظاهر جمیع جانب باشد که چون قدری از کفها قدری از پیشانی را مسح کند
کفها را بجانب جبین میل دهد کا بخند از حد دو جبین که محاذی ان قدر مسح است
کند انگاه انها را بجانب پیشانی اورده و قدر را مسح کند بان میل دهد و محاذی او قدر از جبین
مسح کند و همچنین با بن نحو پایین اید تا سرهای انگشتان بطرف بالای بینی رسد اما
هرگاه ابتدای دستها را بر پیشانی فرود اورد تا سر انگشتان بطرف بالای بینی رسد
و جبین خارج باشد و هیچ مسحی بانها واقع نشود و بعد از ان علیحده مسح جبین را
کند گویا بی صورت باشد چهارم مسح کردن پشت دستها بباطن کفها یعنی ابتدا
باطن کف دست چپ بر پشت دست راست بمالد پس باطن کف دست راست را
بر پشت دست چپ بمالد و حد پشت دستها که باید مسح شود بنا بر اصح از بند دست است
تا سر انگشتان و لازم است که از پای مقدمه قدری بالاتر از بند دست را داخل مسح
کند و دست است که از مرفق تا سر انگشتان را مسح کند و بعضی این را واجب دانسته
و این ضعیف است پنجم ترتیب چنانکه مذکور شد یعنی اول دستها بر زمین زند
پس مسح رو کند پس مسح پشت دست راست کند پس مسح پشت دست چپ کند و اگر
اخلال بترتیب کند مثل اینکه ابتدا دست چپ را مسح کند و بعد از ان دست راست را
باید دوباره اول راست را مسح کند پس دست چپ را ششم موالاة عرفیه صادق
باشد و اگر اینقدر از زمان گذشته باشد که متابعت عرفیه صادق نباشد لازم است

که تیمم را از سر گیرد **ششم** موالاة و مراد از آن در اینجا متابعت عرفیه است یعنی
بنحوی افعال تیمم را بجا آورد که در عرف گویند اینها را پی در پی بعمل آورد و فاصله
و تاخیر میانه اینها واقع نشد **هفتم** پاک بودن موضع مسح که پیشانی و جبین و پشت
دستهاست پس اگر یکی از اینها نجس باشد و با وجود امکان ازاله نجاست از آن مسح کند
تیمم او باطل است و اگر ازاله نجاست متعذر باشد موضع نجس را مسح می‌کند و حرجی
در آن نیست و اگرچه آن نجاست جرم‌دار باشد که حایل میان ماسح و ممسوح شود
لیکن شرط است که نجاست سرایت نکند یعنی که بر دست چسبیده نکند که اگر سرایت کند
بعضی گفته اند تیمم صحیح است و مانعی در آن نیست چون متعذر است و بعضی گفته اند
تیمم میسور نیست و چون طریق صحیح آن متعذر است طهارت و نماز ساقط است
و بنا بر آنکه چسبیدن نجاست به دست لازم باشد قول آخر اظهر است اما اول احوط است
هشتم آنکه افعال تیمم را خود بجا آورد پس اگر با وجود قدرت و بدون ضرورت
دیگری او را تیمم دهد آن تیمم بی صورت است بلی با وجود ضرورت و اضطرار
جایز است که دیگری او را تیمم دهد و باید آن دیگر اکتفا بقدر ضرورت کند و اگر
مریض بتواند خود بجا آورد خود متوجه شود و دیگری بعمل بیاورد پس اگر دستهای
مریض بی قوت باشد بنحوی که خود نتواند آنها را بر زمین زند باید دیگری آنها را بر زمین
زند و با آنها اعضا را مسح نماید و اگر بنحوی باشد که دیگری هم نتواند آنها را بر زمین
زند باید آن دیگر دستهای خود را بر زمین زند و بر اعضای مریض بمالد **فصل پنجم**
در احکامی که متعلق به تیمم است و در آن چند مسئله است **مسئله اول** چنانکه
دانستی واجب است که مسح بباطن کف باشد پس اگر باختیار بر پشت دست مسح کند
تیمم او باطل است بلی در حالت اضطرار که از باطن کف نتواند مسح کرد باید بر پشت
دست مسح کند **مسئله دوم** اکثر متاخرین بر آنند که در تیممی که بدل وضوست باید
دستها را یک نوبت بر زمین زند و رو و پشت دستها را مسح کند و در تیمم بدل غسل
دو نوبت دستها بر زمین زند یکی از برای مسح رو و دیگری از برای مسح دستها و بعضی

گفته اند که در هر دو قسم تیمم دو نوبت باید دست بر زمین زند و اکثر قدما و محققین
متاخرین بر آنند که در هر دو قسم واجب یک نوبت است و نوبت دوم سنت است
و این قول در نظر فقیر اقوی است ولیکن باید مهما امکن زدن دو نوبت دوم را
ترک نکند **مسئله سیم** پیش از داخل شدن وقت نماز تیمم جایز نیست و بعد از داخل شدن
بعضی گفته اند که در وسعت وقت جایز نیست مطلقا بلکه واجب است که تیمم را
باخر وقت اندازد و بعضی گفته اند که تاخیر انداختن باخر وقت لازم نیست بلکه
بعد از داخل شدن وقت جایز است مطلقا و بعضی گفته اند که اگر عذر مرجو الزوال
باشد یعنی محتمل باشد که تا آخر وقت آب بهم رسد یا مرضی که دارد زایل شود واجب است
که تیمم را باخر وقت اندازد و اگر علم یا ظن غالب داشته باشد که عذر او تا آخر وقت
باقی خواهد بود جایز است که در وسعت وقت تیمم کند و این قول اظهر است لیکن
احوط آن است که باخر وقت اندازد هرچند معلوم باشد که در آخر وقت عذر
باقی خواهد بود و بنا بر قول اول که تا آخر وقت مطلقا واجب باشد هرگاه در آخر
وقت تیمم کند و تیمم او باقی باشد تا وقت نماز دیگر داخل شود اقوی آن است
که می تواند در اول وقت آن نماز را بجا آورد و هر تیممی که جهت نماز فریضه کرده باشد
مادامی که او را نشکسته باشد می تواند بهمان تیمم نماز فریضه دیگر و نمازهای
نافله کند و از برای هر فریضه تیمم علیحده ضرور نیست **چهارم** هرگاه بر ذمه
کسی نماز قضایی باشد و در هر وقت می تواند که در داخل شدن وقت فریضه حاضره
لازم نیست چه جای آنکه تنگ شدن وقت آن شرط باشد و بآن تیمم می تواند نماز
حاضره را بجا آورد **مسئله پنجم** جایز است از برای نوافل مرتبه در هر وقت که خواهد
از اوقات ادای آن بجا آورد و بنا بر مذهبی که مراعات آخر وقت را لازم داند در وسعت
وقت تیمم را جایز نداند می تواند در اول وقت نماز واجبی تیمم از جهت نماز نافله
کند و بآن تیمم نماز واجبی را در وسعت وقت بجا آورد و احتیاج نیست و بعضی
گفته اند که اگر خواهد که در وسعت وقت تیمم کند دو رکعت نماز نذر کند و ظاهر

ان است که تیمم کردن از برای نافله مبتدئه نیز جایز باشد ششم جایز است تیمم
کردن از برای نمازهایی چون خسوف و کسوف و زلزله بشرط عدم قدرت بر وضو
در وقت حاصل شدن این آیات و پیش از حصول آن تیمم جایز نیست و جایز است تیمم
از برای نماز میت و اگرچه آب یافت شود در وقت حضور جنازه از برای نماز
کردن و بعضی گفته اند که بعد از شستن میت تیمم جایز است و اگرچه هنوز اراده
نماز نشده باشد و جایز است تیمم از برای نماز استسقا در وقت بودن آب در
جایی که مردم در مصلی جمع شوند و بعضی گفته اند در وقت اراده بیرون رفتن
بصحرا نیز جایز است هفتم اگر کسی علامتی گمان کند که آخر وقت است و تیمم
کند و نماز بجا آورد پس معلوم شود که غلط کرده و در وسعت وقت بوده ظاهر
ان است که اعاده نماز واجب نباشد و اگرچه واجب باشد که تیمم در آخر وقت باشد
و اگر بدون علامت شرعی گمان کند و تیمم کند و نماز بجا آورد و بعد غلط او ظاهر
شود بعضی گفته اند که بنا بر قول مراعات آخر وقت اعاده نماز لازم است مسئله
هشتم اگر کسی بعد از دخول وقت نماز آبی داشته باشد و بریزد یا آبی بگذرد
و وضو نسازد و بعد از آن آبی بهم نرسد و به تیمم نماز کند نماز او صحیح است و در وقت
رسیدن باب اعاده آن لازم نیست بشرطی که در وقت ریختن آب یا گذشتن از آب
امید بهم رسیدن آب پیش از انقضای وقت داشته باشد و اگر امید نداشته
باشد و چنین کرده احوط ان است که نماز را اعاده کند نهم اگر کسی آب داشته
باشد و عمدا استعمال نکند تا وقتی که اگر وضو سازد یا غسل کند نماز فوت شود و اگر
تیمم کند نماز را در وقت درمی یابد بعضی گفته اند که درین صورت تیمم می کند و
نماز را اعاده ادا میکند و بعضی قضا را لازم دانسته اند و قبل ازین حکم این مسئله
دانسته شد دهم هرچیز که وضو و غسل را می شکند تیمم را نیز می شکند
و رسیدن باب نیز تیمم را می شکند بشرط تمکن از استعمال آن پس اگر کسی تیمم کند و
پیش از مشغول شدن بنماز آب بهم رسد و متمکن از وضو باشد تیمم او باطل می شود

و لازم است از برای نماز وضو بسازد و هرگاه بعد از تمکن از وضو پیش از آنکه وضو
بسازد باز عذری بشود که تمکن او رفع شود و نتواند وضو بسازد باید تیمم را اعاده
کند و اگر بعد از شروع در نماز آب بهم رسد اظهر ان است که اگر یافت شدن آب
بعد از رکوع باشد باید نماز را تمام کند و جایز نیست نماز را برهم زند و اگر پیش
از رکوع باشد می تواند نماز را تمام کند و رجوع نکند اما مستحب است که رجوع کند
یعنی نماز را برهم زند و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و در صورتی که نماز را تمام
کند هرگاه در اثنای نماز آب مفقود شود و تمکن از وضو رفع شود ظاهر ان است
که تیممی که دارد باطل نشود و تواند با ان نمازهای دیگر را نیز بجا آورد و بعضی گفته اند
ان تیمم باطل میشود و از برای نمازهای نافله دیگر باید تیمم علیحده کند و ظاهر ان است
که در حکم مذکور فرقی میان نماز واجبی و نافله نباشد و بعضی احتمال داده اند
که اگر در اثنای نماز نافله آب پیدا شود قطع کردن ان مطلقا جایز باشد و اگر بعد از
تمام شدن نماز آب یافت شود خلافی نیست که نماز صحیح است اما تیمم باطل
میشود یازدهم هرگاه جنب تیمم کند بدل غسل بعد از ان حدث اصغر از او صادر
شود و تیمم را باطل کند و بعد دیگر که خواهد تیمم کند باز باید تیمم بدل غسل
کند و بعضی گفته اند باید تیمم بدل وضو کند و این قول بغایت ضعیف است
دوازدهم اگر دستهای کسی قطع شده باشد مسح دستها از او ساقط میشود و باید
همین پیشانی و جبین او مسح شود و اگر بعضی از کفهای او قطع شده باشد و بعضی
از آنها باقی باشد باید همین بقیه ای که باقی است مسح شود سیزدهم کسی که تیمم کند
و نماز کند و لهذا نباید تا وقت نماز بگذرد نماز او صحیح است و اگر بعد از نماز وقت
باقی باشد که آب بهم رسد بنا بر قولی که در وسعت وقت تیمم جایز است باز نماز او
صحیح است و اعاده لازم نیست بنا بر آنکه واجب باشد تاخیر تیمم تا آخر وقت
اعاده نماز لازم است چهاردهم هرگاه کسی مثلا در موضع نجس محبوس باشد که نتواند
هیچیک از وضو و تیمم را بجا آورد اداء نماز از او ساقط است و لازم است که بعد از

تمکن از طهارت نماز را قضا کند بنا بر اظهر و بعضی قضا را لازم دانسته اند **پانزدهم**
هر چه بر غسل و وضو مباح میشود بر تیمم نیز مباح میشود چون نماز و طواف و داخل
شدن مساجد و خواندن سورهای سجده و مس کردن خط مصحف و غیر اینها از اموری
که بطهارت مباح میشود **شانزدهم** هرگاه جنب و میت و کسی که محتاج بوضو باشد جمع
شوند و این قدر آب باشد که یکی از ایشان را کفایت کند پس اگر آن آب مال یکی از ایشان باشد
اختصاص باو خواهد داشت و استعمال کردن دیگران از آن جایز نخواهد بود بلکه بر مالک
واجب است که خود استعمال کند و بذل نمودن او بغیر جایز نخواهد بود و اگر آب مباح باشد
یا آنچه باشد که مملوک همه باشد یا مملوک دیگری باشد شکی نیست که هر که ایشان را که مالک
است اختیار دارد که هر که خواهد بذل کند و محل خلاف در آن است که افضل واگذاشتن
بکدام یک است بعضی گفته اند که افضل آن است که صرف در غسل میت شود و اکثر گفته اند
افضل آن است که بجنب دهند تا غسل کند و میت را تیمم دهند و محدث بدل وضو
تیمم کند و این اظهر است و اگر آب این قدر باشد که کفایت وضو کند و آن ولی غسل کافی
نباشد اولی آن است که بمحدث دهند که همین احتیاج بوضو دارد و اگر قدری باشد
که کفایت هیچیک از غسل و وضو نکند جنب بآن اولی است زیرا که موالات در غسل شرط
نیست لهذا میتواند بآن بعضی اعضای خود را بشوید و باقی را وا گذارد تا آب برسد
در وضو چون موالات شرط است شستن بعضی اعضا بی فایده است و اگر ممکن باشد
که او لعدم وجود آب از آن وضو سازد و غساله آن را جمع کند و جنب از آن غسل کند باید
چنین شود و اگر حایض و صاحب نفاس که خون ایشان قطع شده باشد و کسی که مس
میت کرده باشد با جنب یا با میت و محدث جمع شوند و آب بقدری باشد که کفایت
یک کدام کند بعضی در اینجا قائل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند که باید بقرعه یکی از ایشان
تعیین شود و بهر صورت هرگاه تشنه بالجماعت مذکوره جمع شوند لازم است که آب را
باو دهند **هفدهم** کسی که تیمم کند و بعد از تیمم آب بیابد و در قدری از زمان
که توان در آن غسل یا وضو را بجا آورد متمکن از استعمال آب باشد تیمم او شکسته

میشود

میشود و اگر غسل و وضو بجا نیاورد و بعد تمکن او برطرف شود یعنی آب مفقود شود
و محتاج بطهارت باشد باید نوبت دیگر تیمم کند و هرگاه چند نفر که با تیمم باشند
همه بیکدفعه این قدر آب بیابند که کفایت یکی از ایشان کند تیمم همه باطل میشود
بشرطی که هیچ یک مزاحمه بآن آب رسد و بعضی سبقت نگیرند و اگر یکی پیش از همه
بآن آب رسد و از اجازت کند تیمم همان یکی باطل خواهد بود شد و تیمم دیگران باقی خواهد
بود **هجدهم** اگر کسی جنب باشد و بغیر از مسجد آب در موضعی دیگر نیابد بجا بر اوست
که داخل مسجد شود و آب بر دارد و اگر ظرفی نداشته باشد علامه گفته است جایز است
که در مسجد غسل کند و بعضی گفته اند جواز غسل مشروط است باینکه نشستن و تعجیل
نباید الا جایز نیست **باب دوم** در مسائل و احکام نماز و در آن دو مقدمه و چند
مطلب است **مقدمه** در اشاره باقسام نمازها بر سبیل اجمال بدانکه نماز یا واجب
یا سنت و نمازهای واجب ده است **اول** نماز شبانروزی که آن را نماز یومیه گویند **دوم**
نماز جمعه **سیم** نماز عید رمضان **چهارم** نماز عید قربان **پنجم** نماز طواف
ششم نماز آیات که شامل است نماز خسوف و کسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب
خوف غالب مردمان شود چون بادهای سیاه و سرخ و امثال آن **هفتم** نمازی که بنذر
و قسم و عهد واجب شده باشد **هشتم** نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر بزرگتر
او واجب است **نهم** نمازی که باجاره واجب شود **دهم** نماز میت و آن مذکور شد
و نمازهای سنتی بسیار است و بعضی از آن در این کتاب بعد از این انشاء الله مذکور
خواهد شد و آنچه از همه اهم است و سعی در بجا آوردن آن لازم است نوافل یومیه
یومیه است که در مقدمه دوم مذکور میشود و بعد از آن در چند مطالب شروط
و احکام نماز یومیه مذکور میشود پس اشاره بسایر نمازهای واجبی و سنتی میشود
مقدمه دوم در بیان نوافل یومیه و آنچه متعلق است بآن بدانکه نوافل یومیه سی و چهار
رکعت است و مشهور در میان فقها آن است که هشت رکعت نافله ظهر است
مقدم بر آن و چهار رکعت نافله نماز مغرب است بعد از آن و دو رکعت نشسته که

[illegible]

یک رکعت حساب میشود و نافلهٔ خفتن است بعد از آن و از او بتر میگویند و هشت
رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو
رکعت نافلهٔ نماز صبح است مقدم بر آن و بعضی هشت رکعت بعد از ظهر پیش
از عصر را هم نافلهٔ ظهر گرفته اند نه از عصر و بعضی شش رکعت از آن نافلهٔ
ظهر گرفته اند و دو رکعت را از عصر و مخفی نیست که روایات از تعیین و نسبت دادن
نوافل مذکوره باوقات معینه از ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح خالی است و در نیت
هم قصد نسبت لازم نیست پس اگر در هر یک از این نوافل قصد کند که دو رکعت نافله
میکنم از جهة آنکه سنت است قربة الی الله کافی است و لازم نیست که قصد کند که دو رکعت
نافلهٔ ظهر یا عصر یا مغرب یا صبح میکنم بلی اگر قصد را چنین کند و مراد او از نسبت
تنبیهی باشد که در میان فقها مشهور است مر نسبتی که ثابت است از شرع مانعی ندارد
و در بعضی روایات نافلهٔ پیش از عصر چهار رکعت معین شده باشد و نافلهٔ بعد
از مغرب دو رکعت معین شده و این محمول بر افضل مرتبهٔ استحباب است یعنی اگر کسی را
شغلی باشد و خواهد ادراک نوافل را کرده باشد میتواند در نافلهٔ عصر و مغرب
اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت کند و وقت هر یک از این نوافل بعد از این مذکور
خواهد شد و در اینجا فواید چند است که باید اشاره شود اول در ادای نوافل
یومیه ثواب بسیار است و در احادیث تاکید بسیار در بجا آوردن آنها رسیده و
در بسیاری از اخبار وارد شده که اگر در نماز فریضه بسبب ترک حضور قلب نقصانی
بهم رسیده باشد نافله جبران میکند پس بر اهل ایمان لازم است که مهما امکن ترک
نوافل را نکنند اگرچه در حالت هم و غم باشد و بالجمله در هر حالی کردن افضل است
مگر آنکه امری لازم از امور معیشت یا قضای حاجت مؤمنی رو دهد که بجا آوردن نوافل
باعث فوت آن شود و افضل نوافل یومیه بنابر اظهر نماز شب است و بعد از آن نافلهٔ
ظهر و بعد از آن نافلهٔ مغرب و بعد از آن نافلهٔ صبح و بعد از آن باقی نوافل و بعضی نافلهٔ
صبح را افضل از نماز وتر دانسته اند و ابن بابویه گفته است که افضل نوافل نافلهٔ

صبح است و بعد از آن نماز وتر و بعد از آن دو رکعت نافلهٔ ظهر و بعد از آن نافلهٔ
مغرب و بعد از آن تمام نماز شب و بعد از آن تمام نوافل روز و اظهر بحسب اخبار آن است
که اول مذکور شد دویم مکروه است سخن گفتن در میان نماز مغرب و نوافل آن
و همچنین در میان نوافل آن سخن گفتن مکروه است یعنی بعد از دو رکعت اول تکلم نکند
تا دو رکعت آخر را بجا آورد سیم مستحب است که بعد از نماز مغرب و خواندن تسبیح
حضرت فاطمه علیها السلام نافلهٔ مغرب را بجا آورد و بعد از آن تعقیباتی که خواهد بخواند
و بعضی از تسبیح و تعقیب دیگر بر نافله مقدم ندارد چهارم در حدیث صحیح وارد شده
که هر که در سجدهٔ آخر نوافل مغرب هفت مرتبه بگوید اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم و
اسمک العظیم و ملکک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر
العظیم الا العظیم سر از سجده برنخواهد داشت مگر پاک و آمرزیده شده از جمیع گناهان
و باید مهما امکن این دعا ترک نشود پنجم محل سجدهٔ شکر در هر یک از نمازهای
یومیه بعد از فارغ شدن از تعقیب آن نماز است مگر در نماز مغرب که مختار است که
در بجا آوردن آن پیش از نافله و بعد از نافله و فارغ شدن از تعقیب و مشهور آن است
که افضل آن است که بعد از نافله بجا آورد و در بعضی اخبار تصریح شده که افضل آن است
که پیش از نافله باشد و این اظهر است و اگر یکوقت قبل از نافله و یکوقت بعد از آن
بعمل آورد اکمل خواهد بود ششم هر نوافل را نشسته میتوان کرد اگرچه در حالت اختیار
باشد و ضرورتی نباشد بلکه سواره و در حین راه رفتن نیز میتوان کرد و در این صورت
رکوع و سجود را باشاره بجا می آورد و اگر نشسته بجا آورد جایز است که بعوض هر رکعت
ایستاده یک رکعت نشسته بکند و جایز است که بعوض هر رکعت دو رکعت نشسته بکند
و در این صورت که بعوض هر رکعت دو رکعت بکند ثواب نوافل کم نخواهد شد و در صورت
اول که یک رکعت نشسته را بعوض هر رکعت ایستاده بکند ثواب نصف نوافل را خواهد
داشت همچنانکه از اخبار مستفاد میشود و آن هم که ایستاده کردن افضل است و در
بعضی اخبار رسیده که در صورتی که نشسته نوافل را بجا آورد هر گاه در آخر سوره

[illegible]

برخیزد و ایستاده سوره را تمام کند و رکوع کند از نافله بنافلهٔ ایستاده محسوب
میشود و در وتیره کرده دو رکعت بعد از نماز خفتن است نشسته و ایستاده هر دو
جایز است و بعضی نشستن را افضل دانسته‌اند و نظر باخبار ایستادن افضل است
و بعضی بر ظاهر آن است که باید دو رکعت باشد و یک رکعت ایستاده کامل
بنشت **هفتم** مشهور میان متاخرین آن است که وتر اسم یک رکعت آخر است و
دو رکعت پیش از آن مخصوص است باسم شفع و مستفاد از احادیث آن است که وتر
اسم هر سه رکعت است لیکن دو رکعت پیش سلام است و یک رکعت علیحده سلام
علیحده همچنانکه معروفست و در بعضی اخبار رسیده که جایز است هر سه رکعت را
بیک سلام بکند و گویا این اخبار محمول بر تقیه باشد و وصل یک رکعت از دو رکعت
بسلام علیحده متعین است و سنت است که در هر یک از دو رکعت شفع یک مرتبه
قل هو الله بخوانند یا در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق بخوانند و در رکعت دوم
قل اعوذ برب الناس بخوانند و در رکعت وتر یک مرتبه قل هو الله احد بخوانند و بعضی در وتر
سه مرتبه قل هو الله و معوذتین را نقل کرده‌اند و ظاهر اخبار یک مرتبه قل هو الله است
همچنانکه مذکور شد و در دو رکعت اول نماز شب سنت است که در رکعت اول بعد از
حمد سی نوبت قل هو الله بخوانند و در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون بخوانند
و در شش رکعت دیگر سنت است که سورهای دراز را بخوانند و چون اکتفا کند بسوره
قل هو الله احد یا هر سوره که خواهد و چون بخواند در هر رکعت اکتفا بحمد تنها کند و هیچ سوره
نخوانند همچنانکه در سایر نوافل یومیه و غیر اینها که حمد تنها کافی است مگر در بعضی از نمازها
سنتی که تعیین بخصوص سوره شده است و در هر دو رکعت از نمازهای شب یعنی دو رکعت
دوم از نافله قنوت سنت است مگر در رکعت دوم از شفع که در آن قنوت سنت نیست
و در رکعت وتر قنوت سنت است و سنت است که هر دعا که خواهد در قنوت بخواند
و سنت است که تسبیح را در دست راست گیرد و دست چپ را بلند کند و هفتاد نوبت
استغفار کند باین طریق که استغفر الله و اتوب الیه و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است

و چهل نفر یا بیشتر از برادران مؤمن را دعا کند باین طریق که اللهم اغفر لفلان و فلان
و اسم ایشان ذکر کند تا آخر و هفت مرتبه العفو بگوید و اگر وقت تنگ باشد اختصار نماید
بگوید و اصل ثواب وتر بحمد و سوره و قنوت مختصر حاصل میشود و در نوافل شب
و روز بعضی آداب و ادعیه و اذکار است که باعث زیادتی ثواب و فضیلت میشود
و تفاصیل آن در کتب ادعیه مذکور است **هشتم** اگر وقتی برخیزد که صبح نزدیک باشد
و وقت وفا نکند که مجموع نماز شب را بجا آورد هر گاه دو رکعت شفع و یک رکعت وتر
و نافله صبح را بجا آورد ثواب همه نماز شب از برای او نوشته خواهد شد همچنانکه از
اخبار رسیده **نهم** سنت است که در میان مغرب و عشا سوای نافله مغرب
دو رکعت نماز کند که آن را نماز غفیله گویند و در رکعت اول بعد از حمد این آیه را
بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی
المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد این آیه را بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب
التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حوائجی للدنیا و الاخرة اللهم
انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی انت تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آل محمد علیه و
علیهم السلام لما قضیتها لی پس حاجت خود را سؤال کند و روایت کرده که هر که بعد از این نماز حاجت
خود را طلب کند البته روا میشود و نیز از حضرت صادق ع مرویست که هر که در ساعت
غفلت که ما بین مغرب و عشاست دو رکعت نماز کند که در رکعت اول بعد از حمد سیزده
مرتبه اذا زلزلت بخواند و در دوم بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله بخواند با من یکجا داخل
بهشت شود و بعدد ثواب از آنکه حق تعالی داند **دهم** سنت است که بعد از فارغ شدن از نافله
صبح بر پهلوی راست دراز بکشد و روبقبله خوابد مثل کسی که در لحد خوابیده باشد و گونه راست خود را
بر روی دست راست گذارد و بعضی از ادعیه که وارد شده بخواند و ادعیه بجهت مذکور اعظم

می‌نامند و آن از سنن مؤکده است که از خواص شیعیان است و سنیان آن را علامت
تشیع شمرده‌اند و وقت تقیه جایز است بدل آن دست بر زمین گذاشتن و سجده
کردن و برخاستن و نشستن و تکلم کردن ما لم یکن بدون تقیه یعنی در حالت اختیار
نیز افعال مذکوره بدل آن می‌شوند اما ضجعه افضل است **مسئله** در سفر نوافل
ظهر و عصر ساقط است بلا خلاف و نافله خفتن یعنی وتیره نیز ساقط است بنا
بر اشهر و اقوی و باقی نوافل یعنی نافله مغرب و صبح و نماز شب و شفع و وتر ساقط نمی
شود و باستحباب باقی است **مسئله** بعد از این مذکور خواهد شد که در چهار موضع که
مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلعم و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین عم باشد
مسافر مخیر است میان قصر و اتمام یعنی اگر خواهد نماز ظهر و عصر و عشا را تمام
کند و اگر خواهد دو رکعت بکند همچنانکه در سایر مواضع و بنا بر این در این چهار موضع
نافله ظهر و عصر و وتیره ساقط نخواهد بود و کردن آنها مستحب خواهد بود خواه
فریضه را تمام کند یا قصر کند **مسئله** سنت است که در روز جمعه بر شانزده رکعت
نافله ظهر و عصر چهار رکعت اضافه شود که مجموع بیست رکعت باشد و شش رکعت را
در اول روز و در وقت پهن شدن آفتاب بکند و شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب
بجا آورد و شش رکعت اندکی پیش از ظهر بکند و دو رکعت در وقت ظهر بکند
و جایز است که شش رکعت اول را بعد از ادای فریضه بکند **مقدمه** در مقدمات
و شرایط نماز یعنی در امور چند که مراعات آنها پیش از نماز لازم است سوای آنچه مذکور
شد از وضو و طهارت جامه و بدن و در آن چند مقصد است **مقصد اول** در بیان اوقات
نماز و آنچه متعلق بآن است و در آن چند فصل است **فصل اول** در تعیین وقت نماز
ظهر و عصر و نوافل آنها و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه از برای هر یک
از نمازهای پنجگانه یومیه وقتی است معین و مقدر صاحب شرع که تقدیم و تاخیر
آن نماز از آن وقت جایز نیست و هر نمازی را دو وقت است که بنا بر اشهر و اقوی وقت
اول از برای فضیلت و زیادتی ثواب است و وقت دوم از برای اجزا پس در حالت

اختیار

اختیار در هر یک از دو وقت مثل این نماز را بجا آورد اگر چه ثواب آن در وقت اول
بیشتر است و بعضی گفته‌اند وقت اول از برای مختار است و وقت دوم از برای معذور
و مضطر و بنا بر این در حالت اختیار جایز نیست تاخیر نماز تا وقت دوم و اول اصح است
همچنانکه مذکور شد **مسئله دوم** اول وقت نماز پیشین زوال آفتاب است یعنی میل
کردن آن از وسط السماء و آن در وقتی است که سایه شروع کند بزیاد شدن بعد از آنکه
بنهایت کمی رسیده باشد همچنانکه در اکثر بلاد چنین است یا سایه حادث شود بعد از آنکه
بالکلیه قطع شده بر طرف شده باشد همچنانکه در بعضی از مواضع چون مکه معظما
در بعضی اوقات اتفاق می‌افتد و بیان این مطلب آن است که در وقت طلوع آفتاب
هر شاخصی که در زمین باستقامت نصب باشد سایه آن در نهایت طول بوده و در آن جانب است
و هر چند آفتاب بلند می‌شود سایه کم می‌شود تا وقتی که سایه بنهایت کمی رسد یا بالکلیه
بر طرف شود و آن وقتی است که آفتاب بوسط السما رسیده پس سایه زیاد می‌شود تا وقت
غروب که باز بنهایت طول می‌رسد و همین شروع شدن بزیاد شدن وقت زوال آفتاب
و طریق شناختن شروع در زیادتی آن است که چوبی بر زمین محکم نصب کنند که حرکت
نکند و در اول روز نزدیک ظهر موضعی که سر سایه آن چوب بر آن افتاده نشان کنند پس اندکی
صبر کنند آنگاه ملاحظه کنند اگر سایه کم شده یا مثل اول است یعنی از نشان نگذشته باشد
هنوز ظهر نشده است و اگر سایه زیاد شده باشد یعنی از نشان تجاوز کرده باشد
ظهر است و از جمله علامات ظهر که علما نقل کرده‌اند آن است که کسی رو بقبله بایستد
آفتاب در برابر ابروی راست باشد و مخفی نیست که این علامت از برای مواضعی است
از عراق که قبله آنها بر نقطه جنوب باشد مانند مواضعی که در طرف غربی وسط عراق
واقع است اما مواضعی که قبله آنها در ما بین نقطه جنوب و مغرب واقع است چون وسط عراق
و مواضعی که در طرف شرقی واقع است این علامت موافق نیست بلکه در این مواضع آفتاب
برابر ابروی راست کسی که رو بقبله باشد نمی‌رسد مگر بعد از گذشتن مدتی از اول وقت
ظهر **مسئله** آخر وقت فضیلت نماز پیشین آن است که سایه هر چیزی مثل آن چیز شود

یعنی هر شاخصی که در زمین نصب باشد چون در حین ظهر سایه آن کمتر از طول آن
شاخص است یا بالکلیه سایه ندارد چنانکه در بعضی بلاد در بعضی اوقات اتفاق
می‌افتد و بعد از ظهر سایه آن زیاد می‌شود تا بقدر آن شاخص رسد و بعد از آن
از آن قدر نیز زیاد می‌شود لهذا از حین ظهر تا وقت رسیدن سایه شاخص بقدر
آن وقت فضیلت ظهر است و چون سایه آن بحیثی زیاد شود که بقدر آن شاخص رسد
وقت فضیلت ظهر تمام شده و بعد از آن وقت اجزا است یعنی وقتی است که نماز ظهر
مختار صحیح است اما ثواب کامل ندارد و آخر وقت اجزا وقتی است که از غروب آفتاب
بقدر ادای چهار رکعت باقی مانده باشد که آن وقت مختص نماز عصر است و نماز ظهر
در آن وقت صحیح نیست مگر از برای قضا و مگر از برای مضطر و مخفی نماند که سایه
که در دانستن اوقات ظهر و عصر و نوافل آنها اعتبار می‌شود سایه زیادتی است
که بعد از ظهر بهم میرسد و سایه که در اول زوال باقی میماند حساب نباید کرد و بنا
بر این وقت فضیلت ظهر میکشد تا وقتی که آن سایه که از حین ظهر زیاد می‌شود بقدر طول
شاخص یا هر چه از زمین بلند است از درخت و انسان و دیوار و غیر آن بشود و آن
سایه باقی مانده محسوب نمی‌شود و مراد از شاخص چوبی است که در زمین نصب میکنند
که از آن وقت را معلوم میکنند و چون در عصر رسول صلی شاخصی که از آن وقت را
معلوم میکردند دیوار مسجد بود که بقدر قامت یک شخص بود که سه ذراع و نیم باشد
لهذا در بعضی اخبار و در کلام بعضی فقها تعبیر از شاخص بقامت می‌شود و میگویند
وقت فضیلت ظهر تا وقتی است که سایه بقدر یک قامت شود و وقت فضیلت عصر
میکشد تا وقتی که سایه بقدر دو قامت شود و مراد این است که در وقتیکه شاخص بقدر
قامت انسان باشد وقت فضیلت آن است که سایه آن شاخص بقدر قامت که مثل
آن شاخص است بشود پس باین طریق تعبیر کردن یا گفتن که سایه هر چیزی مثل
آن یا دو مثل آن شود فرقی ندارد مسئله اول وقت عصر وقتی است که از نماز
ظهر فارغ شود و بعضی سنت دانسته اند تاخیر عصر تا وقتی که فضیلت ظهر بگذرد

تا تفریق

تا تفریق میان ظهر و عصر حاصل شود و در استحباب تفریق شبهه نیست الا
اینکه [illegible] میان این دو وقت بچند نفر [illegible] می‌شود و حق اینست که نظر بطریقه شیعه
هر یک از جمع و تفریق جایز است و حضرت رسول صلی نیز گاهی جمع مینمود و گاهی تفریق
میکرد اما تفریق حاصل می‌شود بغیر از تعقیب نماز ظهر و بجا آوردن نوافل آن
و شبهه نیست که تفریق باین معنی صحیح است و بعد از حاصل شدن تفریق باین معنی
یعنی بجا آوردن نوافل و تعقیب افضل است که نماز عصر را بکند و پیش از این تاخیر
استحباب ندارد بلکه مرجوح است و با این تاخیر اذان ساقط نمی‌شود بلکه اذان را
میگوید از برای نماز عصر زیرا که ساقط شدن اذان در وقت جمع کردن میان دو
فریضه در وقتی است که تفریق بمعنی مذکور بعمل نیاید و بعد از نماز ظهر بی فاصله
بدون نافله و تعقیب نماز عصر را بجا آورد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
و آخر وقت فضیلت عصر وقتی است که زیادتی سایه هر چیزی دو برابر آن چیز شود
و سایه باقی مانده در وقت ظهر محسوب نیست و بعد از این وقت فضیلت میگذرد
و وقت اجزا است که ثواب آن ناقص است و آخر وقت اجزا غروب آفتاب است از برای
مختار و مضطر مسئله اقوی و مشهور آنست که از اول زوال بقدر چهار رکعت
نماز اختصاص بظهر دارد و ادای عصر در آن خواه بر سبیل عمد باشد یا بر سبیل سهو
و غفلت بی صورت است و بعد از آن وقت مشترک می‌شود میان ظهر و عصر تا وقتی
که بغروب آفتاب بقدر چهار رکعت باقی ماند و آن قدر اختصاص بعصر دارد و
ایقاع ظهر در آن عمدا و سهوا جایز نیست و از کلام بعضی ظاهر می‌شود که از زوال تا
غروب آفتاب وقت مشترک است میان نماز ظهر و عصر و این مذهب غایت ضعیف
است و مخفی نیست که در صورت تذکر فایده این خلاف مترتب نمی‌شود زیرا که خلافی
نیست در اینکه در صورت تذکر تقدیم ظهر بر عصر واجب است تا وقتی که بغروب آفتاب
بقدر چهار رکعت باقی ماند و در آن وقت واجبست با وجود تذکر عصر را بکند و
کردن ظهر در آن وقت جایز نیست پس اگر در صورت تذکر پیش از گذشتن قدر [illegible]

چهار رکعت نماز عصر کند نماز او باطل است بالاتفاق و همچنین اگر در وقتی که بعد از
زمان چهار رکعت بغروب آفتاب مانده باشد نماز ظهر را بکند نماز او باطل است
پس فایده در صورت عدم تذکر ظاهر میشود و آن در چند موضع است اول اینکه
کسی از راه نسیان و فراموشی نماز عصر را در ابتدای زوال پیش از گذشتن زمان
چهار رکعت بگذارد که درین صورت بنا بر قول باختصاص که مذهب بعضی است از نماز
باطل خواهد بود و بنا بر اشتراک صحیح خواهد بود دوم آنکه در آخر روز گمان کند
که از وقت آنقدر باقی مانده که همین نماز عصر را بجا آورد و چون در این صورت
لازم است که عصر را بکند و بعد ظهر را قضا کند لهذا نماز عصر را بجا آورد و چون
فارغ شود معلوم شود که گمان او خطا بوده و وقت وسعت ظهر و عصر هر دو را داشته
یا وسعت ظهر و یک رکعت از عصر را داشته و در آن وقت از وقت یک رکعت باقی مانده
باشد در این صورت بنا بر اشتراک ظهر را ادا کند و بنا بر اختصاص ظهر را نمیکند بلکه
او را قضا خواهد کرد سوم اینکه در آخر روز گمان کند که وقت وسعت ظهر و عصر
هر دو را دارد و نماز ظهر را بکند و چون فارغ شود وقت مغرب داخل شود و معلوم
شود که وقت وسعت بیش از یک نماز نداشته در این صورت بنا بر قول باختصاص
از نماز محسوب نیست و قضا ظهر و عصر هر دو لازم است و بنا بر اشتراک نماز ظهر او
صحیح خواهد و همین باید عصر را قضا کند و چه بخلاف مذکور در مغرب و عشا نیز
جاری است لهذا فایده خلاف ظاهر خواهد شد در اینکه از آخر وقت عشا بقدر چهار
رکعت باقی باشد که درین صورت بنا بر قول باختصاص لازم است که عشا را بکند و بعد
مغرب را قضا کند و بنا بر اشتراک باید مغرب و عشا را هر دو را بکند زیرا که بعد از
کردن مغرب بقدر یک رکعت از وقت باقی خواهد بود و مرهمان است که یک رکعت را از
در وقت توان دریافت کردن آن لازم است و تحقیق مقام آنکه اینکه گفته اند که بقدر چهار
رکعت مخصوص بفلان نماز است مراد چهار رکعتی است که جامع اقل ما یجب لازم است
از اجزا و شروط باشد و مستحبات داخل در آن نیست و ظاهر آن است که مقدار این وقت

بحسب حال مکلفین مختلف شود پس قدر مختص بظهر نسبت بهر کسی این قدر از زمان است
که انچه بر او واجب است در آن بجا آورد و این معنی مختلف میشود نسبت بمقیم و مسافر
و صحیح و مریض و ایمن و خایف و سریع القراءة و بطئ القراءة و متطهر و محتاج بطهارت
مسئله ششم اول وقت نافله ظهر زوال است و آخر آن بقول مشهور و واضح وقتی است
که زیادتی سایه هر چیز بقدر دو قدم شود یعنی از سایه زیادتی که بعد از زوال
بهم میرسد که آن قبیض میگویند دو قدم شود که دو هفت یک شاخصی باشد که از برای استعلام
سایه نصب کرده اند یا دو قدم ادمی باشد نسبت بسایه قامت او و بیان معنی قدم
آن است که هر شاخصی را که از برای استعلام سایه نصب کنند از هفت قسمت کنند
و هر قسمی را قدم گویند و سبب قدم گفتن آنست که چون شاخص در عهد رسول الله
دیوار مسجد بود که بقدر قامت ادمی بود و قامت هر ادمی معتدل الخلقه هفت قدم
اوست لهذا او را بهفت قسم حکم کرده اند هر قسمی بقدر قدم ادمی بود پس آن اقسام را
اقدام نامیده اند و از این جهت بعد از آن هر شاخصی را بهفت قسم میکنند و هر قسمی را
قدم میخوانند و بهر تقدیر بعد از آنکه زیادتی سایه بعد از زوال بقدر دو قدم برسد
که دو قسم از هفت قسم است از شاخص یا دو قدم ادمی است هرگاه شاخص قامت
ادمی باشد وقت نافله ظهر گذشته است باین معنی که نافله را بعد از دو قدم پیش از
فریضه نمیتوان کرد اما اگر پیشتر فارغ شود فریضه ظهر را مشغول کرد و کسی که نافله
از دو قدم از نافله هم
نکند مانند مسافر یا کسی که نافله را بجهت عذری ترک کند بهتر از برای او آن است
که فریضه را در اول وقت بکند و مشهور آن است که هرگاه وقت نافله بگذرد و یک
رکعت نافله را در وقت کرده باشد نوافل را تمام کند و الا شروع بفریضه کند و بعضی
گفته اند که هرگاه یک رکعت را در وقت دریافته باشد باید نوافل را مخفف بکند یعنی
بکمتر چیزی که مجزی است اکتفا کند مثل اینکه اکتفا بقرائت حمد تنها و یک تسبیح در رکوع
و سجود کند حتی بعضی گفته اند که اگر بنشستن تخفیف بعمل اید باید نشسته بکند و
وقت نافله عصر بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آن زیادتی سایه هر چیز بقدر چهار قدم

شود و چون چهار قدم بگذرد نافلهٔ عصر را پیش از فریضه نمیتوان کرد و هرگاه یک رکعت
در وقت نافله بجا آورد باقی را در خارج وقت میتوان تمام کند و هر یک از نافلهٔ ظهر و عصر
هرگاه در وقت معتبر نشود بعد از نماز فریضه میتوان کرد پس اگر وقت نافله باقی
باشد بهتر آن است که بقصد صحیح ادا و قضا نکند و اگر وقت نافله بیرون رفته
باشد بقصد قضا بکند و مخفی نماند که از آنچه مذکور شد معلوم شد که وقت نافلهٔ
ظهر از زوال است تا وقتی که زیادتی سایه بقدر دو قدم شود و وقت فضیلت فریضه
ظهر تا وقتی است که بقدر هفت قدم شود که مثل شاخص است و بهتر آن است که
فریضه در چهار قدم واقع شود و وقت نافلهٔ عصر تا وقتی است که بقدر چهار قدم
شود و وقت فضیلت فریضه عصر تا وقتی است که چهارده قدم شود که دو مثل شاخص است
و بهتر آن است که در شش قدم یا هشت قدم واقع شود و همچنانکه مذکور شد این
اقدام همه در سایه زیادتی است و سایه که در اول زوال باقی میماند حساب نباید
کرد و ما در اینجا بیان میکنیم که در امثال اصفهان و کاشان و قم و آنچه در عرض نزدیک
بآنهاست در هر فصلی در وقت زوال چه مقدار سایه میماند و هر یک از دو قدم
و چهار قدم و شش قدم و هفت قدم و هشت قدم و چهارده قدم که از برای تعیین اوقات
نماز ظهر و عصر و نوافل آنها مصطلح الیه است در چند ساعت طی میشود تا معرفت
آن بر صلحا و اهل تقوی آسان باشد لهذا میگوئیم در مواضع مذکوره در وقت بودن
آفتاب در اول حمل در وقت زوال سایه بمقدار چهار قدم و نیم تقریبا میماند و دو قدم
سایه زیادتی در دو ساعت سه دقیقه کم بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت
و چهل و سه دقیقه و شش قدم در سه ساعت و سیزده دقیقه و هفت قدم در سه
ساعت و بیست و شش دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و
چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط حمل سایه باقیمانده
در حین زوال سه قدم و نیم است تقریبا و دو قدم در یکساعت و پنجاه و هفت دقیقه
طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و شش قدم در سه ساعت

بدانکه آنچه از این مقام [illegible] آن است که دو قدم [illegible] نافلهٔ ظهر و عصر [illegible] فریضه [illegible]

و نیم و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و چهل و پنج
دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اول ثور که متصل با آخر حمل
است در وقت زوال سایه باقیمانده دو قدم و دو ثلث قدم است و دو قدم در یکساعت
و پنجاه و پنج دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه و شش قدم
در سه ساعت و بیست و سه دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و
هشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل
دقیقه و در وسط ثور باقیمانده در وقت زوال دو قدم است و دو قدم زیادتی
در یکساعت و پنجاه و یک دقیقه بهم میرسد و چهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقه
و شش قدم در سه ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و بیست و پنج دقیقه و هفت قدم در سه
ساعت و چهل دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و چهارده قدم
در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در اول جوزا باقیمانده سایه در وقت زوال
یک قدم و نیم است و دو قدم در یکساعت و چهل و نه دقیقه طی میشود و چهار قدم در
دو ساعت و چهل و دو دقیقه و شش قدم در سه ساعت و چهارده دقیقه و هفت قدم
در سه ساعت و چهل و یک دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه
و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا باقیمانده
سایه در حین زوال یک قدم و خمس قدم است و دو قدم در یکساعت و سی و هشت دقیقه
طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و شش قدم در سه ساعت
و بیست و یک دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه و هشت قدم در سه
ساعت و پنجاه و پنج دقیقه و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه و
در اول سرطان باقیمانده سایه در وقت زوال بمقدار یک قدم و عشر قدم است و دو
قدم در یکساعت و چهل و یک دقیقه طی میشود و چهار قدم در دو ساعت و سی و هشت
دقیقه و شش قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه و هفت قدم در سه ساعت و سی و هفت
دقیقه و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه و چهارده قدم در چهار

ساعت وچهل وسه دقیقه ودر وسط سرطان باقی مانده سایه درحین ظهر یکقدم وخمس
قدم است ودر طی کردن هریک از اقدام مانند وسط جوزاست ودر اول اسد
باقی مانده سایه درحین زوال یکقدم ونیم است ودر طی کردن قدمها مثل اول جوزا است
ودر وسط اسد باقی مانده سایه درحین زوال دوقدم است ودر ساعات طی شدن
قدمها چون وسط ثور است ودر اول سنبله باقی مانده سایه درحین زوال دوقدم ودر وسط سنبله صح
ونه عشر قدم است ودر طی کردن قدمها چون اول ثور است باقی مانده سایه درحین
زوال سه قدم ونیم است ودر ساعات طی کردن اقدام چون وسط حمل است ودر اول
میزان باقی مانده سایه درحین زوال چهار قدم ونیم است ودر ساعات طی کردن
اقدام مثل اول حمل است ودر وسط میزان باقی مانده سایه درحین زوال پنج قدم ونیم
است دوقدم از زیادتی سایه در یک ساعت وچهل وپنج دقیقه بهم میرسد وچهار
قدم در دو ساعت وسی وهشت دقیقه وشش قدم در سه ساعت وهشت دقیقه
وهفت قدم در سه ساعت ونوزده دقیقه وهشت قدم در سه ساعت وبیست وهشت
دقیقه وچهارده قدم در چهار ساعت ویازده دقیقه ودر اول عقرب باقی مانده
سایه درحین زوال شش قدم وسه ربع قدم است ودوقدم در یکساعت وچهل و
شش دقیقه طی میشود وچهار قدم در دو ساعت وسی ویک دقیقه وشش قدم
در دو ساعت وپنجاه وشش دقیقه وهفت قدم در سه ساعت ونه دقیقه و
هشت قدم در سه ساعت وبیست دقیقه وچهارده قدم در سه ساعت وپنجاه وهشت دقیقه
ودر وسط عقرب باقی مانده سایه دروقت زوال هشت قدم است ودوقدم در یک
ساعت وچهل وشش دقیقه بهم میرسد وچهار قدم در دو ساعت وبیست وسه دقیقه
وشش قدم در دو ساعت وچهل ونه دقیقه وهفت قدم در سه ساعت ویک دقیقه
کم وهشت قدم در سه ساعت وهشت دقیقه وچهارده قدم در سه ساعت وچهل وسه
دقیقه ودر اول قوس باقی مانده سایه دروقت زوال نه قدم وسه خمس قدم است و
دوقدم در یک ساعت وچهل دقیقه بهم میرسد وچهار قدم در دو ساعت وهفده دقیقه

وشش

وشش قدم در دو ساعت وچهل ویک دقیقه وهفت قدم در دو ساعت وچهل
ونه دقیقه وهشت قدم در دو ساعت وپنجاه ونه دقیقه وچهارده قدم درسه ساعت
وسی ودو دقیقه ودر وسط قوس باقی مانده سایه دروقت زوال ده قدم است
ودوقدم در یکساعت وسی وهشت دقیقه طی میشود وچهار قدم در دو ساعت وده
دقیقه وشش قدم در دو ساعت وسی وپنج دقیقه وهفت قدم در دو ساعت وچهل و
چهار دقیقه وهشت قدم در دو ساعت وپنجاه دقیقه وچهارده قدم درسه ساعت و
بیست وپنج دقیقه ودر اول جدی باقی مانده سایه درحین زوال ده قدم وثلث قدم
است ودوقدم در یکساعت وسی وهفت دقیقه وچهار قدم در دو ساعت وده دقیقه
وشش قدم در دو ساعت وسی وسه دقیقه وهفت قدم در دو ساعت وچهل ویک
دقیقه وهشت قدم در دو ساعت وپنجاه دقیقه وچهارده قدم درسه ساعت وبیست
ودو دقیقه ودر وسط جدی باقی مانده سایه درحین زوال ده قدم است ودر
ساعات طی کردن قدمها چون وسط قوس است ودر اول دلو باقی مانده سایه
دروقت زوال نه قدم وعشر قدم است ودر طی کردن اقدام مثل اول قوس است
ودر وسط دلو باقی مانده سایه دروقت زوال هشت قدم است ودر طی کردن اقدام
مانند وسط عقرب است ودر اول حوت باقی مانده سایه دروقت زوال شش قدم
ودو ثلث قدم است ودر ساعات طی اقدام مثل اول عقرب است ودر وسط حوت
باقی مانده سایه دروقت زوال پنج قدم ونیم است ودر طی کردن اقدام مانند وسط
میزان است وچون حکم اوایل واوساط بروج معلوم شد ما بین را تخمین ومقایسه
معلوم میتوان کرد **فصل پنجم** دربیان اوقات باقی مانده نمازهای واجبی وسنتی
ودر آن چند مسئله است **مسئله اول** وقت نماز شام بنابر مشهور برطرف شدن
سرخی است از جانب مشرق وحد آن است که پنهان شدن قرص آفتاب کافی است یعنی
هرگاه آفتاب از بلندیها چون درختان وبناها وکوهها برطرف شود وقت نماز مغرب
داخل شده وموقوف بر زوال سرخی است از جانب مشرق نیست واگرچه احوط آن است

که پیش از زوال سرخی نماز نکند **مسئله دوم** در آخر وقت نماز شام اقوال بسیار است
و اقوی آن است که وقت فضیلت آن میکشد تا برطرف شدن سرخی از جانب مغرب
و وقت اجزاء از جهت مختار و مضطر باقی است تا وقتی که بر نصف شب بقدر اداء
نماز عشا باقی مانده باشد و از برای مضطر چون کسی که فراموش کرده باشد
یا بخواب رفته باشد وقت باقی است تا وقتی که بطلوع صبح بقدر اداء نماز خفتن
باقی مانده باشد و احوط آن است که در صورت اضطرار و تاخیر نماز از نصف شب نیت
هیچیک از اداء و قضا نکند و از اخبار تاکید بسیار در مسارعت بنماز مغرب رسیده
لهذا احوط آن است که بدون عذر از برطرف شدن سرخی مغرب تاخیر نکند **مسئله**
سیم اول وقت نماز خفتن با وقتی است که بقدر سه رکعت از غروب آفتاب بگذرد
و بعضی گفته‌اند که اول وقت آن برطرف شدن سرخی مغرب است و بدون عذر پیش
کردن را جایز ندانسته‌اند و اول اقوی است و اگر چه دوم احوط است و خلافی که در اختصاص
و اشتراک در ظهر و عصر مذکور شد در مغرب و عشا نیز جاری است و حق آن است
که بعد از غروب آفتاب بقدر سه رکعت مخصوص نماز شام است و بعد از آن وقت
مشترک است تا وقتی که چهار رکعت بنصف شب مانده باشد که آن وقت مخصوص نماز
خفتن است و فواید خلاف در اختصاص و اشتراک که در ظهر و عصر مذکور شد
در اینجا نیز جاری است **مسئله چهارم** در آخر وقت نماز خفتن چند قول است و اقوی
آن است که آخر وقت فضیلت ثلث شب است و آخر وقت اجزاء از برای مختار نصف شب است
و آخر وقت مضطر تا طلوع صبح است و احوط آن است که چون بجهت اضطرار از نصف
شب تاخیر کند بعد از نصف شب تا صبح هر وقت بکند نیت اداء و قضا نکند **مسئله**
پنجم اول وقت نماز صبح ظهور صبح صادق است و آن سفیدی است که بر افق پهن
میشود و آخر وقت فضیلت آن وقتی است که روشنی بهم رسد و سرخی از جانب مشرق
ظاهر شود و آخر وقت اجزاء از برای مختار و مضطر بنا بر اقوی طلوع آفتاب است **مسئله**
ششم وقت نافله مغرب بعد از فراغ از نماز مغرب است تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود

و مفید بی که بعد از زوال سرخی باشد بمانند معتبر نیست و شیخ شهید میلی دارد
باینکه وقت نافله مغرب میکشد تا وقت فضیلت و اظهر آن است که هرگاه نافله را
شروع کند تا سرخی مغرب برطرف شود دیگر نافله را نکند و متوجه نماز عشا شود و
نافله را بعد بکند و اگر نیت قضا و اداء هیچیک را نکند احوط است و بعضی گفته‌اند
که هرگاه پیش از زوال سرخی مغرب شروع بنافله کرده باشد و در اثنا سرخی برطرف
شود باید نافله را تمام کند و این بعید نیست و اول وقت نافله عشا یعنی وتیره بعد از
فراغ نماز عشاست و وقت آن میکشد تا وقت فضیلت **مسئله هفتم** وقت نماز شب بعد
از نصف شب است تا طلوع صبح صادق و مذهب اصحاب آن است که بعد از نصف شب
هر چند بصبح نزدیکتر باشد افضل است و لیکن در احادیث بسیار رسیده که حضرت
پیغمبر ص و حضرت امیر المؤمنین ع بعد از نصف شب بفاصله معتدبه نماز شب را
میکردند و بسیاری از اخبار دلالت بر افضلیت آن وقت دارد و از حضرت صادق ع
مرویست که بعد از نصف شب تا ثلث باقی از شب دعا در آن رد نمیشود و البته مستجاب
میشود و محتمل که نظر بجمع میان احادیث بجا آوردن هشت رکعت نماز شب بعد از نصف
شب و بجا آوردن وتر در نزدیکی صبح بهتر باشد و کسی که مسافر باشد یا جوانی باشد
که غلبه رطوبت برا او مانع از بیدار شدن او باشد جایز است که نماز شب را در نصف
اول شب بکند و از این وقت هم تقدیم دارد اما قضا کردن آن افضل است از تقدیم و
هرگاه کسی چهار رکعت از نماز شب بجا آورده باشد که صبح صادق طالع شود بنا بر اقوی
نماز شب را تمام میکند آنگاه مشغول نماز صبح میشود و مخفی نماند که بعضی از اصحاب
تصریح کرده‌اند که مراد از شب که بعد از نصف آن وقت نماز شب است شب شرعی است
که از اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق نه شب نجومی که از غروب آفتاب است تا
طلوع و این قول بعید نیست و هر تقدیر بطریق معرفت نصف شب چند امر میتوان شد **اول**
بآلات ساعت بعد از آنکه مقدار ما بین غروب آفتاب و طلوع صبح تا آفتاب از تقاویم معلوم
شده باشد **دوم** آن بعضی ستاره‌ها بتجربه اوقات طلوع و غروب در میان آنها نصف

النهار و محاذی بلد و غیر ذلک و شرح آن که معتصد اوقات عبادات اند و مواظب
بر ملاحظه آفتاب و ماه و ستارگان اند امور چند از احوال و اوضاع کواکب بر ایشان
ظاهر میشود که هر وقت از اوقات شب اگر خواهند شناسند میشناسند ششم
بگردیدن فرقدین در دور جدی زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یکمرتبه
بر دور جدی میگردد پس اگر در اول شب مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد
بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن می شود و بعد از شش ساعت دیگر
در جانب چپ محاذی آن میشود هفتم بطلوع و غروب ماه و ضابطه او چنان است
که در هر شبی که از اول تا چهاردهم ماه باشد و خواهند در آن شب بدانند که ماه بعد
از چند ساعت غروب میکند از اول ماه تا آن شب بشمارند که چند شب گذشته است پس آن
باشد در شش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند آنچه خارج قسمت باشد
عدد ساعاتیست که ما بین غروب آفتاب و غروب ماهست مثلا در شب چهارم ماه
هرگاه خواهیم بدانیم که ماه بعد از چند ساعت غروب میکند چهار را در شش ضرب میکنیم
بیست و چهار میشود از بر هفت قسمت میکنیم خارج قسمت سه و سه سبع میشود پس
معلوم میشود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت میشود
و اگر در شب پنجم باشد پنج را در شش ضرب میکنیم و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت
قسمت میکنیم خارج قسمت چهار و دو سبع میشود پس معلوم میشود که غروب ماه در شب
پنجم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت میشود و در هر شبی که از پانزدهم ماه
تا بیست و هشتم باشد و خواهند که در آن شب بدانند که ماه بعد از چند ساعت طلوع
میکند از پانزدهم تا آن شب بشمارند و بطریق مذکور ضرب و قسمت کنند خارج قسمت عدد
ساعاتی است که ما بین غروب آفتاب و طلوع ماه است مثلا اگر در شب هجدهم خواهیم
بدانیم که ماه بعد از چند ساعت طلوع میکند از پانزدهم تا آن شب چهار شب گذشته است
از او در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد از بر هفت قسمت کردیم سه و سه سبع شد پس
معلوم شد که در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت ماه طلوع میکند

و چنین

و چنین باین عمل معلوم میشود که در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت
طلوع میکند و بنای شب در این ضابطه بر طریقه عرفست که از غروب تا طلوع آفتاب
باشد نه بر طریقه شرع که از غروب تا صبح صادق باشد و ساعاتی که در این ضابطه
مذکور شد ساعات معوجه است که هر یک از شب و روز را بدوازده قسم برابر کنند
و هر قسمی را ساعتی گویند خواه در وقت درازی روز کوتاهی شب باشد یا بالعکس پس
بنابراین سه ساعت شب ربع شب خواهد بود و چهار ساعت ثلث آن خواهد و شش ساعت
نصف آن خواهد بود و بهر صورت این قاعده تخمینی است و در همه شبها نصف را نتوان
معلوم کرد بلکه در هر شبی یکی از کسور آن چون عشر یا سدس یا ربع یا ثلث یا غیر آن
تقریبا معلوم شود و در بعضی از شبها نصف یا قریب بنصف تخمینا معلوم میشود
هشتم وقت نافله صبح از اول صبح کاذبست تا ظهور سرخی در جانب مشرق و بعضی
آن است که بعد از طلوع صبح صادق کرده شود و کسی که نماز شب کند هر وقت از نماز
شب و وتر فارغ شود نافله صبح را میتواند گذارد فصل سیم در احکامی که متعلق باو
قاتست و در آن چند مسئله است مسئله اول بدانکه نماز در اول وقت گذاردن افضل است
و در آن ثواب عظیم است و تاخیر از اول وقت در غایت کراهت است مگر در چند موضع
که تاخیر افضل است اول تاخیر ظهر و عصر از برای نافله گذاردن تا از نافله فارغ
شود دوم تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب بر طرف شود سیم تاخیر ظهر در
بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود و بعضی در این تاخیر اعتبار
کرده اند که نماز بجماعت باشد و در مسجد باشد و بعضی گفته اند که در این تاخیر استحباب
نیست بلکه غایت امر این است که در آن کراهتی نیست پس اگر در گرمی هوا متحمل زحمت
شود و نماز در اول وقت کند افضل خواهد بود و ظاهر حدیث صحیح آن است که
تاخیر نماز جماعت در مسجد تا گرمی هوا کمتر شود افضل و مستحب است چهارم تاخیر
نماز مغرب تا بر طرف شدن سرخی مشرق بنا بر قول مختار که اول وقت مغرب پنهان
شدن قرص آفتاب است پنجم تاخیر کردن صاحب استحاضه کثیره هر یک از نماز

ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت تا جمع کند میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا
بیک غسل یا دریافتن وقت فضیلت هر یک **ششم** تاخیر کردن مغرب و عشا
از برای کسی که از عرفات بمشعر کوچ کند تا رسیدن او بمشعر و اگر چه ربع شب بگذرد
هفتم کسی که مشغول قضا نماز های واجبه باشد که از او فوت شده سنت است
از برای او که نماز ادا را تاخیر کند تا آخر وقت و بعضی تاخیر نماز ادا را تا آخر وقت واجب
میدانند و مذهب ایشان آنست که هر که بر ذمه وی نماز قضا باشد واجب است
که حتی الوسع بجا آورد و جایز نیست که مشغول هیچ امر مباح باشد تا ذمه خود را
از عهده نماز ها فارغ کند و اکثر فقها این را لازم نمیدانند و تحقیق این مسئله
بعد از این مذکور میشود **هشتم** تاخیر کردن کسی که تاخیر باعث ادراک فضیلت
و صفت کمالی باشد مثل اینکه هر گاه تاخیر کند تواند افعال نماز را بر وجه اکمل بجا
آورد و در اول وقت نتواند چنین کند یا از جهت ادراک جماعت پیش نماز نماز را
تاخیر کند تا مومنان جمع شوند یا مومنین نماز را تاخیر کنند تا پیش نماز حاضر
شود و این تاخیر سنت است بشرطی که وقت فضیلت نگذرد و اگر موقوف بر گذشتن
وقت فضیلت باشد بعضی گذاردن نماز است **نهم** تاخیر کردن مسافر نماز را
تا فرود آمدن هر گاه نماز را در منزل بهتر تواند بجا آورد **دهم** تاخیر کردن روزه
دار نماز مغرب را هر گاه جمعی انتظار او داشته باشند که با او افطار کنند یا جوع و غایت گرسنه
باشد و نتواند افعال نماز را درست بجا آورد **یازدهم** تاخیر کردن زنی که مربیه
طفل باشد نماز ظهر و عصر را تا آخر وقت تا چهار نماز را در جامه پاک یا قلیل
النجاسه در یابد هم چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد **دوازدهم** تاخیر نماز صبح
تا وقتی که نافله شب را تمام کند هر گاه چهار رکعت از آن را پیش از دخول صبح در
یافته باشد **سیزدهم** هر گاه ظن بدخول وقت داشته باشد و راهی بعلم نداشته
باشد و عمل نمودن او بآن ظن جایز باشد هم چنانکه بعضی گفته اند مستحب است که تاخیر
نماز کند تا علم بدخول وقت حاصل شود **چهاردهم** تاخیر کردن مدافع بول و غایط

تا وقتی

تا وقتی که آن را دفع کند **پانزدهم** تاخیر کردن کسی که خواهد تیمم کند نماز را با آخر وقت
شانزدهم تاخیر مبطون و سلس البول نماز را تا آخر وقت از جهت جمع **هفدهم** تاخیر صاحبان
عذر نماز را با آخر وقت هر گاه امید زوال عذر داشته باشد تا نماز را بر وجه
اکمل بجا آورند و بعضی این تاخیر را واجب دانسته اند و اظهر عدم وجوب است **هیجدهم**
تاخیر دو رکعت نافله صبح هر گاه پیش از طلوع صبح کاذب از نماز شب فارغ شود تا طلوع
صبح کاذب **نوزدهم** تاخیر نماز صبح از نافله صبح هر گاه پیش از صبح صادق نافله را بجا
آورده باشد **مسئله** هر گاه مکلف متمکن از تحصیل علم بوقت بوده باشد اعتماد بر ظن
نمیتواند کرد هر چند ظن غالب باشد خواه آن ظن از بعضی امارات باشد یا از خبر دادن
یک عادل باشد یا از اذان موذن عادل باشد که ضابط و صاحب احتیاط باشد بنا بر
اظهر بلی اگر از اذان موذن ثقه ضابطه صاحب احتیاط از برای کسی علم بدخول وقت
حاصل شود هم چنانکه گاهی اتفاق می افتد اعتماد بر آن جایز است بلکه اگر از خبر دادن
یک عادل نیز علم بهم رسد عمل بآن جایز است و در خبر دادن دو عادل اگر از آن علم بهم
رسد شبهه نیست که بآن اعتماد میتوان کرد و اگر از آن علم بهم نرسد بلکه غلبه ظن از آن
حاصل شود اکثر بر آنند که بآن اعتماد میتوان کرد و در دلیلش تامل است و اگر مکلف
متمکن از تحصیل علم نباشد جایز است که اعتماد کند بر اماراتی که مفید ظن باشد و بر اذان
ثقه ضابطی که صاحب احتیاط باشد و بر خبر دادن دو عادل بلکه یک عادل هر گاه اخبار
او افاده غلبه ظن کند و بنا بر این نماز را در اول وقت بر ظن میتوان کرد و تاخیر کردن
تا یقین بدخول وقت حاصل شود هم چنانکه بعضی گفته اند لازم نیست لیکن مستحب است
هم چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار معلوم میشود که در روز ابر هر گاه خروس ها
باواز آیند و جواب هم گویند وقت زوال است و میتوان حکم بزوال نمود و نماز ظهر کرد و بعضی
باین عمل کرده اند و این مشکل است و رعایت احتیاط لازم است **مسئله** اگر کسی که از علم
متمکن نباشد اعتماد بر ظن کند و نماز کند و بعد از نماز خلاف ظن او ظاهر شود و معلوم
شود که همه نماز پیش از وقت واقع شده واجب است که نماز را اعاده کند و اگر در اثناء

نماز وقت داخل شود چنین گفته اند که نماز او صحیح است و اگر چه اندکی پیش از اسلام
دادن وقت داخل شده باشد و بعضی گفته اند که هرگاه بعضی از نماز او پیش از وقت
واقع شود آن نماز بی صورت است و اگر چه در اثنای نماز وقت داخل شود و اعاده
کردن نماز لازم است و این قول احوط است و اگر چه قول اول خالی از رجحانی نیست و اگر
کسی از روی عمد یا از راه فراموشی که باید نماز در وقت معین بشود یا از راه جاهل
بودن بوقت یا با آنکه باید نماز در وقت واقع شود نماز را پیش از وقت بکند پس
اگر تمام نماز را پیش از وقت بکند نماز او باطل است و اعاده آن واجبست خواه از عمد
باشد یا از نسیان یا از جهل و اگر بعضی از آنرا پیش از وقت بکند و در اثنای نماز
وقت داخل شود در صورت عمد نماز او باطل است بلا شبهه و در صورت نسیان
و جهل خلافست و اقوی بطلان است مانند صورت عمد بلی در صورت نسیان و جهل
اگر بسبیل اتفاق همه نماز او در وقت واقع شود ظاهر آنست که نماز او صحیح باشد
همچنانکه جمعی از متاخرین گفته اند مسئله دوم هرگاه کسی گمان کند که نماز ظهر را بجا
آورده پس مشغول نماز عصر شود و پیش از تسلیم بخاطرش آید که نماز ظهر نکرده است باید
عدول بظهر بکند یعنی در دل نیت کند که این نماز ظهر است و چون چنین کند آن نماز
از ظهر محسوب میشود و صحیح خواهد بود و اگر چه اکثر آن عصر که پیش از عدول بجا
آورده در وقت مختص بظهر احوط افتد واقع شده باشد و اگر بعد از فارغ شدن
از نماز بخاطرش آید که نماز ظهر را نکرده پس اگر مجموع نماز عصر را در وقت مختص بظهر
کرده باشد آن نماز باطل است و باید ظهر و عصر هر دو را بجا آورد و اگر مجموع نماز
عصر را در وقت مشترک کرده باشد نماز عصر او صحیح است و باید همین نماز ظهر را
بکند و تا آخر آن نماز عصر صحیح بداند و اگر بعضی از آن در وقت مشترک کرده باشد
بعضی در وقت مختص بظهر احوط آنست که بعد از نماز ظهر عصر را اعاده کند و اگر
چه اظهر عدم احتیاج باعاده است و حکم که مذکور شد جاری نیست در صورتی که گمان کند
که نماز عصر را کرده و مشغول نماز مغرب شود و بعد بخاطرش آید که نماز عصر را نکرده

احمد؟

است مگر اینکه در اینجا اگر در اثنا نماز بخاطرش آید در عدول بنماز مغرب شرط است
که داخل رکوع رکعت چهارم نشده باشد و اگر داخل رکوع رکعت چهارم شده باشد
عدول نمیکند بلکه در حکم آنست که بعد از تمام شدن نماز بخاطرش آید که نماز سابق را
نکرده و حکم آن بنحوی است که مذکور شد و پیش از داخل شدن رکوع رکعت چهارم عدول
بمغرب میکند و اگر چه در آخر رکعت چهارم باشد لهذا در آن وقت می نشیند و تشهد
و سلام بخواند و زیادتی چون عمدی است ضرر ندارد مسئله سیم نافله بر دو
قسم است اول نافله که سبب داشته باشد و بخصوصه از شرع رسیده باشد
چون نماز حاجت و زیارت و قضا نوافل مرتبه و امثال آن دوم نافله مبتدأه و آن
نافله ایست که سبب معین نداشته باشد و بخصوصه از شرع نرسیده باشد بلکه
هر دو رکعت نماز نیست که آدمی هر وقت خواهد بکند بجهت آنکه وارد شده که نماز بهترین
چیزهاست هر که خواهد بسیار بکند و هر که خواهد کمتر بکند و چون این معلوم شد
بدانکه مشهور آنست که نافله مبتدأه در پنج وقت مکروه است اول از وقت طلوع
آفتاب تا وقتی که آفتاب بلند شود و شعاع آن ظاهر شود و سرخی از اطراف افق برطرف
شود دوم از وقت نزدیک شدن غروب و میل آفتاب بزردی تا وقتی که غروب حقیقی
محقق شود و سرخی مشرقی برطرف شود سیم از وقت قیام آفتاب یعنی وقت رسیدن
آفتاب بدایره نصف النهار یا نزدیکی آن تا وقتی که زوال محقق شود و آفتاب از نصف
النهار در گذرد چهارم بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب پنجم بعد از نماز عصر
تا غروب آفتاب و بنابر مشهور نماز واجبی چون قضای نماز یومیه و نماز کسوف و
خسوف و امثال آن و نافله که مبتدأه نباشد چون قضا نوافل یومیه و نماز حاجت
و زیارت و استخاره و امثال آن در این پنج وقت مکروه نخواهد بود و بعضی گفته اند مطلق
نافله خواه مبتدأه باشد یا ذات سبب در این پنج وقت مکروه است و ظاهر قول مشهور است
که عدم کراهت غیر مبتدأه باشد و روایات معتبره چند از جناب صاحب الامر وارد
شده که دلالت میکند بر اینکه هر قسم از نافله در این اوقات مستحبست و کراهتی در آن

نیست تا اختیار کردن کراهت رسیده محمول بر تقیه است زیرا که موافق مذهب سنیان است
و باین سبب ابن بابویه در اصل این حکم یعنی کراهت نافله در این اوقات توقف نموده
و بعضی از علمای اصحاب در مقام طعن و تشنیع بر سنیان گفته اند که ایشان از پیغمبر
روایت کرده اند که نافله در این اوقات مکروه است و حال آنکه این افترا است و باین سبب
بعضی از متأخرین میل بعدم کراهت نموده و اخبار کراهت را حمل بر تقیه کرده و این
حمل اگرچه بعید نیست لیکن چون اخبار بسیار در کراهت رسیده و مخالفی صریح از اصحاب
ظاهر نیست قول مشهور است که کراهت نوافل مبتدءه باشد در اوقات مذکوره مسئله
ششم جایز است بجا آوردن همه نمازهای واجب چون نماز کسوف و خسوف و طواف و نماز
میت و قضا نمازهای یومیه در هر وقت مادامی که وقت فریضه حاضره تنگ نشود
و هرگاه وقت فریضه یومیه حاضره تنگ شود بجا آوردن نماز دیگر جایز نیست
و اگر وقت نماز یومیه وسعت داشته باشد و وقت نماز واجب دیگر چون کسوف
مثلا تنگ باشد باید نماز کسوف را اول بکند و بعد از آن نماز یومیه را و اگر وقت
هر دو تنگ باشد باید اول نماز یومیه را بکند و بعد نماز کسوف را قضا کند و اگر وقت
هر دو وسعت داشته باشد همچنانکه اشاره بآن شد هر یک را که خواهد میتواند
مقدم دارد و بعضی تقدیم نماز یومیه را واجب دانسته اند و اظهر استحباب تقدیم
یومیه است مسئله هفتم شبهه نیست که نوافل مرتبه یومیه را در وقت فریضه بتفصیلی
که مذکور شد میتوان کرد و اما نوافل غیر مرتبه چه آن مبتدءه و چه آن غیر مبتدءه اکثر را
اعتقاد آنست که آنها در وقت فریضه نمیتوان کرد و بعد از دخول وقت یکی از نمازهای
یومیه کردن آنها جایز نیست تا نماز یومیه را بجا آورد و حق جواز است با کراهت همچنانکه
مذهب جمعی از محققین است و مشهور آنست که کسی که بر ذمه او نماز قضا واجب
باشد مطلق نافله را نمیتواند کرد و اقوی جواز است مسئله هشتم هرگاه کسی یک رکعت
از نماز را در آخر وقت دریابد مجموع آن نماز را دریافته است و واجبست بر وی که آن نماز را
بکند و حق آنست که مجموع آن نماز ادا خواهد بود نه اینکه مجموع آن قضا باشد همچنانکه

بعضی گفته اند و نه اینکه یک رکعت ادا باشد و باقی که در خارج وقت شده باشد قضا همچنانکه
بعضی دیگر گفته اند با وجود اینکه فایده بر این خلاف مترتب نمیشود زیرا که فایده که توهم
میشود آنست که اگر ادا باشد باید در نیت قصد ادا بشود و اگر قضا باشد در نیت قصد
قضا بشود و حال آنکه حق آنست که قصد ادا و قضا در نیت لازم نیست و بنابر آنچه مذکور
شد اگر کسی پیش از طلوع آفتاب این قدر از وقت را دریابد که یک رکعت نماز کند نماز صبح را
دریافته است و واجبست که هر دو رکعت را بکند و اگرچه یک رکعت آن بعد از طلوع آفتاب
واقع شود و اگر پیش از غروب آفتاب این قدر از وقت دریابد که پنج رکعت نماز کند ظهر و عصر
هر دو را دریافته و واجبست که هر دو نماز را بکند و اگر بقدر چهار رکعت از وقت را در
یابد بنابر قول مختار که قول باختصاص باشد همین نماز عصر را دریافته است و باید نماز
عصر را بکند و بعد نماز ظهر را قضا کند و اگر پیش از نصف شب بقدر پنج رکعت را دریابد نماز
شام و خفتن هر دو را دریافته است و اگر بقدر چهار رکعت را دریابد بنابر مذهب مختار
که قدر چهار رکعت مختص نماز خفتن است همین وقت نماز خفتن را دریافته است و نماز
شام را در نیافته است و اگرچه یک رکعت آن از چهار رکعت از نماز خفتن محسوب میشود
زیرا که چون مجموع وقت چهار رکعت مختص بخفتن است هیچ وقتی از نماز شام را در نیافته
خواهد بود و باین جهت نماز شام را در این وقت بجا آوردن صحیح نیست و از آنچه مذکور شد
معلوم شد که هرگاه حایض در این وقت نماز پاک شود و این قدر از وقت باقی باشد که
غسل کند و یک رکعت نماز را بکند آن نماز بر او واجب خواهد بود و اگر کوتاهی کند و آن نماز را
نکند واجبست بر او که آن را قضا کند و همچنین است حکم در دیوانه و بیهوش هرگاه در وقتی
از برای ایشان افاقه حاصل شود که بتوانند وضو بسازند و یک رکعت نماز را در وقت بکنند
مسئله نهم هرگاه بعد از داخل شدن وقت نماز فریضه زنی حایض شود یا شخصی دیوانه
یا بیهوش شود پس اگر از اول وقت بقدر زمان طهارت و ادای مجموع آن فریضه گذشته
باشد و آن را بجا نیاورده باشد واجبست که بعد از زوال عذر یعنی حیض و جنون و
بیهوشی آن نماز را قضا کند و اگر این قدر از وقت نگذشته باشد قضا بر او لازم نیست

واگر چه بقدر طهارت و ادای فریضه گذشته باشد پس اگر زنی بعد از طلوع صبح
صادق پیش از نماز کردن خون ببیند در وقتی که بقدر زمان وضو ساختن و دو رکعت
نماز کردن از اول صبح گذشته باشد واجب است که بعد از پاک شدن آن دو رکعت
نماز صبح را قضا کند و اگر خون دیدن او در وقتی باشد که بقدر وضو و یک رکعت
یا رکعت و نیم مثلا از وقت گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر بعد از داخل شدن
ظهر پیش از آنکه نماز کند در وقتی خون ببیند که بقدر وضو ساختن و چهار رکعت
نماز کردن از اول ظهر گذشته باشد قضا بر او واجب است و اگر بقدر وضو و سه رکعت
گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و اگر بعد از داخل شدن شام در وقتی خون
ببیند که بقدر وضو و سه رکعت نماز از اول شام گذشته باشد قضای نماز شام
بر او لازم است و اگر بقدر وضو و دو رکعت نماز گذشته باشد قضا بر او لازم نیست
و اگر زنی در اثنای نماز حایض شود آن نماز باطل میشود پس اگر در ابتدای وقت شروع
بنماز کرده قضای آن نماز بر او لازم نیست و اگر شروع او بنماز در وقتی بوده که از ابتدای
وقت تا وقتی که خون دیده وسعت آن فریضه را داشته قضا بر او لازم است و مخفی
نماند که مراد از یک رکعت که مناط حکم است یعنی دریافتن آن باعث دریافتن مجموع
فریضه است چیزیست که مشتمل بر حمد و سوره و رکوع و دو سجده باشد و تشهد و سلام
داخل آن نیست پس بمجرد سر برداشتن از سجده دوم رکعت متحقق میشود لهذا
اگر کسی این قدر از وقت را دریابد که یک حمد و یک سوره را بخواند و رکوع کند و دو سجده
بجا آورد و چون سر از سجده دوم بردارد پیش از خواندن تشهد و سلام وقت بیرون
رود یک رکعت نماز را دریافته است و ادای فریضه بر او واجب است **مسئله پنجم**
هرگاه از کسی چند نماز واجب غیر یومیه فوت شده باشد مثل نماز خسوف و کسوف
و زلزله و غیر اینها در قضا کردن مراعات ترتیب لازم نیست یعنی هر یک را خواهد
میتواند اول قضا کند و بعد از آن دیگری را خواه ترتیب آنها در خاطرش باشد یعنی داند که آنچه
اول فوت شده کدام است و آنچه آخر فوت شده کدام است یا نه و هم چنین اگر نماز

یومیه و نماز واجب غیر یومیه از او فوت شده باشد در قضا کردن مراعات ترتیب
در میان یومیه و غیر یومیه لازم نیست اما هرگاه چند نماز یومیه از او فوت شده
باشد پس اگر ترتیب بخاطرش نباشد مثل اینکه پنج نماز شبانه روز از او فوت شده
باشد و نداند که اول صبح فوت شده یا ظهر یا عصر یا مغرب یا عشا اظهر آن است که در این
صورت مراعات ترتیب ساقط است و اگر ترتیب بخاطرش باشد یعنی داند که کدام یک
اول فوت شده و بعد از آن کدام در این صورت مراعات ترتیب در قضا واجب است و باید بترتیبی
که فوت شده قضا شود پس اگر در وقت قضا کردن داخل نماز فریضه شود و در اثنای
نماز بخاطرش رسد که نماز دیگر پیش از این از او فوت شده واجب است که عدول
بنماز سابق کند یعنی در دل بگذراند که این نماز از فریضه سابق است و آنچه باقی مانده نماز
سابق است و همین قدر از نیت کافی است و شرط این که عدول کردن ممکن باشد یعنی عدد
رکعات نمازی که بجا آورده از عدد رکعات نماز سابق زیاد تر نشده باشد و اگر زیاد تر
شده باشد آن را تمام میکند و بعد از آن نماز سابق را میکند و احتیاط با اعاده نمازی که کرده
است نیست زیرا که عدم ترتیب چون بجهت فراموشی شده مانعی ندارد پس اگر کسی اول
از او نماز مغرب فوت شده باشد و بعد از آن نماز خفتن و در وقت قضا کردن فراموش
کند و شروع کند بنماز خفتن و در اثنای نماز خفتن بخاطرش آید که نماز مغرب پیش از او
فوت شده پس اگر داخل رکوع رکعت چهارم نشده باشد عدول بنماز مغرب میکند
و اگر داخل رکوع رکعت چهارم شده باشد نماز خفتن را تمام میکند و بعد از آن نماز مغرب را
میکند و احتیاط با اعاده نماز خفتن نیست **مسئله ششم** آنچه از نوافل شب فوت شده
باشد در روز میتوان قضا نمود و آنچه از نوافل روز فوت شده باشد در شب میتوان قضا
نمود اما ظاهر بعضی اخبار آن است که قضای نوافل شب در شب و قضای نوافل روز در روز
بهتر باشد و مشهور آن است که [illegible] مستحب تعجیل است پس هر چند زودتر قضا شود
بهتر است خواه در روز باشد خواه در شب **مقصد سیم** در قبله و احکامی که متعلق باوست
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان حقیقت قبله بدان که مراد از قبله آن جایست

که در نماز رو کردن بآن واجب است و علما در بیان آن چیزی که رو کردن بآن در نماز واجب است
اختلاف کرده اند و حق آن است که آن چیز که عبارت از قبله باشد همین کعبه است از برای
قریب یعنی کسی که متمکن از مشاهده اصل کعبه باشد مثل مردمی که در مکه اند و برایشان
لازم نیست که در وقت نماز اصل کعبه را ببینند بلکه باید بنحوی باشند که رو بعین
کعبه باشد یعنی بنحوی نماز کنند که اگر در وقت سجود از میان دو قدم او تا میان پیشانی
او خطی راست بکشند آن خط بر سبیل استقامت بخانه کعبه رسد و تحصیل این معنی از برای
مردمی که در مکه اند در خانهایی که نماز کنند در کمال سهولت است زیرا که بعد از رفتن
بر پشت بام و مشاهده اصل خانه میتوانند علم حاصل کنند که قبله از چه سمت است که هنگام
در آن نماز کنند بچه طریق است و بچه نحو که بایستند خط مذکور باصل خانه برسد و
و اگر بعد از مشاهده و تعیین شبهه عارض شد یا علامتی نصب کنند همیشه میتوانند رو
بآن نماز کنند و در اوقات دیگر احتیاج بمشاهده تازه ندارد و اما مردمی که در مکه
اند و متمکن از مشاهده کعبه بیبالا رفتن بر پشت بام و امثال آن لازم است که مشاهده
بیش حاصل کنند که در برابر اصل خانه ایستاده اند و اجتهاد کردن بعلامات جایز نیست
مگر کسی که محبوس باشد و نتواند بر پشت بام رود که از برای او اجتهاد بعلامات جایز است
و کسی که در مواضع مرتفع باشد و بنفس بنا متمکن از مشاهده کعبه باشد با آنکه از
که بر بالای کوه رود اظهر آن است که بالا رفتن از برای مشاهده برو لازم نیست و میتواند
رجوع بعلامات کند و اما هر که از کعبه دور باشد و متمکن از مشاهده و استقبال عین
کعبه نباشد مثل مردمی که در غیر مکه اند از شهرهای عالم قبله او عین خانه کعبه نیست
بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در آن است نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن
جانب که نماز کننده در هر جزوی از اجزاء آن مقدار تجویز کند که کعبه در آن باشد و یقین
داشته باشد که از آن مقدار بیرون نیست و مناط در شناختن این مقدار از جانب
علاماتی است که در شرع مقرر شده چنانکه مذکور خواهد شد و مخفی نیست که قبله
مجرد بنای خانه کعبه نیست بلکه از خانه کعبه تا آسمان و تا قعر زمین است پس هر شخصی که

بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق یا سردابی که در تحت کعبه باشد نماز کنند
نماز او صحیح است اگر چه در برابر اصل بنای کعبه نیست و کسی که در اندرون خانه
کعبه نماز کند بهر طرف که نماز گذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز بجا آوردن
میتواند هر رکعتی را رو بطرفی از چهار طرف خانه بجا آورد لیکن بجا که باعث خلل کثیر
نشود و اگر کسی بر بام خانه کعبه نماز کند بآن هر طرفی میتواند نماز کند اما واجب است
که چنان بایستد که در وقت سجده کردن قدری از بام در مقابل او باشد **فصل دوم**
در علامات قبله بعید بدانکه علامت قبله از برای اهل عراق و هر که بر سمت ایشان
باشد مانند سایر بلاد ایران و خراسان سه چیز است **اول** آنکه ستاره جدی را بر پشت
دوش راست بگیرند و چون علامت حقیقی قطب شمالی است که بر دایره نصف النهار است
و ستاره جدی را در بعضی قطب نیست لیکن در غایت نزدیکی است بآن بنحوی که تفاوت
محسوس بهم نمیرسد او را علامت قرار داده اند و اگر در وقتی که جدی در غایت
ارتفاع یا انخفاض باشد و منحرف بجانب مشرق و مغرب باشد او را بر پشت دوش
راست گیرند بتحقیق نزدیکتر خواهد بود زیرا که در این دو حالت بر نفس دایره نصف النهار
است و چون قطب حقیقی بر نفس دایره نصف النهار است هر کسی که در برابر
عضوی از مصلی باشد دیگری بر در برابر آن عضو خواهد بود و چون حرکت جدی
غیر محسوس است و غایت ارتفاع و انخفاض او از حرکت گردش معلوم نمیشود باید از
از حرکت فرقدین معلوم شود زیرا که جدی با فرقدین در گردش میکند پس هر وقت که
فرقدین در غایت ارتفاع باشد جدی در غایت انخفاض است و هر وقت که فرقدین در
غایت انحطاط باشد جدی در غایت ارتفاع است **دوم** آنکه مغرب را بجانب راست
و مشرق را بر جانب چپ گیرند و مراد از مغرب و مشرق مغرب و مشرق اعتدالی است
یعنی جایی از افق که در اول بهار و اول پاییز آفتاب از آنجا غروب و طلوع میکند **سوم**
آنکه آفتاب را در وقت زوال برابر روی راست گیرند و مخفی نیست که در این علامت بحسب
اختلاف بهم میرسد و بنا بر این علامت و علامت دوم مصلی در وقت ایستادن نماز

دو نقطه جنوب خواهد بود و بنا بر علامت اول که جدی باشد از نقطه جنوب منحرف
خواهد بود بجانب مغرب و از این لازم می آید که در بیان این علامات تخالف و تدافع
باشد و از این جهة بعضی گفته اند که اولی آن است که علامت اول که جدی باشد از برای
وسط عراق چون بغداد و کوفه باشد و علامت دوم و سیم از برای مواضعی باشد از عراق
که بجانب مغرب وسط باشد چون موصل و مانند آن و در مواضعی که در شرقی
باشد چون بصره و بلاد خراسان باید از نقطه جنوب باشد انحراف بجانب مغرب
شود بیشتر از انحرافیکه در وسط میشود و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که این
علامات تقریبی است نه تحقیقی بجهت و بحسب بلاد و فصول مختلف میشود و لیکن چون
در امر قبله وسعت است عمل بآنها جایز است و معیار در امر قبله آن است که اگر کسی متمکن
از علم بقبله باشد از راه مشاهده یا از تواتر و شیاع یا از محراب معصوم اگر در جائی
ثابت باشد باید عمل بآن بکند و عمل کردن او بظن کافی نیست و اگر متمکن از علم نباشد
باید عمل بظن کند خواه ظن اجتهادی باشد که خود از امارات و علامات حاصل کند
یا ظن تقلیدی باشد که از قول دیگری حاصل شود و در صورت تعارض ظنون عمل
بظن اقوی میکند اگر چه ظن تقلیدی باشد و ظاهر آن است که در ظن تقلیدی عدالت
و ایمان شرط نباشد بلکه مناط غلبه ظن است و بسا باشد که از قول اهل ذمی کافر عارف
و خبیر باشد ظنی حاصل شود که اقوی باشد از ظنی که از قول مسلم عادل بهم رسد
که عارف و خبیر نباشد و کسی که عالم بعلم هیئت باشد باید رجوع بقواعد آن کند زیرا
که ظنی که از آن بهم رسد اقوی از ظنی است که از سایر علامات و تقلید بهم میرسد و غیر
عالم بقواعد هیئت و عالمی که در موضعی باشد که او را رجوع بقواعد این علم و رجوع بعلامات
مذکوره که از شرع رسیده میسر نباشد رجوع بسایر امارات و اخبار دیگران میکند پس
اگر امارات با خبر موافق باشد اشکالی نیست و اگر اختلاف بهم رسد بظن اقوی عمل
میکند و از جمله علامات که افاده مظنه قبله عراق میکند و تقریبی است آن است که ماه
در شب هفتم در وقت غروب آفتاب در قبله است و در شب چهاردهم در نصف شب

در سمت قبله است و در شب بیست و یکم در وقت طلوع صبح در سمت قبله است
و از علامات ظنیه قبله ما و امثال آن است خصوصا اگر امتحان شده باشد و از جمله
علامات قبله که خلافی نیست در اعتماد کردن و اگر چه متمکن باشد از رجوع کردن
بسایر علامات قبله بلاد قبور مسلمین است بشرطی که ندانند که بغلط بنا شده و دانند
که بنای آن از اهل اسلام است پس اگر در ملکی محرابی بیابد و نداند که بانی آن مسلمان
بوده اند یا غیر ایشان اعتماد کردن بآن جایز نیست و بعضی گفته اند که جایز است اعتماد
کردن بر قبله بلاد اسلام و اگر چه متمکن از علم بقبله باشد و ظاهر آن است که با وجود
تمکن از علم اعتماد بآن جایز نباشد زیرا که با وجود قدرت بر تحصیل یقین بقبله
اعتماد کردن بمظنه راهی ندارد لیکن مخفی نیست که ظنی که از آن حاصل میشود اقوی
است از ظنی که از بعض علامات مذکوره و از اخبار یک نفر یا چند نفر عادل بهم
میرسد پس در وقت تعارض تقدیم آن لازم است پس با وجود آن اجتهاد کردن
بعلامات و امارات از درجه ساقط است زیرا که بحسب عادت ممتنع است که خلایق بسیار
در زمان متمادی بر خلاف جهت قبله بنا کنند و اموات خود را دفن کنند بلی محتمل است
که در بنا و بنیان سهو و غلط و اشتباهی شده باشد پس اگر حاذقی خبیری بقواعد هیئت اجتهاد
کند در قبله مسجدی و نظر بآن اجتهاد با امارات و علامات در آن تیامن یا تیاسری بیابد
و از برای او ظنی حاصل شود که اقوی باشد از ظنی که از آن بنا حاصل شده جایز است که
بظن اجتهادی عمل کند و تیامن یا تیاسر را بعمل آورد و اما علامات قبله اهل شام
و حوالی آن از حلب و حماه و حمص و بیت المقدس و عمان سه امر است اول آنکه جدی را
بر پشت دوش چپ گیرند دوم آنکه سهیل را در وقتی که بغایت بلندی میرسد در
مابین چشمها گیرند سیم آنکه بنات النعش را در وقت غایت هبوط و انحطاط یعنی در
وقتی که بنهایت قرب بافق بهم میرسانند بر پشت گوش راست گیرند و علامات قبله اهل
یمن و عدن و صنعا و مواضعی که در حدود آنهاست عکس علامات اهل شام است پس باید
جدی را در پیش روی راست گیرند و سهیل را در مابین دو کتف گیرند و بنات النعش را

برچشم چپ گیرند وعلامات قبله اهل مغرب آنست که ثریا را در وقت طلوع بر جانب
راست گیرند وعیوق را در وقت طلوع بر جانب چپ گیرند وجدی را در برابر دوش چپ
گیرند وعلامات اهل مشرق عکس علامات اهل مغربست فصل سیم در بعضی احکام
که متعلق بقبله است ودر آن چند مسئله است مسئله اول در صورتیکه رجوع بعلا
مات میسر نباشد بجهت مانعی چون ابر وغیر آن تحصیل ظن میکند بهر عنوان که ممکن باشد
وبا وجود امکان از تحصیل ظن عمل بظن میکند ونماز کردن بچهار جانب لازم نیست
وبعضی لازم دانسته اند واین ضعیفست مسئله دوم اگر کسی از بعضی امارات تحصیل
ظن میکند وشخصی بخلاف آن اخبار نماید مشهور آنست که بظن خود عمل میکند و
اقوی آنست که هر یک از دو ظن که اقوی است بآن عمل میکند سیم اگر امارات بالجمله
مفقود باشد وعادلی بقبله اخبار نماید اقرب آنست که باید بقول او عمل کند و
بعضی گفته اند در این صورت باید بچهار جانب نماز کند واین بغایت ضعیف است
وحق آنست که در این صورت اگر فاسقی یا کافری از قبله خبر دهد وقول او مفید ظن باشد
عمل کردن بآن جایز است چهارم چون رجوع بظن اقوی لازم است پس در صورت تعارض
اخبار عادل وغیر عادل تقدیم قول عادل لازم است بشرط تساوی در جزم ومعرفت واگر
عادل عین جبین وغیر عادل اخبر باشد بنحوی که ظن او حاصل از قول ثانی اقوی باشد از ظن
حاصل از قول اول تقدیم ثانی متعین است پنجم مشهور آنست که عامی متمکن از معرفت
ادله قبله در وسعت وقت تقلید دیگری نمیتواند کرد وبعضی گفته اند جایز است تقلید
عدل عارف کند واین بعید نیست خصوصا هر گاه ظنی که از قول او حاصل شود اقوی
از ظنی باشد که از اجتهاد خودش بهم میرسد ششم نابینا وعامی که متمکن از اجتهاد
قبله بامارات نباشد وکسیکه مطلع بر علامات قبله باشد اما بجهت مانعی چون ابر
ومانند آن اجتهاد نتواند کرد تقلید میکند وظاهر آنست که جایز است ایشانرا تقلید
فاسق وکافر وزن وطفل هر گاه اعتماد ووثوق بقول ایشان باشد وبعضی گفته اند
از ایشان تقلید نمیکند ونماز بچهار جانب میکند واول اقوی است وچون رجوع

بظن

بظن اقوی لازم است لهذا اگر تواند محرابی از مساجد مسلمین یافت از آن مقدم میدارند
هفتم هر گاه اسباب اجتهاد وتقلید هر دو مفقود شود وبهیچ طریق ظن حاصل
نتوان نمود مشهور آنست که بچهار جانب نماز میکند واین احوط است لیکن اقوی
آنست که یک نماز بهر طرفی که اتفاق افتد کافیست واگر بعد از انقضاء وقت معلوم
شود که بغیر قبله نماز کرده اعاده بر او لازم نیست وبنا بر قول مشهور هر گاه مانعی باشد
از نماز کردن بچهار جانب چون تنگی وقت قدری نماز میکند که وقت گنجایش آن داشته
باشد پس اگر وقت چهار نماز تنگ باشد که پیش از یک نماز نتوان کرد یک نماز اکتفا میکند
بهر طرفی که خواهد وبنا بر مشهور باید چهار جانب چنان باشد که بچهار طرف دو خط
باشد که بزوایای قائمه تقاطع کنند تا هر دو جهت در برابر هم باشند وبعضی گفته اند بچهار
طرف بهر نحو اتفاق افتد کافیست واین بعید است هشتم مشهور آنست که تیاسر
از برای اهل عراق مستحب است یعنی بعد از آنکه قبله بعلامات معین شود سنت است
که از آنچه معین شده اندکی میل بجانب چپ بکند وتحقیق نیست که این حکم
مبنی است بر آنکه قبله بعید حرم باشد چنانکه جمعی گفته اند وبنا بر آنچه مذکور شد
که قبله بعید جهت است که بعلامات مذکوره تعیین میشود استحباب تیاسر معنی ندارد
نهم واجب است استقبال قبله در نمازهای واجبی در حضر وسفر با وجود
امکان واگر مسافر متمکن از نماز کردن بر زمین نباشد ولابد باشد که سواره نماز
کند نماز میکند ودر وقت رکوع وسجود اشاره میکند لیکن واجب است که با وجود
آنکه سواره است رو بقبله کند در همه نماز اگر میسر باشد واگر در همه نماز میسر نباشد
هر قدری از نماز که رو بقبله کردن میسر باشد رو بقبله میکند وهر وقت که مرکب
او از قبله منحرف میشود او منحرف بجانب قبله میشود واگر اصلا متمکن از استقبال
قبله نباشد همین در وقت تکبیر احرام رو بقبله میکند ونماز او صحیح است و
اگر در وقت تکبیر احرام هم رو بقبله کردن ممکن نباشد بهر طریق اتفاق افتد تکبیر
احرام میگوید ونماز میکند ونمازش صحیح است وهم چنین است حکم کسیکه کلاید

باشد از نماز کردن در وقت راه رفتن و جهت خوف از دزد یا درندگان مثلا نتواند از برای مکث کند و بعضی گفته اند جواز نماز در حال راه رفتن در این صورت باید در تنگی وقت باشد و این احوط است و اگر چه با وجود دانستن او که عذر او تا آخر وقت دفع نخواهد شد در وسعت وقت نیز جایز است و اگر در موقف زمین نتواند از برای نماز مکث کند اما نماز کردن او سواره و پیاده در حین راه رفتن هر دو ممکن باشد مخیر است که سواره نماز کند یا پیاده و بهتر آن است که در هر باب که افعال نماز بهتر تواند بجا آورد آن را مقدم بدارد **دهم** اگر کسی متمکن باشد که بر پشت چاروا یا مانند تخته که دو طرف آن بر مثل دو درخت بسته باشد و معلق باشد نماز کند و جمیع واجبات از قبیل رکوع و سجود و قیام و قعود و غیر اینها را درست بجا آورد شبهه نیست که در حالت اضطرار نماز او صحیح است و در حالت اختیار که تمکن از نماز کردن بر روی زمین باشد مشهور آن است که نمیتواند بر آن نماز کند و جمعی جایز دانسته اند و ظاهر آن است که هرگاه آن چاروا و تخته قرار داشته باشد و ساکن باشد و حرکت نکند نماز بر آنها جایز است و اگر در حرکت باشد نماز بر آنها بی صورت است **یازدهم** نماز در کشتی مانند نماز بر چاروا است که بقدر امکان باید رعایت استقبال قبله بکند و هر قدر که ممکن نباشد ساقط است و فرق آن است که نماز در کشتی بنحو مذکور در حالت اضطرار و اختیار هر دو میتوان کرد و اگر متمکن باشد که از کشتی بیرون آید و در زمین نماز کند و یا داخل کشتی شود یا کشتی نزدیک بساحل باشد که تواند نماز را در خشکی دریافت بیرون آمدن و صبر کردن لازم نیست بلکه میتواند با وجود این نماز را در کشتی بنحو مذکور بجا آورد **دوازدهم** جایز است بجا آوردن نافله در حالت سواری و رفتار و استقبال قبله لازم نیست خواه در سفر باشد یا در حضر و خواه مضطر باشد یا مختار بلی استقبال قبله بقدر امکان سنت است و از برای رکوع و سجود اشاره میکند و باید سر فرود آوردن از برای سجود بیشتر باشد از سر فرود آوردن جهت رکوع و اگر بر زمین قرار داشته باشد جایز نیست نافله بر خلاف

جهت قبله کند و صحیح جایز نیست رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و ممکن نبود داشته باشد **سیزدهم** هرگاه کسی رو بجهتی نماز کند بجهت مشتبه بودن قبله و عدم تمکن از تحصیل معرفت آن یا بجهت تنگی وقت از تحصیل معرفت یا بجهت کاهل کردن او یا آنکه او قبله است و بعد از فارغ شدن معلوم شود که خطا کرده پس اگر انحراف او چندان نبوده که بحد مشرق یا مغرب رسیده باشد نماز او صحیح است و اعاده لازم نیست خواه وقت باقی باشد یا نه و هرگاه در مشرق یا مغرب نماز کرده باشد اگر وقت باقی باشد اعاده میکند و اگر وقت بیرون رفته باشد نماز او صحیح است و قضا لازم نیست و اگر انحراف او زیاده از حد مشرق یا مغرب بوده باشد یعنی روی او ما بین مشرق و مغرب از سمت جنوب بسمت شمال گشته باشد خواه پشت بقبله بوده یا قبله در ما بین پیش رو و جانب راست او بوده یا در ما بین پیش رو و جانب چپ او بوده یا در ما بین پس پشت و جانب راست او بوده یا ما بین پس پشت و جانب چپ او بوده اقرب آن است که در همه این صورتها در وقت اعاده میکند و اگر وقت بیرون رفته باشد نماز او صحیح است و قضا لازم نیست و بعضی قضا را لازم دانسته اند و این احوط است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که از قبله منحرف است پس اگر بحد مشرق یا مغرب نرسیده باشد بجانب قبله رو میکند و نمازش صحیح است و اگر بحد مشرق یا مغرب رسیده باشد خواه از آن گذشته باشد یا نه نماز را از سر میگیرد مگر آنکه معلوم شدن خطا در تنگی وقت باشد که اگر نماز را از سر گیرد از وقت در نیابد که در این صورت حکم کرده اند که باید بجانب قبله گردد و نماز را تمام کند و بر او قضا لازم نیست و بدانکه بعضی گفته اند که کسی که از راه فراموشی یا جهل بمسئله رو بسمتی نماز کند و بعد از آن معلوم شود که خطا کرده در حکم مثل کسی است که بجهت ظن یا تنگی وقت رو بجهتی نماز کند و بعد معلوم شود که خطا کرده و بعضی گفته اند که بر ایشان اعاده در وقت و قضا در خارج وقت مطلقا لازم است و بی آنکه تفصیل کرده اند و ظاهر در این باب قول اول است اما در جاهل بمسئله تردد دارد **چهاردهم** هرگاه کسی [illegible]

[illegible marginal notes]

نماز بی اجتهاد در قبله کند و ظن باو حاصل کند و نماز کند در صحت نمازها بنا بلید
بنا را بر آن گذارد و نماز کند و احتیاج باجتهاد تازه نیست مگر اینکه از برای او شکی
بهم رسد که در این صورت باید اجتهاد تازه کند **یازدهم** بعد از آنکه بعلامات مقرره
یا باجتهاد قبله معین شود واجب است که بطریقی که معین شده رو بآن نماز شود
و اگر عمدا از آن انحراف شود و اگرچه بقدر قلیلی باشد نماز باطل است و حق آنست که
در صورت اجتهاد اگر مخالفت از مقتضای اجتهاد کند و از آن عمدا منحرف شود نماز
او باطل است و اگرچه بعد معلوم کند که در برابر قبله بوده است **دوازدهم** اگر کسی دیگری را
اعلام کند که قبله چنین است و آن دیگری بقول او مشغول نماز شود و در اثناء نماز دیگری
او را خبر دهد که قبله بجهت دیگر است پس اگر در نزد مصلی آن دو نفر از حیثیت عدالت
و معرفت بامر قبله مساوی باشند باید بجهتی که اول ایستاده نماز را تمام کند و اعتنا بخبر
دوم نکند و اگر اعتماد بر دوم اوثق باشد باید بقول او عمل کند **سیزدهم** هرگاه جمعی در
اجتهاد قبله با هم مخالفت کنند و هر یک سمتی را قبله دانسته جایز نیست که بعضی
ببعض دیگر اقتدا کند زیرا که باعتقاد هر یک نماز دیگری باطل است **مقصد چهارم**
در لباس مصلی و احکامی که متعلق بآن است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در بیان پوشانیدن بدن و آنچه بآن تعلق دارد و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
واجب است پوشانیدن عورت در نماز خواه کسی باشد که نگاه کند یا نباشد و خواه نگاه
کننده محرم باشد چون زن و کنیز و خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در جای تاریکی تنها
نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است و باطل بودن در صورتیست
که از عمد نپوشد پس اگر فراموش کند یا غافل شود از پوشانیدن نماز او باطل نیست
دوم مراد از عورت در مرد قبل و دبر و خصیه است و بعضی ما بین ناف و زانو را عورت
دانسته اند و بعضی از ناف تا نیمه ساق را عورت دانسته اند و اول اقوی است و بنا بر این
ران و الیتین داخل عورت نیست و واجب همین پوشانیدن قبل و دبر و خصیتین است
و پوشانیدن بیک جامه کافی است و در مرد تعدد جامه لازم نیست و اظهار آنست

که معنی پوشیدن لازم و رنگ است و پوشیدن حجم لازم نیست پس اگر عورتین را بحنا
یا مانند آن بجامه یا کرباسی بپوشاند بنحوی که رنگ نمایان نباشد کافیست و اگرچه
حجم نمایان باشد بلی اکتفا کردن بمجرد پوشیدن عورت بمثل کرباس و زیرجامه بدون
پوشیدن جامه که همه بدن را بپوشاند چون قبا یا عبا و امثال آن مکروه است و اگرچه
حجم را نیز بپوشاند و اما عورت در زن همه جسد اوست پس بر او واجب است که جمیع
بدن خود را بپوشاند مگر عضوی که پوشانیدن آنها لازم نیست اول رو دوم دو کف
دستها از ظاهر و باطن آنها و حد کف از بند دست راست تا سر انگشتان سیم ظاهر و باطن
دو قدم یا علی الاحوط بلکه اقوی وجوب پوشیدن موست و بنا بر این نماز کردن زن
در یک جامه جایز نیست و واجب است که در کمتر از دو جامه نماز نکند یکی مانند
پیراهن یا نیمته و امثال آن که جسد خود را بآن بپوشاند و دیگری مقنعه که سر خود را
بآن بپوشاند پس نماز کردن زنان در حمام بمجرد بستن لنگ جایز نیست مگر بستن دو قطعه
لنگ که همه بدن و سر را فرو گیرد جایز است و اگر زن کنیز یا دختر غیر بالغه باشد پوشیدن
سر بر او واجب نیست **سیم** هرگاه قدرت بر جامه که ساتر عورت باشد نداشته
باشد جایز است که از امثال برگ درختان و علف بپوشاند یا بدون قدرت بر جامه ظاهر
آنست که برگ و علف مجزی نباشد و جمعی گفته اند که اگر برگ و علف یافت نشود
و تواند از گل بپوشاند واجب است که بپوشاند و ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را
بعمل آورد و این قول محل تامل است و بعضی گفته اند که اگر هیچ ساتری نیابد و مانند
گودالی بیابد لازم است که داخل آن شود و نماز را ایستاده با رکوع و سجود بعمل آورد
و صحتی در این خصوص بنظر نرسیده **چهارم** هرگاه کسی اصلا قدرت بر ساتری نداشته
باشد باید برهنه نماز کند پس اگر از نظر کردن غیر ایمن باشد ایستاده نماز میکند
و رکوع و سجود را باشاره بعمل می آورد ~~و اگر ایمن از نظر کردن غیر نباشد نشسته نماز~~
~~میکند و رکوع و سجود را باشاره بعمل می آورد~~ و اگر ایمن از نظر کردن غیر نباشد نشسته
نماز میکند و رکوع و سجود را باشاره بجا می آورد و باید اشاره بخم کردن سر باشد

یا امکان و اگر آن ممکن نباشد بچشم اشاره میکند و باید در سجود فرود آوردن سر بیشتر
از فرود آوردن در رکوع باشد و اگر ممکن باشد که چیزی را بلند کند و بران سجده کند
بنوعیکه عورت او نمایان نشود چنان کند و اگر در رکوع یا سجود اشاره نکند تا رکوع
و سجود بعمل آورد نماز او باطل است خواه بر سبیل عمد باشد یا از فراموشی و سهو یا
یا از راه جهل بمسئله باشد پنجم بعضی گفته اند که برهنه باید نماز را تاخیر
کند تا آخر وقت و بعضی گفته اند که تاخیر لازم نیست و در وسعت وقت میتواند
نماز کند و ظاهر آنست که اگر ظنی هم برسیدن ساتر داشته باشد تاخیر لازم است
والا فلا ششم هرگاه کسی برهنه باشد و جز پیه لباس بقیمت واقعی ممکن باشد
واجبست بخرد و همچنین اگر بزیاده از قیمت واقعی ممکن باشد لازم است بخرد در صورتیکه
که باعث ضرر معتد به او نشود و اگر جامه بعنوان عاریه یا هبه از برای او میسر باشد
واجبست که قبول کند هفتم اگر از راه نسیان و فراموشی عورت نپوشیده
نماز کند نماز او صحیح است و اگر در اثنا نماز بخاطرش آید که عورت را نپوشیده پس اگر
تواند که آنرا بپوشاند بدون آنکه فعل منافی چون فعل کثیر و پشت بقبله کردن
بعمل آید واجبست که بپوشاند و اگر موقوف بر فعل منافی باشد بعضی گفته اند
که اگر در وسعت وقت باشد یعنی ممکن باشد که بعد از قطع نماز و پوشانیدن عورت
نماز را از سر بگیرد و ادراک وقت در یابد اگرچه بیک رکعت باشد باید چنان کند
و اگر وقت بنوعی تنگ باشد که این ممکن نباشد باید نماز را تمام کند و نماز او صحیح است
و ظاهر آنست که مطلقا باید نماز را تمام کند خواه وقت وسعت داشته باشد
یا نه و بعضی از جهت پوشیدن عورت جایز نیست و چون نپوشیدن عورت
از راه فراموشی شده ضرری ندارد و همچنین است حکم اگر در اثنا نماز بدون عمد عورت
مکشوف شود یا ابتدا بجهت عدم قدرت بر ساتر برهنه داخل نماز شود و در اثنا
نماز ساتر بهم رسد هشتم اگر غیر از جامه ابریشمی جامه دیگر نیابد واجبست
که برهنه نماز کند و نماز در جامه ابریشم جایز نیست و اگر غیر از دو جامه که یکی

از ابریشم

از ابریشم و دیگری نجس باشد نیابد و مضطر باشد بجهت سرما و مانند آن که یکی از اینها را بپوشد و نماز
کند واجبست که در جامه نجس نماز کند نهم ظاهر آنست که لازم در پوشانیدن عورت
آنست که از هر طرف در بالا پوشیده شود بنوعیکه اگر در تحت زمین باشد کسی او را نبیند
و پوشانیدن از زیر لازم نیست پس اگر مانند عبا یا پیراهنی بپوشد که در وقتی که
بر زمین بایستد یا بنشیند یا بسجود رود عورت او نمایان نباشد کافیست و اگرچه
اگر بر بلندی باشد نسبت بانکه در پایین است نمایان باشد و اگر جامه بپوشد
که در آن سوراخها باشد پس اگر عورت در برابر سوراخ نباشد مانعی ندارد و اگر در برابر
سوراخ باشد که نمایان باشد نماز در آن جامه جایز نیست و اگر دو طرف سوراخ را بدست
جمع کند بنوعیکه بجامه عورت پوشیده شود نماز صحیح است و اگر دست بر موضع سوراخ
گذارد بنوعیکه پوشیدن بدست متحقق شود نماز صحیح نیست دهم جایز است
که در نماز میت پوشانیدن عورت لازم نیست پس برهنه میتواند نماز میت کند هرگاه
ناظری نباشد یازدهم نماز جماعت از برای برهنگان مستحب است پس اگر جمعی برهنه
باشند از مردان یا زنان و خواهند فضیلت نماز جماعت را دریابند همگی در یک صف
بنشینند و پیشنماز در میان صف مینشیند بنوعیکه زانوهای او پیشتر از ایشان باشد
و همگی رکوع و سجود را باشاره بجای آورند فصل دوم در شروط لباس مصلی بدانکه
در لباس مصلی چند چیز شرط است شرط اول آنکه پاک باشد و نجس نباشد و این شرط
با آنچه متعلق بآن است از احکام در باب طهارت بتفصیل مذکور شد شرط دوم آنکه از جنس
مرده نباشد و این نیز بتفصیل مذکور شد شرط سیم آنکه از پوست و مو و پشم و کرک
و پر حیوانی نباشد که گوشت آن حرام است چون روباه و سمور و شیر و پلنگ خواه
تذکیه بر آن واقع شود مانند سباع یا واقع نشود چون غیر اینها از حیوانات حرام گوشت
و خواه پوست اینها را دباغت کرده باشند یا نه پس اگر کسی نماز کند در جامه که از پوست
یا پشم یا مو یا کرک حیوان حرام گوشت باشد نماز او باطل است و در اینجا چند مسئله است
که باید اشاره بآن شود مسئله اول در حیوانی است که گوشتش حرام است و باید

این نماز در پوست و کرک ان جایز است اول خز است و ان حیوانیست دریائی که
در خشکی نمی‌تواند بود و میان علما خلافی نیست که نماز در پوست و پشم او جا
یز است لیکن بعضی از علما گفته‌اند که انچه امروز بخز شهرت یافته معلوم نیست که ان
خز باشد و حق ان است که در وقت خز بودن شهرت و شیوع در میان تجار و ارباب
وقوف در شناختن پوستها کافیست دوم سنجاب و اقوی ان است که نماز در پوست
و پشم ان جایز است و جمعی از ان منع کرده‌اند و ظاهر ان است که با وجود گرفتن پوست سنجاب
از دست مسلمان نماز در ان جایز است و بعضی گفته‌اند باید علم بتذکیه ان بهم رسد
زیرا که در میان تجار و صاحبان پوست مشهور است که ان را تذکیه نمیکنند و شکی نیست که
تحصیل علم بتذکیه بحسب عادت متعذر است و نقلی اینکه اصل در تذکیه مسلم صحت است
همینکه از دست مسلمان گرفته شود استعمال ان در نماز جایز است مسئله دوم
جایز نیست نماز در پوست و موی سمور و روباه و خرگوش و قول بجواز ضعیف است
و همچنین جایز نیست نماز در جامه که بان موی روباه یا خرگوش مخلوط باشد یعنی از
از موی انها و موی دیگر مثلا با هم ساخته باشند یا از موی انها و موی حیوانی حلال
گوشت ساخته باشند مسئله سیوم جایز نیست نماز در بند جامه و کلاهی که از پوست
و موی حیوان حرام گوشت ساخته باشند خواه روباه و خرگوش باشد یا غیر ان بغیر
از پوست و موی خز و سنجاب که از موی حیوان حرام گوشت دیگر مخلوط باشد مسئله
چهارم اظهر ان است که جایز نبودن نماز در پشم و مو و کرک و پوست حیوان حرام گوشت
مخصوص است بصورتی که انها لباس یا جزو لباس شده باشد پس اگر جزو لباس نباشد
چون موهائی که بر جامه افتاده باشد یا بر بدن چسبیده باشد نماز با ان جایز است و
همچنین با فضله از فضلات حیوان حرام گوشت که نجس نباشد نماز جایز است و اگر
در وقت نماز با ادمی باشد مانعی ندارد خواه ان حیوان نفس سائله یعنی خون جهنده داشته
باشد یا نه و هرگاه در جامه ادمی موی انسان یا گربه یا الوده باموم یا عسل یا ابریشمی
باشد یا با او چیزی باشد که دست او ان گرفته باشد که پوست لالی است یا با او

استخوان فیل باشد یا ماهی باشد یا با او شاخ دیگر باشد که بر ان پوست و موی حیوان باشد
مبتلا بان نماز کند و بعضی گفته‌اند که از مطلق فضلات حیوانات حرام گوشت اجتناب
لازم است چه از مو و چه از اجزا خواه حیوان نفس سائله داشته باشد یا نه مگر انچه
اجتناب از ان متعذر یا متعسر است چون کیک و پشه و موی انسان و چرب و قرمز و موم
و امثال انها و حق ان است که اجتناب لازم نیست همچنانکه از اخبار معتبره معلوم
میشود بلی مستحب است بجهت حدیثی ضعیف که در منع رسیده مسئله پنجم اگر در جامه شک
بهم رسد که ایا از پشم یا مو یا کرک حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت بعضی گفته‌اند
نماز در ان جایز نیست و این احوط است و اگرچه نظر بدلیل اقوی جواز است مسئله ششم
جایز است نماز در لباسی که ساخته شده باشد از چیزی که از زمین روئیده باشد
چون کتان و پنبه و علف و همچنین جایز است در پوست حیوانی که حلال گوشت باشد
بشرطی که تذکیه شده باشد و اگرچه ان پوست را دباغت نکرده باشند و همچنین جایز است
در جامه که از پشم یا مو یا کرک حیوان حلال گوشت باشد اگرچه ان حیوان میته باشد
بشرطی که موضع اتصال پشم و مو و کرک را بشویند شرط چهارم در لباس ان است که اگر مرد
یعنی ابریشم محض نباشد و پوشیدن حریر محض بر مردان حرام است خواه در حال نماز خواه
در غیر ان و نماز مرد در لباسی که از حریر محض باشد جایز نیست خواه ان لباس بقدری باشد
که ساتر عورت باشد یا کمتر باشد و پوشیدن حریر محض و نماز کردن در ان از برای زنان
جایز است و ابن بابویه بران است که زنان را نیز نماز در لباس حریر محض جایز نیست و
این قول ضعیف است و تحریم پوشیدن حریر و باطل بودن نماز در ان مخصوص است بحال
اختیار پس در حال ضرورت چون دفع سرما و گرما جایز است و همچنین در حال حرب جایز است
و تحریم مخصوص است بحریر خالص پس اگر مخلوط باشد با ریسمان یا غیر ان بحیثیتی که در عرف
اهل عرف ان را حریر محض نگویند پوشیدن ان و نماز کردن در ان جایز است و بعد از انکه در عرف ان را
حریر محض نگویند پوشیدن ان در نماز و غیر نماز مانعی ندارد و اگرچه ریسمانی که بان مخلوط
شده بسیار کمتر از ابریشم باشد و در بعضی اخبار رسیده که اگر ریسمان ده یک ابریشم باشد

کافی است و بهر تقدیر لازم است که آنچه مخلوط میشود از ریسمان یا غیر نقره یا ابریشم
باقیه شود پس اگر حریر را بغیر حریر بدوزند حرمتش رفع نخواهد شد خواه پارچه از ریسمان و امثال
آن روی حریر بدوزند یعنی یکی هر دو یک پارچه شود یا بر روی آن یعنی چکن دوزی ریسمان
بدوزند یعنی که همان پارچه را نیز دوزکرده و اگر برعکس باشد یعنی پارچه ریسمانیه را با ابریشم
چکن دوزی کنند یعنی که ابریشمهای دوخته بیکدیگر متصل شود و آن پارچه را بپوشاند
پوشیدن آن حرام است و نماز در آن جایز نیست زیرا که آنچه دوخته شده در لباس
صادق است و اگر چه قطع نظر از آن پارچه ریسمانیه باشد همچنانکه از جزئی جاهای
مشهور بنقش و دوتاییه معلوم میشود و اگر ظاهر جامه حریر باشد و آستر آن غیر حریر
یا برعکس پوشیدن آن حرام است و همچنین است اگر حریر در میان ظاهر و آستر باشد
مثل اینکه بعوض پنبه پارچه از حریر یا ابریشم گذاشته باشند و در میان بند
زیر جامه و کلاه و عرقچین و امثال آن از چیزهائیکه بتنهائی ساتر عورت نیست
و از لباس شمرده میشود خلاف است و اقوی منع است و همچنین است حکم تکمه
و بند چاقشور بشرطی که از ابریشم و بافته باشد اما اگر بر عضوی نه بسته باشد که آن
ملابس شده باشد بلکه در همراه او باشد مانعی ندارد و نماز کردن با آن جایز است و
بنا براین اگر دستمالی از حریر در وقت نماز در جیب او باشد ضرر ندارد و اگر
بر دست یا پا بسته جایز نیست و احوط آنست که اجتناب بکند از تحمل پیراهن و [illegible]
و منطقه که از ابریشم باشد بلکه احوط اجتناب است از تکمه حریر اگر چه اقوی آنست
که اجتناب لازم نیست و سجاف اگر زیاد از مقدار چهار انگشت که بیکدیگر ضم شده
باشد نباشد مانعی ندارد و اگر زیاد باشد جایز نیست و اگر چه همین یک جزو آن
زیاد باشد همچنانکه در بعضی از جبه‌ها اتفاق می‌افتد که در گوشهای دامان آن
که محل اتصال دو طرف سجاف است زیاد از چهار انگشت میشود و اگر چه سایر اجزا
آن زیاد نیست و اگر کسی از مطلق سجاف حریر اجتناب کند بهتر است و کم از ابریشم
[illegible] است پس پوشیدن آن و نماز در آن جایز نیست و همچنین ملبوس [illegible] حریر است و اجتناب

هرگاه ابریشم یا بدون [illegible]
[illegible]
باین تعلق گرفت

از آن واجب است و تتمه آن تعلقی بجهت آن است که کرمی که ابریشم از آن
بعمل می‌آید [illegible] و اظهر آنست که بر ولی واجب
که اطفال را از پوشیدن حریر منع کند و بعضی واجب دانسته‌اند و جایز است سوار
شدن بر حریر و فرش نمودن آن و بر آن نشستن و خوابیدن و نماز کردن و اگر نماز
بر روی آن نکند بهتر است و جایز است که در وقت خوابیدن از آن بر خود اندازد

شرط پنجم در لباس آن است که طلا نباشد و این شرط نیز مخصوص مردان است
و زنان را لباس طلا پوشیدن و در آن نماز کردن جایز است و طلا نیز مانند حریر است
که هر گاه لباس شود پوشیدن آن بر مردان حرام است خواه ساتر عورت باشد یا نه
و تفصیل آن بنحوی است که در حریر مذکور شد و در لباس طلا فرقی نیست که
که آن لباس از آن درست شده همه از طلا باشد یا طلا را بر روی او مالیده باشد
و همراه داشتن خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک در وقت نماز مانعی ندارد و از تحمل
و [illegible] و قیطون طلا احتیاط لازم است و احوط اجتناب است از انگشتر و تکمه طلا

شرط ششم از شروط لباس مصلی آن است که غصبی نباشد بلکه ملک مصلی باشد
بحسب عین یا منفعت یا ماذون باشد از جانب مالک آن که آن را بپوشد و در آن
نماز کند باذن صریح یا اذن فحوی باشد یا شاهد حال یعنی قراین و احوالی که مفید علم
قطعی باشد دلالت کند که مالک راضی است بپوشیدن آن و نماز کردن در آن
و اقوی آن است که در مطلق لباس غصبی نماز جایز نیست خواه ساتر عورت باشد
یا نه بلکه اگر سجاف یا تکمه یا ریسمانیه که جامه بآن دوخته شده غصبی باشد نماز با
جایز نیست بلکه اظهر در نظر حقیر آن است که همراه داشتن هر چیز مغصوب در نماز
و اگر چه پول غصبی باشد باعث بطلان نماز است در وسعت وقت و اکثر بر آنند که
این باعث بطلان نماز نیست و خلافی نیست در اینکه بر روی فرش غصبی نماز کردن
یا سجده کردن باعث بطلان نماز است و باطل بودن نماز در جامه غصبی در صورتی است
که علم داشته باشد که آن غصبی است پس اگر جاهل بغصب باشد یا [illegible]

که غصبی است و در وقت نماز کردن فراموش کرد نماز در آن باطل نیست بلکه صحیح است
و اعاده آن لازم نیست اما هرگاه داند که جامه غصبی است لیکن جاهل بمسئله باشد
یعنی نداند که نماز در جامه غصبی جایز نیست و در آن نماز کند نماز او صحیح نیست
و اعاده آن لازم است و اگر مالک جامه اذن صریح بدهد بغیر غاصب یا بغاصب
که در آن نماز کند نماز کردن هر دو در آن جامه جایز است و هرگاه اذن مطلق
یا عام بدهد مثلا اینکه بگوید هر فلان جامه من که مغصوب شده است راضیم
بنماز کردن در آن یا هر که در آن نماز کند از جانب من ماذون است ظاهر آن است
که همین غیر غاصب تواند در آن نماز کند و غاصب را نماز کردن در آن جایز نیست
زیرا که نظر بعادت در میان عالم مردمان که خشمناک بر غاصب اموال خود میباشند
ظنون قوی حاصل میشود که مراد او از اذن مطلق و عام اذن بغیر غاصب است فصل
سیم در مستحبات و مکروهات که متعلق است بر لباس مصلی اما مستحبات
چند چیز است اول آنکه سفید باشد و از پنبه و کتان باشد دوم آنکه پاکیزه
ترین جامهای او باشد سیم آنکه منسوج با بریشم نباشد چهارم آنکه مصلی عمامه
بر سر داشته باشد و عمامه تحت الحنک داشته باشد پنجم آنکه در نعلین عربی
نماز گذارد ششم آنکه مرد تمام بدن خود را بپوشاند مگر آنچه بودن آن معتاد
باشد چون رو و دستها هفتم آنکه زن در نماز از سه جامه کمتر نپوشد پیراهن
و جامه که بر بالای آن باشد و روپاک و اما مکروهات چند چیز است اول در پا
داشتن چیزی که پشت قدم را بپوشاند و بعضی از ساق یا مفصل ما بین قدم و
ساق را بپوشاند چون کفشهای متعارف و امثال آن که ساق ندارد که بن پا و پشت
پا را بپوشاند جمعی از علما گفته اند که نماز در پاپوش بی ساق حرام نیست و اظهر
کراهت است و لیکن بهتر آنکه احتیاط را مراعات باید کرد و بغیر تقدیر نماز کردن
در آنچه ساق داشته باشد چون چکمه و جوراب و مسح و امثال آن جایز است باتفاق
جمیع علما دوم نماز گذاردن در جامه یا انگشتری که در آن صورت حیوان باشد

حیوان

حیوان چون نقش درخت و گیاه باشد سیم نماز گذاردن بر جانماز ابریشمی چهارم آنکه
لباس سیاه باشد مگر عمامه و عبا و چکمه که نماز کردن در این هر سه اگر سیاه باشد
مکروه نیست پنجم آنکه رنگ سیر داشته باشد چون سرخ و زرد و امثال آن
ششم آنکه از چیزی باشد که کافران بافته باشند یا دوخته باشند هفتم
آنکه از رخت شخصی باشد که از نجاست اجتناب نکند هشتم آنکه از رخت شخصی
باشد که از غصب کردن مال مردم مضایقه نداشته باشد نهم آنکه مرد در یک
جامه نماز کند و آن یک جامه نازک باشد لیکن از بیرون عورتین عیان نباشد
و اگر عیان باشد نماز در آنجا جایز نیست دهم آنکه در لنگی که بر بالای پیراهن بسته
باشد نماز کند یازدهم آنکه در عمامه نماز کند که حنک نداشته باشد دوازدهم آنکه نماز
کند و در دست او انگشتر آهن باشد یا با او چیزی باشد که ظاهر باشد از کارد و خنجر
و شمشیر و زنجیر و غیر آن اما اگر پنهان باشد در غلاف یا در چیزی دیگر مانعی ندارد
سیزدهم آنکه پیش نماز بی ردا امامت کند و آنچه از اخبار معلوم میشود آن است
که کراهت نماز بدون ردا در صورتی است که جامه او منحصر در یکی باشد بلکه در پیراهن یا شلوار
و مراد از ردا جامه ایست که بر دو کتف افکنده شود چون عبا و جبه بلکه شال و [illegible]
ضرورت جایز است اکتفا کردن هر چه توان از آن بر دو کتف انداخت و اگر چه جامه باشد
چون بند زیر جامه و امثال آن اما در حالت اختیار کافی نیست بلکه تشریع است چهاردهم
آنکه زن نماز کند و در پای او خلخالی باشد که صدا کند پانزدهم آنکه نماز کند در قبایی
که بندهای آن بسته باشد شانزدهم آنکه مرد با دهان بند و زن با نقاب نماز کند
بشرطی که منع از قرائت نکند و اگر منع کند جایز نیست هفدهم از مکروهات اشتمال
صماست و در تفسیر آن خلاف است و اظهر آن است که عبارتست از اینکه ردا را
جامه که بر دوش انداخته است از زیر بغل بیرون آورد و هر دو طرف را بر یک طرف
اندازد و این عمل را صما گویند باعتبار اینکه صما سنگی است صلب که هیچ منفذ و سوراخ
نداشته باشد و این عمل باعث آن میشود که هر منافذ و راهها بر دستها بسته شود

مقصد پنجم در مکان مصلی و در ان چند فصل است فصل اول در شروطی که مراعات انها در مکان نماز واجب است و ان چند شرط است شرط اول انکه مکان مباح باشد یعنی مملوک مصلی باشد بحسب عین یا منفعت یا ماذون باشد باذن صریح چنانچه مالک ان گفته باشد که درین مکان نماز کن یا بالتزام چنانچه گفته باشد که درین مکان باش یا باذن فحوی مثل اینکه شخصی دیگری را بمهمانی بخانه خود برده باشد که درین صورت معلوم است که صاحب خانه راضی است که مهمان در خانه او نماز کند یا اذن شاهد حال چنانچه از قراین و احوال علم حاصل باشد که مالک راضی است بنماز کردن و در اذن شاهد حال شرط است که یقین حاصل باشد برضای مالک و مجرد ظن و اگرچه ظن غالب باشد کافی نیست و مجتهدین ظاهرا اتفاق نیست در جواز نماز کردن در صحراها و بلندیها و حمامها و کاروانسراها و دشتها و امثال ان هرگاه مغصوب نباشد و از نماز کردن در انها صریحا مالک نهی نکرده باشد و قرینه نباشد که دلالت کند بعدم رضای مالک بلی اگر ظن عدم رضا باشد مثل اینکه زمین زرع شده باشد و نماز کردن منشا ضرر بزرع باشد درین صورت نماز کردن جایز نیست و همچنین اگر قرینه باشد که دلالت کند که مالک راضی نیست که این شخص در ملک او نماز کند چنانچه در میان ایشان بغض و عداوت باشد درین صورت نیز نماز کردن جایز نیست و نظر باینکه جواز نماز در صحراها و باغات و امثال ان بجهت اذنی است که از شاهد حال معلوم است اشکال بهم میرسد در نماز کردن در مواضع مذکوره هرگاه مالک انها صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد زیرا که اذن ایشان مناط صحیح نمیتواند شد و ظاهر کلام بعضی ان است که جواز نماز در مواضع مذکوره نه بجهت اذن مالک است که از شاهد حال معلوم میشود بلکه بجهت اذن شارع است و طریقه مسلمین در اعصار و امصار که بی تامل در مواضع مذکوره نماز میکردند و ملاحظه حال مالک نمیکردند و بنا براین اشکالی نخواهد بود در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره هرگاه مال صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد و تحقیق نیست که از اخبار اذن صریحی در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره نرسیده و عمل مسلمین بجهت شاهد حال است نه بجهت

اذنی که از شرع رسیده باشد پس باید اشکال مذکور ملحوظ باشد لیکن حق ان است که در جواز نماز کردن در مواضع مذکوره اگرچه مال صغیر و دیوانه و محجور علیه باشد اشکال نیست و میتوان نماز کرد باعتبار اینکه در اذن شاهد حال لازم نیست که مالک معلوم باشد بلکه همینکه علم حاصل باشد که بجهت عدم تصور ضرر در نماز کردن صاحب راضی است نماز میتوان کرد و اگرچه صاحب ان مجهول باشد و بنا براین هرگاه مکان نماز مال صغیر یا دیوانه یا محجور علیه باشد و از نماز کردن در ان مطلقا تصور ضرر نباشد بنحویکه یقین حاصل باشد که بجهت عدم ضرر ولی ایشان میتواند اذن بدهد بنماز کردن و یقین هم باشد که ولی راضی است درین صورت نماز کردن جایز است و مناط اذن ولی است نه اذن صغیر و دیوانه تا گفته شود که اذن ایشان مناط صحیح نیست و یقین حاصل است که ولی ایشان که پدر است یا جد پدری یا وصی یا مجتهد با وجود عدم تصور ضرر بنماز کردن راضی است بلی اگر راضی نبودن ایشان محتمل باشد باید اجتناب از نماز کرد و هرگاه مواضع مذکوره و غیر انها از املاک غصب شده باشد نماز در انها جایز نیست با وجود علم بغصبیت و فرقی میان غاصب و غیر غاصب و خلاف درین نیست مگر اینکه سید مرتضی گفته است که در صحراهائی که غصب شده باشد نماز در ان جایز است بجهت اینکه اذن شاهد حال که پیش از غصب بود بعد از غصب نیز باقی است و این قول ضعیف است زیرا که گاه هست بعد از غصب مالک بجهت تشفی بر غاصب راضی نیست بنماز کردن احدی نباشد پس یقین باذن حاصل نمیشود و همینکه یقین حاصل نشود نماز صحیح نخواهد بود اگر مناط اذن شارع باشد از هم در صحرا نیست که غصب شده باشد و عمل و طریقه مسلمین نیز در صحراهائی بوده که غصبی نشده باشد زیرا که بعد از غصب اجتناب میکرده اند پس نماز کردن در هیچ مکان غصبی از برای هیچ کس جایز نیست مگر کسی را که مالک رخصت دهد باذن صریح یا فحوی خواه ماذون غیر غاصب باشد یا غاصب و کسی که در مکان غصبی محبوس باشد یا جاهل بغصبیت باشد یا ابتدا میدانسته که غصبی بوده و در این وقت فراموش کرده باشد

نماز او صحیح است و کسیکه جاهل مسئله باشد یعنی نداند که نماز در مکان غصبی جایز
نیست و اگر چه داند که این مکان غصبی است نماز او دران مکان باطل است و اعادهٔ
نماز لازم است و مکان مصلی که واجب است غصبی نباشد موضعی است که در وقت
نماز بران مستقر میشود و اگر چه بواسطه باشد پس اگر بر روی تختی مباح نماز کند
اما ان تخت بر زمین غصبی باشد صادق است که در مکان غصبی نماز کرده اما اگر فرشی
که بران نماز کرده ان برای نماز مباح باشد لیکن دران دیواری مغصوب باشد که
در حالت نماز و بدن مصلی بان برسد ضرری در نماز او نیست و همچنین اگر سقف
موضعی که دران نماز میکند از خشت و گل غصبی ساخته شده باشد ضرر بنماز ندارد
با وجود اباحت زمین و همچنین اگر در خیمهٔ غصبی نماز کند نماز او صحیح است هرگاه
زمین غصبی نباشد و در مکان غصبی فرقی نیست میان انچه عین ان مغصوب باشد
یا منفعت ان مغصوب باشد پس اگر کسی خانهٔ دیگری را از روی جبر چند روز بگیرد
که در انجا بنشیند و بعد از ان خانه را بصاحب رد کند و برود نماز در انجا صحیح نیست
مادامی که ان جا را او در تصرف دارد و همچنین است حکم اگر شخصی از راه کذب دعوی
کند که این خانه را با فلان مدت اجاره کرده ام و باین دعوی این خانه را بگیرد مادامی که در
تصرف اوست مغصوب است و نماز در ان خانه جایز نیست و همچنین است اگر دعوی
کند که مالک این خانه که وفات نموده وصیت کرده که من تا فلان مدت در اینجا ساکن باشم
و باین دعوی در انجا بنشیند و حال انکه کاذب باشد و اگر کسی دیگری را اذن دهد
که داخل ملک او شود بعد از ان او را امر کند که از انجا بیرون رود واجب است که فی
الفور بیرون رود پس اگر در وقتی که او را امر به بیرون رفتن نموده وقت نماز باشد
که وقت وسعت داشته باشد بنحوی که بعد از بیرون رفتن تواند نماز را
دریابد واجب است که بیرون رود و نماز کند و اگر وقت تنگ باشد بنحوی که اگر
بیرون رود نماز را در نیابد واجب است که نیت نماز کند و مشغول نماز شود و با مشغول
بودن نماز از انجا بیرون رود و رکوع و سجود را باشاره بعمل اورد و چون از راه رفتن

حصول معصیت بمکان غصبیت در تخت ...

و صحیح نیست نماز بر فرش غصبی یا تخته غصبی اگر چه زمین مباح باشد و صحیح نیست نماز سوار بر چارپای غصبی اگر چه زمین غصبی نباشد یعنی اگر در حالت سواری نماز کند آن نماز باطل است و مسئله اتفاقیه

است راه رفتن و رو بقبله بودن ضرر ندارد و اگر بعد از متوجه شدن بنماز او را
امر به بیرون رفتن کند در حکم ان چند قول است و ظاهر این است که اگر وقت وسعت
داشته باشد نماز را قطع میکند و بیرون میرود و در بیرون نماز میکند و اگر
وقت تنگ باشد همچنانکه مشغول نماز است بیرون میرود **شرط دوم** در مکان مصلی
ان است که نجس نباشد بنحوی که ان نجاست ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند و از نجاستی
باشد که معفو نباشد پس اگر ان نجاست خشک باشد که کمتر از درهم بغلی باشد سرایت
از جامه و بدن ضرر ندارد بنا بر اظهر و بعضی از ان نیز منع کرده اند ظاهرا وجهی ندارد
و اگر مکان نجس باشد اما خشک باشد که نجاست ان سرایت نکند نماز دران صحیح است
مگر جای سجده یعنی موضعی که پیشانی بران گذاشته میشود که اگر ان نجس باشد نماز
صحیح نیست هر چند خشک باشد و نجاست ان ببدن و رخت مصلی نرسد و در
سایر مواضع سجده یعنی موضع دستها و زانوها و سرهای انگشتان پا همین پاکی
لازم نیست پس اگر این مواضع نجس باشد اما خشک باشد که نجاست بانها سرایت نکند
نماز صحیح است و اگر کسی در موضعی خشک نماز کند که داند بعضی جزء ان نجس است
و نداند که ان کدام است ظاهر این است که بر هر جزئی از ان تواند سجده نمود مادام
که یقین بنجاست ان جزء نداشته باشد و مشهور میان مجتهدین ان است که اگر
ان موضع محصور باشد یعنی چندان وسعتی نداشته باشد چون بوریائی که چرک
و امثال ان باید بر هیچ جزئی از ان سجده نکند و اگر غیر محصور باشد یعنی وسیع
باشد بر هر جزئی میتواند سجده کرد مادامی که علم بنجاست ان جزء نداشته باشد و دلیل
و ظاهر نیست **شرط سیم** انکه مکان سجده از مکان ایستادن بیشتر از قدر یک
خشت بلند تر و پست تر نباشد خواه در زمین مسطح یا غیر مسطح **شرط چهارم** ان است
که مکان نماز بنحوی باشد که مصلی بران قرار تواند گرفت بنحوی که پیشانی بر موضع سجده
متمکن شود و قرار گیرد پس اگر بر روی پنبه یا ... یا جرم علف یا کاه نماز کند که
پیشانی او بر موضع سجده متمکن نشود نماز او صحیح نیست **فصل دوم** در مواضعی که

نماز دران مکروه است وان چند موضع است موضع اول انکه مرد در جایی نماز کذارد که
در پهلوی او یا پیش از او زنی نماز کذارد که دراین صورت نماز هر دو مکروه است هرگاه
مرد و زن هر دو شروع بنماز کنند و یکمرتبه تکبیر احرام کویند واکر یکی پیشتر از یکی
دیکری داخل نماز شده باشد در نماز او کراهیتی نیست وانکه بعد از تکبیرة الاحرام
کفته نماز مکروه است و فرقی نیست که زن محرم باشد یا نامحرم و کراهت در صورتی
است که در میان ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذراع دست فاصله نباشد
پس با وجود مقدم بودن زن اکر در میان ایشان حایلی باشد یا ده ذرع فاصله
باشد کراهیتی نیست واکر مرد مقدم بر زن باشد و زن در عقب او باشد کراهت بر
طرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از فقها بر انند که اکر زن
در پهلوی مرد یا مقدم بر او نماز کذارد و حایل یا دوری مذکور در میان ایشان نباشد
نماز هر دو باطل است که مقارن هم شروع در نماز کرده باشند والا نماز انکه بعد شروع
کرده باطل خواهد بود و اقوی کراهت است با صحت نماز و کراهت در حالت اختیار
است و با وجود اضطرار کراهیتی نیست دوم موضعی که اکثر اوقات اتش افروزند
چون مطبخ و تون حمام و اتشکدههای کبران و صانع اتش پرستان که در ان اتش را عبادت
میکنند هرچند در وقت نماز از اتش خالی باشد و بعضی تخصیص کراهت را به اتش
کده داده اند و در مثل مطبخ و تون حمام نماز را مکروه ندانسته اند سیم خانه که در ان
شراب یا مسکری دیکر باشد چهارم جادههای راه که محل تردد مردمان است پنجم
خانه مجوس یا خانه که مجوسی در ان باشد و در خانه یهودی و نصرانی یا خانه که یهودی
و نصرانی در ان باشد نماز کردن مکروه نیست و همچنین در مساجد یهود و نصاری
که انرا بیع و کنایس کویند نماز کردن مکروه نیست و ظاهر ان است که نماز کردن در مساجد
ایشان موقوف بر اذن ایشان نباشد ششم جایی که اتش افروخته یا چراغی در برابر
باشد و بعضی نماز در برابر اتش افروخته حرام دانسته اند و کراهت اقوی است
هفتم جایی که در برابر صورت حیوان یا غیر حیوان باشد که بر دیواری یا شیئی وامثال

ان نقش شده باشد واکر حایلی بران اندازد یا صورت در طرف راست و چپ باشد
کراهیتی نخواهد بود هشتم اندرون خانه کعبه و پشت بام ان و مکروه بودن نماز
دران مخصوص نماز واجب است نه نماز سنت نهم جایی که چارپایان از اسب و استر
والاغ دران بسته میشود مثل طویله و مانند ان هرچند چارپایان دران نباشد
و در جایی که بعضی نماز کردن مکروه نیست دهم در جایی که در برابر او مصحف
کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرطی که خطان نمایان باشد یازدهم جایی
که مقابل او دیوار دیواری باشد که از بیت الخلا و امثال ان ترشح کند دوازدهم حمام و مراد
از ان غیر رخت کن است و در موضع رخت کندن و در پشت بام ان نماز کردن مکروه
نیست سیزدهم بیت غایط یعنی بیت الخلا و سایر مواضعی که دران بول و غایط کنند
بشرطی که نجاست سرایت نکند واکر سرایت کند نماز کردن در انجا جایز نیست چهاردهم
جای خوابیدن شتران هرچند از شتر خالی باشد پانزدهم سوراخ مورچها
و خاکهایی که مورچها از سوراخ خود بیرون می اورند شانزدهم کنار اب هرچند
اب نباشد هفدهم خانه که دران سگ باشد هجدهم زمین شوره زار نوزدهم
بر بالای برف بیستم جایی که در برابر شخصی باشد یا دری کشاده باشد یا سلاح
بی غلاف یا اهن باشد یا زنی باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی
باشد بیست و یکم بر روی کل بیست و دوم زمینی که دران شغالی و رویده باشد بیست
سیم زمینی که بر اهلش عذاب نازل شده باشد چون مداین صالح و زمین بابل
بیست و چهارم جایی که دران حیوانات را ذبح کنند بیست و پنجم بر روی خرمن کندم هرچند
از اب کل اندوده باشد بیست و ششم بر روی دلک روان بیست و هفتم میان قبرستان
بدون حایل یا دوری ده ذرع شرعی میان مصلی و قبر یا اکر در ما بین مصلی و قبر
از هر یک از چهار طرف یعنی از پیش رو و عقب و راست و چپ ده ذرع باشد
کراهت دفع میشود و در قبر معصوم ع حق ان است که در نزد سر مبارک نماز کردن
سنت است خواه نماز زیارت باشد یا غیر ان با انطوری که موضع سجده مصلی در محاذی

سر مبارک را بنحوی که اصلا مقدم و موخر نباشد و در نزد پای مبارک جایز است با
کراهت مگر اینکه حایل باشد یا ده ذرع فاصله باشد که در این صورت کراهت رفع
میشود و در پشت سر مبارک او که قبر در قبله مصلی باشد مشهور جواز آنست
با کراهت و بعضی مکروه ندانسته اند بجهت حدیث صحیحی که حمیری از صاحب الامر ع
روایت کرده است و ظاهر قول مشهور است که مکروه باشد بجهت احادیث کثیره
که در منع رسیده مگر اینکه حایل یا ده ذرع فاصله باشد و در پیش روی او که قبر
در عقب مصلی باشد بعضی حرام دانسته اند بجهت صحیحه حمیری و مشهور جواز آنست
با کراهت و در اینجا احتیاط لازم است زیرا که قول بتحریم بعید نیست و بر فرض
کراهت کراهت در غایت شدت است فصل سیم در مستحباتی که تعلق بمکان نماز
دارد و آن چهار امر است اول آنکه مکان سجده با مکان ایستادن در بلندی و پستی
برابر باشد دوم آنکه جمیع مکان نماز پاک باشد سیم آنکه در برابر مصلی
ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا ستونی یا حایلی در قبله مصلی
باشد که در میان او و مصلی بیشتر از دو ذرع یا سه ذرع نباشد و اگر عصا یا تیر
اند در برابر بگذارد کافیست بلکه اگر خطی هم بکشد کافیست چهارم آنکه نماز
واجب بلکه سنت را در مسجد گذارد و بعضی گفته اند نماز سنتی در خانه افضل
از مسجد و اقوی آنست که اگر از ریا ایمن باشد در مسجد افضل است و نماز کردن
زنان در خانه افضل است از مسجد زیرا که افضل امور از برای ایشان ستر
و عفافست و از این جهت نماز ایشان در بیوت اندرونیه افضل است از نماز
ایشان در بیوت بیرونیه و در بیوت بیرونیه افضل است از ایوان منزل و در
ایوان افضل است از صحن منزل و در صحن افضل است از بام منزل و افضل مساجد
مسجد الحرام است و یک نماز در آن برابر صد هزار نماز است و در بعضی روایات رسیده
که یک نماز در آن برابر هزار هزار نماز است و بعد از آن مسجد حضرت رسول صلعم و
یک نماز در آن برابر ده هزار نماز است و بعد از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی

ظاهر آنست که ... پای مبارک هم کراهت نباشد اگر چه حایل هم نباشد و فاصله ده ذرع هم نباشد زحمه

ویک نماز

و یک نماز در آن برابر هزار نماز است و بعد از آن هر مسجد جامع و یک نماز در آن برابر صد نماز است
و بعد از آن مسجد قبیله که مسجد محله باشد و یک نماز در آن برابر بیست و پنج نماز است و
بعد از آن مسجد بازار و یک نماز در آن برابر دوازده نماز است فصل سیم در احکامی
که تعلق است بمساجد و این احکام در چند مسئله بیان میشود اول بدانکه بنا نمودن
مساجد و عمارت کردن آن از سنتهای موکده است و در آن ثواب عظیم و اجر جزیل است و سنت است
که مسجد بی سقف باشد و بنا بر این جهت هر وقت برف یا باران نماز کردن در آن خالی از
صعوبتی نیست باید در وقت باران تا که استحباب نماز در مساجد ساقط باشد همچنانکه
از بعضی اخبار رسیده و ظاهر آنست که استحباب بی سقف بودن هر مسجد مخصوص بلادی باشد
که احتیاج بآن نیست چون مکه و مدینه و در بلاد بارده که برف و باران بسیار است قدر محتاج
آنست که بعضی از مسجد بی سقف باشد و بعد قدری کراهت سقف در صورتیست که
سقف از خشت و گل باشد اما هرگاه از چوب و نی و علف و امثال آن سقفی بسازند
که از عریش گویند کراهتی در آن ظاهر نبود همچنانکه از احادیث رسیده و مکروه است
که بنای مسجد بسیار بلند باشد و دیوار آن کنگره داشته باشد و مکروه است که
در مسجد محرابی ساخته شود که داخل مسجد باشد یعنی در قبله مسجد دو دیوار
علاحده متصل بدیوار قبله مسجد بسازند و بر بالای آنها سقفی بنا کنند که پیش نماز
داخل آن شود همچنانکه خلفا بجهت ترس از دشمنان خود میکردند و همچنین مکروه است
ساختن محرابی که داخل دیوار مسجد باشد یعنی در میان دیوار مسجد موضعی بسازند
که پیش نماز داخل آن شود و اگر محراب داخل دیوار مسجد باشد اما قدری باشد که امام
تواند داخل آن شد بلکه اندکی از دیوار مسجد پست همچنانکه متعارف است در زمان ما
مانعی ندارد و مکروه است که مناره در میان مسجد باشد و از بام مسجد بلندتر باشد
بلکه سنت است که با دیوار مسجد باشد و ارتفاع آن بیش از بلندی پشت بام مسجد
نباشد و کشیدن صورتها مانند صورت حیوان و جن و ملک بر دیوار مسجد حرام است و
کشیدن صورت بیجان چون درخت و نبات و امثال آن مکروه است و در نقاشی کردن

[illegible] مسجد بلندتر باشد [illegible] ۱۲

مسجد بنا طلا خلاف است بعضی از حرام دانسته اند و بعضی مکروه و سابقا این مذکور شد
و سنت است که در نزدیک مسجد مطهره بنا ساخته شود که مردمان در آن بول و غایط کنند
دوم جایز نیست خراب کردن موضعی از مسجد مگر اگر مشرف به خراب شدن باشد
که در این صورت خراب نمودن آن جایز است و در بعضی صور که واجب باشد و بعد
از خراب نمودن ساختن آن سنت است و خراب نمودن موضعی از مسجد جهت وسیع کردن
مسجد نیز جایز است بشرطی که ظن غالب بساختن آن جهت منظور است باشد و جایز است
احداث در بنا و کشودن روزنه و شباک هرگاه اولی و اصلح باشد سیم مصالح
و الات مسجد از چوب و سنگ و اجر و فرش و غیر ذلک اگر ممکن باشد صرف در مسجد شود یا
نتوانند شد که آن الات بعینها صرف همان مسجد شود و لیکن واجب است که چنان شود و جایز نیست
فروختن آن و نقل کردن آن به مسجد دیگر یا به موضع دیگر از بقاع خیر و اگر آن الات از برای
مسجد بی مصرف باشد و دانسته شود که در آن وقت و بعد از آن اصلا بکار آن مسجد
نخواهد آمد اگر آن مسجد محتاج باشد یا محتاج بود باشد یا محتاج مرمت باشد و... که آن الات
فروخته شود و قیمت آن صرف مرمت مسجد شود یا الیق که غیر ... کرده شود باید
چنان شود و اگر بجهت خراب شدن آن مسجد بالکلیه و نا امیدی از عمارت آن ...
آن الات مصرف آن مسجد نتواند شد در این صورت جایز است که صرف مسجد دیگر شود
بلکه بعید نیست که توان صرف در غیر مسجد از بقاع خیر نمود و همچنین است حکم ... متعلق
به مسجد باشد از موقوفات و منذورات و این قیاس است حکم غیر مسجد از مشاهد و مدارس
و کاروانسراها و مانند آنها اگر وقفی باشد و آنچه متعلق به آن است از الات و موقوفات
و منذورات چهارم جایز نیست که بعضی از مسجد را کسی داخل ملک کند که ...
است یا داخل ملکی ... کند اگر چه آثار مسجد بالکلیه برطرف شده باشد و همچنین
زمین او بلکه مانند باشد و اگر کسی چنین کند واجب است بر او و بر همه مسلمین که
مطلع شوند که آن را بحالت خود عود دهند پنجم جایز نیست که کسی نجاست را
داخل مسجد کند و اگر چه آن نجاست به مسجد سرایت نکند بنا بر اظهر یا آن که نجاست را

رفع کردن آن مرمت ... ممکن نباشد ... همان مسجد ... اگر ... عمارت آن ... نشود باید ... از ... همان مسجد ... از قبیل ... کردن ... انتهی

از جامه یا بدن خود در مسجد کند اگر چه در آب کر یا لب جاری باشد ششم سنگ
ریزه که از فرش مسجد باشد بیرون بردن آن از مسجد جایز نیست و اگر از خاک روبه باشد
بیرون بردن آن سنت است هفتم حرام است نشاندن درخت در مسجد و دفن
کردن میت در آن هشتم مکروه است در مسجد آواز بلند کردن هر چند از جهت
... باشد اگر چه بخواندن قرآن باشد و سخن دنیا گفتن و شعر خواندن مگر آنچه متضمن
حکمت و نصیحت باشد یا شاهد بر لغتی از کتاب و احادیث باشد یا در مدح پیغمبر و
ائمه باشد یا در مراثی حضرت امام حسین باشد و خواب کردن و خرید و فروش کردن
و شمشیر از غلاف بیرون آوردن و وضو از حدث بول و غایط ساختن و برهنه کردن
عورت و در ... مراد از عورت قبل و دبر است تا ناف و زانو و تخصیص ... تا زانو یا
زدن و آب دهن یا بلغم انداختن و شپش کشتن و اگر بلغم بیندازد تا شپش بکشد
کفاره اش دفن کردن آن بلغم و شپش است و کسب کردن خصوصا ... و تعریف
گم شده یا سؤال گم شده کردن و با کشتان سنگ ریزه انداختن و ... امرد و شد
کردن و مکتب داری نمودن و گذاشتن که اطفال و دیوانه کان داخل شوند و داخل
کسی که از دهن وی بوی سیر و پیاز و امثال آن آید و بعضی از فقها جاری ساختن و
احکام شرعیه را در مسجد از جمله مکروهات شمرده اند و ظاهر این است که مکروه نباشد
... اگر از بعضی اخبار معلوم میشود و در حدیث وارد شده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از تکلم کردن به عجمی در مساجد نهی نمود و چون مراد از عجمی غیر عربی است پس
باید تکلم کردن به زبان فارسی و ترکی و سایر لغاتی که غیر عربی است مکروه باشد و این
خالی از اشکال نیست و حدیثی که در این باب وارده خالی از ضعف نیست نهم سنت است
جاروب کردن مسجد خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن در آن
و خوشبو کردن آن و سنت است که در وقت داخل شدن ملاحظه کفش خود کند
که نجس نباشد و پای راست را پیش گذارد و بگوید بسم الله و بالله و السلام علی رسول الله
صلی الله و ملائکته علی محمد و آل محمد و السلام علیه و رحمة الله و برکاته رب اغفر لی

[illegible]

[illegible]

دو نوبت وافتح لی ابواب فضلک در وقت بیرون آمدن پای چپ را پیش گذارد و همین دعا را
خواند و چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورد و مادامی که در مسجد است
رو بقبله بنشیند و سنت است که مؤمن اکثر اوقات بمسجد تردد کند و چون داخل
شود حمد خدا را بجا آورد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد و حاجت خود را
از خدا طلب کند **دهم** هرگاه بیع و کنایس که مساجد یهود و نصاری است خراب
شود اگر اهل آن حاضر باشند و بشرایط ذمه باقی باشند جایز نیست که آلات آن را
مسلمانان ببرند و صرف مساجد خود کنند و همچنین جایز نیست که زمین آن را مسجد
کنند و اگر اهل آن متفرق شده باشند یا حاضر باشند اما بشرایط ذمه نباشند بلکه
حربی باشند جایز است که آلات آن را ببرند و صرف مساجد کنند و زمین آن را مسجد
کنند **مطلب دوم** در افعال و اذکار نماز و در آن یک مقدمه و یک مقصد و خاتمه
است **مقدمه** در بیان اذان و اقامت و احکامی که متعلق بآن است و در این
مقدمه چند فصل است **فصل اول** در کیفیت اذان و اقامه بدانکه اذان و اقامه
اول افعال نماز است اما بنابر مشهور هیچیک واجب نیست بلکه هر دو سنت است
در نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز ادا و قضا و در نماز جماعت و نماز انفراد
خواه مصلی مرد باشد یا زن لیکن احوط آن است که اقامت در هیچ نمازی ترک نشود
و در همه نمازها گفته شود و اذان در نماز جماعت و در نماز صبح و شام بلکه هر ای
در نماز جهری نیز ترک نشود و گفته شود و کیفیت اذان بقول اشهر و اقوی آن است
که چهار نوبت الله اکبر بگوید پس دو نوبت اشهد ان لا اله الا الله بگوید پس دو نوبت
اشهد ان محمدا رسول الله بگوید پس دو نوبت حی علی الصلوة بگوید پس دو نوبت
حی علی الفلاح بگوید پس دو نوبت حی علی خیر العمل بگوید پس دو نوبت الله اکبر پس دو
نوبت لا اله الا الله بگوید و کیفیت اقامه بقول اشهر و اقوی نیز بآن نحو است مگر آنکه
دو تکبیر در اول و یک تهلیل در آخر ساقط است و دو نوبت قد قامت الصلوة
در آخر زیاد میشود و لازم است که ترتیب بنحوی که مذکور شد عمل آید و غیر آنچه گفته شد

چیزی دیگر از فصول اذان و اقامه نیست چون اشهد ان علیا ولی الله و چون محمد خیر البریه
یا خیر البشر و اگر کسی این را داخل کند و اعتقاد مشروعیت آن داشته باشد یعنی چنان داند
که از فصول اذان و اقامه است آثم خواهد بود و مرتکب بدعت شده خواهد بود و اگر چه اذان
و اقامه اش صحیح خواهد بود و باین زیادتی باطل نخواهد شد و اگر اعتقاد مشروعیت
آن نداشته باشد و چنان داند که از فصول اذان نیست لیکن چون اقرار باحکام
ایمان است از راه تیمن و تبرک بگوید یا چون گفتن اشهد ان علیا ولی الله در میان عوام
شیعه شیوع تمام دارد و اگر کسی نگوید باعث گفتگوی ایشان میشود باین جهت
بگوید در این صورت در گفتن آن گناهی لازم نمی آید و در گفتن اذان و اقامه ثواب
عظیم است و در احادیث تاکید بسیار رسیده که باید ترک نشود و فضیلت و ثواب
بسیار برای گفتن اذان در اخبار وارد شده پس باید بهر نحو ممکن گفته شود **فصل**
دوم در احکامی که متعلق است باذان و اقامه و در آن چند مسئله است
مسئله اول اذان و اقامه چنانکه مذکور شد مخصوص نمازهای پنجگانه و نماز
جمعه است و در سایر نمازهای واجب و در نمازهای سنت اذان و اقامت البته
بلکه گفتن آن حرام است و مشهور در میان اصحاب آن است که در غیر نمازهای پنجگانه
و نماز جمعه از نمازهای واجب سنت است که در وقت اراده شروع سه نوبت الصلوة
گفته شود و مخفی نماند که سه نوبت گفتن الصلوة همین از برای نماز عید بروایت رسیده
و حدیثی که دلالت بر گفتن آن کند در نمازهای واجب دیگر نرسیده لیکن چون اصحاب
گفته اند و غرض از آن اعلام مردم است متوجه شدن بنماز گویا گفتن آن راجح باشد
در نمازهای واجب غیر یومیه که بجماعت کرده شود و در لفظ الصلوة در دو مرتبه اول
هرگاه وقف نکند بهتر آن است که منصوب باشد و رفع هم جایز است **دوم** اذان
و اقامه گفتن از برای زنان سنت است لیکن تاکیدی که در گفتن آن برای مردان
است برای زنان نیست و باید آهسته بگوید و اگر بلند گوید باید بنحوی باشد که صدای ایشان را نامحرم
مرد نامحرمی نشنود **سیم** کسی که نمازهای یومیه را قضا کند و چند نماز را از فوت

شده باشد که خواهد در وقتی که مشغول شده همه را قضا کند یا نماز بسیاری
در ذمه او باشد و در هر وقت که مشغول شود چند نماز را قضا کند مشهور آنست
که افضل آن است که از برای هر نمازی اذان و اقامه بگوید و اگر در وقتی که مشغول
شود از برای نماز اول اذان و اقامه بگوید و در باقی آن نمازها که در آن وقت می کند
اکتفا با قامت کند خوبست اما فضیلت آن کمتر است از طریق اول که از برای هر یک
اذان و اقامه بگوید و بعضی بر عکس گفته اند و تصریح نموده اند که طریق دوم افضل است
از طریق اول و این مجیب دلیل اظهر است بلکه چون چند نماز را پی در پی قضا
کرد در حکم جمع کردن میان دو فریضه است در اداء و در جمع کردن دو فریضه یعنی
از برای نماز دوم را بدعت دانسته اند چنانکه مذکور شد عنقریب خواهید لهذا احوط طریق دوم است
که از برای نماز اول و اذان و اقامه بگوید و در باقی نمازها با قامت تنها اکتفا کند
و در این حکم فرقی نیست میان کسی که نمازهای خود را قضا کند و کسی که اجیر باشد
نماز از برای میتی قضا کند مسئله هفتم در چند موضع است که اذان ساقط است
اول در بعضی از این سقوط بر سبیل رخصت است پس میتواند اذان بگوید و گفتن
آن مستحب خواهد بود دوم در نماز دوم شخصی که دو فریضه را جمع کند و در میان
اینها تفریق نکند خواه آن شخص مسافر باشد یا حاضر و مراد از جمع بنا بر اصح آن است
که در میان دو نماز نافله نکند و با وجود این هر جا جمع صادق باشد یعنی در ما بین
دو نماز فاصله معتد به حاصل نشود چون که در عرف تفریق صادق آید و بنا بر این
مراد از تفریق آن است که در ما بین اینها نافله کرده شود و بعضی گفته اند که مراد از جمع
آن است که هر دو در وقت فضیلت یکی از اینها بعمل آید مثل اینکه ظهر و عصر
هر دو در وقت فضیلت ظهر یا در وقت فضیلت عصر کرده شود و بنا بر این مراد از
تفریق آن است که هر یک در وقت فضیلت خود بعمل آید و بعضی گفته اند که در جمع
یعنی دوم اگر هر دو نماز در وقت فضیلت نماز اول کرده شود اذان از برای اول میگوید
و بعد اقامه میگوید و نماز اول را میکند و بعد از آن اقامه از برای نماز دوم می

گوید

گوید و اگر هر دو در وقت فضیلت دوم بعمل آید قبل از نماز اول اذان از برای نماز
دوم میگوید لکن اقامه از برای نماز دوم میگوید و از لجائی او رد و این تفصیل دلیلی
ندارد بلکه اصل جمع و تفریق یعنی دوم دلیل ندارد زیرا که شبهه نیست که تفریق میان
دو نماز مستحب است و جمع جایز است و قدر مستحب از تفریق همانکه قبل از این مذکور شد
آن است که در ما بین دو نماز نافله بعمل می آید و تاخیر نماز دوم تا وقت فضیلت آن
مستحب نیست بلکه مسنون آن است که بعد از نافله نماز دوم بعمل آید با وجود اینکه
کردن هر دو در وقت فضیلت یک کدام اگر چه فاصله باشد یعنی که هر جا جمع صادق آید
راجع است بجمع معنی اول و اگر فاصله در میان اینها باشد یعنی که هر جا جمع صادق نباشد
در این صورت جمع بعمل نیامده خواهد بود زیرا که تحقق معنی جمع بدون صدق عرفی
جمع راهی ندارد پس معنی صحیح جمع آن است که اول مذکور شد لهذا چون جایز است
که مصلی در ما بین دو فریضه نافله نکند و فاصله بتعقیب و غیر آن بعمل نیاورد
و بعد از نماز اول متوجه نماز دوم شود لهذا چون چنین کند خواه مسافر باشد
و خواه حاضر در هر وقت که اتفاق افتد اذان نماز دوم از او ساقط است با این
معنی که گفتن آن مکروه است نه حرام پس اگر بگوید با وجود جمع کردن بمعنی مذکور حرام نخواهد
بود بلکه مکروه خواهد بود و بعضی احتمال حرمت داده اند و اقوی عدم حرمت است
و هر چند ترک اولی و احوط آن است که جمع کننده اذان نماز دوم را ترک کند سیم
از مواضع سقوط اذان نماز عصر است روز عرفه است در عرفات از برای حج کنندگان
و در سایر مواضع و بلاد از برای سایر مردمان و نماز خفتن است در مشعر الحرام از برای
اهل حج و ظاهر آن است که سقوط اذان در این موضع بجهت خصوصیت بقعه عرفات و
مشعر نیست بلکه بجهت جمع است پس این دو موضع نیز مندرج در مطلق جمع است و
فرق آن است که در این دو موضع جمع کردن مستحب است و در غیر این دو موضع جمع جایز است
نه مستحب پس سقوط اذان بجهت استحباب جمع است خواه در عرفات باشد یا غیر آن از مواضع
و بلاد نیز اگر کسی تاسی استحباب کند و جمع نکند اذان از او ساقط خواهد بود و گفتن آن

... آن است که در این ...
... و تفریق میان ...
... دو نماز کنند اذان
از او ساقط است
(م ح م)

مستحب خواهد بود و بهر صورت بعد از جمع کفتن اذان بنابر مشهور مکروه است و
بر قول ان مستحب وجمعی کفته اند کفتن ان حرام است وترك کردن ان واجب واظهر مشهور است
لیکن احوط ترك است **چهارم** از مواضع سقوط اذان عصر روز جمعه است هرکاه ما بین
دو نماز جمع کند خواه نماز جمعه کند یا نه پس این موضع بنی داخل مطلق جمع است واکر
جمع نکند اذان ساقط نمیشود بنابر اظهر لیکن جمع کردن در جمعه مستحب است و با وجود
جمع کفتن اذان مکروه است نه حرام بنابر اقوی وبعضی کفته اند اذان عصر جمعه مطلقا
ساقط است خواه جمع کند یا نه وخواه نماز جمعه کند یا نه وبعضی کفته اند از کسی که نماز
جمعه کند ساقط است واز غیر ان ساقط نیست واین جماعت بعضی کفتن را حرام
دانسته اند وبعضی مکروه واقوی قولی است که اول مذکور شد **مسئله** در دو موضع
است که اذان واقامه هر دو ساقط است **اول** هرکاه کسی حاضر شود بمسجدی
که نماز جماعت شده باشد وهنوز صفوف متفرق نشده باشد وخواهد نماز کند
بانفراد یا بجماعت اذان واقامه از او ساقط است وظاهر ان است که در سقوط شرط
باشد که همه صفوف باقی باشد یا مقتدی باقی باشد که عرفا عدم تفرق صادق
اید و تفرق صادق نیاید پس باقی بودن یك نفس یا دو نفس کافی نیست واکر چه
مشغول تعقیب باشند وبعضی باقی بودن بعض را اکر چه یك نفر باشد کافی دانسته اند
و نیز در سقوط شرط است که صفوف باقی مشغول تعقیب فارغ شده باشد و
بجهت امری دیکر از یکدیکر متفرق نشده باشد کافی نیست واقرب ان است که این
حکم مخصوص مسجد باشد پس اکر در موضعی دیکر نماز جماعت کذارده شود وصفوف
متفرق نشده باشد که دیکری بان موضع اید و خواهد نماز کند اذان واقامه از او
ساقط نمیشود وظاهر ان است که موافقت در نمازی که جماعت شده و نماز انکه
داخل شده و میخواهد بجا اورد لازم نباشد پس اکر نمازی که جماعت شده نماز
عصر باشد وانکه داخل شده خواهد نماز ظهر کند باز اذان واقامه از او ساقط است
و همچنین موافقت ان دو نماز در اداء وقضا و در وقت لازم نیست پس اکر نمازی

که جماعت شده نماز ادای ظهر باشد وانکه داخل شده خواهد نماز مغرب وعشا یا قضا کند باز
اذان واقامه از او ساقط است وظاهر ان است که حکم مذکور مخصوص نباشد بکسی که
داخل مسجد شود در حال بقاء صفوف بلکه شامل است کسی را که در مسجد بوده
و داخل در جماعت نشده و در اثناء نماز جماعت یا بعد از تمام شدن ان و باقی بودن
صفوف خواهد نماز کند تا داخل جماعت شده و با امام نماز جماعت کذارده و بعد
از تمام شدن جماعت و باقی بودن صفوف خواهد نماز قضا کند یا مثلا نماز ظهر
خود را با عصر امام دریافته باشد وخواهد نماز عصر را ادا کند و در حکم مذکور اتحاد
مکان بحسب عرف لازم است پس اکر در مسجدی جمیع نماز جماعت در صفه شده باشد
وانکه داخل شده در صفه دیکر باشد خواهد نماز کند اذان واقامه از او ساقط نمیشود و
مخفی نماند که سقوط اذان واقامه در این موضع بر سبیل وجوب نیست که کفتن ان حرام است
بلکه کفتن ان مکروه است ونکفتن ان مستحب بنابر اظهر **دوم** از موضع سقوط اذان
واقامه ان است که هرکاه مصلی خواهد امام جماعت باشد یا منفرد اذان واقامه موذنی را
بشنود جایز است بان اکتفا کند و دیکر اذان واقامه نکوید خواه ان موذن بلند یا شد
که اذان اعلامی کوید یا موذن مسجد باشد که اذان از برای جماعت کوید یا منفرد باشد که
اذان از برای خود کوید وبعضی اذان منفرد را کافی در سقوط اذان شنونده ندانسته
اند واظهر کفایت است یعنی اکر اکتفا بشنیدن کند و دیکر خود اذان واقامه نکوید نماز شخص
در حکم نمازی خواهد بود که با اذان واقامت باشد و ثواب اذان واقامه را دریافته خواهد بود
واکر چه با وجود شنیدن مستحب است خود نیز بکوید پس اکر موذن اذان واقامه هر دو را بکوید مستمع میتواند
اکتفا بهر دو کند وخود دیکر هیچیك را نکوید واکر یکی را بکوید اکتفا بان میکند و دیکری را
خود میکوید بلکه اکر موذن هر دو را بکوید بیکی اکتفا کند و دیکری را خود بکوید و مستمع
اکر با وجود شنیدن باز اذان واقامه بکوید مستحب خواهد بود مکر اینکه موذن امام جماعت
باشد که با وجود اذان واقامه کفتن او و دیکری کفتن ان از برای شنونده مستحب نیست وظاهر
در صورت اکتفا کردن باقامه تنها فرقی نیست میان انکه خود پیشتر اذان کفته باشد یا انکه

[illegible]

او اذان نگفته باشد و خواهد باقامه تنها اکتفا کند و اگر مؤذن بعضی فصول اذان
یا اقامه اخلال کند باید چیزی را از درست بگوید تا ناقص نباشد و در اکتفا باقامه
کردن شرط آنست که بعد از شنیدن اقامه دیگر تکلم نکند که اگر تکلم کند باید خود اقامه
بگوید همچنانکه اگر جزو هر اقامه بگوید باید که بعد از آن سخن نگوید مگر آنچه متعلق
بنماز و صفوف باشد در نماز جماعت مسئله نهم اگر کسی اذان و اقامه را ترک
کند و داخل نماز شود اگر عمدا ترک کرده باشد باید نماز را تمام کند و میتواند
نماز را برهم زند از برای آنکه اذان و اقامه بگوید و اگر سهوا ترک کرده باشد
تا داخل رکوع رکعت اول نشده است سنت است که نماز را قطع کند و اذان و اقامه
بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر داخل رکوع رکعت اول شده باشد باید نماز را تمام
کند و قطع کردن آن جایز نیست و در این تفصیل بعضی مخالفت کرده اند لیکن اشهر و
اقوی همین است که مذکور شد و ظاهر آنست که این حکم مخصوص باشد بصورتی که اذان
و اقامه هر دو را نگفته باشد یا اقامه را نگفته باشد و اگر چه اذان گفته باشد اما
هرگاه اقامه را گفته باشد و همین اذان را ترک کرده باشد نمیتواند نماز را قطع کرد
بلکه باید آنرا تمام کند و بعضی گفته اند در این صورت هم قطع جایز است مسئله دهم
اگر کسی مسافر باشد یا عذری داشته باشد که مقتضی تعجیل باشد میتواند هر یک
از فصول اذان و اقامه را یکمرتبه بگوید یعنی آنچه یکمرتبه گفتن تمام او با اذان و اقامه
خواهد بود و ثواب آن رسیده خواهد بود مسئله یازدهم اعتباری باذان و اقامه
کافر و مخالف مذهب از شیعیان و امثال ایشان نیست و همچنین اعتباری باذان
و اقامه دیوانه و طفل غیر ممیز نیست پس شنیدن اذان و اقامه ایشان کافی در
سقوط نیست و اگر آنرا برای نماز جماعت بگوید در حکم آنست که اصلا اذان و اقامه
گفته نشده باشد و اگر آنرا برای اعلام بوقت بگوید اثری بر آن مترتب نمیشود و اذان
طفل ممیز مجزی است یعنی شنیدن آن از برای سقوط مجزی است و اگر آنرا برای نماز جماعت
بگوید صحیح است و بآن اکتفا میتوان کرد و اگر آنرا برای اعلام بگوید مشروع است

اذان بشرطی که شنیده باشد ... از جمله ... نباشند از جمله ... باز اذان برای ایشان مستحب است ... نتوانند ... همچنانکه در مسئله سابق اشاره شد احمد

دیگر

و سنت بعمل می آید و اگر مجرد اذان او حجت شرعی از برای دانستن وقت نیست و
تقلید کردن او در دخول وقت جایز نیست و اذان زن از برای زنان و از برای شوهر یا
که محرم باشد جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود و همه فواید مذکوره
بر آن مترتب میشود اما اذان زن از برای مردان نامحرم جایز نیست و هیچ فایده بر آن
مترتب نمیشود مگر زنی بسیار پیر باشد که در شنیدن آواز او تصور خط و خوش
آیند نکنند باشد که شنیدن آواز او از برای نامحرم جایز است مسئله سیم هرگاه کسی اذان
و اقامه بگوید بنیت آنکه انفراد نماز کند و بعد اراده نماز جماعت کند یعنی بعد از اذان
و اقامه جمعی حاضر میشوند و خواهند با او اقتدا کنند بنا بر اقوی و اشهر سنت است که
اذان و اقامه را اعاده کند رابع جایز نیست پیش از دخول وقت اذان گفتن مگر
اذان اعلامی در صبح که گفتن آن پیش از طلوع صبح صادق تجویز شده بجهت اینکه پیش
از دخول وقت مردمان از خواب بیدار شوند و هر که جنب است غسل کند و هر که خواهد
روزه دارد از اکل و جماع باز ایستد که در اول وقت عذری از برای نماز و روزه
نباشد اما سنت است که بعد از دخول صبح نیز یکی اذان گفته شود باب چهارم هر که اذان
بشنود سنت است از برای او که آنرا حکایت کند یعنی آنچه مؤذن میگوید او در پیش خود
بگوید بشرطی که در نماز نباشد و اگر در نماز باشد حکایت کردن آن مستحب نیست لیکن
اگر حکایت کند نماز او باطل نمیشود مگر آنکه بجای حیعلات بگوید و از آنچه حکایت
آن سنت است اذان است که مشروع باشد پس حکایت اذان کافر و دیوانه و طفل غیر ممیز
و زنی که صدای او را نامحرم بشنود سنت نیست و سنت است که در وقت شنیدن شهادتین
از مؤذن بگوید انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن کل
من ابی و جحد و اعین بها من اقر و شهد و نیز سنت است که چون اذان صبح را بشنود بگوید اللهم
انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان
تتوب علی انک انت التواب الرحیم مسئله پنجم چون مؤذن قد قامت الصلوة بگوید تکلم
کردن مکروه است و بعضی حرام دانسته اند و اقوی کراهت است لیکن کراهت آن در غیر

شده است و تکلم کردنی که متعلق بساخت کردن صفوف باشد و مکروه نیست و کجی
که بعد از اقامه سخن کوید بدعت است که اقامه از سر کیرد سیزدهم هرکاه کسی در اثنا
اذان یا اقامه بخواب رود یا او را بیهوشی عارض شود بعد از بیدار شدن و بهوش
امدن سنت است که از سر کیرد و جایز است که از انجا که قطع شده بنا بکند و ادو
باتمام رساند بشرطی که خواب و بیهوشی این قدر طول نکشیده باشد که موالات بر طرف
شده باشد و اکر اینقدر طول کشیده باشد بنا کذاشتن ظاهرا بی صورت است و
باید از سر کیرد و همچنین است حکم اکر در اثناء اذان و اقامه حدثی از او سر زند و اکر
در اثناء نماز حدثی از او صادر شود واجب است که بعد از طهارت نماز را اعاده
کند و احتیاج باعاده اقامه نیست مکر اینکه تکلم کرده باشد چهاردهم هرکاه جمعی
در یک موضع خواهند نماز کنند پس اکر خواهند هریک نماز خود را بانفراد کنند جایز است
که هریک اذان و اقامه بکویند خواه بیکمرتبه و خواه بترتیب یعنی بعد از فارغ شدن
یکی دیکری بکوید و جایز است که همه بشنیدن اذان یک کدام اکتفا کنند و اکر خواهند
نماز جماعت کنند ظاهر این است که اجتماع همه یا جمعی از ایشان بر اذان کفتن
مکروه باشد خواه یک دفعه بکویند یا بر سبیل ترتیب بکویند و خواه ترتیب بانحو
باشد که بعد از فارغ شدن یکی از جمیع فصول اذان دیکری شروع کند یا بر سبیل
ترسل باشد یعنی بعضی از فصول اذان را یکی بکوید و بعضی را دیکری و بعضی اجتماع
جمعی با اذان مکروه ندانسته اند بهر طریقی که باشد و اظهر کراهت است فصل سیم
در مستحبات اذان و اقامه و آن چند امر است اول انکه اذان در اول وقت بکوید
دوم انکه اذان را بلند بکوید سیم انکه مؤذن در وقت اذان و اقامه رو بقبله
باشد چهارم انکه با طهارت باشد پنجم انکه ایستاده باشد ششم انکه در اثناء
اذان و اقامه سخن نکوید هفتم انکه اذان را بتانی و اقامه را بسرعت بکوید هشتم
انکه بر اخر هر فصلی وقف کند یعنی در اخر هر فصلی اندکی سکوت نماید نهم انکه
در وقت بردن نام حضرت پیغمبر مؤذن و هرکه نام آن حضرت را بشنود صلوات

فرستد و بعضی برهرکه نام ان حضرت را بشنود فرستادن صلوات را واجب میدانند
خواه در اذان و خواه در غیر ان و این قول خالی از قوت نیست دهم انکه در اذان
اظهار کند الف را در لفظ الله و ها را در لفظ الله و اله و اشهد بلکه هر الف و ها یی
که در فصول اذان است اظهار کند بلکه حرکت هر همزه و ها یی را که در اذان اظهار کند
و ظاهر این است که این حکم شامل اقامه نیز باشد و اکرچه در اخبار بکلام اصحاب تخصیص
باذان داده شده یازدهم انکه در وقت اذان دو انکشت خود را در دو کوش خود کند
دوازدهم انکه در میان اذان و اقامه فاصله دهد بدو رکعت نماز یا بر نشستن یا بکفتن
سبحان الله و الحمد لله یا بیک سجده یا بیک تکلم کردن و در حدیثی ضعیف کراهت تکلم
در ما بین اذان و اقامه رسیده لیکن در حدیثی موثق استحباب ان رسیده و این اقوی است
چنانکه مشهور است و بعضی استحباب سکته یا خطوه یعنی کام کذاشتن نیز کفته اند
لیکن سکته مخصوص ما بین اذان و اقامه نماز مغرب است چنانکه در بعضی اخبار
رسیده و اما کام کذاشتن دلیلی ندارد مکر انکه در حدیثی ضعیف استحباب ان ذکر شده
که بکر منقول نماز کند وارد شده و بعضی کفته اند افضل در اذان و اقامه نماز مغرب
ان است که در ما بین انها سکته یا خطوه فاصله واقع شود و بعضی کفته اند یا بنشستن
یا سکته فاصله واقع شود بر نشستن و سایر امور مذکوره و این خلاف مدلول اخبارات
و حق ان است که فاصله بر نشستن و غیر ان از امور مذکوره جایز است و اکرچه سکته
نیز جایز است سیزدهم انکه اکر فصل بسجده یا نشستن کند در اثناء ان بعضی
از ادعیه ماثوره بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند رسول الله
صلی الله علیه و اله قرارا و مستقرا و مؤذن باید که اذان اعلامی میکوید سنت است
که عادل باشد و عارف باوقات نماز باشد و خوش اواز باشد و عارف نباشد اذان
باشد و در وقت اذان کفتن بر جایی بلند بایستد فصل چهارم در بیان مکروهات اذان
و اقامه و آن چند امر است اول حرف زدن در اثناء اذان و اقامه دوم سکوت طویل
در اثناء اذان و اقامه سیم در حال اذان و اقامه نکاه کردن بجانب راست و چپ

در وقت سوار بودن یا راه رفتن و اذان و اقامه گفتن **پنجم** ترجیع
همچنانکه مذهب سنیان است حرام است خواه تغییر شود یا نکه تکبیرات اول اذان را
از چهار نوبت و هر یک از شهادتین را زیاده از دو نوبت بگوید یا تغییر شود باینکه
بعضی از فصول اذان را زیادتر از قدر مقرر بگوید یا تغییر شود باینکه بعضی از
فصول اذان را یکنوبت آهسته بگوید و یکنوبت بلند بگوید بدون آنکه از قدر مقرر زیاد
کند و کراهت در صورتی است که تقیه نباشد یا غرض اعلام بعضی از نماز گذارکان
نباشد پس اگر در وقت تقیه باشد یا غرض از تکریر بعضی از فصول زیادتر از قدر
مقرر اعلام نمودن بعضی از مردمان باشد بحاضر شدن نماز کراهت ندارد و همچنین
کراهت در صورتی است که اعتقاد مشروعیت آن نداشته باشد و اگر چنان داند
که این عمل مشروع است فعل حرام کرده خواهد بود **ششم** تثویب که عبارتست
از گفتن الصلوة خیر من النوم همچنانکه مذهب سنیان است و کراهت در صورتی
است که اعتقاد مشروعیت آن نداشته باشد و حالت تقیه هم نباشد پس گفتن
آن با اعتقاد مشروعیت حرام است و در حالت تقیه جایز بلکه مستحب است **مقصد**
در بیان واجبات نماز که حقیقت نماز عبارت از آنست بدانکه در نماز هشت
امر واجب است که بعضی از آن رکن است و ترک آن عمداً و سهواً باعث بطلان نماز است
و بعضی غیر رکن اند که ترک آن عمداً باعث بطلان نماز است که در سهو
تفصیلی که مذکور خواهد شد و این هشت امر اصول واجبات نماز است و هر یک مشتمل
بر واجبات و مستحبات چند است چنانکه مذکور خواهد شد و این هشت امر عبارت
است از قیام یعنی ایستادن و نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد
و تسلیم و این هشت امر را با آنچه متعلق بآنست از شرایط و احکام بیان میکنیم لهذا
میگوییم اول واجبات نماز قیام است که ایستادن باشد و بیان آنچه متعلق بآنست
در دو فصل مذکور میشود **فصل اول** در احکامی که متعلق بآنست و در آن چند مسئله
فصل اول بدانکه بنابر تحقیق قیام تابع فعل است که در وقت قیام کرده میشود پس قیام

در نیت و تکبیرة الاحرام رکن است که اگر عمداً یا سهواً ترک شود نماز او باطل میشود
و قیام در قرائت حمد و سوره واجب غیر رکن است که اگر عمداً ترک شود نماز باطل میشود
و اگر سهواً ترک شود نماز باطل نمیشود پس اگر کسی قرائت مجموع حمد و سوره یا قرائت
بعضی را فراموش کند نماز او صحیح است با وجود آنکه بعضی از قیام فوت شده و ترک
بعض مستلزم ترک مجموع بوصف مجموعیت است و قیام قبل از رکوع که متصل برکوع است
رکن است پس اگر کسی نشسته رکوع کند نماز او باطل است و اگر چه از روی سهو و فراموشی
باشد و قیام بعد از رکوع واجب غیر رکن است زیرا که اگر کسی بعد از رکوع سهواً
بسجود رود بدون آنکه سر راست کند نماز او صحیح است و قیام در حالت توجه و استغفار
و قنوت و تکبیر رکوع مستحب است **مسئله دوم** در قیام در حال اختیار چند امر واجب
است **اول** راست ایستادن پس اگر بدون ضرورت پشت را خم کند و بایستد نماز
او باطل است هر چند بحد رکوع نرسد **دوم** استقلال یعنی خود ایستادن و تکیه بر
چیزی نکردن پس اگر تکیه بر چیزی کند بنحوی که اگر آن چیز برداشته شود بیفتد نماز
او باطل است **سوم** بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا بایستد نماز او
باطل است **چهارم** استقرار یعنی ساکن شدن و حرکت بسیار نکردن بنحوی که عرفاً او را
ساکن نگویند پس اگر در وقتیکه باید ایستاده نماز کند راه رود و یا دو پا را بسیار جنباند
بنحوی که از استقرار و سکون خارج باشد و قدرت داشته باشد که حرکت نکند نماز او
آن نماز باطل است **پنجم** آنکه قدمها را بسیار از یکدیگر دور نکند بنحوی که از ایستادن
متعارف بیرون رود **مسئله سوم** اگر کسی عاجز از قیام باشد به چیزی مانند دیوار یا عصا
تکیه میکند و نماز میکند و اگر در همه احوال عاجز نباشد بلکه در بعضی احوال عاجز
باشد و در بعضی احوال قدرت بر ایستادن داشته باشد پس اگر قدرت داشته باشد
که اقل واجب را بدون تکیه بعمل آورد واجب است که چنان کند و مستحبات را ترک کند
و اگر اقل جمیع واجبات را نتواند بدون تکیه بعمل آورد بلکه بعضی از واجبات را تواند بعمل آورد
همان قدر را بدون تکیه بعمل آورد و باقی را بتکیه بعمل آورد و اگر از مطلق ایستادن

عاجز باشد نشسته نماز میکند و معتبر نیست که مقتضی جواز نشستن است آن است که
اصلا قدرت بر ایستادن نداشته باشد و دانستن آن مستند است بعلم آن شخص
بحال خود یا بقول طبیب حاذق و از اسباب عجز آن است که ایستادن مظنه تلف
باشد یا باعث مشقت بسیار باشد یا سبب زیادتی مرض یا طول آن شود یا در
موضعی باید نماز کند که سقف آن کوتاه باشد بنحوی که ایستاده منحنی نتواند نماز
کرد و بعضی گفته اند حد عجز از قیام آن است که قدرت بر راه رفتن بقدر زمان نماز
نداشته باشد و این ضعیف است زیرا که گاه است قدرت بر راه رفتن ندارد
و قدرت بر ایستادن دارد و کسی که تواند ایستاده قرائت کند اما قادر بر رکوع
نباشد باید ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بجا آورد و کسی که نشسته نماز
کند اگر تواند که بعد از قرائت حمد و سوره برخیزد و برکوع رود باید چنان کند و ظاهر
آن است که طمانینه یعنی درنگ کردن در این برخاستن واجب نیست بلکه مجرد
برخاستن میتواند برکوع رود و اگر بر این هم قدرت نداشته باشد نشسته رکوع
میکند و کیفیت رکوع نشسته آن است که بقدری منحنی شود که پیشانی او محاذی
موضع سجود او شود و کافی است که بقدری منحنی شود که روی او محاذی پیش زانوهای
او باشد و بعضی گفته اند که کیفیت آن بر این طریق است که بقدری منحنی شود
که نسبت انحناء او بحال راست نشستن او چون نسبت انحناء ایستاده باشد
در حال رکوع براست ایستادن او و این طریق نزدیک بطریق اول است و هرگاه
کسی نشسته نماز واجبی یا نماز سنتی کند مستحب است که در حال قرائت مربع بنشیند
و در حال رکوع دو زانو بنشیند و در ما بین سجدتین و وقت تشهد متورک بنشیند
و مراد از تربع چنانکه جمعی از فقها گفته اند آن است که رانها و ساقها را نصب کند بنحوی
که اعتماد بر قدمهای پا باشد نه بر مقعد و این نزدیکترین انواع نشستن است
بر ایستادن و جمعی از ارباب لغت چون صاحب قاموس و غیره گفته اند که مراد از تربع
خلاف اقعاست و در تفسیر اقعا چند طریق نقل شده است اول اینجا مشهور

میان

میان فقهاست و آن این است که باطن انگشتان پا را بر زمین گذارد و الیتین یعنی مقعد را
بر پاشنه پاها گذارد دوم آنچه اهل لغت گفته اند و آن این است که الیتین را بر زمین چسباند
و رانها و ساقها را نصب کند و دستها را بر زمین گذارد چنانکه طریق نشستن سگ است
و فرق میان اقعا باین معنی و میان تربع بمعنی اول آن است که در تربع بمعنی اول اعتماد
بر قدمهاست بدون دست گذاشتن بر زمین و در اقعا باین معنی اعتماد بر مقعد است
یا دست گذاشتن بر زمین سوم معنی دوم است بدون دست گذاشتن بر زمین
و این را بعضی از اهل لغت نقل کرده اند چهارم آن است که از کلام بعضی ظاهر میشود
و آن این است که باطن قدمها را بر زمین گذارد و رانها و ساقها را بلند کند تا نزدیک
دو زانو و الیتین را از زمین مرتفع سازد که بر زمین نباشد بنحوی که قائم مسبوق بجانب
بعمل می آورد و فرق این از معنی دوم آن است که در معنی دوم مقعد بر زمین است و
در اینجا نیست و این معنی نزدیک بمعنی تربع بمعنی اول است و گویا در این معنی دست گذاشتن
بر زمین معتبر باشد و بنا بر این فرق آن از تربع بمعنی اول ظاهر میشود و مخفی نماند
که بر هر یک از تفسیر اول و دوم تربع اخبار دلالت میکند و ظاهر آن است که اقعا
که در حال تشهد و ما بین السجدتین مکروه است چنانکه بعد از این مذکور میشود شامل
هر دو قسم باشد و بنا بر این خلاف اقعا که تربع بمعنی دوم است مخصوص خواهد شد باینکه
زانوها بر زمین باشد و الیتین بر پاشنه پاها نباشد و این معنی نیست مگر طریق
نشستن که معروف بدو زانو نشستن است لهذا معنی دوم تربع راجع است بدو زانو و ظاهر آن
تربع این معنی است و طریق اول راجح است چنانچه بعضی فقها نقل کرده اند اما دلیلی از اخبار
و کلام اهل لغت ندارد پس اگر در حال قرائت دو زانو بنشیند ظاهر این است از طریق اول
تربع تمامی آنکه در بین السجدتین که مستحب است آن است که بر طرف چپ نشیند و هر دو پا را
از زیر خود بیرون کند و پشت پای چپ را بر زمین گذارد و پشت پای راست را بر شکم
پای چپ گذارد [illegible] اگر کسی عاجز باشد که نشسته هم نماز کند بر پهلوی راست بخوابد
بطریقی که خوابانیده میت را در وقتی که دفن کنند و نماز میکند و اگر از خوابیدن بر پهلوی راست عاجز باشد

بر پهلوی چپ بخوابد نحوی که روی او رو بقبله باشد و نماز میکند و در هر
دو صورت رکوع و سجود را ایما و اشاره بجا میآورد و اگر از مطلق پهلو خوابیدن عاجز
باشد بر پشت بخوابد نحوی که باطن پاهای او بجانب قبله باشد چهارم انکه مختصر را
بعزا باشد وان برای رکوع و سجود ایما و اشاره میکند و در حالات مذکوره که از برای رکوع
و سجود اشاره میکند باید به اشاره کردن باید فرو بردن سر از برای سجود بیشتر باشد
از فرو بردن ان از برای رکوع و مستحب است که در وقت اشاره از برای سجود هرگاه ممکن باشد
پیشانی خود را بچیزی بگذارد که سجود بران صحیح است و بعضی انرا واجب دانسته اند و چون
اشاره از برای سجود در صورتی است که نتواند پیشانی خود را برساند بچیزی که
مرتفع باشد چون بالش و امثال ان و اگر این ممکن باشد باید بر روی ان چیزی که سجده
بران صحیح است بگذارد و بران سجده کند و اگر بجا آوردن ایما و اشاره هم عاجز باشد باید ایما
بچشمها بکند باین طریق که بجای تمام چشمها را بگشاید و بجای رکوع چشمها را برهم
گذارد و بجای سر برداشتن چشمها را بگشاید و بجای سجود چشمها را برهم گذارد و بجای
سر برداشتن از سجود چشمها را بگشاید و باید چشم برهم گذاشتن از برای سجود بیشتر
باشد از چشم برهم گذاشتن از برای رکوع تا فرق میان رکوع و سجود بهم رسد و اگر
کار ایستاده نماز کند در اثناء نماز از ایستادن عاجز شود بنشیند و نماز را تمام بکند
و نماز را از سر نگیرد و اگر کسی که از عجز نشسته نماز کند در اثناء نماز قدرت بهم
رساند باید برخیزد و نماز را تمام کند و همچنین است حکم در ما بین نشستن و بپهلو
خوابیدن و پشت خوابیدن و اگر کسی از خوابیدن بر پشت هم عاجز باشد و نتواند برو
بخوابد باید رو بقبله بخوابد و نماز کند و باید رکوع و سجود را باشاره بعمل آورد بنحوی که
مذکور شد فصل دوم در مستحبات قیام و ان چند امر است اول انکه بخضوع
و خشوع باشد بنحوی که بنده ذلیل در خدمت آقای خود می ایستد دوم انکه در حال
ایستادن نظر او بموضع سجود باشد سیم انکه در وقت دست بر روی ران گذارد
بنحوی که محاذی زانوها باشد چهارم انکه قدمها را از یکدیگر دور کند بقدر سه انگشت

تا یک وجب پنجم انکه قدمها با یکدیگر محاذی باشد نه انکه یکی پیش باشد و دیگری پس
ششم انکه انگشتان هر دو پا را بجانب قبله بدارد بنحوی که بجانب راست یا چپ از قبله
منحرف نباشد هفتم انکه انگشتان دستها را بیکدیگر ضم کند هشتم انکه پاها را
بر زمین ثابت بدارد و پاها را پیش و پس نگذارد و اعتماد بر هر دو پا کند بحسب قوت
و سنگینی بدن خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ بیندازد نهم انکه زن
دستهای خود را بر پستانهای خود گذارد بنحوی که پستانهایش بسینه او ضم شوند و پاها را با یکدیگر
جفت سازد و از هم دور نکند و مکروه است دست بر کمر زدن بطریق متکبران و مشهور
میان اصحاب انست که تکفیر حرام است و باعث بطلان نماز است و ان عبارتست
از گذاشتن باطن دست راست بر ظاهر دست چپ همچنانکه طریقه بعضی از سنیان است
و بعضی از فقها گفته اند که مکروه است مگر انکه اعتقاد شرعیت و رجحان ان داشته
باشد که در این صورت حرام است باعث بطلان نماز است و حق ان است که تکفیر
مطلقا حرام است اما باعث بطلان نماز نیست دوم از واجبات نماز نیت است
و نیت رکن است که ترک ان عمدا و سهوا باعث بطلان نماز است و بدانکه در نیت هر یک
از نمازها لازم است که تعیین ان نماز بشود که کدام نماز است یعنی نماز ظهر است یا عصر
یا مغرب یا عشا و همچنین لازم است که قصد قربت بشود یعنی قصد کند که این نماز را از برای
رضای خدا و اطاعت امر او میکنم و در لازم بودن این دو امر یعنی تعیین نماز و قصد
قربت خلافی ما در میان علما نیست و اکثر گفته اند که تعیین وجوب یا ندب و اداء
یا قضا نیز لازم است و این احوط است و اگر چه دلیل ان تا حالی است و ان چه مذکور شد
ظاهر شد که در نماز ظهر مثلا باید نیت چنین کند که نماز ظهر میکنم اداء از جهت انکه
واجب است قربة الی الله و لازم نیست که نیت را بزبان جاری سازد بلکه گذرانیدن
امور مذکوره در دل کافی است و باید معنی قربت را بفهمد و بداند که مراد از ان این است
که این نماز از برای تحصیل شدن خدا و خشنودی او و اطاعت امر او است و غیر از این مطلبی
دیگر بر نماز نیست و باید واقع هم مطابق این قصد باشد یعنی غرض دیگر سوای قربت خدا

واطاعت او در نماز کردن باشد پس اگر در واقع قصد ریا داشته باشد یا نماز
کردن او از جهت خوف از مردمان باشد نماز او باطل است و در نیت قصر یا
اتمام لازم نیست پس اگر مسافر نیت نماز ظهر یا عصر کند و تعیین عدد رکعات
نکند نماز او صحیح است بلی اگر در یکی از چهار موضع باشد که مسافر مخیر است
میان قصر و اتمام باید بداند کدام از قصر یا اتمام را در نیت تعیین کند و همچنین اگر
نماز ظهر مثلا از او فوت شده باشد و نداند که آن نماز از او در حضر فوت شده یا در سفر
و خواهد آن را قضا کند باید دو نماز کند یکی دو رکعتی که در نیت آن قصد قصر کند
و دیگری چهار رکعتی که در نیت آن قصد اتمام کند و در نمازهای نافله باید قصد
آن نافله که میکند بکند مثل اینکه قصد کند که نماز استسقا میکنم یا نماز نافله ظهر
میکنم یا نماز روز عید غدیر میکنم و همچنین باید نیت مقارن تکبیرة الاحرام باشد
یعنی آخر نیت متصل باول تکبیرة الاحرام باشد و واجبست که تا آخر نماز بر حکم نیت
باقی باشد پس اگر در اثناء نماز نیت قطع نماز کند بر سبیل جزم یا نیت ریا کند نماز
او باطل میشود و اگر در اثناء نماز قصد فعل منافی نماز کند در حال بر سبیل جزم
اما آن منافی را بعمل نیاورد مثل اینکه قصد کند بر سبیل جزم که تکلم کند یا از قبله
منحرف شود یا اخراج ریح یا بول یا غائط کند یا انزال منی کند مشهور آنست که اگر
آن منافی واقع نشود نماز او باطل نمیشود و ظاهر بطلان است همچنانکه جمعی تصریح
نموده اند و اگر بر سبیل جزم قصد کند که بعد از این نماز را قطع کند و از آن بیرون
رود همچنانکه در رکعت اول بر سبیل جزم قصد کند که در رکعت دوم از نماز
بیرون رود یا قصد کند بر سبیل جزم که بعد از این منافی را بعمل آورد باز مشهور
عدم بطلان نماز است و اظهر بطلان است و اگر در اثناء نماز مردد شود که در حال
نماز را بهم زند یا اتمام کند یا آنچه منافی نماز است بعمل آورد یا بعمل نیاورد باز حکم
بخلاف آنچه مذکور شد و همچنین است حکم اگر در ابتدا نماز یعنی در حین نیت یا در اثناء
نماز قصد داشته باشد که اگر فلان امر ممکن حادث شود نماز را قطع کند مثل اینکه

قصد

قصد داشته که اگر زید بر او داخل شود نماز را قطع کند یا اگر او را تقاضای حدث
بول یا ریح شود آنرا بعمل آورد و در این صورت حکم ببطلان خالی از اشکال نیست خصوصا
هرگاه وقوع آن امر غالب نباشد و نادر باشد و هرچند شکی نیست که اگر این قصد
از راه ضرورت باشد باعث بطلان نماز نیست مثل اینکه قصد او این باشد که فلان
دشمن او که در صدد اذیت اوست اگر در اثناء نماز پیدا شود نماز را قطع کند و فرار
کند و فلان شخص که قرض دار اوست و در صدد ندادن است اگر در اثناء نماز او را ببیند
نماز را قطع و طلب حق خود را از وی بکند یا قصد او این باشد که اگر او را تقاضای ریح یا بول
یا غائط که حبس آن باعث ضرر جسمانی او باشد بشود آنرا بعمل آورد و چونکه این قصدها
از راه اضطرار و ضرورت است شکی نیست که اگر آن امر ممکن و آن فعل منافی بعمل نیاید
و نماز را اتمام کند نماز او صحیح است و اگر کسی در بعض از اجزاء واجبه از نماز یعنی از
که نیت کرده قصد غیر آن نماز کند نماز او باطل است مثل اینکه برکوع قصد تعظیم شخصی
یا قصد برداشتن چیزی کند یا بقرائت قصد اعلام شخص کند یا فعلی که واجب است
قصد سنت کند یا در بعضی از افعال نماز ادا قصد قضا کند یا بالعکس یا در بعضی افعال
نماز ظهر قصد نماز عصر کند و یا بالعکس و بطلان نماز در این صورت در وقتی است
که آن فعل که بآن قصد غیر آن نماز باشد اگر عرفا فعل کثیر باشد باعث بطلان نماز است
و الا فلا بلی اگر بآن فعل قصد ریا کند بنابر اظهر باعث بطلان نماز است و اگر چه آن
فعل مستحب باشد و مخفی نماند که در چند موضع است که جایز است عدول کردن از
نیت بر نیت دیگر یعنی میتوان از نمازی بنمازی دیگر نقل نیت نمود اول عدول
کردن از نمازی که ادا باشد بنماز واجب دیگر که ادا باشد و این در این صورتیست که کسی
مشغول نماز متاخر شود و در اثناء نماز بخاطرش آید که نماز مقدم را نکرده مثل اینکه
مشغول نماز عصر یا عشا شود و در اثناء متذکر شود که نماز ظهر یا شام را نکرده که در این
صورت همچنانکه سابقا مذکور شد جایز است که عدول کند از نماز لاحق بنماز سابق
یعنی در دل بگذراند که این نماز سابق است بشرطی که آن موضع عدول نگذشته باشد

یعنی عدد رکعات نماز لاحق بجا آورده پیشتر از عدد رکعات نماز سابق نباشد
پس اگر بعد از رکوع رکعت چهارم نماز خفتن بخاطرش آید که نماز مغرب را نکرده نمی تواند
عدول نمود **دوم** عدول کردن از نماز واجب قضا بنماز واجب دیگر که قضا
باشد و این در صورتیست که مشغول قضا کردن نمازی شود و در اثنا از نماز
بخاطرش آید که نماز مقدم بران بر آن از او فوت شده و باید قضا بشود که در اینصورت
نیز جایز است که در دل بگذراند که این نماز سابق است بشرط مذکور **سوم**
عدول کردن از نماز واجب ادائی بنماز واجب قضا و این در صورتیست
که مشغول نماز حاضره شود و در اثنا نماز بخاطرش آید که فلان نماز از او فوت شده
که در این صورت جایز است که عدول از حاضره بنماز فوتی کند که از او فوت شده بشرط
مذکور و عکس آن یعنی عدول از نماز واجب قضا به نماز حاضره جایز نیست مگر اینکه
وقت حاضره تنگ شود بنحوی که اگر عدول نکند نماز حاضره فوت شود **چهارم** عدول
کردن از نماز نافله بنماز نافله دیگر و این در صورتیست که مشغول نماز نافله
شود و در اثنا متذکر شود که نافله که سابق بر آن است نکرده است خواه هر دو
ادا باشد یا هر دو قضا باشد یا آنچه مشغول شده ادا باشد و آنچه را فراموش نموده
قضا باشد مثل اینکه مشغول نافله عصر شود و در اثنا بخاطرش آید که نافله ظهر را
نکرده که در این صورت جایز است عدول از نافله عصر بقضا نافله ظهر کند و
همچنین اگر نافله موقته مثل نافله ظهر یا عصر یا مغرب را فراموش کند و مشغول نافله
غیر موقته بشود و در ضیق وقت نافله موقته بخاطرش آید که آن را نکرده است جایز است
که عدول از غیر موقته بموقته کند **پنجم** عدول کردن از نماز فریضه بنماز نافله
و این در دو صورت است یکی آنکه شخصی مشغول نماز فریضه شود و قبل از آنکه آن
دو رکعت بجا آورد نماز جماعت منعقد شود و او ترسد که اگر فریضه را تمام کند
یک رکعت یا بیشتر از نماز جماعت را ادراک نکند و از او فوت شود در این صورت
جایز است که از آن نماز عدول بنافله کند و دو رکعت را تمام کند و خود را بجماعت

جماعت رساند و دیگر آنکه در نماز جمعه سوره جمعه را فراموش کند و سوره
دیگر را بخواند که در این صورت نیز جایز است که از نماز جمعه عدول بنافله کند و آن را
تمام کند و نماز جمعه را از سر بگیرد و بعضی گفته اند که کسی که اذان و اقامه را فراموش کند
و داخل نماز شود و پیش از تمام کردن دو رکعت بخاطرش آید که اذان و اقامه را نگفته
است جایز است که عدول بنافله کند و بعد نماز فریضه را از سر گیرد و بر آنکه در اینجا
قطع کردن نماز جایز است پس عدول کردن بنافله بطریق اولی جایز خواهد بود و این بعید نیست
و عدول کردن از نافله بفریضه جایز نیست و مشهور آن است که جواز عدول مخصوص
اثنا نماز است و بعد از تمام شدن نماز نیست عدول از آن نمازی که تمام شده بنماز
دیگر که مقدم است بر آن صورتی ندارد و بعضی اخبار دلالت میکند بر اینکه اگر
کسی نماز ظهر را فراموش کند و نماز عصر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از آن
متذکر شود که نماز ظهر را نکرده جایز است که نیت کند که آن نمازی که کرده نماز
ظهر است و بکوبت دیگر نماز عصر را بکند و بعضی از متأخرین باین اخبار عمل کرده اند
و خالی از اشکال نیست **ششم** عدول کردن از قصر باتمام و این در صورتیست
که مسافر به نیت قصر داخل نماز شود و در اثنا نماز قصد اقامه کند که در این صورت
از قصر عدول باتمام میکند **هفتم** عدول کردن از اتمام بقصر و این در صورتی
است که به نیت اقامه داخل نماز شود و در اثنا نماز رجوع بتقصیر کند که در این صورت
جایز است عدول از اتمام بقصر کند بشرطی که از محل نقل نگذشته باشد یعنی داخل
رکوع رکعت سیم نشده باشد **هشتم** عدول کردن از ایتمام بانفراد یعنی نقل
نیت از نماز جماعت بنماز انفراد و این در صورتیست که کسی اقتدا به پیشنمازی
کرده باشد و در میان نماز او را عذری بهم رسد مثل آنکه درد یا عارض شود
یا او را بول بگیرد یا امری داشته باشد که ترسد وقت آن بگذرد و پیشنماز نماز را
طول دهد جایز است که عدول از نماز جماعت بنماز انفراد کند یعنی در دل بگذراند
که این نماز انفرادیست و خود نماز را تمام کند و از پی کار خود برود و عدول کردن

از انفراد بنماز جماعت مطلقا جایز نیست **پنجم** عدول کردن از ایتمام بامامت
و این درصورتیست که کسی ماموم باشد یعنی اقتدا بامامی کرده باشد و در اثنا
نماز پیش نماز راعذری عارض شود که نتواند نماز کرد مثل اینکه یعنی او حدث شود
وانکس را نایب خود کند واو را پیش بدارد که امامت مردم کند که در این صورت
جایز است که ان شخص مذکور نیت از ماموریت بامامت کند **ششم** عدول کردن
از اقتدا به پیش نمازی باقتدا کردن به پیش نمازی دیگر واین درو وقتی است که زید
مثلا اقتدا بعمرو پیشنماز کرده باشد و عمرو را عذری بهم رسد که نتواند امامت نمود
وخالد را نایب خود کند واو را مقدم بدارد که مردم با او اقتدا کنند و در این صورت جایز است
که زید وسایر ماموین از اقتدا کردن بعمرو عدول کنند باقتدا نمودن بخالد یعنی
در دل بگذرانند که اقتدا میکنم بخالد **هفتم** از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است
که عبارت است از گفتن الله اکبر بعد از نیت و ان رکن است که بترک ان عمدا و سهوا
نماز باطل میشود و همچنین زیاد کردن ان عمدا و سهوا باعث بطلان نماز است پس اگر
کسی یک تکبیر احرام بگوید و داخل نماز شود اگر نوبت دیگر تکبیر احرام بگوید نماز او باطل
میشود پس اگر نوبت سیم تکبیر احرام بگوید باز نماز منعقد میشود و صحیح خواهد بود
بشرطی که تکبیر سیم مقارن نیت شود یعنی پیش از ان نیت کند و بلا فاصله تکبیر بگوید
و در تکبیرة الاحرام امور چند واجب است وامور چند مستحب است اما واجبات ان
چند امر است **اول** انکه بلفظ عربی صحیح انکه مشایع و رسیده است بگوید یعنی
بگوید الله اکبر پس اگر معنی ان بعبارتی یا بلفظ دیگر عربی بگوید نماز او باطل است
و واجب است که ترتیب را رعایت کند یعنی لفظ الله را بر اکبر مقدم دارد و اعراب ان را
درست بگوید پس اگر لفظ اکبر را مقدم بر لفظ الله دارد یا چیزی از اعرابش را غلط
بگوید نمازش باطل است **دوم** انکه هر یک از حروف الله اکبر را از مخرج خود
بیرون اورد بطریقی که مشهور در نزد قرا است **سیم** انکه همزه الله و همزه اکبر را قطع نماید
پس اگر همزه الله را باخر نیت وصل نماید یا همزه اکبر را بها الله وصل نماید نماز

باطل است **چهارم** انکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در میان نباید بسکوت و نه
بلفظ دیگر مثل اینکه بگوید الله تعالی اکبر واگر فاصله بهم رسد نماز باطل است **پنجم**
انکه تکبیر احرام مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان ان و نیت واقع شود
مثل اینکه اندک سکوتی یا لفظی در میان ان نیت واول تکبیر احرام واقع شود مثل انکه
بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نمازش باطل است **ششم** انکه حرفی از حروف ان را ترک
نکند و حرفی بانها زیاد نکند و چون که مشهور است تغییر نمیدهد پس اگر همزه الله را مد دهد
بنحوی که بصورت استفهام شود نماز او باطل است **هفتم** انکه الف لفظ الله که میان لام
وهاست ظاهر کند و زیاده از حد معتاد انرا مد ندهد پس اگر الف را هیچ ظاهر نکند بنحوی که
ساقط شود یا از حد زیادتر مد دهد که از وضع لفظی بیرون رود نمازش باطل است
هشتم انکه تکبیر احرام را در حال ایستادن بگوید پس اگر با وجود قدرت بر
ایستادن از نشسته بگوید یا در حینی بگوید که شروع بر برخاستن کرده باشد
نمازش باطل است و همچنین اگر ماموم از در حین بر کوع رفتن بگوید نماز او باطل
نهم انکه تکبیر را چنان بگوید که خود بشنود و اگر کر باشد یا در موضعی باشد
که از باد و صداهای چیزها باشد باید بنحوی بگوید که اگر کر نمیبود یا باد یا صدا
نمیبود میشنید و اگر بنحوی اهسته بگوید که با وجود عدم مانع خود نشنود نمازش
باطل است **دهم** انکه اگر کنگ باشد بنحوی بگوید که قدرت بران داشته باشد
واگر با لکلیة از گفتن عاجز باشد بدل قصد و بانگشت اشارت کند و زبان را
حرکت دهد و کسی که عجمی باشد و نتواند درست تکلم بتکبیر احرام کند واجبست
که انرا یاد گیرد و هرگاه که وقت نماز وسعت داشته مشغول نماز نشود بلکه متوجه
یاد گرفتن ان شود واگر وقت تنگ شود و صورت ان را یاد نگرفته باشد باید ترجمه انرا
بلغتی که میتواند گفت بگوید پس اگر فارسی زبان باشد بعد از نیت بگوید خدا بزرگ
تر است واما مستحبات تکبیر احرام چند امر است **یازدهم** برداشتن دستها در وقت
تکبیر احرام و سه تکبیر یعنی دست برداشتن را در تکبیر احرام بلکه در جمیع تکبیرات نماز

واجب دانسته‌اند و اظهر استحباب است و مستحب است که بلند کردن دستها ابتدا باشد که برابر رو و گوشها برسند و از رو و گوش تجاوز نکند بلکه بهتر
آن است که سرهای انگشتان دست برابر گوشها باشد که پشت دستها برابر رو باشد و آنچه که آن تنها در برابر بعضی کردن باشد **دوم** آنکه ابتدای دست برداشتن
مقارن ابتدای تکبیر گفتن باشد و انتهای دست برداشتن مقارن انتهای تکبیر گفتن باشد که فرود آوردن دستها بعد از تمام شدن تکبیر باشد **سیم** آنکه
کفهای دست در وقت برداشتن بجانب قبله باشد **چهارم** آنکه انگشتان هم
چسبیده باشد مگر انگشت بزرگ که آن را ابهام گویند که می‌باید از انگشتان دیگر
دور باشد **پنجم** آنکه الف ما بین ها و لام را در لفظ الله بیشتر از قدر
طبیعی ندهد و اگر بیشتر بدهد ما دامی که بان حد نرسد که لفظ را از وضع خود
بیرون برد باعث بطلان نماز نیست و اگر بان حد برسد باعث بطلان است
ششم آنکه راء تکبیر را ساکن کند و اعراب آن را ظاهر نکند **هفتم** آنکه پیش نماز
از آن بلند بگوید و ماموم آهسته و منفرد مختار است میانه بلند و آهسته گفتن
هشتم آنکه در وقت تکبیر احرام گفتن مستشعر عظمت و جبروت الهی شود
و ماسوای او را حقیر و نیست شمارد **نهم** آنکه با تکبیر احرام شش تکبیر دیگر گفته شود
بعمل آورد که مجموع هفت تکبیر شود و دعاهایی که وارد شده بخواند باین طریق
که اول سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك
اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لا يغفر الذنوب الا انت و بعد از آن دو تکبیر
بگوید و این دعا بخواند لبيك وسعديك والخير في يديك والشر ليس اليك والمهدي
من هديت لا ملجا منك الا اليك سبحانك وحنانيك تباركت وتعاليت سبحانك
رب البيت و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجهت وجهي للذي فطر
السموات والارض عالم الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلاتي
ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من

در اینکه باید انگشت ابهام از سایر انگشتان دور باشد تامل است بلکه در بعضی اخبار تصریح شده است که باید ابهام با سایر ضم بشود و این اولی است اعلم

المسلمين

المسلمين و شیخ شهید گفته است که بعد از تکبیر ششم سنت است این دعا بخواند
یا محسن قد اتاك المسيء وقد امرت المحسن ان يتجاوز عن المسيء وانت المحسن وانا
المسيء فبحق محمد وال محمد تجاوز عن قبيح ما تعلم مني و مشهور آن است که محل این دعا
در وقت برخاستن نماز است پیش از هفت تکبیر و این نظر بحدیثی که در این باب وارد
شده است اظهر است و اگر چه خواندن آن بنحوی که شهید گفته خوب است و مصلی
مخیر است که هر یک از هفت تکبیر را که خواهد از تکبیر واجب یعنی تکبیر احرام قرار دهد
و مشهور آن است که افضل آن است که تکبیر آخر را تکبیر احرام قرار دهد و نظر باحادیث
افضل آن است که تکبیر اول را تکبیر احرام قرار دهد و جایز است هفت تکبیر را پی در پی
بگوید و دعاهایی که در ما بین اینها نقل شده نخواند و میتواند اکتفا به پنج تکبیر یا سه تکبیر کند و در
مشهور سنت بعمل آمده خواهد بود و اگر چه فضیلت هفت تکبیر با ادعیه بیشتر است
و بهر صورت وقت خواندن دعای توجه یعنی وجهت وجهي بعد از تکبیر احرام است
و اگر چه تکبیر اول را تکبیر احرام قرار دهد و بعضی گفته‌اند که وقت آن بعد از تکبیر احرام است
خواه در اول واقع شود یا وسط یا آخر و این قول بی دلیل است و ظاهر آن است که استحباب
شش تکبیر که اضافه به تکبیر احرام میشود شامل جمیع نمازهاست چه نمازهای واجب
و چه نمازهای سنت و بعضی استحباب را مخصوص بنمازهای واجبی داده‌اند و بعضی تخصیص
ببعضی مواضع داده‌اند و ظاهر آن است که استحباب شامل جمیع نمازها باشد چنانکه مذکور
شد لیکن استحباب در هفت موضع شده است چنانکه در فقه الرضا مذکور است و آن
هفت موضع عبارت است از اول هر فریضه و اول رکعت از هر دو رکعت نمازهای شب
و اول نماز وتر و اول رکعت از هر دو رکعت نافله ظهر و اول رکعت از دو رکعت نماز
احرام و اول رکعت از دو رکعت نماز وتیره و اول رکعت از هر دو رکعت نوافل مغرب
و از این هفت موضع در چهار موضع اول استحباب شده است چنانکه در روایت دیگر وارد
که در کتاب فلاح السائل روایت شده مذکور است **چهارم** از واجبات نماز قرائت
حمد و سوره است و قرائت واجب است اما رکن نیست لهذا ترک و زیاد نمودن آن عمدا عمل را

باطل میکند و سهوا باطل نمیکند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول**
واجب است قراءت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای یومیه و در نمازهای
سنتی واجب است اکتفا کردن بحمد تنها و خواندن سوره لازم نیست و همچنین در نمازهای
واجبه در وقت ضرورت مثل ترس و بیماری و تنگی وقت میتوان اکتفا بفاتحه نمود **مسئله
دوم** واجب است مقدم داشتن حمد بر سوره پس اگر سهوا سوره را بر حمد مقدم دارد واجب
است که نوبت دیگر بعد از حمد یعنی همان سوره که خوانده سوره را بخواند ما دامی که برکوع
نرفته باشد و اگر وقتی متذکر شود که برکوع رفته باشد نمازش صحیح است و ترتیب
از او ساقط است و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نمازش باطل است و اعاده لازم است
و بعضی گفته اند که حکم عمد هم مانند حکم سهو است و این مشکل است **مسئله سیم** واجب است
که در اول حمد و سوره بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که جزو حمد و سوره است و اگر عمدا ترک کند
نماز او باطل است **مسئله چهارم** واجب است که کلمات حمد و سوره را درست بگوید و
الفاظ را تغییر ندهد و اخلال بحرفی از حروف نکند حتی تشدید پس اگر الرحمن و الذین را
مشدد نخواند نماز باطل است و مراعات اعراب از رفع و نصب و جر و جزم واجب است
و اگر چیزی از اعراب را تغییر دهد نمازش باطل است خواه از تغییر آن معنی تغییر
شود مثل اینکه تاء انعمت یا کاف ایاک را مکسور بخواند یا از تغییر آن معنی
متغیر نشود مثل اینکه ها الله را مضموم بخواند و ظاهر آن است که مراد از اعرابی که صحیح
و مراعات آن واجب است در اینجا اعرابی است که موافق عربیت باشد بلکه باید عربی
باشد که نقل آن متواتر است و قرآن موافق یکی از قراءات مشهوره است و لازم
نیست که از اول تا آخر یک قراءت بخواند بلکه اگر بعضی را بقراءت عاصم و حمزه
و بعضی را بقراءت دیگران بخواند جایز است و آنچه واجب از قراءت آن است که حرفها را
از مخرج معتبر اخراج کند و مد متصل را بجا آورد چون مد و لا الضالین در حمد و
الملائکة در انا انزلنا و اگر اخلال بآن کند نمازش باطل است و صفات و سایر ضوابط
که علما ذکر کرده اند از اظهار و اخفا و جهر و همس و استعلا و اطباق و غنه

[illegible]

و مدهای منفصل و امثال اینها مراعات اینها لازم نیست لیکن اولی است خصوصا که اشتغال
بآن موجب وسواس و مانع از حضور قلب نشود و بعضی مراعات ادغام صغیر چون هل لک
و بل لهم و من ربک را واجب دانسته اند و این ثابت نیست و سنت است که حروف
حرکت ظاهر کند و دارا از تالی بعمل آورد و در مواضع وقف وقف را بجا آورد
و اولی آن است که در حال وقف نفس را قطع کند و در غیر وقف نفس را قطع نکند
پس تا ممکن وقف بحرکت و وصل بسکون نکند و ظاهر آن است که در مثل یاء ایاک
و نا ربنا العظیم مراعات از اشباع و عدم اشباع جایز باشد پس حکم بعدم جواز اول
همچنانکه عقیده بعضی از قراء معاصرین است یا بعدم جواز دوم همچنانکه اعتقاد بعضی دیگر
است اصلی ندارد و حاصل کلام آن است که از قراءت آنچه واجب بعد از تصحیح الفاظ
و اعراب اخراج حروف از مخارج و ادای مد متصل است و غیر این از صفات و مواعدی که
در علم قراءت مقرر است از اخفا و ادغام و غنه و همس و اما له و اشباع کسره کاف مالک
و اشباع دال الضالین و وقف تام و حسن از جمله مستحبات است نه از واجبات و در فاتحه
وقف تام است اول وقف بر آخر جمله دوم بر یوم الدین سیم بر نستعین چهارم بر ولا
الضالین و ده وقف حسن است اول بر بسم الله دوم بر الرحمن سیم بر الحمد لله چهارم بر رب
العالمین پنجم بر الرحمن ششم بر الرحیم هفتم بر ایاک نعبد هشتم بر المستقیم نهم بر انعمت علیهم
دهم بر غیر المغضوب علیهم **مسئله پنجم** واجب است مراعات ترتیب در میان آیات و کلمات
بنحوی که منقول و متواتر است و هرگاه مخالفت ترتیب کند مثل اینکه بعد از خواندن الحمد
تا الرحمن الرحیم مالک یوم الدین را بعد از ایاک نعبد و ایاک نستعین بگوید یا ابتدا
نصف آخر حمد را بخواند و بعد از آن نصف اول را بخواند پس اگر این مخالفت از روی عمد
باشد و متذکر شدن او بعد از رکوع باشد بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است و اگر
متذکر شدن او پیش از رکوع باشد باید بنا بر مراعات ترتیب گذارد یعنی بعد از خواندن
مالک یوم الدین و نصف اول فاتحه مرتبه دیگر ایاک نعبد و ایاک نستعین و نصف آخر
فاتحه را بخواند و اگر مخالفت ترتیب را عمدا بجا آورده باشد که بنا گذاشتن ممکن نباشد

مثل اینکه اول بگوید الرحمن الرحیم و بعد بگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین و بعد بگوید
غیر المغضوب علیهم در این صورت اگر پیش از رکوع متذکر شود واجب است که هر چه را اعاده
کند و اگر مخالفت ترتیب از راه عمد باشد نمازش باطل است و اعاده آن لازم است
و بعضی گفته اند که اگر بنا گذاشتن بر مراعات ترتیب ممکن باشد همچنانکه در شق اول
در صورت فراموشی بنا میگذارد و ترتیب را بعمل می آورد و اعاده نماز لازم نیست و
این مشکل است مسئله مولات در میان کلمات و آیات واجب است یعنی باید
در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و خواه که بکلامی که غیر
قران و دعا باشد اما فاصله هر چیز از قران و دعا جایز است بشرطی که انتظام قرائت بر طرف
نشود پس دعا کردن مباح و رد سلام و حمد در وقت عطسه و طلب کردن رحمت در وقت
آیه رحمت و استعاذه از عذاب در وقت آیه عذاب و تسمیت عاطس یعنی گفتن یرحمک
الله بکسی که عطسه کند و صلوات بر پیغمبر فرستادن هرگاه نام او را بشنود ضرر
ندارد مسئله واجب است که با وجود قدرت فاتحه و سوره را از بر بخوانند پس اگر از روی
نوشته بخوانند با وجود آنکه توانند از بر بخوانند نمازش باطل است و بعضی این را تجویز
کرده اند و مبطل ندانسته اند و خالی از اشکال نیست مسئله کسی که کند
باشد باید بقدر مقدور سعی کند که آنچه تواند درست بگوید و اگر بالکلیه از تکلم عاجز
باشد باید بدل القصد کند و زبان را حرکت دهد به نیت اینکه این حرکت بدل از قرائت
است و کسی که الثغ باشد یعنی بعوض بعضی از حروف بعضی دیگر از حروف بگوید مثل
اینکه بعوض راء غین یا لام بگوید و بعوض سین ثا بگوید و کسی که در زبانش لکنت
باشد که بعضی حروف را اعاده میکند بسیار یا اخراج کند چون تمتام که در تاء تردید میکند
تا آن را اخراج کند و چون فافا که در فاء تردید میکند تا آن را تلفظ کند و مانند کسی
که در قاف یا غیر آن تردید میکند تا از آن حرف ادا نماید باید بقدر مقدور سعی در اصلاح
زبان خود بکند و با وجود امید اصلاح در سعه وقت نماز نکند و اگر از اصلاح
عاجز باشد آنچه قدرت بر آن دارد بخواند مسئله کسی که جاهل بفاتحه باشد

وبتواند ادا بر نهج صحیح بخواند واجب است که غایت سعی و جهد کند در یاد
گرفتن آن و اگر قصور و نقصان او بجهتی باشد که با وجود سعی تمام عاجز از یاد گرفتن
باشد یا وقت نماز تنگ شود و صورت یاد نگرفته باشد اگر اقتدا کردن او
به پیشنماز عادلی ممکن باشد باید اقتدا کند و اگر اقتدا کردن ممکن نباشد و قدری
از فاتحه را درست داند باید همان قدر را بخواند و ظاهر این است که در این صورت
لازم نیست که بعوض آنچه را نمیداند چیزی از قران یا ذکر و تسبیح بخواند و اگر چیزی
خواندن بتفصیلی که مذکور خواهد شد احوط است و در صورتی که عوض را بخواند
باید مراعات ترتیب بکند یعنی اگر اول فاتحه را داند عوض را در آخر بخواند و اگر آخر
از را داند عوض را در اول بخواند و اگر وسط از را داند قدر پیش از عوض را در اول بخواند
و قدر پس را در آخر و اگر هیچ چیز از فاتحه را درست نداند لازم است که بعوض آن چیزی را
از قران را بخواند و حتی و بهتر که آنچه را بخوانند بقدر مساوی فاتحه باشد
بلکه اندکی زیاد و کم مانعی ندارد و بلی مساوی بودن سنت است و با وجود امکان
آنچه میخوانند باید مرتب باشد که وارد شده و اگر از قران قدری که میداند و بعوض فاتحه
بخوانند چند آیه مرتب و پی در پی نباشد بلکه متفرق باشد در این صورت مانعی
ندارد که آنها را بر سبیل تفرق بدون ترتیب بخوانند و اگر هیچ از قران نداند بعوض فاتحه
تهلیل و تسبیح و تکبیر بگوید و احوط آن است که اگر تسبیحات اربع یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر را داند از آن مقدم دارد و اولی این است که این اذکار را
بقدری بخوانند که در حروف مساوی فاتحه باشد و اگر هیچ ذکری نداند پس اگر ترجمه ذکر را بزبان
بعبارتی یا بزبان دیگر داند از آن بخوانند که از آنها میدانند باید بعد از فاتحه خواندن از برای
نماز بایستد آنگاه رکوع و سجود و سایر اعمال را بعمل آورد و آنچه مذکور شد حکم ندانستن
فاتحه است اما حکم ندانستن سوره آن است که اگر هیچ سوره را تمام نداند پس اگر بعضی
از یک سوره را داند همان را بخوانند و کافی است و اگر هیچ آیه از هیچ سوره نداند اکتفا
بخواندن فاتحه میکند و عوض او را ذکر تسبیحات اربع یا غیر آن از اذکار لازم نیست

زیرا که دانستی که در حال ضرورت وجوب سوره ساقط است و مخفی نیست که غالب
مردمان در این اعصار حمد و سوره و سایر اذکار واجبه نماز را درست نمی‌دانند
و با وجود قدرت بر تصحیح ان سعی در یاد گرفتن ان نمی‌کنند و این معنی باعث بطلان
نماز ایشان است بلکه باعث بطلان حج ایشان نیز هست زیرا که دو رکعت نماز
طواف از ارکان حج است و همین که درست نباشد حج هم فاسد است پس بر اهل ایمان
لازم است که درین باب سعی کنند و حمد و سوره و سایر اذکار واجبه نماز را درست
نمایند که تارک الصلوة نباشند مسئله دیگر واجب است بر مردان که نماز صبح
و دو رکعت اول شام و دو رکعت اول نماز خفتن را بلند بخوانند و باقی را آهسته
بخوانند و اگر با وجود علم بمسئله کوتاهی کنند و در موضعی که باید بلند بخوانند آهسته
بخوانند یا بالعکس نماز ایشان باطل است اما جاهل بمسئله درین موضع معذور است
یعنی کسی که نداند که در نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن بلند خواندن و در باقی
آهسته خواندن واجب است هرگاه مخالفت کند معذور است و نمازش صحیح است
و همچنین است حکم کسی که فراموش کرده باشد پس اگر در اثنای قرائت مطلع شود بر
مخالفت جهر یا اخفات از سر گرفتن قرائت بر او لازم نیست بلکه همین باید در باقی
مانده آنچه لازم است از جهر یا اخفات عمل آورد و بر زنان جهر یعنی بلند خواندن
در موضع جهر یعنی نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن لازم نیست لیکن اگر
بلند بخوانند در جایی که صدای ایشان را نامحرم نشنود جایز است و اگر صدای
ایشان را نامحرم بشنود نماز باطل است و ظاهر این است که اخفات در موضع اخفات
بر زن واجب باشد و قول بعدم وجوب ضعیف است و حکم نماز قضا در جهر و اخفا
حکم اداء است و جهر و اخفات بنحوی که مذکور شد مخصوص حمد و سوره است و در
سایر اذکار نماز از ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم منفرد مخیر است میان جهر و
اخفات در همه نمازها و در بعضی از آنها در مواضع جهر و مواضع اخفات نیست و
از برای ماموم مستحب است اخفات مطلقا و از برای امام مستحب است جهر و سنت است

و بطلان حج بطلان نماز است دو رکعت طواف منه

که امام در موضع جهر قرائت و سایر اذکار و در موضع اخفات غیر قرائت از اذکار را بماموم
بشنواند مادامی که شنوانیدن موقوف بر جهر مفرط نباشد و در مواضع اخفات جهر به
بسم الله در حمد و سوره مستحب است بنا بر اشهر و اقوی خواه در دو رکعت اول باشد
یا از دو رکعت آخر و خواه مصلی امام باشد یا منفرد و در رکعت اول هر نمازی پیش
از شروع در قرائت سنت است که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله
السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و مستحب است که آنرا آهسته بگوید نه بلند و اگرچه
نمازهای جهریه باشد و سنت است که جمیع نوافل شب را بلند بخوانند و جمیع نوافل روز را
آهسته بخوانند و سنت است جهر در قرائت نماز جمعه و در قرائت دو رکعت اول از
نماز ظهر در روز جمعه خواه بجماعت بشود و خواه بانفراد و شناختن جهر و اخفات محول
بعرف است یعنی آنچه را در عرف جهر گویند جهر است و آنچه را اخفات گویند اخفات است
و بعضی گفته‌اند که اقل مرتبه جهر آن است که کسی که در نزدیک مصلی باشد و سمع او صحیح
باشد آنرا بشنود و اخفات آن است که مصلی خود بشنود مسئله دیگر در رکعت سیم
نماز مغرب و رکعت سیم و چهارم نماز چهار رکعتی مصلی مخیر است میان خواندن حمد
و خواندن تسبیحات و اگر کسی در دو رکعت اول خواندن حمد را فراموش کرده باشد و بنا بر اقوی
خواندن تسبیحات افضل است خواه منفرد باشد و خواه امام و احتمال دارد که
درین دو رکعت ماموم هرگاه ملحق شود یا نه و ماموم آنکه تسبیحات بخواند و حمد را نخواند
بنا بر اظهر و اقوی و در عدد تسبیحات خلاف است بعضی گفته‌اند که سه نوبت باید گفت سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر که مجموع دوازده تسبیح شود و بعضی اکتفا به نه تسبیح
کرده‌اند بانداختن تکبیر در دو نوبت اول و بعضی اکتفا به ده تسبیح کرده‌اند با انداختن تکبیر
در هر سه نوبت و بعضی اکتفا بچهار تسبیح کرده‌اند که یک مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی اکتفا به سه تسبیح کرده‌اند با انداختن تهلیل و اقرب آن است
که قدر واجب چهار تسبیح است که یک نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و زاید بر این آنچه مذکور شد مستحب است و افضل جمیع دوازده مرتبه است با اضافه
الخ آن است که قدر واجب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است ... تسبیح ... مستحب ...

نمودن استغفر الله و واجب و واجب است که تسبیحات را آهسته بگوید
و قول بجوان بلند خواندن ضعیف است و احوط بلکه اظهر آن است که در تسبیحات
ترتیب را مراعات کند یعنی اول سبحان الله بگوید و بعد از آن الحمد لله و بعد از آن لا اله
الا الله و بعد از آن الله اکبر و بعضی ترتیب را لازم ندانسته اند و گفتن بسمله با تسبیحات
لازم است و سنت نیست لیکن گفتن آن باعث بطلان نیست و اگر شک در عدد
تسبیحات کند و نداند که چه قدر گفته بنا بر کمتر میگذارد و اگر سهوا زیاده از قدر
واجب و مستحب بگوید ضرر ندارد و ظاهر کلام فقها آن است که زیاده از دوازده تسبیح
ولیکن استغفار مستحب نیست و ابن ابی عقیل تصریح کرده است که مستحب است که سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را هفت مرتبه یا پنج مرتبه بگوید و دلیل آن
معلوم نیست و جایز است که در یک رکعت حمد بخوانند و در رکعت دیگر تسبیحات
بخوانند و هرگاه شروع در خواندن یکی کند از حمد یا تسبیحات کند جایز نیست که عدول
به دیگری کند خواه آن دیگر در نزد او افضل باشد یا نه و خواه شروع او در خواندن آن را
اختیارا نموده بقصد بوده یا نه و اگر قصد کرده که یکی کدام را بخواند و زبان او به دیگری
سبقت کرده در این صورت میتواند عدول با آنکه قصد کرده بکند و میتواند آن دیگری را
هم که بر زبان جاری شده بخواند لیکن در این وقت احوط آن است که آن را بر یکی رد
مسئله و ... و ... واجب است که در وقت گفتن بسم الله تعیین سوره را بکند پس اگر
در وقت بسم الله قصد سوره معینه را نکند و بدون تعیین سوره را بخواند صورت
است مگر آنکه عادت او چنان باشد که همیشه بعد از حمد در همه نمازها یا در بعضی
از نمازها در هر دو رکعت یا یک رکعت سوره مخصوصه را بخواند که در این صورت قصد آن
سوره در بسم الله لازم نیست و همچنین است حکم اگر نذر و مانند آن خواندن سوره
معینه در بعضی از نمازها یا همه نمازها بر خود لازم ساخته باشد و بدون عادت و نذر
اگر کسی از راه فراموشی در بسم الله قصد سوره معینه را نکند یا قصد سوره کند و غیر آن را
بخواند اگر پیش از رکوع متذکر شود باید برگردد و در بسم الله سوره را تعیین کند و

بخواند و اگر چه سوره را که شروع کرده سوره قل هو الله یا سوره قل یا ایها الکافرون
باشد و اگر بعد از رکوع متذکر شود برنمیگردد بلکه نماز را تمام میکند و نماز ش
صحیح است و بعضی گفته اند که اگر در اول نماز یا در اثنای نماز قرائت فاتحه قصد
سوره معینه داشته باشد دیگر احتیاج بتعیین آن در وقت بسم الله نیست و اگر
تعیین یا در وقت گفتن بسم الله فراموش کند ضرر ندارد و خالی از رجحانی نیست
بشرط آنکه با وجود خواندن آن بعد از قصد اول در وقت گفتن بسم الله یا پیش از آن قصد
سوره دیگر را نکند که اگر قصد سوره دیگر کند باید آن دیگر را بخواند و خواندن سوره را
که ابتدا قصد کرده بود صورت ندارد و اگر کسی در وقت خواندن سوره شک کند که آیا
در بسم الله قصد از آن کرده یا نه ظاهر آن است که مادام که به رکوع یا قنوت نرفته باید
برگردد و بعضی گفته اند احتیاج به برگشتن نیست و چون یقین بعدم قصد ندارد
ضرر ندارد و ظاهر این قول اقوی است و مسئله ... جایز است عدول کردن
از سوره بسوره دیگر مادامی که بنصف نرسیده باشد و اگر بنصف رسیده باشد عدول
کردن نیست و عدول کردن از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون مطلقا
جایز نیست خواه بنصف رسیده باشد یا نه ولی عدول نمودن از این دو سوره بسوره
جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه جایز است بشرط آنکه بنصف
نرسیده باشد و احتیاط آن است که این دو سوره را از روی عمد قصد نکرده باشد و هرگاه از سوره
بسوره دیگر عدول کند واجب است که بسمله را اعاده کند و اکتفا به بسمله که در سوره اول
خوانده نکند ... ... خواندن زیاده بر یک سوره بعد از حمد در نماز نافله باکی
نیست و در نماز فریضه بنا بر اظهر مکروه است نه حرام خواه آن زیاده یک سوره
تمام باشد یا بعضی از سوره باشد و خواه از سوره باشد که اول خوانده یعنی بعد دو
امر مکرر کند یا از غیر آن سوره باشد و بعضی زیادتی را مطلقا حرام دانسته اند
و بعضی با وجود حرمت باعث بطلان نماز نیز دانسته اند و اقوی کراهت است چنانکه
مذکور شد و هرگاه بعد از حمد سوره الم تنزیل بخواند در صورتی که سوره را بایاد نخواند

واگر سوره والضحى بخواند و عقب آن سوره الم نشرح بخواند و اكثر را اعتقاد آنست
كه جمع در ميان هر يك از اين دو سوره بر سبيل وجوب است و لازم است كه در ميان
اينها بسمله را ترك كند و بعضى را اعتقاد آنست كه جمع بر سبيل وجوب است
ليكن گفتن بسمله از براى سوره دوم نيز لازم است و بعضى را اعتقاد آنست كه
جمع بر سبيل جواز است و ظاهر قول وسط است مسئله حرام است آمين گفتن
بعد از خواندن فاتحه اما باعث بطلان نماز نيست بنا بر اقوى مسئله حرام است
خواندن سوره طولانى كه موجب آن شود كه بعضى از افعال و اجزاى نماز در خارج وقت
واقع شود و حرام بودن در صورتى است كه داند وقت وسعت خواندن آن سوره را
ندارد و عمدا آن را بخواند اما هر گاه سهوا آن را بخواند يا در وقت شروع همچنان ميدانست
كه وقت وفا بخواندن آن ميكند و در اثنا معلوم شود كه وقت وفا نميكند در اين
صورت حرمت تعلق بآن نميگيرد ليكن بعد از آنكه معلوم شد كه وقت وفا بخواندن
آن نميكند بايد عدول بسوره قصيره كند و اگرچه از نصف تجاوز كرده باشد مسئله
حرام است خواندن سوره از سورههاى سجده واجب در نماز فريضه و اگر عمدا آن را بخواند
نمازش باطل ميشود بلكه بمجرد شروع در خواندنش نماز باطل ميشود و اگر سهوا آن را بخواند
پس اگر پيش از رسيدن بموضع سجده متذكر شود بايد عدول بسوره ديگر كند خواه از نصف
گذشته باشد و اگر بعد از رسيدن بموضع سجده متذكر شود بايد از براى سجده اشاره
كند و بعد از تمام كردن نماز سجده را قضا كند و بعضى گفته اند مادامى كه داخل
ركوع نشده باشد بايد عدول بسوره ديگر كند و اظهر اول است و همچنين است حكم
نسبت بكسى كه در نماز باشد و ديگرى آيه سجده را بخواند و او بشنود يعنى بايد از
براى سجده ايما كند و بعد از فارغ شدن سجده را قضا كند و كسى كه در نوافل
سوره سجده را بخواند چون بموضع سجده رسد بايد سجده كند و بعد از آن برخيزد
و از آن موضعى كه واگذاشته بگيرد و نماز را تمام كند و اگر سجده در آخر سوره باشد
چون سوره اقرأ است كه بعد از برخاستن فاتحه را بخواند آنگاه بركوع رود

و نماز را تمام كند و همچنين است حكم اگر در نماز نافله باشد كه ديگرى آيه سجده را
بخواند و او بشنود مسئله اگر كسى نيت قطع قرائت كند و ساكت شود پس اگر قصد
او آن باشد كه ديگر عود بقرائت نكند اين در حكم نيت قطع نماز است و حكم آن مذكور
شد و اگر قصدش اين باشد كه بآن عود بقرائت كند ظاهر آنست كه قرائت و نماز او
باطل نشود مگر آنكه سكوت او طول بكشد بحدى كه موالات برطرف شود و از صورت
قارى و مصلى بگردد و همچنين است حكم اگر در اثناى نماز ساكت شود بدون نيت
قطع و هر گاه نيت قطع قرائت كند اما قرائت را قطع نكند اگر قصد او اين باشد كه بالكليه
قطع كند و ديگر عود نكند در حكم مثل نيت قطع نماز است و اگر قصد او عود باشد
ضررى بنماز نميرساند زيرا كه در اين صورت نه سكوت بعمل آمده و نه قصد قطع نماز
متحقق شده لهذا نماز را اتمام ميكند و نمازش صحيح است مسئله سنت است كه
مصلى در وقت قرائت سوره چون بآيه رحمت رسد طلب رحمت كند يا بنظيرى كه بگويد
اللهم ارزقنى و چون بآيه عذاب رسد استعاذه نمايد يا بنظيرى كه بگويد اعوذ بالله
منه و چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام كردن بگويد صدق الله و چون سوره توحيد
بخواند بعد از تمام كردن سه نوبت بگويد كذلك الله ربى مسئله در نوافل خواندن
سوره بعد از حمد لازم نيست ليكن مستحب است و جايز است كه بعد از حمد چند سوره خوانده
شود مسئله سنت است كه در نماز صبح سوره عم و سوره قيامت و سوره غاشيه و سوره
هل اتى و هر سوره كه در درازى مانند اينها باشد بخوانند و در نماز ظهر و خفتن
سوره والشمس و سوره اعلى و هر چه در درازى مثل اينها باشد بخوانند و در نماز عصر
و مغرب سوره اذا جاء و الهيكم التكاثر و مثل اينها بخوانند و از بعضى روايات مستفاد
ميشود كه هر گاه در ظهر خوانده شود سوره انا انزلناه و سوره توحيد است و سنت است
كه در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سوره هل اتى بخوانند و در مغرب و عشاء شب جمعه
سوره جمعه و سوره اعلى بخوانند و در صبح جمعه سوره جمعه و قل هو الله احد بخوانند
و در ظهر و عصر روز جمعه سوره جمعه و منافقين بخوانند و سنت است كه در

نوافل روز سورهای قصیر بخواند و در نوافل شب سورهای طویل بخواند
مبحث دوم سنت است قنوت خواندن در نمازها بعد از رکعت دوم پیش از آنکه
برکوع رود و معنی قنوت خواندن دعاست در محل معین خواه با آن بلند کردن
دست باشد یا نه و گاهی قنوت را اطلاق میکنند بخواندن دعا که با آن
برداشتن دست باشد و ابن بابویه در نمازهای فریضه خواندن قنوت را واجب
دانسته اند و نماز بی قنوت را باطل میدانند و اظهر استحباب است و اگر کسی
قنوت را پیش از رکوع نکند بعد از سر برداشتن از رکوع اسنت است که به نیت قضا
بجا آورد و اگر در آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر
آنجا نیز فراموش کند و در وقت راه رفتن بخاطرش رسد هرجا رو بقبله کند و
بجا آورد و سنت است که پیش از قنوت تکبیر بگوید و در وقت تکبیر گفتن دستها را
تا برابر گوشها بردارد و در وقت قنوت دستها در برابر رو پهن کند بنحوی که پشت
دستها بجانب زمین و رو یها بجانب آسمان باشد و انگشتها را بهم بچسباند
مگر دو انگشت بزرگ که ابهام باشد از انگشتان دیگر دور بدارد و نظر بر باطن دستها
اندازد و اگر پیشنماز یا منفرد باشد قنوت را بلند بخواند و اگر ماموم باشد آهسته بخواند
و طول دادن قنوت مستحب است و در قنوت دعای معین لازم نیست بلکه هر دعا که متضمن
طلب مقاصد دین و دنیا باشد خوب است و اقل آن قدر است که دعا بران صادق باشد
از تسبیح یا تحمید یا استغفار یا صلوات و بهتر آن است که ادعیه ماثوره که بخصوص
قنوت از پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم وارد شده بخوانند و افضل از همه کلمات فرج است
و در جواز خواندن قنوت در نماز فریضه بلفظ فارسی خلاف است و اقرب عدم جواز است
و در نماز جمعه دو قنوت است در رکعت اول پیش از رکوع است و در رکعت دوم بعد
از رکوع **پنجم** از واجبات نماز رکوع است و آن رکن است که نماز بترک آن عمدا
و سهوا باطل میشود و آن در هر رکعتی یکنوبت واجب است و حقیقت رکوع عبارت
است از خم شدن بحد خاص و در آن چند امر واجب و چند امر مستحب است اما واجبات

ظاهر آن است که نماز عید نیز حکم فریضه دارد پس بنا بر آن قنوت بغیر عربی خواندن اشکال

٥١

از پنج چیز است **اول** آنکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد و ظاهر بعضی
اخبار و فتاوی آن است که خم شدن بقدری که سر انگشتان بزانو برسد
کافی است و احوط آن است که خم شدن بقدری باشد که اصل کفها بزانو برسد
و بهر تقدیر دست گذاشتن بر زانو واجب نیست و اگرچه اولی و احوط است و اگر
دستها بحدی دراز باشد که بدون خم شدن بزانو رسد باید بقدری که
معتاد الخلقه خم میشود او هم خم شود و اگر بجهت عذری چون مرض و غیر آن از خم شدن
عاجز باشد آنچه ممکن باشد بعمل آورد و اگر بالکلیه عاجز باشد از برای رکوع ایما
کند و اگر کسی در اصل خلقت بحدی منحنی باشد که مانند راکع باشد یعنی کفهای او بزانو
هایش برسد باید در وقت رکوع اندکی زیادتی کمر خود را خم کند که فرق میان حالت
رکوع و غیر آن بهم رسد و ظاهر آن است که این زیادتی بر سبیل استحباب باشد
نه وجوب **دوم** ذکر کردن و اقرب آن است که بمطلق ذکر واجب عمل می آید چون
تسبیح و تهلیل و تکبیر و غیر آن از ذکری که مشتمل بر ثنای الهی باشد و افضل اذکار
رکوع تسبیح است و اقل تسبیح آن است که سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه
سبحان الله بگوید و افضل آن است که سبحان ربی العظیم و بحمده را سه مرتبه بگوید و
در وقت خواندن ضرورت یک سبحان الله کافی است و لازم است که قدر واجب از ذکر
در وقتی بعمل آید که در حد رکوع باشد پس اگر چیزی از قدر واجب بر سبیل عمد در حالت
که هنوز بحد رکوع نرسیده باشد یا در وقتی که از حد رکوع بیرون رفته باشد بعمل
آورد نمازش باطل است و اگر سهوا چنین کند نمازش باطل نیست **سوم** طمانینه در
رکوع یعنی درنگ کردن در حد رکوع بقدر خواندن ذکر واجب با وجود قدرت و اگر مریض باشد
که از درنگ نمودن عاجز باشد میتواند آنرا ترک کند و بعمل بیاورد **چهارم** سر برداشتن
از رکوع پس اگر سر بر ندارد و قامت خود را راست نکند بلکه همچنانکه در رکوع است بسجده
رود یا پیش از آنکه قامت او درست راست شود بسجده رود نمازش باطل است **پنجم**
آرام گرفتن و درنگ کردن بعد از سر برداشتن یعنی بعد از آنکه راست بایستد اندکی ساکن شود

انکاه بسجود رود واما مستحبات رکوع چند امر است اول انکه چون خواهد خم شود بگوید
الله اکبر در حالتی که دستها را تا برابر دو گوشها برداشته باشد و مستحب است
که تکبیر مذکور در حال ایستادن باشد پیش از انکه شروع بخم شدن نماید
وبعضی این تکبیر را با برداشتن دستها واجب دانسته اند واقوی استحباب است
دوم انکه در حال رکوع زانوها را بعقب برد و پیش نیاورد و دو قدم خود را
در برابر یکدیگر بدارد و ما بین انها بقدر یک شبر فاصله باشد سوم انکه پشت خود را
راست بدارد بنحوی که اگر قطره اب بران ریخته شود بجای خود بایستد چهارم
گردن را بکشد بنحوی که در برابر پشت باشد پنجم انکه نظر بما بین دو قدم خود
اندازد واگر چشمها بهم گذارد خوب است ششم انکه دو دست خود را از پهلوی خود
دور دارد هفتم انکه دو کف را ابتدا بزانو گذارد در حالتی که انگشتان را از یکدیگر
دور کرده باشد هشتم انکه دست راست را پیش از دست چپ بزانو گذارد
نهم انکه زن دو کف دست را بالای ران زانو گذارد تا بسیار خم نشود دهم
انکه سبحان ربی العظیم وبحمده را سه نوبت بگوید وپنج نوبت افضل است وافضل
از ان هفت نوبت است یازدهم انکه پیشنماز ذکر رکوع را بلند بگوید ومأموم
اهسته بگوید ومنفرد را نیز در جهر واخفات تابع قرائت کند دوازدهم انکه چون
سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة
والجود والجبروت وسنت است دست برداشتن از رکوع وخواندن دعای مذکور وتکبیر
گفتن مجملا انکه از فعل حضرت صادق ع مرویست وظاهر کلام اکثر ان است که
گفتن سمع الله لمن حمده شامل منفرد وامام ومأموم هر سه است و در بعضی اخبار
وارد شده که چون امام سمع الله لمن حمده را بگوید مأموم بگوید الحمد لله رب العالمین
یا بگوید ربنا لک الحمد ومکروه است که در وقت رکوع دستها را به پهلو چسباند و
سر زیر افکند بنحوی که سر و گردن موازی پشت نباشد و کفهای خود را وقت رکوع
در ما بین زانوها گذارد و بعضی انرا حرام میدانسته اند و بعضی گفته اند که مکروه است

بگوید ... و در روایات ... وارد شده است ... سنت است که چون ... رکوع ... اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک امنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر سبحان ربی العظیم وبحمده

که در حال رکوع دستهای او در زیر جامه باشد و دلیلش بنظر نرسید ششم
از واجبات نماز سجود است بدانکه در هر رکعتی دو سجده واجب است و هر دو
باهم رکن است که اگر هر دو ترک شود نماز باطل میشود خواه از عمد باشد یا از
سهو و ما واجبات ومستحبات واحکامی که متعلق بسجود است در چند فصل
بیان میکنیم فصل اول در واجبات سجود وان چند امر است اول انکه
پیشانی خود را بر چیزی گذارد که سجده بران صحیح است وبعد از این انچه سجده بران
صحیح است وانچه سجده بران صحیح نیست مذکور خواهد شد واقرب ان است که
گذاشتن مسمی از پیشانی بر سجده گاه کافی است وبعضی گفته اند باید از پیشانی
بمقدار یک درهم بسجده گاه برساند دوم انکه مجموع هفت عضو سجود کند که
ان پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ هر پا و احوط ان
است که جمیع باطن کف دستها بر زمین گذارد سوم انکه سنگینی بدن خود را بر جمیع
این هفت عضو بیندازد پس اگر سنگینی بر بعضی از این اعضا مطلقا نیندازد نماز
او باطل است اما لازم نیست که سنگینی نسبت بهمه اعضا برابر باشد چهارم
انکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر موضع خود قرار گرفته باشد
پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم وامثال انها سجده کند بنحوی که بعضی اعضا
تمکن بر محل خود نداشته باشد نماز باطل است پنجم انکه موضع پیشانی
از محل ایستادن بیشتر از یک خشت بلندتر و پستتر نباشد خواه در زمین مسطح
باشد یا در زمین منحدر واگر پیشانی را بر موضعی گذارد که از یک خشت یعنی مقدار
چهار انگشت که بیکدیگر ضم شده باشد بلندتر یا پستتر باشد باید انرا بردارد
و بر موضع مساوی گذارد و از این عمل تعدد سجده لازم نمی اید زیرا که ان گذاشتن اول
سجده شرعی محسوب نبوده و احوط ان است که اگر ممکن باشد پیشانی خود را برندارد
بلکه انرا در روی زمین بکشد تا بموضع مساوی برساند واگر ممکن نباشد در برداشتن
پیشانی حرجی نیست واگر از پیشانی بر زمین گذاشتن عاجز باشد ومحتاج باشد

کهچین را بلند که پیشانی بران گذارد باید چنان کند واگر از آن هم عاجز باشد
از جهت سجود ایما میکند ششم ذکر کردن و قدر واجب مطلق ذکر بعمل میاید
همچنانکه در رکوع مذکور شد و مستحب است که تسبیح باشد و افضل آنست
سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده بگوید و بهتر آنست
که این را سه مرتبه بگوید و در وقت ضرورت جایز است یکنوبت سبحان الله بگوید
هفتم طمانینه در سجود یعنی درنگ کردن در سجود بقدر ذکر هشتم سر برداشتن
از سجده اول نهم آنکه درنگ کردن بعد از سر برداشتن از سجده اول
دهم نوبت دیگر سجده دیگر کردن بطریق سجده اول فصل دویم در مستحبات
سجود و آن چند امر است اول آنکه چون از رکوع سر بردارد پیش از آنکه
خم شود از جهت سجود تکبیر بگوید و دستها را تا برابر گوشها بدارد و بعد
تکبیر گفتن ایستاده درنگ کند دویم آنکه چون خواهد بسجود رود اول
کف دستها بر زمین برساند بعد از آن زانوها را و اگر زن باشد برعکس کند یعنی
اول زانوها را بر زمین گذارد و بعد از آن دستها را سیم آنکه در وقت سجود
دستها را محاذی گوشها گذارد و انگشتان دستها را بهم چسبانیده از هم دور نکند
و سرهای انگشتان را بجانب قبله بدارد در وقت سجود نظر او بر طرف بینی او باشد
چهارم آنکه در وقت سجود تخوی و تجافی و تجنح بعمل آورد یعنی بازو و مرفق به
پهلو نچسباند و ساق دستها را بر زمین فرش نکند مانند خوابیدن سباع بلکه
بازوها را از پهلو دور دارد و ساق دستها را از زمین مرتفع سازد بنحویکه دستها
نسبت باو مانند دو بال باشد و اگر مصلی زن باشد ساق دستها بر زمین
گذارد و خود را بر زمین چسباند پنجم آنکه آن پیشانی بمقدار یک درهم
بسجده گاه برساند نه کمتر از آن ششم آنکه سجده بر خاک کند نه بر چیزهای
دیگر که سجده بر آن جایز است چون سنگ و چوب و امثال آن و افضل آنست
که سجده بر تربت منوره سید الشهدا علیه افضل التحیة والثناء کند

آنکه بینی را از جمله اعضای هفتگانه سجود سازد و آن را بر خاک گذارد هشتم
آنکه سبحان ربی الاعلی و بحمده را پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید نهم آنکه اگر
مصلی مرد باشد هر یک از هفت عضو را برهنه سازد و حایلی نمیاند از وصیا
آنچه سجده بر آن صحیح است دور کند که مانند پیشانی چیزی که سجده بر آن
صحیح است برسد دهم آنکه بینی را بر خاک یا بر سایر آنچه سجده بر آن صحیح
است بگذارد یازدهم آنکه موضع سجود یا موضع ایستادن بلکه مواضع هفت عضو
که با آنها سجده میشود برابر باشد و هیچیک از دیگری مطلقا بلندتر و پست‌تر
نباشد دوازدهم آنکه چون سر از سجده اول بردارد تکبیر بگوید و دستها را تا برابر
رو بالا بدارد و چون خواهد بسجده دوم رود بدستور تکبیر بگوید و دستها را بدارد
و چون سر از سجده دوم بردارد باز تکبیر گوید و دستها را بدارد سیزدهم آنکه
در ما بین دو سجده بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و در ما بین سجده بین بعد گفتن
تکبیر و استغفار درنگ کند چهاردهم آنکه در ما بین دو سجده تورک کند یعنی
بر ران چپ نشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و اگر زن باشد
بکفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها را بر زمین نهد پانزدهم
آنکه زن در وقت سجود نگذارد که موی سر او فاصله شود میان پیشانی او و سجده
گاه هرچند از پیشانی او و اصح واجب است که سجده گاه برسد رسیده باشد ولکن
قدر واجب سجده گاه نرسد نماز او باطل است شانزدهم آنکه بعد از سجده دوم
از رکعت اول هر نماز و رکعت سیم نماز چهار رکعتی که باید برخیزد اندکی بنشیند
و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی آن را واجب دانسته و سنت است که
در جلسه استراحت مانند ما بین دو سجده در وقت نشستن تورک کند هفدهم آنکه
چون سجده دوم تمام شود و خواهد برخیزد تکیه بر دستها کند و اول زانوها بردارد و
بعد از آن دستها را و اگر زن مصلی باشد برعکس کند یعنی اول دستها را بردارد و یکنوبت
راست شود بعد از آن آنکه عضو خود را ملبس سازد هجدهم آنکه در وقت برخاستن

بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد
واگر خواهد بر این اذکار واحدها اضافه کند ومکروه است که بموضع سجود پف کند
بشرطی که از آن دو حرف حاصل نشود واگر دو حرف حاصل شود نماز باطل است
وهمچنین مکروه است اقعا در مابین دو سجده ودر جلسه استراحت ودر وقت
تشهد ومراد از اقعا که بعضی مشهور اقعا در نزد فقها آن است که سرهای انگشتان پاها را
بر زمین گذارد وبر عقب پاها بنشیند ومخفی نماند که هرگاه بر پیشانی دمل یا ورم یا جراحت
باشد که مانع از سجده کردن باشد پس اگر آن مانع همه پیشانی را فرو نگرفته باشد وممکن
باشد که گودالی در زمین کنده شود که در وقت سجده موضع مجروح داخل آن شود
وموضع صحیح بزمین رسد واجب است که چنان کند تا شود واگر این ممکن نباشد
واجب است که بر یکی از دو جبین خود سجده کند ومخیر است در سجده کردن بجبین
راست یا چپ واگرچه اولی آن است که با وجود امکان بجبین راست سجده کند
وبا وجود تعذر بجبین چپ سجده کند واگر هیچ یک از دو جبین نتواند سجده کند
واجب است که بذقن خود سجده کند واگر آن هم ممکن نباشد باید اشاره کند فصل
سیم در بیان آنچه سجده بر آن صحیح است وآنچه سجده بر آن صحیح نیست
ودر آن چند مسئله است اول جایز است سجده کردن بر زمین وآنچه از زمین
روییده شده باشد بشرط آنکه خوردنی وپوشیدنی نباشد بحسب عادت وجایز است
سجده کردن بر اجزای زمین که از آن منفصل باشد واگرچه عرفا اسم زمین بر آن
صادق نباید وجایز نیست سجده کردن بر آنچه خوردنی وپوشیدنی باشد بحسب
عادت یعنی خوردن وپوشیدن آن شایع وغالب باشد پس اگر چیزی را بحسب عادت
یا در وقت ضرورت می‌خورند چون ادویه وعقاقیر که داخل می‌باشد از نباتات
وگیاههای زمین که خورده شوند بحسب ندرت اتفاقی اند سجده کردن بر آن جایز است
واگر چیزی در یکوقت خوردنی باشد ودر وقت دیگر خوردنی نباشد چون برگ
درخت تاک وامثال آن سجده کردن در وقت اول جایز نیست ودر وقت دوم جایز است

واگر چیزی از نباتات زمین در بعضی از بلاد خوردنی بوده در آن شایع باشد ودر بعضی نباشد
اجتناب از سجود بر آن لازم است ودر خوردنی وپوشیدنی شرط نیست که بالفعل
از آن انتفاع برده شود پس اگر انتفاع یافتن از آن موقوف بر پختن یا بافتن باشد
چون گندم وبرنج وپنبه منع در آن جاری است وسجده بر آن جایز نیست واشهر
اقوی عدم جواز سجود است بر پنبه وکتان باعتبار اینکه بحسب عادت ملبوس‌اند
واگرچه پوشیدن آنها موقوف بر رشتن وبافتن است دوم جایز نیست سجود
بر پشم ومو وپوست وآنچه مستحیل از زمین شده باشد بنحوی که اسم زمین بر آن
صادق نباید چون معادن از قبیل طلا ونقره وآهن وفیروزج وعقیق ونمک
وغیره وهرچه بنحوی از استحاله از اسم زمین بیرون رفته باشد سجده بر آن جایز نیست
چون شیشه وگچ وآهک پخته وصاروج وانگشت وخاکستر واستحاله که از اسم
زمین بیرون رفته باشد مانع سجده نیست پس سجده بر زمین گچ ونوره وسنگ
گچ ونوره جایز است بنابر اظهر وهمچنین جایز است بر زمین شوره‌زار وریگ
بشرطی که پیشانی بر آن مستقر بشود ودر حرکت واجب خلاف است واحوط منع است
وسجود بر سنگ مرمر جایز است وهمچنین بر هر چه سنگ اگرچه سیاه باشد
بر برگ وعلف وباد زهر وبوریا وحصیر جایز است واگر حصیری که از برگ درخت
خرما یا اجزای آن از نباتات زمین ساخته شده باشد چیزی اندرمیان باشد که با آن
بافته شده باشد پس اگر آن ریسمان بالکلیه پنهان باشد یا غالب آنچه ظاهر است برگ
ونبات باشد بنحوی که مساوی پیشانی بر برگ یا نبات تنها برسد سجود صحیح است
واگر ریسمان بنحوی غالب باشد که رسیدن مساوی پیشانی بر برگ یا نبات تنها میسر
نباید سجود صحیح نیست سیم جایز است سجود بر کاغذ واگر بر آن چیزی نوشته
باشد واگر آنچه بر آن نوشته شده چیزی باشد که سجود بر آن صحیح نباشد پس اگر
موضعی از پیشانی واقع شود بر کاغذ خالی از کتابت سجود صحیح است والا فلا واگر
کتابت بچیزی باشد که سجود بر آن صحیح باشد صحیح است واگرچه کتابت همه آن

کاغذ را نوکرده باشد و هیچ جز از پیشانی بر موضعی خالی از کتابت واقع شود
بلی سجود جایز بر کاغذ نوشته با وجود خالی ان که احتیاط نیست و اقرب آن است
که حکم یعنی جواز سجود شامل جمیع اقسام کاغذ است خواه از علف ساخته شده باشد
یا از پنبه و کتان یا از ابریشم و شبه **چهارم** واجب است که سجده گاه نحوی باشد
که پیشانی بران ممکن و مستقر شود پس سجود بر ریگ روان و گل نرم که پیشانی بان
فرو رود جایز نیست و هرگاه گل قوام و سفتی داشته باشد که پیشانی بران قرار گیرد
سجود بران صحیح است و همچنین اگر نحوی باشد که پیشانی بران قرار گیرد سجود بران
صحیح است خواه ان دیگها در نهایت کوچکی و خردی باشد که قریب با خاک نرم
باشد یا بزرگتر باشد و احتمال ماشی یا مفید باشد و اگر در زیر یکی هیچ نباشد
که از یکی از ایشان بهای سجود بعمل اید باید یا یکدیگر متصل باشد وان هم دور
نباشد و همچنین است حکم در دانهای تسبیح **پنجم** جایز نیست سجده کردن
بر زمین مغصوب و نجس و اگر چه نجاست از خشک شده باشد و سرایت نکند و جا
یز است بر مکان مشتبه بغصب و اگر چه از مکان مغصوب باشد بنا بر اظهر چنانکه
تفصیل ان مذکور شد **ششم** اجتناب از سجود بر انچه سجده بران جایز نیست
مخصوص است بحالت اختیار پس اگر بجهت تقیه یا شدت حرارت یا خوف از مار و عقرب
نتواند بر زمین سجده کند یا در موضعی باشد که انچه سجود بران صحیح است وجود
نداشته باشد در این صورت جایز است سجود بر انچه موجود باشد از چیزهایی
که در حال اختیار سجده بران جایز نیست چون فرش و جامه و امثال اینها و اگر هیچ
بر اینها هم نداشته باشد سجود بر کف دست خود کند و بنا بر این اگر کسی در موضعی
مفروش مشغول نماز شود و گذاشتن مهر را یا چیزی دیگر که سجود بران صحیح است
فراموش کند یا مهر گم کرده و در اثناء نماز ملتفت ان امر بوده و در این صورت اگر ممکن
باشد چیزی که باعث فعل کثیر نباشد چیزی را که سجود بران صحیح است تحصیل کند باید
چنان کند والا بر همان فرشی که بر روی ان ایستاده است سجود میکند و اگر ان سجده کرد

بر امثال فرش و لباس و عضوی از بدن خود عاجز باشد باید از جهت سجود ایما
و اشاره کند و هر گاه در موضعی که تنها سجود کند باید از جهت سجود ایما و اشاره کند پس اگر در
موضعی باشد که گل یا برف بحدی باشد که پیشانی بر موضع سجده متمکن نتواند شد
پس اگر تواند بایستد و بنشیند بعد از قرائت و رکوع و نشستن از جهت سجود ایما
میکند و اگر نتواند بنشیند بعد از رکوع ایستاده از جهت سجود ایما میکند و اگر
ایستادن هم ممکن نباشد باید بر روی مرکب نماز کند و رکوع و سجود را با ایما بعمل
اورد و سجود یکی از سابقا مذکور شد **هفتم** اگر از راه غفلت یا اتفاق پیشانی را بر موضعی
گذارد که سجود بران صحیح نباشد بعضی گفته اند که جایز است که سر بردارد
و بر چیزی گذارد که سجود بران جایز است و بعضی گفته اند جایز نیست بلکه همان سجود
چون از روی عمد نشده است صحیح است و بعضی گفته اند که اگر ان موضع بلندتر از یک
خشت یعنی چهار انگشت متصل باشد میتواند سر بردارد و بر چیزی گذارد که سجود
بران صحیح است زیرا که در این صورت سجود شرعی بعمل نیامده تا از سر برداشتن
تعدد سجده لازم اید و اگر بلندتر نباشد بلکه مساوی چهار انگشت یا کمتر باشد
باید سر برندارد بلکه پیشانی خود را از انجا بکشد بر چیزی که سجود بران صحیح است
اظهر ان است که در هر دو صورت سجود شرعی بعمل نیامده است و سر برداشتن جا
یز است لیکن احوط ان است که با وجود قدرت بر کشیدن پیشانی بچیزی که سجده
بران صحیح است چنان کند و سر را بر ندارد و اگر این ممکن نباشد در هر دو صورت
بردارد و بر چیزی که سجده بران صحیح است سر گذارد **هشتم** چنانکه سابقا
مذکور شد بهتر ان است که سجده بر زمین شود نه بر چوب و برگ و امثال ان و افضل
ان است که سجده بر خاک کربلا کند و در سجود بران ثواب بسیاری وارد شده و تحقیق
ان با تربت چنانکه در بعضی تسبیحها متعارف است مزد سجود میرساند بلکه موجب
کراهت نیز میشود **فصل** در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجدهای
قرآن پانزده است اول در سوره اعراف **دوم** در سوره رعد **سوم** در سوره

نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که
در اینجا دو سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم
الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم در سوره
والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرء و از این پانزده سجده
چهار واجبست و آن در سوره الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرء و باقی
سنت است و ظاهر آنست در آنکه بر خواند آیه سجده واجب و بر شنونده
آن یعنی کسی که باختیار خود گوش بنهد و اما بشنود سجده واجبست و در
وجوب آن بر کسی که بر سبیل اتفاق بی گوش انداختن بشنود خلافست و احوط
آنست که سجده کند و در این سجده پاک بودن از حدث و جنب و رو بقبله کردن
و پوشانیدن عورت هیچیک لازم نیست لیکن احوط آنست که بر هفت عضو مقرر
سجده کند و اکتفا بسجده کردن بر پیشانی تنها نکند و بر چیزی سجده کند که سجده
نماز بر آن جایز است و وقت سجده کردن وقتی است که آیه سجده تمام خوانده شود
و بعد از تمام شدن سجده کردن فوریست و تاخیر از آن وقت جایز نیست و اگر
تاخیر شود وجوب آن ساقط نمیشود بلکه بعد از آن باید بجا آورد لیکن اولی آنست
که ادا بنیت وجوب مطلق بجا آورد و نیت هیچیک از ادا و قضا را نکند و سنت
که در سجدهای واجب بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لك یا رب تعبدا و رقا و در بعضی اخبار صحیح
وارد شده که در حالت سجود بگوید سجدت لك تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتك
و لا مستنکفا و لا مستعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر هفتم از واجبات
نماز تشهد است و آن از واجبات غیر رکن است که ترک آن عمدا باعث بطلان نماز
و سهوا باعث بطلان نیست و آن واجب است در نماز دو رکعتی یکنوبت و وقت آن
بعد از رکعت دوم است و در نماز سه رکعتی یعنی نماز مغرب دو نوبت یکنوبت بعد
از رکعت دوم و یکنوبت بعد از رکعت سیم و در نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر

وخفتن

وخفتن دو نوبت یکنوبت بعد از رکعت دوم و یکنوبت بعد از رکعت چهارم
و قدر واجب از تشهد آنست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط آنست که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و مستحب است
که پیش از تشهد اول بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله یا بگوید
بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین و سنت است که حمد را دو مرتبه یا سه مرتبه
بگوید و بعضی فقرات مستحبه نیز وارد شده است که در بعضی کتب فقه و کتب
ادعیه مذکور است و واجب است که بعد خواندن تشهد واجب بنشیند و الفاظ
آن را از حیثیت صیغه و اعراب درست بگوید و حروف را از مخارج مقرره بیرون آورد
و در اثنا سکوت طویل نکند و کلام اجنبی در میان نیاورد و اگر کسی اینها
نداند و وقت آن یاد گرفتن آن تنگ باشد بقدر تشهد الحمد لله و الله اکبر بگوید
و سنت است که در وقت خواندن تشهد زانوها را بهم بچسباند و ما بین آنها
اندکی فاصله گذارد و الیتین را بر زمین گذارد و تورک بعمل آورد و طرف
انگشت بزرگ پای راست بر زمین باشد و دستها را بر ران گذارد و انگشتان
بهم چسباند و نظر بکنار خود کند و سنت است که امام تشهد را و سایر اذکار
که غیر قرائت است بلند بخواند و از مأمومین بشنواند و مأموم آنها آهسته
بخواند و منفرد مخیر است که آنها را بلند بخواند یا آهسته و مکروه است که نشستن او
در وقت تشهد بر سبیل اقعا باشد و معنی تورک و اقعا مذکور شد هشتم
از واجبات نماز تسلیم است و آن نیز مثل تشهد از واجباتی است که رکن نیست
و ترک آن عمدا موجب بطلان نماز است و سهوا موجب بطلان نیست و جمعی
تسلیم را واجب نمیدانند بلکه مستحب میدانند و اظهر وجوب است اما حق
آنست که موجب بطلان مطلق نماز نیست بلکه از حقیقت نماز خارج است

وبنا براین اگر بعد از خواندن تشهد وپیش از خواندن تسلیم یکی از منافیات
نماز بعمل آید صرف بی نماز نخواهد رسید ونماز صحیح خواهد بود واگر در وقت
تسلیم رو بقبله نباشد ما بحی نخواهد داشت وتسلیم واجب است بعد از
تشهد در نماز دو رکعتی وبعد از تشهد دوم در نماز سه رکعتی وچهار رکعتی
وبنا بر اشهر واقوی فقط واجب از تسلیم السلام علیک است وبعضی ورحمة
الله را نیز واجب دانسته اند وبعضی وبرکاته را نیز واجب دانسته اند واقرب
استحباب این دو فقره است وبعضی گفته اند که مخیر است میان گفتن السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین وگفتن السلام علیکم ویکی از این دو عبارت
واجب است وبهر یک از اینها خروج از نماز متحقق میشود وهر یک را که اول
بگوید واجب خواهد بود ودیگری سنت خواهد بود وبعضی گفته اند واجب عبارت
اول است که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین باشد وخروج از نماز حاصل
نمی شود مگر باین وحق آن است که واجب عبارت اخیر است وعبارت اول مستحب
واگرچه بیرون رفتن از نماز بهر یک از دو عبارت حاصل میشود وچون بنا بر اقوی
واشهر بگفتن هر یک از این دو عبارت از نماز بیرون میرود واگرچه در وقت گفتن
آن قصد خروج نکند لهذا اگر اول عبارت اول را بگوید از نماز بیرون رفته
خواهد بود وعبارت دوم خارج از نماز خواهد بود واگرچه گفتن آن واجب است و بیرون
رفتن از نماز بعبارت اول یعنی السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین منافاتی با ... اصحاب
آن وجوب عبارت دوم که السلام علیکم باشد ندارد بعد از وجود دلیل ...
شبهه نیست که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مستحب است وواجب نیست
واز آنچه مذکور شد ظاهر میشود که اگر کسی خواهد واجب ومستحب را جمع کند واحتیاط را
نیز بعمل آورد در تسلیم بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وواجب است که بعد از تسلیم
بنشیند ودرنگ کند والفاظ وکلمات آن از حیث صیغه واعراب درست بگوید ...

اقوی در نظر حقیر آن است که تسلیم ... یکی از ... السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ... واجب است ... بعدم ثبوت اجماع ... محقق ... بآن ... الله

از آن خارج اخراج کند واذا بعد از تشهد بجا آورد وسنت است که مصلی در یکی از
دو سلام ملکه در سلام اخر قصد بیرون رفتن از نماز بکند واز سلام قصد کند سلام
بر انبیا وائمه وملائکه وجمیع مؤمنین جن وانس وپیش نماز در ضمن مؤمنین
قصد ماموین را بخصوص نیز بکند وماموین در ضمن مؤمنین قصد پیشنماز را بخصوص
نیز بکنند وسنت است که امام تسلیم را بلند گوید وبماموین بشنواند وماموین
آهسته بگویند ومنفرد مخیر است میان بلند گفتن وآهسته گفتن وسنت است که
منفرد یک سلام بگوید بجانب قبله وبگوشه چشم بجانب راست اشاره کند و...
آن است که از سلام سلام آخر باشد یعنی السلام علیکم وپیش نماز یک سلام بگوید
وبصفحه رو بجانب راست اشارت کند وماموم یک سلام مثل امام کند واگر در
جانب چپ وی شخصی باشد سلام دیگر بگوید وبصفحه رو بجانب چپ اشارت کند وبعضی
دیوار را در این سلام قائم مقام شخص دانسته اند **خاتمه** در بیان تعقیب وسجده
شکر اما تعقیب بنا بر تفسیر اهل لغت عبارت است از نشستن بعد از نماز جهت
دعا وسؤال واز کلام بعضی فقها معلوم میشود که نشستن در آن معتبر نیست بلکه عبارت است
از مشغول شدن بعد از نماز بدعا وذکر وسؤال وماندن از گریستن از خوف الهی وتفکر
در عجایب قدرت وصنع پروردگار ومتذکر شدن نعمتهای پی در پی او ومراقبه ومحاسبه نفس
وتامل در آفات وپستی قدر دنیا ودرجات ومرتبات عظیمه ومراتب جسیمه آخرت و
جهاد باطنی که دور کردن از اندیشهالات فاسده ووساوس باطله واز بعضی اخبار صحیحه نیز
مستفاد میشود که نشستن در تعقیب معتبر نیست وظاهر آن است که مصداق تعقیب بجا آوردن
وامثال آن بعد از نماز متحقق میشود اما افضل ومستحب آن است که در وقت تعقیب ...
در وقت تشهد بوده بنشیند یعنی نشستن وبطریق تورک باشد ورو بقبله باشد وبا طهارت
باشد واز آنچه نماز را باطل میکند اجتناب کند وباید تعقیب متصل بتسلیم باشد
وما بین آنها هیچ چیز فاصل نکند واگرچه نماز نافله باشد مکروه در نماز مغرب که افضل
آن است که بعد از نماز وتسبیح حضرت فاطمه نوافل از اینجا آورد وبعد از آن مشغول

تعقیب شود و در تعقیب ثواب و فضیلت بسیار است و احادیث کثیره در مدح و حکمت
ان وارد شده بعد از تسلیم اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت
دستها را تا برابر گوشها برساند اگاه تا برابر روها یا بر نزدیک زانوها فرود اورد
و باید در وقت بلند کردن دستها پشت انها بروی مصلی باشد و باطن انها بجانب
قبله باشد و افضل تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا است و ان سی و چهار نوبت
الله اکبر است و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و بعد از فراغ
از تسبیح لا اله الا الله گفتن است چنانکه است و ادعیه مختصره و مطوله جهت تعقیب
بسیار وارد شده و علما در جمیع تعقیبات کتابها ترتیب داده اند هر که خواهد
مواظبت بران نماید باید رجوع بان کتب کند و اما سجده شکر عبارت است از
دو نوبت پیشانی گذاشتن بر زمین از جهت بجا آوردن شکر الهی و اقل شکری
که در هر سجده باید گفته شود ان است که سه مرتبه بگوید شکرا لله و سنت است
که در هر سجده صد مرتبه شکرا یا شکرا لله یا صد مرتبه عفوا بگوید و از حضرت
صادق منقول است که اگر کسی سجده کند و بگوید یا رب یا رب تا نفس او منقطع شود
حق تعالی فرماید لبیک ای بنده من حاجت تو چیست تا برآورم و در ما بین این دو سجده
باید هر یک از دو جبین و دو طرف رو بر زمین گذاشته شود یعنی بعد از سجده اول
جانب روی راست خود را بر زمین گذارد و بعد از ان جانب روی چپ خود را بر زمین
گذارد و بعضی از ادعیه که وارد شده بخواند یا سه مرتبه یا اقل شکرا لله بگوید و بعد
از ان سجده دوم را بجا اورد و چون در ما بین این دو سجده گذاشتن دو طرف رو
بر زمین فاصله شده است باین جهت در کلام فقها و بعضی اخبار تعبیر از ان
از ان بدو سجده شده و در بسیاری از اخبار تعبیر از ان بیک سجده شده و
گویا سبب ان باشد که چون از سجده اول رفع سر و بلند کردن ان بوجه تمام
بعمل نیامده بلکه سیاق ان و میان سجده دوم مجرد گردانیدن سر و طرف رو بر
زمین گذاشتن فاصله شده باین جهت اطلاق یک سجده بر هر دو سجده شده و لکن

است که نظر باخبار مذکوره دو طرف رو بر زمین گذاشتن جز سجده شکر نباشد
بلکه از مکملات و مستحبات ان باشد و اصل سجده شکر یکنوبت پیشانی
بر زمین گذاشتن بعمل اید و جمعی گفته اند که هر گاه یک سجده بر پیشانی کند و
بعد از ان طرف رو بر زمین گذارد تعدد سجود بعمل امده خواهد بود و سجده شکر
متحقق شده خواهد بود زیرا که در سجده شکر پیشانی بر زمین گذاشتن لازم نیست
همچنانکه در سجده نماز لازم است و سنت است که در سجده شکر دستها و سینه
و شکم را بر زمین بچسباند و پیشانی و طرفهای روی را بر خاک گذارد و ادعیه که
وارد شده است بخواند و حوایج خود را طلب کند و گریه کند و الحاح در دعا و سؤال
کند و سجود را طول دهد و چون سر از سجده بردارد دست را سه نوبت بر سجده گاه
گذارد و هر نوبت بجانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و باید در وقت
سجود با طهارت باشد و در وقتی سجده شکر چون نیست لکن در وقت تاکید در
استحباب ان بیشتر است اول بعد از فارغ شدن از هر نمازی و باید بعد از فارغ
شدن از تعقیب ان نماز باشد تا خاتمه ان نماز باشد و باز انچه متعلق بنماز است
تمام شود مگر در نماز مغرب که میتواند سجده شکر را بعد از فریضه و پیش از نافله
و تعقیب بجا اورد و میتواند بعد از نافله و تعقیب بجا اورد دوم در وقت حصول
نعمت و رفع مکاره و شدت **مطلب سیم** در احکام خللی که در نماز واقع می شود
و در ان چند مقصد است **مقصد اول** در منافیات نماز یعنی چیزهایی
که نماز را باطل میکند و در ان چند چیز است **اول** حدث کردن در اثنای نماز خواه
حدث اکبر باشد یا حدث اصغر و خواه از روی عمد شود یا از روی سهو و خواه از روی
اختیار واقع شود یا از روی اضطرار و خواه پیش از سر برداشتن از سجده اخر نماز
واقع شود و خواه بعد از ان و بعضی گفته اند که اگر از روی سهو حدث صادر شود نماز باطل
نمی شود و واجب است که وضو بسازد و بنا گذارد یعنی باقیمانده نماز را بکند

و بعضی دیگر گفته اند که اگر حدث بعد از سر برداشتن از سجده اخیر واقع شود نماز باطل نمیشود و باید وضو بسازد و نماز را تمام کند و این دو قول معتبر نیست **مسئله** تکلم کردن است بدو حرف عمدا و اگر چه آن حرف افاده معنی نکند پس تکلم بدو حرف مهمل یعنی بی معنی باعث بطلان نماز است و یک حرفی که افاده معنی نکند ما بحث ندارد و بآن نماز باطل نمیشود و یک حرفی که افاده معنی کند چون قِ بلغت بطلان است و صحیح و معروف در اثناء نماز اگر از روی اضطرار باشد باعث بطلان نیست مطلقا و اگر از روی اختیار باشد هر گاه مشتمل بر دو حرف یا یک حرف باشد که افاده معنی کند باعث بطلان است و لا فلا و فرقی نیست در بطلان میان آنکه حرف زدن جهت مصلحت نماز یا امر دیگر باشد یا نه و اگر حرف از روی سهو باشد باعث بطلان نماز نمیشود و اگر گمان کند که نماز را تمام کرده و باین گمان حرف زند و حال آنکه هنوز نمازش تمام نشده باشد بنابر اظهر و اقوی در حکم مثل سهو است که باعث بطلان نیست و اگر کسی با اختیار تکلم کند احوط آن است که نماز را اعاده کند و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **اول** در اثناء نماز جایز است تنبیه کردن کسی بخواندن آیه از قرآن و بذکر و دعا مثل آنکه اگر خواهد دیگری را رخصت دهد که داخل شود بگوید ادخلوها بسلام آمنین و اگر خواهد کسی را که با کفش داخل مسجد یا بر جایی معروف شده باشد منع کند جایز است بگوید اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و همچنین است حکم در جمیع آنچه سابق بیان کرده مناسب طلب و مقام باشد و اگر کسی طلب اذن کند و داخل نماز شده جایز است که باواز بلند تسبیح یا ذکری دیگر بگوید که او بشنود و جایز است که بجهت اشاره کند کسی که حاضر است و از آن اشاره بادی حماید که فلان چیز را بر دارد یا بگذارد یا بیرون رود یا تحقیق کند که کار در ...

بکیست

کیست در الجمله در اثناء نماز جهت تنها بیدار یعنی مطالب اشاره بسر و دست و خواندن قرآن و ذکر و دعا جایز است و اگر چه آن خواندن قرآن و تسبیح و ذکر سوای تفهیم دیگر قصدی نداشته باشد و اگر زن در اثناء نماز حاجتی داشته باشد میتواند از برای تفهیم دست بر هم زند و بهتر آن است که باطن کف دست راست را بر پشت دست چپ زند یا باطن انگشتان یک دست را بر ظاهر انگشتان دست دیگر زند و یا ظاهر کف را بر باطن کف دیگر زند و بهیچ وجه اینکار از اقسام لعب است **مسئله** اگر از کسی در اثناء نماز آه یا ناله سر زند اگر متضمن هیچ حرفی نباشد در آن حرجی نیست و اگر متضمن یک حرف باشد در آن کراهت است و اگر متضمن دو حرف باشد باعث بطلان نماز است و کراهت و بطلان در صورتی است که از روی اختیار باشد و اگر بدون اختیار باشد در آن حرجی نیست و محقق را اعتقاد آن است که آه و ناله که از خوف خدا باشد و متضمن دو حرف باشد باعث بطلان نماز نیست و این بعید نیست **مسئله** جایز است در اثناء نماز خواندن هر دعایی که متضمن تسبیح یا تحمید یا تمجید حق تعالی باشد یا متضمن طلب کردن چیزی مباح از امور دنیا و آخرت باشد خواه بزبان عربی باشد و بهتر طول نکشد که از صورت نماز بیرون رود خواه در حال قرائت باشد یا در حال رکوع و سجود باشد یا در حال تشهد و تسلیم باشد پس اگر از کسی چارواپی گم شده باشد میتواند در هر جایی از نماز بگوید اللهم رد علی دابتی و طلب کردن چیزی حرام جایز نیست و اگر طلب چیز حرام کند در نماز کند نمازش باطل میشود **مسئله** اگر مصلی در اثناء نماز عطسه کند یا دیگری عطسه کند و او بشنود سنت است که بگوید الحمد لله و اگر دیگری عطسه کند سنت است که تسمیت او کند یعنی باو بگوید یرحمک الله و همچنین اگر او عطسه کند و دیگری باو را تسمیت کند جواب او را بگوید باین نحو که یغفر الله لک یا یهدیک الله و ظاهر این است که جواب تسمیت مستحب باشد نه واجب و بعضی واجب دانسته اند **مسئله** چون جواب سلام قرائت

پس اگر کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند باین نحو که سلام علیک یا سلام علیکم
یا السلام علیک یا السلام علیکم واجبست که جواب او را بدهد اما بنحوی که گفته یعنی
لفظ سلام را مقدم دارد و جایز نیست که از او مؤخر دارد و لازم نیست که از برهٔ قصد
قران کند و احوط آنست که بر آنچه گفته چیزی زیاد نکند مثل و رحمة الله و برکاته
و ظاهر آنست که جواب سلام خواه در نماز و خواه در غیر آن باید بنحوی گفته شود که
سلام کننده بشنود مگر در صورتی که مانعی باشد مثل اینکه سلام کننده کر باشد
یا در موضعی باشد که کثرت صدا مانع از شنیدن باشد که در این صورت باید بنحوی
جواب دهد که اگر مانع نمی‌بود سلام کننده آن را میشنید و چون جواب سلام واجب کفائی
است لهذا اگر مصلی در میان جمعی باشد و شخصی بر همه ایشان سلام کند جواب دادن
یکی از ایشان کافی است و وجوب از مصلی ساقط میشود و احوط آنست که با وجود جواب
دادن بعضی از ایشان مصلی جواب نگوید بلکه رد کردن مصلی بقصد دعا مانعی ندارد
و باید جواب دهنده بالغ باشد تا وجوب رد از مصلی ساقط شود پس جواب دادن
طفل کافی نیست و اگر چه ممیز باشد و اگر سلام کننده طفل ممیز باشد جواب آن
واجبست خواه سلام بر مصلی کرده باشد یا بغیر او و ظاهر آنست که سلام کردن
بر مصلی مکروه باشد و جمعی مکروه ندانسته اند و چونکه ظاهر آنست جواب سلام وقتی واجب
است که سلام بالفاظ مذکوره باشد و در صیغه و اعراب آن لحن و غلط نباشد لهذا
اگر الفاظ سلام از حیثیت صیغه یا اعراب غلط باشد یا باین نحو سلام کند که سلام
یا سلامی علیک یا علیک السلام یا سلام الله علیک در این صورت جواب بر مصلی
و غیر او واجب نیست و همچنین اگر تحیتی دیگر بگوید بغیر سلام بلکه جواز رد مصلی بنا(?)
محل تامل است مگر اینکه قصد دعا کند و بعضی گفته اند حرام است سلام کردن
زن بر مرد اجنبی و این ثابت نیست و از بعضی اخبار مفهوم میشود که سلام کردن
مرد بر زن اجنبیه مکروه باشد و بهر تقدیر که جواب در هر دو صورت لازم باشد

هرگاه

هرگاه بوجه صحیح باشد لیکن اگر سلام بر زن اجنبیه شده باشد جواب را آهسته
بگوید و چونکه جواب سلام اهل ذمه واجب نیست و بر فرض وجوب بسبیل وجوب
یا استحباب باید جواب سلام ایشان علیک یا علیکم گفته شود لهذا اگر اهل
ذمه بر مصلی که در نماز باشد سلام کنند باید جواب سلام ایشان را نگوید و اگر
جواب سلام را اگر چه واجبست ترک کند ظاهر آنست که اگر در وقتی واجب
جواب را نگوید مشغول چیزی از اذکار واجبه باشد نماز او باطل میشود و الا
فلا و چونکه جواب سلام واجب فوری است و بعد از سلام بی فاصله باید رد آن
شود لهذا بعد از سلام اگر جواب نگوید و بی فاصله مشغول ذکری واجب شود
نماز او باطل میشود و اگر بعد از جواب دادن سلام ساکت باشد و بعد از آن
مشغول ذکر واجب شود نماز او صحیح است [illegible] از مبطلات نماز گردیدن
از قبله است و تفصیل این مسئله آنست که التفات و گردیدن از قبله یا از روی
عمد است یا از روی سهو پس اگر انحراف از قبله از روی عمد باشد پس اگر انحراف بحد
تفاحش رسیده باشد یعنی عرفا انحراف فاحش گویند نماز باطل است و اعاده
آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است و شکی نیست که تفاحش عرفی حاصل
می‌شود بمنحرف شدن جمیع بدن از قبله بیکی از دو جانب خواه بجانب راست یا چپ یعنی
پشت کردن بقبله برسد یا نه و خواه بحد مشرق و مغرب رسد یا نرسد و همچنین
حاصل بمنحرف شدن روی تنها از قبله هرگاه بجانب راست یا چپ رسد و اگر چه
بدن در برابر قبله باشد و اگر انحراف روی تنها بحد راست یا چپ نرسد مشهور آن
است که باعث بطلان نیست و این حکم بالاطلاق مشکل است زیرا که ظاهر آنست
که در بعضی صور تفاحش عرفی صادق باشد مثل صورتی که انحراف بحد بعیدی باشد
که از حد مشرق و مغرب بسیار گذشته باشد و اگر چه بحد راست یا چپ نرسیده
باشد و احوط آنست که عمدا روی را این قدر منحرف نکند که از حد مشرق و مغرب
در گذرد و اولی آنست که مطلقا روی و سایر اعضا را از قبله منحرف نسازد مگر

دست که انحراف از صد درجه دارد و مخفی نماند که اگر جهت معینه قبله معلوم یا مظنون
باشد باید انحراف و عدم انحراف نسبت بآن جهت معینه اعتبار شود و اگر تعیین و
خصوصیت معلوم نباشد بلکه معلوم همین اصل جهت باشد در این صورت باید
انحراف و عدم آن نسبت بجهت مطلق ملاحظه شود نه آنکه در مجموع اصل جهت
موضعی مخصوص معلوم نیست که التفات نسبت بآن اعتبار شود و اگر انحراف از قبله
از روی سهو باشد پس همچنانکه در مبحث قبله مذکور شد اگر بحد مشرق و مغرب
نرسیده باشد ضرر ندارد اگر انحراف تمام بدن شده باشد و اگر چه در حال التفات
واجبی از واجبات نماز را بجا آورده باشد و اگر انحراف بحد مشرق و مغرب رسیده
باشد و از آن نگذشته باشد پس اگر وقت نماز باقی باشد اعاده آن لازم است و
اگر وقت بیرون رفته باشد نماز صحیح است و قضا لازم نیست و همچنین است
حکم بنابر اظهر اگر انحراف از حد مشرق و مغرب گذشته باشد و اگر چه بتمام بدن باشد
و قبله پشت سر رسیده باشد یا بروی تنها باشد که قبله پشت سر رسیده باشد
و بعضی در این صورت قضا را در خارج وقت نیز لازم دانسته اند و این احوط است
و بعضی گفته اند که در صورت رسیدن انحراف بحد مشرق و مغرب بدون تجاوز
از آن اگر در حال انحراف هیچ فعلی بجا نیاورده باشد نماز صحیح است و اعاده لازم
نیست مگر اینکه زمان التفات طول بکشد و اگر در اثنا بعضی افعال را بجا آورده
باشد پس اگر تدارک آن ممکن باشد چون قرائت و امثال آن باعث بطلان نمیشود
و باید تدارک کرده نماز را تمام کند و اگر تدارک ممکن نباشد چون رکن اعاده نماز
در وقت لازم است نه در خارج وقت و ظاهر کلام بعضی آن است که اصل نماز باطل است
و قضا در خارج وقت نیز لازم است و اظهر همان است که سابقا مذکور شد ششم
از مبطلات تکفیر است یعنی دست راست را بر بالای دست چپ گذاشتن همچنانکه
سنیان میکنند و ظاهر آن است که بر عکس یعنی دست چپ بر دست راست گذاشتن
نیز حرام و مبطل نماز باشد همچنانکه بعضی تصریح بآن کرده اند و فرقی نیست

که باطن دست بر پشت دست دیگر گذارد یا بر بند دست دیگر گذارد یا بر ساق آن گذارد
و بعضی تکفیر را مکروه و مبطل آن را سنتی دانسته اند و این ضعیف است هفتم
کردن فعل کثیر در اثناء نماز یعنی فعلی که در عرف آن را کثیر گویند و فاعل آن را مصلی نگویند
و چنین فعلی مبطل نماز است اگر از روی عمد صادر شود و اگر از روی سهو صادر شود
نماز را باطل نمیکند مگر آنکه صورت نماز را محو کند اما اگر فعلی قلیل باشد که در عرف
از افعال قلیل گویند و کثیر نگویند باعث بطلان نیست و بعضی فعلها است که از روایات
و فتاوی فقها معلوم میشود که فعل کثیر نیست و ضرر بنماز نمیرساند چون کشتن کیک
و کشتن مار و عقرب یکضرب و یکقدم پیش و پس رفتن و کشتن شپش و کیک
و پشه و امثال اینها و در وقت تشهد یا حین برخاستن چیزی برداشتن و بدست
دیگری دادن و در حین اراده سجود سنگ ریزه نمودن و دست بر موضع سجود گذاردن
و بر پیشانی دست مالیدن از برای ازاله خاکی که بر آن چسبیده باشد و زدن
دست بر دیوار از جهت آگاه ساختن دیگری و انگشت بر بینی کردن و خون
خشک و مانند آن از آن بیرون انداختن و سنگ ریزه بجانب دیگری افکندن
و شستن خون بینی بشرط حاضر بودن آب و کندن گوشت از موضع جراحت و انداختن
و دست بر موضع دمل کشیدن و خون از بدن پاک نمودن و شپش را در خاک پنهان
کردن و در وقت برخاستن بقرائت طفلی را با خود داشتن و شیر دادن زن طفل
خود را در حال تشهد و خنک ساختن و ایما و اشاره کردن جهت تنبیه دیگری سبحان
الله گفتن و طفلی را از نزد آتش دور کردن هرگاه طفل را آتش در تردد دیدن باشد
و بیرون کردن [illegible] که داخل جامه شده باشد و حرکت دست و امثال آن نیز جایز که
از جای خود پیش از آنکه حرکت نکند و کندن [illegible] که جسد و خشک کردن [illegible]
مرغ و امثال آن از جامه و کلاه از زمین برداشتن و بر سر گذاشتن و مخفی نیست
که هر فعلی که از قبیل این افعال باشد فعل کثیر نیست و باعث بطلان نماز نمیشود

ومعرچرا این افعال التجاوز کند باعث بطلان نماز است بشرطی که در عرف هم از افعال
کثیره بگویند ششم از مبطلات نماز سکوت طویل است چنان بطریقی که کتب است
که اگر مجری باشد که در عرف و اصطلاح نگویند باعث بطلان نماز است هفتم
خنده کردن بقهقهه است از روی عمد و تبسم مطلقا و خنده هم قهقهه از روی سهو
باعث بطلان نیست و اگر قهقهه بی اختیار واقع شود بنحوی که از خود رفع نتواند کرد
نماز باطل میشود اما بر او گناهی نیست هشتم خوردن و آشامیدن است از روی
عمد و سهوا باعث بطلان نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی خوردن بحد کثرت رسد
که داخل فعل کثیر باشد باعث بطلان است والا فلا و احوط بلکه اظهر آن است که
کثرت معتبر در بطلان نیست و هر اکلی که موقوف بر جاییدن باشد موجب بطلان
است و اگر چه کم باشد بلی اگر از قبیل قند و نبات و شکر در دهن گذارد بدون جاییدن
و آن آب شود و فرو برد باعث بطلان نماز نمیشود و همچنین فرو بردن بقایای غذا
که در میان دندانها باقی مانده باعث بطلان نماز نمیشود و اگر کسی در نماز وتر باشد
و تشنه شود و اراده روزه داشته باشد و بترسد پیش از آنکه وتر را تمام کند صبح داخل شود
میتواند آب آشامید بشرطی که بیشتر از سه گام از جهت آب برداشتن حرکت نکند
و بعضی آب آشامیدن را در مطلق نوافل تجویز نموده اند و این خالی از اشکال نیست
نهم گریه کردن از روی عمد از جهت امور دنیا چون فقد مال و فوت زن و
فرزند یا دوستی از دوستان و ظاهر آن است که مراد از گریه مطلق گریه باشد خواه
مشتمل بر آواز باشد یا نه و بعضی تخصیص بگریه داده اند که با آواز باشد و ظاهرا
دلیلی بر آن ندارد و گریه از خوف خدا و ترس عذاب او در نماز مانعی ندارد بلکه از افضل
اعمال و اقرب قربات است همچنانکه از اخبار میشود دهم ظاهر شدن آنکه
در وضو یا غسل یا تیمم خللی بوده مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را در غسل یا وضو
نشسته یا بعضی اعضا را در تیمم مسح نکرده یا آب وضو یا غسل نجس بوده یا مشتبه بنجس یا غصب

[illegible]

بوده یا مشتبه بغصبان یا آب غصبی یا مشتبه بغصبی وضو ساخته یا غسل کرده
یا بخاک غصبی تیمم کرده بشرطی که در وقت وضو و غسل و تیمم عالم بغصبیت یا
اشتباه بوده باشد و اگر در آن وقت عالم نبوده و بعد از نماز ظاهر شود که غصبی
یا مشتبه بغصبی بوده نمازی که کرده صحیح است یازدهم زیاد کردن جزئی
از اجزاء واجبه نماز از روی عمد یا از نقاضا یا جهل بمسئله و اگر چه آن جزء
رکن نباشد دوازدهم ترک کردن واجبی از واجبات نماز از روی عمد یا از ندانستن
مسئله خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد چون رکوع و سجود و قرائت یا از صفات
اجزاء باشد چون طمأنینه در حال رکوع و سجود و حال سر برداشتن از رکوع و سجود
و امثال آن یا از شروط نماز باشد چون طهارت و استقبال قبله و پوشانیدن
عورت و امثال آن و ترک کردن هر یک از این واجبات عمدا موجب بطلان نماز است
و اگر چه جاهل بمسئله باشد مگر ترک کردن بجهر در جایی که جهر واجب باشد یا ترک
کردن اخفات در جایی که اخفات واجب باشد که جاهل در این حکم معذور است
جاهل بموضوع حکم مثل کسی که جاهل بغصبیت جامه یا مکان یا آب وضو و غسل یا
تیمم همچنانکه مذکور شد یا جاهل باشد بنجاست جامه و بدن یا بعدم تذکیه چیزی
که از پوست آن چیزی بوده در نماز جامه و مکان و آب و خاک مغصوب باشد و بدن و جامه
نجس باشد و پوست و تذکیه شرعی نشده باشد و اگر کسی پوستی بگیرد و نداند که از جمله
پوستهایی است که نماز در آن جایز است یا نه و در آن نماز کند واجب است که آن نماز را
اعاده کند سیزدهم از مبطلات نماز ترک کردن رکنی است از ارکان از روی سهو
تا داخل رکنی دیگر شود مگر در تکبیرة الاحرام که اگر آن را ترک کند تا داخل قرائت شود
نماز باطل میشود و موقوف بر داخل شدن رکنی است بعد که رکوع باشد بنابر
دانستی که ارکان نماز عبارت است از قیام متصل برکوع و نیت و تکبیرة الاحرام و
رکوع و سجود پس اگر قیام را ترک کند تا داخل نیت شود یا نیت را نکند تا تکبیرة
الاحرام گوید یا تکبیرة الاحرام را ترک کند تا داخل قرائت شود یا رکوع را ترک کند

تا داخل سجود شود یا دو سجده را ترک کند تا داخل رکوع رکعت بعد شود آنچه را از نماز
بجا آورده باطل است و باید نماز را از سر بگیرد خواه این ترکها از روی عمد شده باشد
یا از روی سهو و اگر پیش از آنکه داخل رکن بعد شود رکن متروک را تدارک کند یعنی آن را بجا آورد
نمازش صحیح است و احتیاط با اعاده نیست باین معنی که اینها افعال را قبل از رکن متروک
کرده صحیح است و بعد از تدارک رکن متروک باقی نماز را تمام میکند پس اگر رکوع را ترک
کند و فرو رود از جهت سجود و پیش از سر گذاشتن بر مهر یاد کرده رکوع را بجا آورد و آنچه را
پیش از رکوع بجا آورده از قیام و تکبیر و قرائت صحیح است و احتیاط با اعاده نیست لکن
باید باقی مانده افعال را بجا آورد و نمازش صحیح است خواه ترک رکوعی که تدارک شده
از روی سهو بوده یا از روی عمد و مخفی نماند که همچنانکه مذکور شد و اصحاب تصریح
کرده اند اگر کسی رکوع را ترک کند تا داخل سجده اول شود نماز او باطل است زیرا که داخل
رکنی دیگر شده و حال آنکه اصحاب متفق اند که هر دو سجده با هم رکن است نه یک سجده
تنها و از این لازم می آید که تا وقتی که داخل سجده دوم نشده باشد هنوز داخل رکنی دیگر
نشده باشد و تواند که رکوع را تدارک کند و اگر چه داخل سجده اول شده باشد و همچنین
لازم می آید که اگر کسی سهوا یک سجده را ترک کند نماز او باطل باشد زیرا که در این صورت
رکنی که عبارت از دو سجده است بسبب ترک یک سجده ترک شده است باعتبار آنکه
هر مرکب از دو جزء منتفی میشود بسبب انتفاء یکی از آن دو و جمعی از علما از این شبهه جوابها
گفته اند لیکن هیچیک تمام نیست و حق در جواب آن است که بنا بر رکن بودن هر دو
سجده با هم و اگر چه بایستی به ترک یک سجده نماز باطل شود و بمجرد داخل شدن در سجده
اول در صورت ترک رکوع نماز باطل نشود بلکه بطلان موقوف بر دخول در سجده دوم
باشد لیکن عدم بطلان در صورت اول و بطلان در صورت دوم و غیر اینها از احکامی
که منافی رکن بودن هر دو سجده با هم است از قاعده کلیه استثنا شده است باعتبار
دلیلی دیگر از اجماع یا غیر آن از ادله دهم از مبطلات نماز زیاد کردن رکن است خواه
از روی عمد باشد یا سهو مگر در بعضی مواضع که استثنا شده است ذیلا که رکوع عمدا

از مبطلات نماز

یا سهوا رکوع زیادی بجا آورده یا دو سجده را زیاد کند نمازش باطل است یازدهم
آن یاد کردن یک رکعت است یا بیشتر خواه عمدا باشد یا سهوا و خواه در نماز دو رکعتی باشد
یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و خواه بعد از رکعت آخر بقدر تشهد نشسته باشد یا نه بلی اگر بعد
از دو رکعت آخر بقدر تشهد نشسته باشد و تشهد را خوانده باشد و بعد از آن فراموش
کرده که رکعت آخر است پس تسلیم را ترک کرده برخاسته رکعتی دیگر کرده اقوی آن است
که نمازش صحیح است و احتیاط با اعاده نیست زیرا که در این صورت از نماز بیرون شده است
باعتبار اینکه بنا بر اظهر تسلیم واجب است خارج از حقیقت نماز پس رکعتی که زیاد شده
امر زیادتی در اثنای نماز نشده است بلکه بعد از تمامی نماز محقق شده لهذا بعد از تذکر
که سلام نداده و یک رکعت را یا بیشتر زیاد کرده اند باید سلام دهد و نمازش صحیح است
و آنچه مذکور شد در صورتی است که داخل رکوع رکعت زیاد شده باشد و اگر پیش از داخل
شدن در رکوع در رکعت زیادتی بخاطرش آید که این رکعت زیاد است نماز او صحیح است
باید قیام را منهدم ساخته بنشیند و تشهد بخواند و سلام گوید و اگر در رکعت آخر تشهد را
خوانده باشد همین سلام گوید و تشهد را نخواند و بعد سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از
رکوع و پیش از سجدتین یا در اثنای سجدتین یا بعد سجدتین و پیش از خواندن تشهد
سلام متذکر شود که این رکعت زیاد است حکم آن است که اینجا مذکور شد یعنی اگر بعد از رکعت
آخر تشهد را نخوانده باشد نمازش باطل است و اگر تشهد را خوانده نمازش صحیح است و
باید سلام بگوید و از نماز فارغ شود و بعد دو سجده سهو بجا آورد دوازدهم از مبطلات نماز
کم کردن یک رکعت است یا بیشتر از روی عمد یا اگر سهوا کم کرده باشد و بعد از تسلیم بخاطرش
آید پس اگر هیچ فعل منافی بجا نیاورده باشد باید برخیزد و آن را اتمام کند و نمازش
صحیح است و بر او اعاده لازم نیست و اگر چه در نماز دو رکعتی باشد و اگر فعل منافی را بعمل
آورده باشد پس اگر آن فعل منافی فعلی باشد که عمدا باعث بطلان نماز باشد نه سهوا
چون حرف زدن بنا بر اقوی و امثال آن سابق است که نماز را اتمام میکند و اعاده بر او
لازم نیست و اگر فعلی باشد که عمدا و سهوا باعث بطلان نماز باشد چون حدث و فعل کثیر

که صورت نماز را محو کند واجب است که نماز را اعاده کند و بدانکه در نماز چند امر مکروه است
اول خمیازه و کاهل کشیدن دویم شکستن انگشتان سیم بازی نمودن
با ریش یا اجزای از اعضا چهارم سنگریزه برچیدن از جا پنجم بلغم و آب دهان
انداختن ششم مدافعه بول و غایط و باد کردن و بخوبی بدانکه جایز است قطع
کردن نماز بجهت ضرورت چون حفظ نفس محترمه از تلف و خلاص کردن کسی که مشرف
بر غرق باشد و حفظ مالی که ضایع شدن آن مضر باشد و کشتن مار یا عقربی که از آن بیم
ضرر قصدی باشد و گرفتن قرض داری که در وقت نماز او را دیده باشد و اگر او را
نگیرد دیگر نتواند او را پیدا کند و بیم ضرر از نگاه داشتن بول یا غایط یا باد تا هنگام
فراغ از نماز کرد در این صورت قطع نماز از جهت ازاله این امورات جایز است و همچنین
است حکم در سایر امور ضروریه یعنی قطع نمودن نماز از برای امور ضروریه جایز است
بلکه در بعضی امور ضروریه بطریق ضرورت بحدی میرسد که قطع نماز از جهت آن واجب است چنانکه
تفصیل آن ظاهر است مقصد پنجم در احکام سهو و در آن چند مسئله است مسئله
اول بدانکه مراد از سهو در اینجا آن است که کسی یقین کند که فعلی از افعال نماز
از روی فراموشی ترک کرده است یا زیاد کرده است و شک آن است که نداند فلان
عمل را بجا آورده است یا نه و سهو بر دو قسم است قسم اول آنکه متعلق برکن باشد
و در این قسم همچنانکه سابقا بر سبیل اجمال مذکور شد اگر وقتی متذکر شود که
از محل آن رکن گذشته باشد نماز باطل است و باید نماز را اعاده کند و اگر محل
آن نگذشته باشد رکن متروک را بجا آورد و نمازش صحیح است و مراد از محل در اینجا
رکن دیگر است پس اگر در وقتی متذکر شود که داخل رکنی دیگر شده باشد باید
نماز را اعاده کند و اگر داخل نشده باشد باید همان رکن متروک را بجا آورد
و نماز را تمام کند و افعالی که پیش از آن رکن بجا آورده صحیح است مگر در
تکبیرة الاحرام که بجهت داخل شدن در قراءت محل آن گذشته است پس اگر سهوا
نیت را ترک کند و متذکر نشود تا تکبیرة الاحرام گوید یا تکبیر را ترک کند و بخاطرش

[illegible] قطع کردن نماز [illegible] واجب [illegible]

بنا

نیاید تا داخل قراءت شود یا رکوع را ترک کند و بیادش نیاید تا داخل سجود شود
یا سجدتین را ترک کند و متذکر نشود تا داخل رکوع رکعت بعد شود نمازش باطل است
و اعاده آن لازم است و اگر پیش از داخل شدن در آنچه مذکور شد متذکر ترک
شود باید همین متروک را بجا آورد و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و اعاده
اصل نماز واجب نیست قسم دویم از سهو آن است که متعلق بیکی از واجباتی
باشد که غیر رکن است و این قسم مشتمل بر سه صورت است صورت اول آن است
که محتاج هیچ یک از آن تدارک یعنی بجا آوردن آنچه ترک شده و سجده سهو نیست
بلکه بدون تدارک و سجده سهو نماز صحیح است و باید باقی مانده نماز را
تمام کند و این در وقتی است که یکی از واجباتی که غیر رکن است فراموش کند
و متذکر نشود تا از محل آن بگذرد و مراد از گذشتن محل در اینجا آن است که داخل
فعلی دیگر شود خواه آن فعل رکن باشد یا غیر رکن و حمد و سوره دو فعل نیست
بلکه یک فعل است پس اگر کسی فراموش کند حمد و سوره را یا یک کدام را یا جهر و اخفات
یا بعضی از آیات حمد یا سوره را تا وقتی که برکوع رود بر او چیزی لازم نیست و نمازش
صحیح است و همچنین نمازش صحیح است و چیزی بر او لازم نیست اگر ذکر رکوع یا
طمأنینه در رکوع را فراموش کند تا سر از رکوع بردارد یا فراموش کند سر برداشتن
از رکوع را یا طمأنینه در سر برداشتن را تا بسجود رود یا فراموش کند ذکر سجود یا طمأنینه
در سجود را تا سر از سجود بردارد یا فراموش کند درست سر برداشتن از سجود یا طمأنینه
در سر برداشتن را تا برای سجده دوم بسجده رود یا فراموش کند ذکر سجده دوم را یا طمأنینه
در آن تا سر بردارد از آن از جهت خواندن تشهد یا برخاستن و همچنین چیزی بر او
لازم نیست اگر سجود بر اعضا را فراموش کند مگر سجود بر پیشانی یا گذاشتن آنرا
بر چیزی که سجده بر آن صحیح است در هر دو سجده فراموش کند نماز صحیح نخواهد بود
زیرا که بدون سر گذاشتن بر آنچه سجده بر آن صحیح است سجود متحقق نمیشود هرگاه
در هر دو سجده آن فعل بنا باید رکن ترک شده خواهد بود و اگر با وجود بجا آوردن فعل

عمداً بر گردد و واجبی را فراموش کرده تدارک کند نمازش باطل است و اگر سهواً بر گردد
و تدارک کند حرجی در آن نیست و باید نماز را اتمام کند دوم صورتیست که محل
تدارک است اما سجده سهو لازم نیست یعنی بجا آوردن آن چیز ترک شده لازم است
اما احتیاج بسجده سهو نیست و این در دو جاست که یکی از واجبات را فراموش کند و پیش
از گذشتن محل یعنی داخل شدن در فعل دیگر متذکر شود که در این صورت باید آن چیز را
فراموش کرده بجا آورد و نماز را اتمام کند پس اگر حمد را فراموش کند و در اثنای
سوره یا بعد از خواندن سوره و پیش از رکوع بیادش آید باید فاتحه را بخواند و
سوره را اعاده کند و نماز را اتمام کند و همچنین اگر سوره را فراموش کند و پیش از رفتن
برکوع متذکر شود باید سوره را بخواند و برکوع رود و ظاهر آنست که قنوت
در اینجا نسبت بقرائت از فعل دیگر نباشد پس مادامی که برکوع نرفته باشد اگر آن را
فراموش کرده است تدارک کند و اگرچه داخل قنوت شده باشد و همچنین است
حکم اگر بعضی از فاتحه یا سوره را ترک کند یا اعراب را سهواً غلط کند یا حرفی را از مخارج
اخراج نکند و پیش از رکوع متذکر شود که لازم است بر گردد و آن را اعاده کند و از آنجا
که برگشته است نماز را اتمام کند و همچنین است حکم هر یکی از واجبات قرائت مگر
جهر و اخفات که اگر بعد از تمام قرائت و پیش از رکوع بخاطر آید تدارک آن لازم نیست
بلکه اگر در اثنای قرائت نیز بخاطر آید تدارک آن لازم نیست و اگر فراموش کند ذکر رکوع
یا طمأنینه در رکوع را و پیش از آنکه سر بردارد از حد رکوع بخاطرش آید باید بر گردد و تدارک
کند و اگر فراموش کند سر برداشتن یا طمأنینه در سر برداشتن را و پیش از آنکه
داخل سجده شود بیادش آید باید بر گردد و تلافی کند و اگر ذکر سجده اول یا طمأنینه
در آن را فراموش کند و پیش از آنکه از حد سجده بیرون رود متذکر شود باید سجود کند و تدارک آن
نماید و اگر فراموش کند سر برداشتن از سجده اول یا طمأنینه در آن را و پیش از آنکه
داخل سجده دوم شود متذکر شود باید بر گردد و تدارک نماید و همچنین اگر فراموش
کند ذکر سجده دوم را یا طمأنینه در آن را و پیش از داخل شدن در تشهد یا برخاستن

متذکر شود باید بر گردد و آن را بجا آورد و آنگاه تشهد بخواند یا برخیزد و اگر یک سجده
یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن و پیش از رکوع بیادش آید باید بر گردد
و سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را باتمام رساند یعنی جمیع افعالی که بعد از سجده
یا تشهد است بجا آورد پس اگر آن سجده از رکعت دوم باشد که تشهد در آن لازم است
و تشهد را هم ابتدا خوانده باشد لازم است که بعد از تدارک سجده دوباره تشهد را
بخواند آنگاه برخاسته مشغول فاتحه یا تسبیحات شود و اگر رکعت اول یا سیم باشد
که تشهد نداشته باشد باید بعد از بجا آوردن سجده برخیزد و مشغول فاتحه یا تسبیحات
شود و باید فاتحه یا تسبیحات را از سر گیرد و اگرچه پیشتر بعضی خوانده باشد و از اینجا ضمناً
معلوم شد که گذشتن از محل بمجرد یک سجده و تشهد داخل شدن در رکوع رکعت
بعد است نه داخل شدن در فعل دیگر که تشهد یا برخاستن باشد همچنانکه در حکم
سایر واجبات مذکور است پس یک سجده و تشهد مانند رکن اند در اینکه محل گذشتن
و نگذشتن آن نسبت بآن اعتبار میشود رکن بعد است نه فعل بعد و همچنین است حکم
صلوات بر پیغمبر همچنانکه مذکور میشود و در صورتیکه بر گردد و سجده را تدارک کرده باشد
و بجا آورد از جهت تلافی نشستن پیش از سجده لازم نیست و اگر یک سجده را فراموش
کرده و بر گردد از جهت تلافی اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمأنینه را بجا آورده
باشد در وقت بر گشتن از جهت بجا آوردن سجده که ترک شده احتیاج بنشستن
و طمأنینه دیگر نیست خواه طمأنینه را که بجا آورده بقصد طمأنینه بعد از سجده اول
بجا آورده باشد یا بقصد جلسه استراحت بجا آورده باشد و اگر بعد از سجده که
کرده نشستن یا طمأنینه را بجا نیاورده باشد یا شک داشته باشد که هر دو یا احدهما
را بجا آورده است یا نه واجب است که چون بر گردد بنشیند و طمأنینه را بجا آورد
آنگاه سجده متروکه را بجا آورد و اگر کسی صلوات بر پیغمبر را فراموش کند پس اگر محل
نگذشته باشد یعنی صلوات و تشهد اول باشد و پیش از داخل شدن در رکوع
رکعت بعد بخاطرش آید باید بر گردد و آن را تدارک کند و نماز را باتمام رساند

واگر محل آن گذشته باشد یعنی آن تشهد اول باشد و بعد از داخل شدن در رکوع
رکعت بعد متذکر شود یا آن تشهد اخر باشد و بعد از سلام دادن متذکر شود باید بعد
از نماز آن را قضا کند **صورت ششم** آن است که محتاج سجده اید و سجده سهو هر دو لازم
است و آن در وقتی است که یک سجده یا تشهد تنها یا صلوات بر محمد و آل محمد را
فراموش کند و متذکر شود تا محل آنها بگذرد یعنی داخل در رکوع رکعت بعد شود که
در این صورت واجب است که هر یک از آنها که فراموش شده باشد بعد از سلام دادن
بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو را نیز بجا آورد و احوط و اقرب آن است که
ترتیب مذکور را بجا آورد یعنی اول آنچه را فراموش کرده بجا آورد و بعد از آن سجده
سهو را و کیفیت دو سجده سهو بعد از این مذکور خواهد شد و اگر دو چیز از این سه چیز
که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که بعد از سلام دادن اول آن دو چیز را
بترتیبی که فوت شده بجا آورد و بعد از آن برای هر یک دو سجده سهو بکند و لازم
نیست که قصد کند که دو سجده اول برای خلل اول است و سجده ثانیه برای خلل ثانی
پس اگر در نماز ظهر مثلا یک سجده را از رکعت اول و تشهد اول را فراموش کرده باشد
اول سجده را بجا آورد و نیت چنین کند که سجده نماز ظهر که فراموش شده بجا می
آورم واجب ادا قربة الی الله و اگر در وقتی بجا آورد که وقت نماز ظهر گذشته باشد
بجای ادا قضا گوید بعد از آن تشهد را که فراموش شده بهمین طریق بجا آورد و
بعد از آن سجده های سهو را بجا آورد و اگر دو سجده سهو بجا آورد سجده را بر سجده
سهو تشهد مقدم دارد بهتر است اما لازم نیست و بعضی گفته اند که اگر چند چیز را
در یک نماز فراموش کند که هر یک موجب سجده باشد از برای همه یک سجده سهو
کافی است و ظاهر آن است تعدد است چنانکه مذکور شد **مسئله هفتم** هرگاه کسی سجود را
در رکعت آخر فراموش کند و بعد از تشهد و پیش از سلام بخاطرش آید باید برگردد
و سجده را بجا آورد و بعد از آن تتمه نماز را بجا آورد و اگر بعد از سلام بخاطرش آید
باید از بعد از نماز بجا آورد و همچنین اگر تشهد را در رکعت آخر فراموش کند و بخاطرش

بیاید تا سلام دهد همان تشهد را قضا بکند خواه حدثی سر زده باشد یا نه و دو سجده
سهو را نیز بجا می آورد بنا بر ظاهر **مسئله هشتم** اگر کسی یقین داشته باشد که دو سجده
را ترک کرده و نداند که آن دو سجده از یک رکعت ترک شده یا از دو رکعت بنا بر اقوی
نماز باطل نمیشود و باید تدارک آنها بکند **مسئله نهم** آنچه فراموش شده
باشد تا محل آن گذشته باشد و باید آن را تدارک نمود مانند یک سجده و تشهد و صلوات
محل تدارک بجا آوردن آن بعد از سلام و فارغ شدن از نماز است نه در اثنای
نماز همچنانکه بعضی در سجده قائل شده اند و در هر یک نیت واجب است چه در وقت
بجا آوردن هر یک بعد از نماز باید اول نیت آن نمود همچنانکه مذکور شد و باید در
سجده نیت مقارن پیشانی بر زمین گذاشتن باشد و در تشهد و صلوات مقارن
حوالت آن باشد و اگر سجده و تشهدی که فراموش شده در نماز نایب باشد که با جماعت
گذارده نیت چنین کند که بنیابت فلان سجده یا تشهد فراموش شده را بجا می آورم
بجهت آنکه واجب است بر او بالاصالة و بر من بنیابت قربة الی الله و آنچه در نماز شرط
است از طهارت و ستر عورت و رو بقبله بودن در هر یک از این اجزا در وقت بجا
آوردن لازم است و واجب است که آنها را در وقت نماز بجا آورد بلکه با وجوه احتیاط
واجب است که بعد از نماز آن امور را بجا آورد و تاخیر نیندازد و اگر عمدا آن را تاخیر اندازد
تا وقت نماز بیرون رود آن نماز که کرده باطل است و باید مجموع نماز قضا شود
و قضا نمودن آن جزء تنها که فراموش شده کافی نیست و اگر از روی سهو فراموش شود آن
اجزا را تا وقت نماز بیرون رود نمازی که کرده باطل نیست بلکه باید آن اجزا را
قضا کند و باید نیت قضا کند همچنانکه سابقا مذکور شد و اگر بعد از فارغ شدن
از نماز و پیش از تدارک آن جزئی که فراموش شده و باید بجا آورده شود حدثی از او
سر زند یا فعلی دیگر که مبطل نماز است چون تکلم و فعل کثیر و امثال آن ظاهر آن است
که نمازی که کرده باطل نشود بلکه آن نماز صحیح است و باید اگر فعل منافی که هم سهوا
حدث باشد وضو سازد و بعد آن جزء را بجا آورد و اعاده نماز لازم نیست و در تیمم

که آنچه فراموش شده سجده باشد یا تشهد اول باشد یا تشهد اخیر یا صلوات بر محمد و آل
محمد **مسئلهٔ پنجم** اگر سجده فراموش شده باشد و پیش از گذشتن محل آن بخاطرش
آید که ترک شده و بر گردد که آن را تدارک کند و وقتی که بنشیند که آن را بجا آورد از برای
او شک بهم رسد که آیا سجده دیگر را هم کرده یا نه واجبست که در آن وقت هر دو سجده
را بجا آورد و همچنین است حکم اگر در وقت نشستن یقین کند که آن سجده دیگر را
هم نکرده است **مسئلهٔ ششم** اگر کسی تسلیم را فراموش کند هر وقت بیاد وی آید باید
و آن را بجا آورد خواه فعل منافی نماز عمداً بجا آورده باشد یا سهواً بعمل آورده باشد و عمل
آوردن فعل منافی باعث بطلان نماز نمیگردد همچنانکه از کلام بعضی معلوم
میشود و اگر بعد از تشهد اخیر و پیش از سلام دادن حدثی صادر شود از روی سهو
نماز باطل نمیشود بلکه نمازش صحیح است و اگر پیش از تشهد اخیر سهواً حدثی صادر شود
بنا بر مشهور بر اقوی نماز باطل میشود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه امام و ماموم هر دو متفق
شوند در فراموش کردن فعلی که آن فراموشی موجب تدارک آن فعل یا موجب تدارک
یا سجده سهو هر دو باشد بر هر یک واجبست که تدارک یا تدارک با سجده سهو بعمل
آورند و در تدارک بجا آوردن فعلی که فراموش شده بر نیت … میان تدارک کیفیت
منافی است بجا آوردن فعل منافی در اثنای نماز بعد از برگشتن بجهت یاد آمدن چیزی
از آنجا و فعل آن و میان تدارک کیفیت منافی است از قضا کردن بعد از فارغ شدن
از نماز بجهت گذشتن از محل آن همچنانکه در باب سجده و تشهد و صلوات هرگاه تا آخر
شدن آنها و بخاطر آید که محل آنها گذشته باشد و همچنین است حکم در هر دو
هر چیزی که موجب سجده سهو باشد چون تکلم و مانند آن یعنی اگر از هر دو سر زند باید
هر دو سجده سهو بجا آورند و اگر موجب تدارک در محل یا در غیر محل یعنی موجب قضا
یا موجب سجده سهو مخصوص یک کدام باشد مسئله خالی از اشکال نیست و کلام فقها
نیز خالی از اجمال و ابهام نیست و آنچه بحسب ظاهر معلوم میشود آن است که اگر موجب سجده
سهو مخصوص یک کدام باشد باید او سجده سهو بجا آورد و بر دیگری لازم نیست

همچنین

همچنین است حکم در موجب تدارک خواه موجب تدارک بعد از محل باشد یعنی موجب
قضا کردن بعضی افعال باشد بعد از نماز که اگر سبب آن مخصوص یک کدام باشد باید
او بجا آورد و بر دیگری لازم نیست و خواه موجب تدارک در محل باشد که در اثنای نماز
باید بجا آورده شود که در این صورت نیز موجب تدارک در محل مخصوص هر کدام باشد
تدارک آن را او بجا آورد و بر دیگری لازم نیست بنا بر اظهر پس اگر ماموم با وجود تدارک نماید باید
بر گردد و تدارک کند و بعد از آن ملحق بامام شود و اگر با وجود امام در بعضی افعال
خواه رکن باشد یا غیر رکن بر ماموم سبقت گیرد و ماموم با و به قصد ضرر ندارد بلکه مأموم
باید آن را بجا آورد و ملحق بامام شود **مسئلهٔ هشتم** هرگاه پیش نماز سهو کند و بعد
از رکعت اخیر برخاسته مشغول رکعت دیگر شود و در میان ماموین کسی باشد که
یک رکعت مسبوق باشد یعنی یک رکعت اول امام را در نیافته باشد و در رکعت دوم
رسیده باشد جایز نیست که آن ماموم در این رکعت زیادتی با امام کند و اگر رکعت
اخیر او باشد نیز اگر آن رکعت زیادی صورت نشسته پس باید در حین برخاستن امام هرگاه
نتواند او را اعلام نماید خود نیت انفراد کند و آن یک رکعت باتمام نموده را بجا آورد
مسئلهٔ نهم در احکام سهو فرقی میان نماز واجب و نماز سنت نیست مگر در سجده
سهو کردن نافله نیست یعنی اگر در نافله سهوی واقع شود که اگر آن سهو در فریضه واقع
شود باعث سجده سهو باشد در نافله باعث آن نیست و در باقی احکام سهو هر دو
شریکند یعنی از برگشتن و تدارک نمودن اگر متذکر شود پیش از گذشتن محل آنچه فراموش
شده و آن باطل شدن نماز اگر رکنی فراموش شود و بخاطرش نیاید تا داخل رکن دیگر شود
و آن صحیح بودن نماز و عدم احتیاج بر تلافی اگر غیر رکن فراموش شود و بعد از داخل
شدن در فعلی دیگر بخاطرش آید و لازم قضا کردن بعد از تمام شدن نماز اگر یک سجده
یا تشهد یا صلوات را فراموش کند و بعد از گذشتن محل متذکر شود و در بعضی اخبار
وارد شده که اگر کسی در نافله سهواً یک رکعت زیاد کند و بعد از داخل شدن در رکوع
رکعت سیم بخاطرش آید باید آن رکعت را منهدم سازد و بنشیند و تشهد و سلام

بجا آورده و نمازش صحیح است و ظاهر آن است که باید باین عمل شود و همچنین در
نافله در جمیع احکام شک شریکند همچنانکه مذکور میشود مگر در شک در عدد
رکعات که در نافله اگر کسی شک کند در عدد رکعتی که بجا آورده مخیر است در بنا
گذاشتن بر اقل و بنا گذاشتن بر اکثر و نماز احتیاطی بر او لازم نمیشود و در بعضی
اگر شک در عدد رکعات نشود حکم آن تفصیلی دارد که مذکور خواهد شد مسئله
دهم اگر کسی بسیار سهو و نسیان کند یعنی مکرر افعال نماز را فراموش کند چنانچه
که در عرف او را کثیر السهو گویند در اینصورت بعضی گفته اند که تلافی آنچه را فراموش
کرده و نکرده است بر او واجب نیست هرچند محلش باقی باشد و اگر سهو در رکنی باشد
و محلش نگذرد نمازش باطل نمیشود و اگر سهوی باشد که موجب قضا باشد بعد از
نماز قضا بر او لازم نیست و اگر سهو موجب سجده سهو باشد بر او سجده سهو لازم
نیست و بعضی گفته اند تلافی و قضا در هر سهوی که موجب آن باشد واجب است و اگر
سهو در رکن باشد و خاطرش بیاید تا محلش بگذرد نمازش باطل است لیکن اگر سهو
موجب سجده سهو باشد از او ساقط است و سجده سهوی بر او لازم نیست و بعضی گفته اند
که احکام مذکوره یعنی واجب نبودن تلافی و قضا و ساقط شدن سجده سهو مخصوص کثیر
الشک است و جاری در کثیر السهو نیست بلکه کثیر السهو در حکم مثل غیر کثیر السهو است
که تلافی و قضا و سجده سهو بر او لازم است و اگر سهو در رکن کند و محلش بگذرد
نمازش باطل است و مخفی نماند که ظاهر عبارات و ظاهر فتاوی اکثر فقها و صریح فتاوی
بعضی دلالت بر قول اول میکند و اشخاصی که تصریح باین حکم کرده اند بیشتر آن را اختیار
کرده اند و بعضی اختیار سیم نموده اند و مسئله خالی از اشکال نیست و اگر چه در نظر
ضعیف قول اول خالی از رجحانی نیست والله یعلم و ظاهرا خلافی نیست در اینکه
کثیر الشک یعنی کسی که بسیار شک کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر الشک گویند التفات
بشک نمیکند خواه شک او در افعال باشد یا در عدد رکعات پس در جائی که اعاده
باید کرد اعاده نمیکند و در جائی که باید تلافی فعل مشکوک کند شود تلافی نمیکند

مهجه محل باقی باشد و در جائی که نماز احتیاط باید کرد نمیکند و اگر شک موجب سجده
سهو باشد بر فرض عدم کثرت سجده سهو از او ساقط است بلکه در همه جا بنا بر وقوع
و صحت میگذارد و قرار میدهد که آنچه در آن شک شده بعمل آمده است و در شک
عدد رکعات بنا بر اکثر میگذارد پس اگر مثلا شک کند در حال قیام که پیش از
رکوع بر او واجب است که ملتفت نشود و به رکوع رود و سوره را نخوانده و اگر شک کند
که سه رکعت نماز کرده یا چهار رکعت بنا بر چهار میگذارد و همچنین است حکم شک
در میان دو و سه و دو و چهار و غیره پس نیست میان نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار
رکعتی و در میان دو رکعت اول و دو رکعت آخر و اگر کثیر السهو یا کثیر الشک ملتفت
سهو و شک خود شود و تلافی فعل منسی یا مشکوک کند نمازش باطل است هرچند
بعد از تلافی ظاهر شود که آن فعل را نکرده بود و اگر کسی در فعل معینی چون رکوع مثلا
سهو یا شک بسیار کند نه چیزی دیگر او را کثیر السهو یا کثیر الشک در آن فعل گویند در
سایر افعال چنین نباشد چون ظاهر است که او را کثیر السهو یا کثیر الشک مطلق میگویند
در سایر افعال که غیر رکوع است حکم کثیر السهو و الشک بر او جاری نیست و باید بنا بر عدم
فعل مشکوک بگذارد و اگر چه در آن فعل کثیر نشد سهو و شک از برای او حاصل شده
باشد بلکه اگر در فعل معینی چون رکوع کثیر الشک باشد و در عدد رکعات کثیر الشک نباشد
باید حکم کثیر الشک در عدد رکعات نیز بر او جاری شود هرگاه اتفاقا شک در عدد رکعات کند
و اگر کسی کثیر السهو باشد نه کثیر الشک یا بالعکس آیا حکم کثرت در احدهما بدیگری سرایت
میکند که اگر کثیر السهو باشد نباید التفات بشک کند هرگاه نادرا شکی هم از برای
او هم رسد باید التفات باو نکند و اگر کثیر الشک باشد نه کثیر السهو و نادرا سهوی
از برای او هم رسد باید التفات بآن سهو نکند و ظاهر آن است که سرایت کند زیرا که در عرف
هر یک از کثیر السهو و کثیر الشک بر دیگری اطلاق میشود و مخفی نماند که بعضی از مجتهدین
گفته اند که کثیر السهو و کثیر الشک آن است که در هر سه نماز پی در پی سهو یا شک کند یا در یک
نماز بالنسبه فعل سه سهو یا سه شک کند و این تحدید میان معنی عرفی است زیرا که شبهه

صح و حکم براءت در این موضع در نهایت اشکال است بلکه ظاهر عدم سرایت است ادام

بحث که هر که در سه نماز متوالی یا سه نوبت در یک نماز یا در یک فعل سهو یا شک کند در
عرف او را کثیر السهو گویند و کثیر الشک میگویند لهذا این تحدید صحیح است و باید
باید عمل شود و اگر چه مناط در شناختن کثیر السهو و الشک عرفست و حقیقت حال
در این مقام آنست که کثرت سهو و شک حالتی است که بحسب جبلت و طبیعت چون بعضی
حافظه یا بحسب امری عارضی چون تشویش و کدورت از برای آدمی بهم میرسد که بسبب آن
عدد رکعات خود را فراموش میکند یا در آن شک میکند یعنی یکی را که در یک نماز چیزی را
فراموش کند یا در چیزی شک کند این بحث که اگر آن نماز را اعاده کند باز شک
یا فراموشی بهم رسد و شکی نیست که در سه شک و سهو پی در پی خواه در یک فعل
و خواه در سه نماز ظن غالب بهم میرسد که آن حالت حاصل است و باین سبب شارع
چنین کسی را رخصت داده که اعتنا بسهو و شک نکند و بنا بر صحت و وقوع گذارد
از جهت دفع مشقت و حرج و این رخصت از برای وی تا بآنست تا وقتی که آن حالت
از او رفع شود و رفع شدن موقوف بر آنست که زمانی که در آن شک و سهوی
بهم نرسد انقدر طول کشد که در عرف بگویند که او کثیر السهو و الشک نیست
و شک و سهو کردن او در سه نماز پی در پی کافی نیست و کسی که کثیر السهو یا
الشک باشد سنت است از برای او که چون خواهد مشغول نماز شود انگشت
مسبحه دست راست را بران چپ خود بزند و بگوید بسم الله و بالله توکلت علی الله
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم **مسئله یازدهم** سهو و شک در سجده
سهو و در نماز احتیاط اعتبار ندارد یعنی باید ملتفت سهو و شک در آنها نشد
و اگر شک و سهو در فعلی از افعال دو سجده سهو یا نماز احتیاط واقع شود باید بنا
بر صحت و وقوع آن فعل گذاشت و سجده سهوی دیگر لازم نمیشود و اگر در عدد سجده یا
یا رکعت نماز احتیاط شود باید بنا بر اکثر گذاشت مگر اینکه بنا بر اکثر گذاشتن موجب
[illegible] شود مثل اینکه شک کند که سه سجده کرده یا سه سجده کرده یا نماز احتیاط
دو رکعت یا سه رکعت که در این صورت بنا را بر اقل میگذارد که صحیح باشد

دمیچه [illegible] اگر سهو اول سجده یا کبر رکعت را فراموش کند **مسئله دوازدهم** مذکور شد که سجده سهو
واجب میشود از جهت فراموش شدن یک سجده و تشهد و صلوات و در چند
موضع دیگر است که از سجده سهو واجب میشود **اول** شک کردن در میان
چهار و پنج همچنانکه در بحث شک مذکور شد میشود **دوم** از روی فراموشی
تکلم کردن بعد و حرف یا بیشتر که غیر قرآن و دعا باشد **سوم** سلام دادن از روی
سهو در غیر محل **چهارم** ایستادن یا نشستن در غیر محل و بعضی از فقها سجده سهو را
واجب دانسته اند از برای هر زیادتی و نقصانی که در نماز واقع شود و موجب
بطلان نماز نباشد و این قول احوط است و اگر چه اشهر و اقوی عدم وجوب است
و بعضی [illegible] اند که سجده سهو واجب است از برای هر شکی که در زیادتی یا نقصان
نماز [illegible] و اشهر و اقوی عدم وجوب است و خلافی نیست در اینکه سجده
سهو [illegible] مستحبات چون قنوت و غیر آن نباشد و سجده سهو دو سجده است
[illegible] بعد از سلام است و واجب است که میان دو سجده بنشستن فصل کند تا دو
سجده متحقق شود و نیت کردن واجب است باین طریق که دو سجده سهو از برای آنکه
کرده فلان نماز کرده ام بجای اورم واجب قربة الی الله و ظاهر آنست که تعیین
سبب واجب [illegible] لازم نباشد و اگر سجده سهوان برای نمازی باشد که بجا اورده گذارد
چنین کند که بجا بیاورم فلان دو سجده سهو را بجای اورم بجهت آنکه واجبست بر او
با اصالت و جوب بجا بیاورم قربة الی الله و بعد از نیت تکبیر گفتن مستحب است و واجب نیست
و چون نیت کند و تکبیر گوید باید بلا فاصله پیشانی بر زمین گذارد و بگوید بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس سر بردارد بعد دیگر مستوی نشستن بعد از آنکه
نوبت دوم سجده کند و ذکر مذکور را بگوید و بعد از آن سر بردارد و تشهد خفیف
تسلیم بگوید باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل
محمد السلام علیکم و رحمة الله و برکاته را بگوید بعد باشد و در این دو سجده واجب
سجود بر هفت عضو و گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بران صحیح باشد و استقبال قبله

بدانکه این مسئله در نهایت اشکالست و ترجیح در آن خالی از صعوبتی نیست پس باید در آن باحتیاط عمل کرد الخ

وستر عورت و طهارت از حدث و خبث و واجب است که بعد از تسلیم نماز بی فاصله باید
بکردن دو سجده سهو کند و تاخیر آن جایز نیست و باید پیش از کردن فعل منافی بجا آورد
واگر فراموش کند هر وقت بخاطرش آید بجا آورد واگرچه بعد از مدت بسیاری باشد
واگر عمدا تاخیر کند لیکن آخر بجا آورد نمازش صحیح است واگرچه بسبب تاخیر آثم است
واگر عمدا ترک کند واصلا بجا نیاورد جمعی نمازش را باطل دانسته اند واکثر گفته اند
نمازش صحیح است واین اقوی است واگرچه احتیاط اعاده است ولازم است که در سجده
سهو تعیین شود از جا آوردن آن چیزی که فراموش شده واگرچه موجب سجده سهو متعدد
جز باشد مثل اینکه ابتدا در نماز حرف زند و بعد از آن تشهد را فراموش کند و متذکر
نشود تا از محلش بگذرد واگر چند چیز در نماز واقع شود که هر یک موجب سجده سهو باشد
باید بجهت هر یک سجده سهو بجا بیاورد بنابر اظهر خواه موجب مختلف باشد مثل اینکه
سهوا تکلم کند و در غیر محل سلام گوید و تشهد را فراموش کند تا محلش بگذرد یا متحد
باشد مثل اینکه چند مرتبه حرف زند یا سجده را از سه رکعت فراموش کند مسئله
سی و هم اگر بعد از رکعت اول یا سیم که باید برخیزد سهوا بنشیند و ساکت باشد
یعنی تشهد نخواند بعضی گفته اند از برای نشستن در موضع ایستادن سجده سهو
لازم نمیشود باعتبار آنکه آن نشستن را جلسه استراحت حساب میکنند پس نشستن
در محل خود خواهد بود نه در موضع ایستادن و بعضی گفته اند اگر نشستن زیاد تر از قدر
جلسه استراحت باشد سجده سهو واجب نیست والا واجب است و مخفی نیست که جلسه
استراحت اگرچه قدر معینی ندارد و طول دادن آن جایز است اما باید بحدی طول
نکشد که از حد معتاد در گذرد که اگر از حد معتاد در گذرد تفاوت کند سجده سهو
لازم است واگر در وقت نشستن مشغول خواندن تشهد شود بعضی گفته اند که سجده
سهو واجب میشود از جهت خواندن تشهد نه از جهت نشستن و این قول در صورتی
است که سجده سهو واجب باشد از برای هر زیاده و نقصانی و بنابر اظهر که واجب باشد
باید سجده سهو واجب باشد از برای هر زیاده و نقصانی و بنابر اظهر که واجب باشد

باید سجده سهو از برای نشستن باشد مقصد سیم در احکام شک و در آن دو فصل است
و یک خاتمه فصل اول در احکام شکی که متعلق با فعال نماز است نه بعدد رکعات و در آن
چند مسئله است مسئله اول هر گاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل
رکن باشد یا غیر آن پس اگر در وقت شک محل آن فعل نگذشته باشد واجب است که آن فعل را
بجا آورد واگر محلش گذشته باشد نماز را تمام میکند و صحیح است خواه شک در دو رکعت
اول باشد یا در دو رکعت آخر و خواه فعل مشکوک رکن باشد یا غیر رکن پس شک مثل سهو
نیست که حکم رکن با حکم غیر رکن مختلف شود بلکه در شک حکم رکن و غیر رکن یکی است
و مراد بمحل در اینجا محل فعل است خواه رکن باشد یا غیر رکن باشد پس اگر شک کند در
نیت بعد از تکبیر یا در تکبیر بعد از شروع در قرائت یا در قرائت بعد از رکوع یا در
رکوع یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از رکوع یا در رکوع بعد از رفتن بسجده یا در
سجده اول یا در طمانینه ایستادن بعد از دخول در سجده اول یا در ذکر سجده اول
یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از آن یا در طمانینه سر برداشتن بعد از داخل
شدن در سجده دوم یا در ذکر سجده دوم یا طمانینه در آن بعد از سر برداشتن از آن یا
در اصل سجود بعد از شروع در تشهد یا بعد از ایستادن یا در تشهد بعد از ایستادن
باید ملتفت نشود و بنا را بر وقوع و صحت گذارد و نماز را تمام کند و نمازش صحیح
است واگر شک در یکی از افعال نماز مذکوره پیش از داخل شدن در فعلی بعدی
باشد که مذکور شد مثل اینکه شک در رکوع کند در وقتی که ایستاده باشد و هنوز
شروع بسجده رفتن نکرده باشد واجب است که آن فعل مشکوک را بجا آورد و بعد از آن
نماز را تمام کند واگر شک در فاتحه کند در وقت قرائت سوره باید برگردد و فاتحه را
بخواند و سوره را اعاده کند نه اگر فاتحه و سوره یک حال است و همچنین اگر شک
در تشهد یا سجود کند در حینی که شروع در برخاستن کرده باشد و هنوز نایستاده
باشد باید سجود کند و تشهد را بجا آورد و بعد از آن برخاسته نماز را تمام کند واگر
کسی در قنوت شک کند در قرائت مشهور آن است که باید برگردد و بجا آورد

یعنی قرائت را بجا آورد باعتبار اینکه قنوت از افعال حقیقة وجوبیست و بعضی گفته‌اند
که چون قنوت هم فعلی است علیحده و از قرائت داخل شده‌ایم باید ملتفت بقرائت نشود
و گو با قول مشهور خالی از رجحانی نباشد مسئله دوم هرگاه فعلی از افعال
مشکوک فیه را در محل تلافی کند و آن را بجا آورد و بعد از بجا آوردن آن ظاهر شود که
آن را بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن باشد نمازش باطل میشود و اعاده آن لازم است
و اگر رکن نباشد نمازش صحیح است مسئله سیم هرگاه فعل مشکوک فیه را
بعد از گذشتن محل عمدا تلافی کند و بجا آورد نمازش باطل میشود خواه آن فعل رکن
باشد یا جزو رکن و اگر از روی سهو تلافی کند ما بقی بنماز دو نمازش صحیح است
مسئله چهارم هرگاه سر از سجده بردارد و پیش از برخاستن شک کند که یک سجده
کرده یا دو سجده چون محل باقیست واجب است که یک سجده را بجا آورد و اگر بعد
از بجا آوردن خاطرش آید که هر دو سجده را بجا آورده بود صرفه بنماز دو نمازش
صحیح است و سید مرتضی گفته است که در این صورت نمازش باطل است و اعاده
آن لازم است و این ضعیف است مسئله پنجم هرگاه بعد از تحقق نیت نماز شک
کند که آیا نیت نماز ظهر کرده است مثلا یا عصر را در اینجا چند صورت متصور میشود
اول آنکه این شک در اثنای نماز کند و با وجود این نداند که در وقت برخاستن
بنماز قبل از نیت اراده کدام نماز را داشته و برخاستن او از برای کدام یک بوده
در این صورت نماز او باطل است و باید نماز را از سر گیرد دوم آنکه این شک
در اثنای نماز باشد لیکن داند که برخاستنش از برای نماز ظهر یا عصر بوده و قصد آن را
داشت لیکن در اثنای نماز از برای او شک حاصل شد که آیا نیتی که کرده مثل نمازیست
که قبل از نیت قصد او داشته و برخاستنش از برای آن بوده یا نیت نماز
دیگر کرده در این صورت ظاهر کلام اکثر بازبطلان آن نماز است و بعضی از محققین
گفته‌اند در این صورت نماز صحیح است زیرا که ظاهر آنست که نیت را قصد داشته
و برخاستنش از جهت آن بوده نیت کرده باشد و این قول اقوی است سیم اگر

شک

شک مذکور بعد از تمام شدن چهار رکعت و فارغ شدن از آن بهم رسید در این صورت
باز بعضی از محققین گفته‌اند باید آن نماز ظهر را قرار دهد و صحیح است و اگر چه اراده
و قصد پیش از نیت معلوم او نباشد و ظاهر کلام اکثر بازبطلان است و ظاهر قول
بعض محققین صحت است چهارم آنکه در رکعتی شک کند که این رکعت چهارم نماز ظهر است
یا رکعت اول نماز عصر است در این صورت آن را نماز ظهر قرار میدهد و تمام میکند و بعد
نماز عصر را بجا می‌آورد زیرا که در این صورت یقین دارد که نماز ظهر را نیت کرده است
اما نمیداند که همین نماز است یا از آن فارغ شده است و نیت عصر را کرده است و حکم
اصل عدم تمام شدن ظهر و عدم تحقق نیت عصر است و باید یقین بجا آوردن نماز
ظهر از برای او حاصل شود هذا بنا بر ظهر میگذارد و صور و تفصیل که مذکور شد
جاریست در صورتی که بعد از تحقق نیت شک کند که آیا نیت نماز عصر را کرده است
یا نماز نخستین را یا نیت نماز واجب را کرده است یا نیت نماز نافله مسئله ششم
هرگاه امام یا ماموم در عدد نماز شکی کند و دیگری ضبط کرده باشد واجب است که شاک
اعتماد بر قول ضابط کند پس اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز یا در عدد رکعات شک
کند و ماموم او را واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل بقول ماموم نماید خواه
ماموم واحد باشد یا متعدد و خواه عادل باشد یا فاسق و خواه مرد باشد یا زن و واقف
ساختن ماموم پیشنماز را جایز است باشارت باشد اگر پیشنماز نزدیک باشد یا بلفظ
قرآن و اذکار نماز باشد و هرگاه امام و ماموم اعتماد بیکدیگر کنند و ماموم یقین
کرد که اینکه از قول او ظنی حاصل شود که در این صورت عمل کردن جایز نیست نظر به آنچه
که مذکور میشود که هرگاه مصلی ظن یک طرف داشته باشد باید بآن عمل کند و اگر یکی
از امام یا ماموم یقین داشته باشد بطرفی و دیگری ظن داشته باشد بطرف دیگر باید
صاحب ظن تابع صاحب یقین شود و اگر یکی از ایشان ظن داشته باشد و دیگری شک
باید صاحب شک عمل کند بقول صاحب ظن و اگر امام و ماموم هر دو شک کنند پس
اگر شک هر دو یکی باشد یعنی هر دو در یک امر یک نحو شک کنند باید هر دو حکم آن شک را

بجا آورند و اگر در شک مختلف باشند از دو صورت بیرون نیست اول انکه در میان
ایشان رابطه باشد که موجب اتفاق ایشان بر یک چیز باشد در این صورت باید
هر دو رجوع بان چیز کنند و بنا را بر ان گذارند مثل اینکه امام مثلا در میان دو و سه شک
کند و ماموبین در میان سه و چهار شک کنند در این صورت باید هر دو رجوع به سه کنند
زیرا که امام یقین دارد که زیاده از سه رکعت بعمل نیامده پس شک ماموبین در چهار
اعتباری ندارد و ماموبین یقین دارند که کمتر از سه رکعت بعمل نیامده پس شک
امام در دو رکعت اعتباری ندارد و هر کاه بچهار رود و از میان بدر رود باید اتفاق
بر سه کنند دوم انکه رابطه جامعه در میان ایشان نباشد مثل اینکه امام
شک میان دو و سه کند و ماموم شک میان چهار و پنج کند در این صورت بر هر یک واجب است
که حکم شک خود را بعمل آورد بعد از انکه ماموم نیت انفراد کند و انچه مذکور شد در
صورتی است که ماموبین متفق در شک باشند و اگر ایشان در شک مختلف
باشند و امام نیز شک داشته باشد خواه با بعضی متفق باشد یا نه در این صورت اگر
رابطه جامعه در میان ایشان باشد باید همه رجوع بان کنند و اگر رابطه جامعه در میان
ایشان نباشد باید از هم جدا شوند و هر یک حکم شک خود بعمل آورند و مخفی نماند
که وجوب اعتماد کردن امام بر ضبط ماموبین در صورتی است که همه متفق در ضبط و
حفظ باشند و اگر مختلف در ضبط باشند جای بحث است که امام اعتماد بر ضبط بعضی بکند
بلکه باید بحکم شک عمل کند مگر اینکه ظن او بقول بعضی حاصل شود که در این صورت
باید بان عمل کند مسئله هفتم اگر کسی شک در رکوع کند در وقت ایستادن که هنوز
محل باقی باشد پس از جهت تلافی برکوع رود و در اثنای رکوع بخاطرش اید که رکوع
کرده بود ظاهر ان است که باید سر بلند نکرده بسجود رود و نماز را تمام کند و نماز صحیح
است و اکثر متاخرین در این صورت حکم ببطلان نماز کرده اند و اگر کسی خواهد احتیاط را
بعمل آورد باید بطریق مذکور نماز را اتمام کند و بعد از آن اعاده کند مسئله هشتم اگر
کسی را در فعل و ترک بعضی از افعال نماز یا در عدد رکعات تردیدی بهم رسد لیکن ظن

بیک

بیک طرف داشته باشد باید عمل بظن کند یعنی بنا را بر ان گذارد که نماز بر ان وجه است
که ظن بان تعلق گرفته پس اگر تردد در ان بهم رسد که رکوع را کرده است یا نه و ظن
بکردن داشته باشد باید بنا را بر ان گذارد و اگر محل باقی باشد احتیاط بتلافی نیست
و اگر محلش گذشته باشد نمازش باطل نمیشود و اگر تردد کند که این رکعت نماز رکعت
چهارم است یا پنجم و ظن داشته باشد که چهارم است باید بنا را بر چهار گذارد و احتیاج
بسجده سهو نیست و همچنین است حکم در باقی افعال و رکعات فصل دوم در احکام
شک در رکعات نماز و در ان چند مسئله است مسئله اول چند موضع است
که بودن شبهه شک موجب بطلان نماز است و باعث اعاده نماز است اول انکه
شک تعلق بجمیع رکعات نماز گیرد یعنی مطلقا نداند که چه قدر بجا آورده دوم انکه
شک در نماز های دو رکعتی کند مانند صبح و نماز مسافر و نماز خسوف و کسوف و نماز جمعه
و عیدین در حال وجوب و فرقی نیست در میان انکه شک در نقصان باشد یا در زیاده
یعنی خواه شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا شک کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت
سیم شک در نماز سه رکعتی چون مغرب و شک در نقصان باشد یا در زیاده
چهارم شک در دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی باین طور که شک کند که یک رکعت کرده
یا دو رکعت مسئله دوم اگر شک کند میان دو و سه پیش از اتمام سجدتین
باشد نماز باطل است و اعاده ان لازم است و همچنین است حکم در هر موضعی از شکیات
که پای دو در میان باشد و شک پیش از اتمام سجدتین باشد یعنی نماز باطل میشود و اعاده
ان واجب است و اگر بعد از اتمام سجدتین باشد واجب است که بنا را بر سه بنهد و نماز را
تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد یا دو رکعت
نشسته و اتمام سجدتین بفارغ شدن ذکر واجب سجده ثانی است و اگرچه هنوز سر از
سجده برنداشته باشد مسئله سیم هر کاه شک کند میان سه و چهار بنا بر چهار
نهد و نماز را تمام کند و بعد از ان نماز احتیاط بطریق مذکور بجا آورد و فرقی نیست
که شک بعد از اتمام سجدتین باشد یا پیش از ان مسئله چهارم هر کاه شک کند

میان دو و چهار و بعد از اکمال سجدتین باشد باید بنا بر چهار گذارد و بعد دو رکعت
نماز ایستاده بجهت احتیاط بجا آورد **مسئله پنجم** اگر شک کند میان دو و سه و چهار
و بعد از اتمام سجدتین باشد باید بنا را بر چهار نهد و نماز را تمام کند و بجهت
احتیاط دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و بعضی گفته اند که
مختر است در تقدیم و تاخیر دو رکعت ایستاده بر دو رکعت نشسته و احوط بلکه اظهر
آن است که دو رکعت ایستاده را بر دو رکعت نشسته مقدم دارد همچنانکه مشهور در نفس
و در جواز بجا آوردن یک رکعت ایستاده بجای دو رکعت نشسته خلاف است احوط منع است
مسئله ششم اگر شک کند میان چهار و پنج پس اگر بعد از اکمال سجدتین باشد خواه
بعد از سر برداشتن از سجده دوم باشد یا بعد از اتمام ذکر واجب در سجده دوم باشد
و هنوز سر بر نداشته باشد در این صورت باید بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند
یعنی تشهد بخواند و سلام بدهد و دو سجده سهو بجا آورد و دیگر چیزی بر او لازم نیست
و نمازش صحیح است و اگر پیش از رکوع باشد خواه بعد از انحناء رکوع و پیش از اتمام
قدر ذکر واجب باشد یا بعد از اتمام قراءت باشد یا در اثنای قراءت باشد یا پیش از
شروع در قراءت باشد یا بعد از اتمام قیام یا قبل از اتمام قیام در این صورت باید
قیام را منهدم سازد و بنشیند تا شک میان سه و چهار شود در حال اتمام سجدتین
و بنا را بر چهار نهد بعد از تشهد و سلام یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجهت احتیاط بجا آورد و احوط آن است که سجده سهو نیز بجا آورد و اگر بعد از رکوع
و قبل از اکمال سجدتین باشد خواه بعد از انحناء رکوع پیش از سر برداشتن و بعد
از اتمام قدر ذکر واجب باشد و خواه بعد از سر برداشتن از رکوع باشد و خواه
پیش از سر برداشتن از سجده اول و قبل از اتمام ذکر واجب باشد و خواه در میان دو سجده
باشد و خواه بعد از دو سجده دوم پیش از اتمام قدر ذکر واجب باشد در این صورت
بعضی از مجتهدین نماز را باطل و اعاده را لازم میدانند و اقرب در نظر فقیر و
اشهر آن است که شک در این صورت مثل شک بعد از اکمال سجدتین است یعنی بنا را

و الا نسخه که باید دو رکعت نشسته بجا آورد نه یک رکعت ایستاده احوط

بر اقل که چهار باشد میگذارد و نماز را تمام میکند یعنی ایضا باقی مانده از سجده و تشهد و سلام را
بجا می آورد و بعد دو سجده سهو میکند و بعضی از مسائل بین گفته است که شک در این صورت
بنا بر جهت مثل شک پیش از رکوع است که باید ایضا از سجدتین باقی مانده است ترک کند
تا آن رکعت باطل شود و شک میان چهار و سه شود پس بنا را بر چهار گذارد و تشهد و سلام
بجا آورد آنگاه دو رکعت نماز نشسته بجهت احتیاط بجا آورد و لیکن باکرا این قول از بعضی
متاخرین از روی بی تقلید بیان فرموده باشد زیرا که هر که از فقها که در این صور حکم بعضی
کرده نماز را باطل دانسته حکم شک در این صور مثل حکم شک بعد از سجدتین است و
اخبار نیز هم که در این باب رسیده بر این دلالت دارد **مسئله هفتم** اگر شک کند میانه
دو و پنج پس اگر پیش از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است بلاشبهه و اگر بعد از اکمال
سجدتین باشد بعضی گفته اند بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و اقوی بطلان نماز است
و وجوب اعاده **مسئله هشتم** اگر شک کند میانه سه و پنج پس اگر پیش از رکوع باشد
باید آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانه دو و چهار شود و حکم آن بعینه که مذکور
شد بجا آورد و اگر بعد از رکوع باشد بعضی گفته اند بنا را بر کمتر یعنی سه گذارد
و نماز را تمام کند و اقوی بطلان نماز و وجوب اعاده است **مسئله نهم** اگر شک
کند میان دو و سه و پنج اگر پیش از اتمام سجدتین باشد بلاشبهه نماز باطل است
و اگر بعد از اتمام سجدتین باشد بنابر اقوی نماز باطل است و اعاده آن لازم است
و بعضی در اینجا نیز بنا را بر کمتر یعنی دو لازم دانسته اند **مسئله دهم** اگر شک کند
میانه دو و چهار و پنج اگر پیش از اکمال سجدتین باشد نماز باطل و اعاده آن لازم است
و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بعضی گفته اند نماز باطل است و بعضی گفته اند باید بنا
بر کمتر گذارد و اقوی همان است که باید بنا بر چهار گذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
و دو سجده سهو بجا آورد **مسئله یازدهم** اگر شک کند میانه سه و چهار و پنج پس اگر پیش
از رکوع باشد آن رکعت را برهم زند تا شک میان دو و سه و چهار شود و حکم آن مذکور شد
و اگر بعد از رکوع و بعد از اتمام سجدتین باشد بنا بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده

یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بکند و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع
و پیش از اتمام سجدتین باشد بعضی برآنند که بنا بر سه بنهد و نماز را تمام کند و نماز
احتیاطی بر او لازم نیست و بعضی نماز را باطل دانسته‌اند و بعضی حکم از اصل شک
بعد از سجدتین دانسته‌اند یعنی باید بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته نماز احتیاط و دو سجده سهو بجا آورد و این اقوی است مسئله دوازدهم
اگر شک کند میانه دو و سه و چهار و پنج پس اگر این شک پیش از اتمام سجدتین باشد نماز
باطل و اعاده او لازم است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار بنهد و دو رکعت
ایستاده و یک رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو سجده سهو کند مسئله سیزدهم
اگر شک تعلق برکعت ششم گیرد اقوی بطلان نماز است و لازم است که نماز را از سر گیرد
و بعضی برآنند که باید بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و بعضی برآنند که حکم او حکم
تعلق شک برکعت پنجم است یعنی در هر صورتی از صورتهای تعلق شک برکعت
پنجم که نماز باطل بوده در شش و نظایر آن صورتهای تعلق شک برکعت ششم نیز نماز
باطل است و در هر صورتی از صور تعلق شک بر رکعت پنجم که نماز باطل نبوده و بنا
بر چیزی نهاده در اینجا نیز در صورتهای گذشته آن صورت است باید بآن نحو بنا نهاد و
صورتیکه از ملاحظه شش با اعداد دیگر کمتر از آن است بغیر از یک پاره‌ای بوده است پس
بنابر قول بعضی هر چند صورت از این صور تمام صحت و بطلان مثل شبیه خود از آن
صورتهای تعلق شک برکعت پنجم و معنی نیست که بنا بر کمتر گذاشتن در این صورتها
دلیلی ندارد و ملحق ساختن اینها در حکم صور تعلق شک برکعت پنجم نیز محض قیاس
که باطل است زیرا که ادله‌ای که در حکم تعلق شک برکعت پنجم رسیده مطلقا شامل
شکی نیست که متعلق برکعت ششم باشد پس اصح بطلان نماز و وجوب اعاده آن است
در وقتی که شک تعلق برکعت ششم بگیرد چنانکه اینجا گفتیم مسئله چهاردهم هرگاه در
رکعات نماز مستحبی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا گذاشتن بر اقل و بنا گذاشتن
بر اکثر و بنا بر اقل افضل است و برای سجده سهو و نماز احتیاطی مطلقا لازم نیست

و مذکور شد که نماز واجبی و سنت در باب احکام شک شریک‌اند و در هر نماز واجبی
که دو رکعت باشد اگر شک در عدد رکعات آن واقع شود آن نماز باطل و اعاده آن
لازم است همچنانکه مذکور شد پس هر نماز کسوف و خسوف هرگاه شک کند حاصل شود
آن نماز باطل است بشرطی که شک در عدد دو رکعت باشد خواه در نقصان باشد یا
خواه شک کند که این رکعتی را که در آن است رکعت اول است یا دوم یا زیاده باشد
یا این نحو که شک کند که این رکعت رکعت دوم است یا رکعت سیم که زیاده شده است
و اگر شک در عدد رکوعات نماز کسوف کند پس اگر آن شک موجب شک در رکعت باشد
آن نماز باطل است مثل اینکه شک کند که آیا این رکوع پنجم است یا ششم و این شک
موجب شک است در اینکه رکعتی که در آن است رکعت اول است یا رکعت دوم زیرا
که اگر رکوع پنجم باشد در رکعت اول خواهد بود و اگر رکوع ششم باشد در رکعت دوم
خواهد بود و اگر شک در رکوع مستلزم شک در رکعت نباشد مثل اینکه شک
کند که این رکوع رکوع سیم است یا چهارم یا رکوع هفتم است یا هشتم باید بنا را بر اقل
بگذارد خاتمه در بیان احکام نماز احتیاط بدانکه هر چه در اصل نماز واجب است
از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت و تکبیرة الاحرام و
تشهد و تسلیم و سایر اجزا و شرایط در نماز احتیاط نیز واجب است که فاتحه را تعیین کند
و تسبیحات اربع قائم مقام فاتحه در این نماز نمیشود و بعضی گفته‌اند که جایز است عوض
فاتحه تسبیحات اربع بخوانند و این ضعیف است اما سوره را نمی‌باید خواند و فاتحه را
آهسته خواند و بلند خواندن جایز نیست و باید در نیت قصد احتیاط و تعیین یک رکعت
یا دو رکعت و تعیین اینکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته و تعیین نماز که احتیاط است
[illegible] لهذا نیت را چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده یا نشسته میگذارم
جهت احتیاط فلان نماز [illegible] واجب است اداء قربة الی الله و اگر بعد از وقت نماز
اصل آنرا بجا آورد قصد قضا کند در نیت و اگر اصل قضا باشد قصد قضا کند و اگر چه
از اول وقت نماز اصل بجا آورد بعضی گفته‌اند در این صورت نیت ادا و قضا لازم نیست مگر

نماز است بواسطه رعایت تبعیت و اگر نماز اصل از جانب غیر کسی کند که باجاره بر او
لازم شده باشد یا پسر بزرگ از جانب پدر قضا کند قصد ان نیز معتبر نیست لازم است
باینطریق که بگوید مثلا دو رکعت نماز نافله میکنم جهت احتیاط فلان نماز
از جهت انکه واجب است بر من بولایت پدر یا بنیابت از جانب فلان قربة الی الله
و واجب است که بعد از نماز اصل فی الفور مبادرت کند بجا اوردن نماز احتیاط
و عمدا ان تاخیر نکند و اگر عمدا ان تاخیر کند از وقت نماز اصل جمعی نماز را باطل
دانسته اند اما اگر سهوا ان تاخیر کند از وقت نماز اصل نماز را باطل نیست لیکن
باید به نیت قضا ان را بجا اورد بنحوی که مذکور شد و بعضی بر انند که نماز احتیاط موقت
بوقت نماز اصل نیست زیرا که ان نماز نیست منفرد و علیحده پس نیت متصل از اداء
و قضا لازم نیست و حق ان است که نماز احتیاط را اگر چه بنابر تحقیق جزء نماز اصل
بلکه نماز منفرد است لیکن چون در وقت تابع نماز اصل است لهذا بالتبع موقت بوقت
ان است لهذا قصد اداء و قضا لازم است و واجب است که با وجود احتیاط در میان
نماز اصل و نماز احتیاط فعلی که منافی نماز باشد و نماز را باطل کند عمدا یا سهوا
چون حدث و فعل کثیر و استدبار قبله و امثال اینها واقع نشود لیکن اگر واقع
شود حق ان است که نماز اصل را باطل نمیکند خواه از روی سهو واقع شود یا از روی
عمد و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بان التفات
نکند و نمازش صحیح است خواه وقت باقی باشد یا نه و اگر در اثناء نماز احتیاط ظاهر
شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی
مخیر است میانه قطع و اتمام و اگر در اثناء نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده
بعضی بر انند که نماز احتیاط را تمام کند و بر وجه دیگر لازم نیست و بعضی گفته اند
که نماز اصل باطل میشود و اعاده ان واجب است و اولی انست یعنی در صورتی که
در اثناء نماز احتیاط یا بعد از فراغ از ان بر او ظاهر شود که نماز اصل کم بوده و مع ذلک
در میان نماز اصل و نماز احتیاط اصل منافی واقع شده باشد اولی ان است که

در این صورت نماز را اعاده شود زیرا که در این صورت یقین قطعی حاصل شده است
باینکه در میان نماز و میان انچه جزء اوست فعل منافی واقع شده است و اگر
در اثنا نماز احتیاط یا بعد از ان ظاهر شود که نماز اصل کم بوده لیکن نماز احتیاط
با انچه ظاهر شده که کم بوده موافق نباشد مثل اینکه نماز احتیاط دو رکعت بوده
باشد و انچه کم بوده یک رکعت باشد یا نماز احتیاط یک رکعت ایستاده باشد و انچه
کم شده دو رکعت باشد در این صورت البته باید نماز را اعاده کند و اگر کسی که
نماز احتیاط بر او واجب شده باشد فراموش کند و نماز را از سر گیرد این نماز را که از سر گرفته
بصورت خواهد بود و عوض از نماز احتیاط نخواهد بود و اصل نماز از ذمه او ساقط
نشده خواهد بود زیرا که این نماز که از سر گرفته نماز نیست که ان خلاف شرع کرده
و بنابر این این نماز باطل خواهد بود که در میان نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده
لهذا اگر فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط باعث بطلان نماز اصل
باشد واجب است که بعد از نمازی که از سر گرفته و مبطل نماز اصل شده دو باره نماز
اعاده شود و اگر فعل منافی در ما بین نماز اصل و نماز احتیاط مبطل نماز اصل نباشد
واجب است که همین نماز احتیاط را بجا اورد که نماز اصل باین تمام شود و نمازی که
از سر کرده نفل لغو خواهد بود و همچنین است حکم اجزای از نماز که فراموش شده باشد
و اینست بعد از نماز بجا اورده شود چون سجده و تشهد یعنی اگر کسی انها را بجا نیاورده
و نماز را از سر گیرد ان نماز باطل خواهد بود بر عهد او نماز باقی خواهد بود و باقی انچه
مذکور شد نیز در اینجا جاری است و اگر بر کسی نماز احتیاط لازم شود و او ان را اگر اراده
نماز دیگر بجا اورد ان نماز باطل خواهد بود خواه نماز واجبی باشد یا نماز سنتی و گناه
نیز کرده خواهد بود و اگر کسی را نماز احتیاط واجب شود در جائی که وقت فریضه دیگر
تنگ باشد که اگر نماز احتیاط را بجا اورد وقت ان فریضه درک نمیشود مثل اینکه
احتیاط نماز ظهر بر او واجب شود و در وقتی باشد که این قدر تا غروب مانده باشد
که اگر نماز احتیاط را بجا اورد فوت شود و بعضی از وقت از برای نماز عصر در نیابد

در این صورت واجب است که نماز عصر را بکند و بعد از آن نماز احتیاط را قضا کند
و نماز ظهری که کرده صحیح خواهد بود بنا بر اظهر لیکن بشرطی که عمداً نماز احتیاط را ترک
نکرده باشد و اگر عمداً تاخیر کرده باشد نماز ظهری که کرده باطل خواهد بود و اولی آن
بود که ظهر را اعاده کند و اگر بر امام و مأموم هر دو نماز احتیاط واجب شود باید که
هر یک تنها از جا آورند و جایز است گذاردن آن بجماعت بنا بر اصح و لیکن در نماز
احتیاط شان بهم رسد باید مخالف آن نشود و بنا بر آنکه گذارده همچنانکه سابقا
مذکور شد و اگر چند نماز احتیاط جهت چند چیز بر او لازم شود اظهر و احوط آنست
که در کردن ترتیب را رعایت کند مطلب چهارم در بیان احکام ترک نماز و قضا
آن و نماز جماعت و نماز خوف و نماز سفر و در آن چهار مقصد است مقصد اول
در احکام ترک نماز و در آن چند مسئله است مسئله اول هر مردی که مسلمان زاده
باشد یعنی پدر او مسلمان بوده و نماز را ترک کند و آن ترک را حلال داند و شبهه که محتمل
در حق وی باشد ادعا نکند آن شخص مرتد است و احکام کفار بر او جاری است
و باید حاکم شرع او را بکشد و اگر مردی مسلمان زاده نباشد بلکه ابتدا کافر بوده و
مسلمان شده و نماز را ترک کند و ترک نماز را حلال داند باید حاکم شرع از او طلب توبه کند
اگر توبه کند او را نکشند و اگر قبول توبه نکند او را بکشند و هر یک از مسلمان زاده و غیر
مسلمان زاده و غیر مسلمان زاده که ترک نماز را حلال داند لیکن ادعای شبهه کند و آن
شبهه در حق وی محتمل باشد مثل کسی که قریب العهد باسلام باشد و ادعا کند که وجوب
و جوب نماز بمن نرسیده بود و قریب العهد وی باسلام بحدی باشد که این دعوی در حق
وی ممکن باشد و مثل کسی که همیشه در بادیه بوده و ملاقات او با مسلمانان کم بوده و
احکام اسلام باو نرسیده در چنین صورت هرگاه دعوی عدم علم بوجوب نماز کند از او قبول
میکنند و او را بسبب حلال دانستن نماز نکشند و مثل کسی که ابتدا بگوید من ترک
نماز را حلال میدانم و بعد از آن بگوید مراد من آن نماز نافله بوده یا بگوید مرا
از غفلت و فراموشی بهم رسید و اگر کسی ترک نماز را حلال داند و او را بکشند حتی مسلمان

زاده باشد باید که حاکم شرع از او طلب توبه میکند اگر قبول نکند او را حبس میکنند و در اوقات
نمازها او را میزنند و با این طریق با وی سلوک میکنند تا توبه کند یا بمیرد و اگر مردی ترک
نماز نماید لیکن ترک را حلال نداند بلکه از راه بی مبالاتی ترک کرده باشد باید
حاکم شرع او را تعزیر کند و هرگاه سه نوبت تعزیر کند و واقع شود و باز اصرار بر ترک نماز نماید
در مرتبه چهارم او را بکشد و بعضی گفته اند در مرتبه سیم او را بکشد و بعضی گفته اند در مرتبه
سیم او را بکشد و اول احوط است مسئله دوم هرگاه نمازی یا نمازهای یومیه
از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
و کفر اصلی و بیهوشی بوده باشد قضای آن نماز بر او واجب است پس هر نمازی که در
حین عدم بلوغ و در وقت جنون و حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین
هر نمازی که بجهت اغما و بیهوشی فوت شود قضا ندارد بنا بر اقوی و همچنین هرگاه
کافر اصلی مسلمان شود نمازهایی که در ایام کفر نکرده قضا ندارد اما مرتد یعنی مسلمانی
که مرتد شود یا کافری که مسلمان شود و باز رجوع بکفر کند قضای نمازهای ایام ارتداد
بر او واجب است و نمازهایی که در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود
قضای آن نیز واجب است و همچنین نمازی که بسبب نسیان فوت شود قضای آن
لازم است و اگر شخصی چیزی بخورد که باعث زوال العقل باشد یا موجب خوابی شود که
در اوقات نماز در خواب باشد مثل کسی که در وقت خوردن میدانست که خوردن آن چیز موجب
زوال العقل یا خوابی چنین است و با وجود این هم خورده باشد خواه مباحات آن دانسته
باشد در این صورت قضای نمازهایی که در حین زوال العقل و خواب از او فوت شده
واجب است و اگر نمیدانست که خوردن آن موجب زوال العقل یا حاصل شدن اینچنین
خوابی است بر او قضای آن نمازها واجب نیست و همچنین اگر میدانست که موجب
زوال العقل و اینچنین خوابی است اما از برای مصلحت معالجه مرضی که علاج آن بقول
طبیب حاذق منحصر در آن بوده تناول نموده باشد قضا واجب نیست و همچنین
اگر باکراه بخورد او داده باشد قضا لازم نمی آید و اگر مخالف مذهب حق

ومانند آن شبهه شود مرهنا زنی که در وقت مستی بودن از او فوت باشد باید قضا کند
و نمازهایی که در ایام مستی بودن بطریق حرمت بجا آورده قضای آن واجب نیست مسئله
سیم اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز آب نیابد و نه خاک که غسل و وضو
بجا آورد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود لیکن احوط و اولی آن است که آن را قضا
کند و اگر از وقت ابتدا از زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن وقت
بجا تواند آورد و عمداً نماز نکرده باشد بعد از آن آب و خاک بیابد در این صورت قضا
آن نماز بر او واجب است بلا شبهه مسئله چهارم اگر از کسی در وقتی که صحیح باشد و
قادر بر ادای ارکان و شرایط و افعال آن نماز باشد نمازی فوت شود جایز است
او را که در ایام بیماری و قدرت نداشتن بر قیام و بعضی افعال آن نماز که واجب معین
قضا کند و لازم نیست که قضای آن نماز را تاخیر اندازد تا ایام صحت و قدرت یافتن
بر همه افعال پس بیماری که قادر بر ایستادن نباشد جایز است که نماز قضا را که
بر ذمه او باشد نشسته بجا آورد و اگر قادر بر نشستن نباشد بر جانب راست خوابیده
و نماز قضا را بجا آورد و همچنین هر عجزی که مقدور پیش باشد بتفصیلی که سابقاً مذکور
شد میتواند بجا آورد مسئله پنجم هر گاه نماز از کسی در حضر فوت شود و در سفر
خواهد آن را قضا کند باید تمام یعنی بگر در حضر بر او واجب بود قضا کند یعنی از اتمام بجا
آورد و اگر در سفر فوت شده باشد و در حضر قضا کند باید بعینه که در سفر بر او واجب بود
قضا کند یعنی آن را دو رکعت بجا آورد و اگر کسی در اول وقت در حضر باشد و نماز
نکرده باشد سفر کند و وقت نماز در سفر باقی باشد و آن را نکند تا فوت شود باید در قضا
اعتبار حال سفر کند یعنی آن را قصر کند و اگر بعکس باشد یعنی در اول وقت مسافر بود
و نماز نکرده بوطن خود آید و وقت نماز در حضر باقی باشد و آن را نکند تا فوت شود باید
در قضا اعتبار حال حضر کند و قضا آن را تمام کند مسئله ششم هر گاه نوافل مرتبه
از کسی فوت شود قضا کردن آن سنت مؤکد است و اگر از نوافل مرتبه در حال سفر
و بیماری فوت شده باشد در قضا کردن آن تاکید استحباب نیست و اگر چه اصل استحباب

باقی است و اگر قضا کردن نوافل بر او مشکل باشد و خواهد ثواب آن دریابد بعوض
هر دو رکعت نافله یک مد طعام تصدق کند و اگر قدرت بر آن نداشته باشد بعوض
جمیع نوافل هر شبی یک مد صدقه کند و قضا کردن افضل از تصدق است مسئله
هفتم اگر کسی چند نماز فوت شده باشد و ترتیب آنها را داند یعنی داند که آنچه اول
فوت شده کدام است و آنچه بعد از آن فوت شده است کدام است و همچنین
ترتیب همه را داند واجب است بنابر اظهر و اقوی که در قضا کردن ترتیب را مراعات کند
و اگر ترتیب آنها را نداند خواه ابتدا جاهل بآن بوده یا اول میدانسته و بعد فراموش
نموده اقوی آن است که مراعات ترتیب واجب نباشد بلکه هر یک خواهد ابتدا میتواند نمود
و اگر چند نماز واجب غیر یومیه از کسی فوت شده باشد چون نماز کسوف و نماز زلزله
و نماز نذر پس اگر ترتیب میان آنها را نداند مراعات ترتیب بر او لازم نیست بلا شبهه
و اگر ترتیب آنها را داند بعضی گفته اند مراعات ترتیب در قضا لازم است و این احوط است
و اگر چه اظهر عدم وجوب است و همچنین است حکم در مراعات ترتیب در میان قضا نماز
یومیه و غیر یومیه و بعضی بر آنند که جماعتی مراعات ترتیب را در قضای نمازهای یومیه لازم
دانسته اند با وجود عدم علم بترتیب میگویند باید نماز را در این صورت ایقاع
مکرر کند بنوعی تا علم بحصول ترتیب بهم رسد و کیفیت آن بانظیر آن است که اگر از شخصی
ظهری و عصری فوت شده باشد از دو روز یعنی ظهر روزی و عصر از روز دیگر فوت
شده باشد بنابر اکثر [illegible] نبوده باشد معلوم است که اول ظهر فوت شده
پس علم حاصل شدن بترتیب در صورت مذکوره موقوف است بر آنکه سه نماز بگذارد
و آن یا عصر ما بین دو ظهر یا ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی از روز
سیم فوت شده باشد هفت نماز ترتیب حاصل میشود و بنسبت ادا میشود باین
طریق که ظهری بگذارد پس عصری پس مغربی و باز عصری بگذارد پس مغربی پس ظهری
و باز مغربی بکند پس ظهری پس عصری و اخصر از این آن است که اول ظهری و عصری
و ظهری بجا آورد پس مغربی بجا آورد و بعد از آن باز ظهری و عصری و ظهری بجا آورد

و این
نمازها که سه باشد در احتمالات سابق کرده باشد در هر جمیع فروض کلی است یعنی
در هر فرضی احتمالات ممکنه آن حاصل میشود از ضرب عدد آن نمازها در احتمالاتی که در
فرض سابق است که یکعدد کمتر است از این فرض و این شش احتمال از ترتیب که هر احتمال
در روزی ممکن است باین طریق است روز اول ظهر و عصر و مغرب و روز دوم
عصر و مغرب و ظهر سیم مغرب و ظهر و عصر چهارم عصر و ظهر و مغرب پنجم ظهر و مغرب
و عصر ششم مغرب و عصر و ظهر و هرگاه بوجهی که در طریق اخصر مذکور شد نمازها کذارده
شود بر هر احتمال از احتمالات شش کانه که ترک شده ادای واجب که مراعات ترتیب است
در قضا بعمل آمده خواهد بود و ذمه مسقط بری شده خواهد بود و همچنین است حکم
در سایر فروض یعنی هرگاه پاسه نماز صبح فوت شود احتمالات ممکنه بیست و چهار است
که حاصل میشود از ضرب چهار در احتمالات سابقه که شش باشد و چون بنحو مذکور
در طریق اخصر عمل شود از احتمالات بعمل می آید و هرگاه پنج نماز فوت شود
احتمالات بعمل ممکنه صد و بیست است که حاصل میشود از ضرب پنج در احتمالات سابق
که بیست و چهار باشد و چون این پنج نماز بنحو مذکور از طریق اخصر کذارده شود هر احتمال
بعمل آمده خواهد بود و مخفی نماند که بنا بر تحقیقا الحقیقا و تقدم از واجب بودن مراعات
ترتیب با وجود عدم علم بان هر چند احتیاج بذکر این طول و تفصیل نبود لیکن از اذکر کردیم
تا ظاهر شود که بنا بر قول بوجوب مراعات ترتیب با عدم علم ... ارتکاب و تحمل
این طول و تفصیل کردن نهایت صعوبت و اشکال است و تکلیف بان در نهایت استبعاد
و از آن معلوم شود که حق آن چه ترتیب که ما اختیار کردیم مسئله اگر شخصی یقینا
از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت شده
باشد یک نماز صبح بگذارد و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی بگذارد که مردد و مطلق
باشد میان ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است
جهر و اخفات در هر نماز که مردد میان نماز جهری و اخفاتی باشد و اگر در سفر فوت
شده باشد یک نماز مغرب کذارد و یک دو رکعتی که مطلق باشد میان صبح و ظهر و

که در این صورت هفت نماز ترتیب حاصل میشود و احتیاج به نماز بیست واکر با ظهر
و عصر و مغرب عشایی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار نماز بگذارد
و سه دیگر را بعد از آن پس یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن پس یکی اخر را بگذارد
و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از این آن است که آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا
و بعد از عشا بگذارد تا پانزده نماز ترتیب حاصل شود و برائت ذمه بعمل آید و اگر آن
چهار نماز صبح فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد بانطریق که یکی از این پنج
نماز بگذارد و بعد از آن چهار دیگر را پس یکی را بگذارد و بعد از آن چهار دیگر را و
همچنین تا پنج نوبت تمام شود و اخصر از این است که چهار نوبت نمازها به ترتیب بگذارد
و بعد از آن نماز صبح بجا آورد که بیست و یک نماز ترتیب بعمل آید و برائت ذمه حاصل شود
و ضابطه در طریق اول یعنی طریق اول غیر اخصر آن است که ابتدا بیکی از آن نمازها که
فوت شده بجا آورد و بعد از آن باقی را بهر ترتیبی که خواهد بجا آورد پس نوبت دوم ابتدا
کند بنمازی که در مرتبه ثانی بود که در نوبت اول ابتدا بآن شده بود و باقی را بترتیب بجا
آورد تا در نوبت دوم ختم بنمازی شود که در نوبت اول ابتدا بآن شده بود و باین طریق باید
بعدد اعداد نماز فوت شده تکرار عمل آید یعنی در هر نوبت لاحق بنمازی ختم کند که
در نوبت سابق ابتدا بان کرده بود مثلا همچنانکه معلوم شد هرگاه صبح و ظهر و عصر
فوت شده باشد پس اگر ابتدا کند بصبح و بعد از آن بظهر و بعد از آن بعصر باید نوبت
دوم ابتدا بظهر کند و ختم بصبح کند و در نوبت سیم ابتدا بعصر کند و ختم بظهر کند و همچنین
است حکم در سایر فروض و ضابطه در طریق دوم یعنی طریق اخصر آن است که بعدد اعداد نماز
فوت شده الا یک که ممکن است که بر آن ترتیب واقع شوند که فوت شده و آن نمازها
بهندی مکرر کند که بهمه آن احتمالات منطبق شود پس بر فرض فوت ظهر و عصر چون احتمالات
بیش از دو نیست هرگاه عصری در میان دو ظهر یا ظهری در میان دو عصر بجا آورد که یکی
ظهر مقدم بر عصر و دیگر عصر مقدم بر ظهر میشود دو احتمال بعمل آمده خواهد بود و بر فرض
فوت ظهر و عصر و مغرب احتمالات ممکنه در ترتیب شش است که حاصل میشود از ضرب عدد

وعشا و اگر بداند که در سفر فوت شده یا در حضر یک نماز مغرب بگذارد و یک دو رکعتی
کند میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و یک چهار رکعتی کند مطلق میانه ظهر و عصر و عشا
و اگر دو نماز از یک روز فوت شده باشد و تعیین آنها نداند پس اگر در حضر فوت
شده باشد چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول مطلق باشد میانه
ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم مطلق باشد میانه عصر و عشا و مغربی بگذارد و میان
دو چهار رکعتی تا ترتیب حاصل شود و میتوان بیک چهار رکعتی اکتفا نمود باعتبار اینکه
ممکن است که دو نمازی که فوت شده هر دو چهار رکعتی باشد و اگر در سفر فوت شده باشد
سه نماز بگذارد تا ترتیب حاصل شود یک دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن
مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و این اطلاق بجهت آن
که گاه است که دو نمازی که فوت شده ظهر و عصر یا ظهر و عشا یا عصر و عشا باشد
و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد
یک دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن یک چهار رکعتی مطلق میانه
ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بجا آورد و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا
بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر
فوت شده باشد پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز
بگذارد یک دو رکعتی که مردد باشد میانه صبح و ظهر و یک دو رکعتی دیگر که مردد باشد
میانه ظهر و عصر بعد از آن مغربی پس یک دو رکعتی که مردد باشد میانه عصر و عشا
و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد یک دو رکعتی
که مردد باشد میانه عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت
شده باشد پنج نماز یومیه را بنحوی که گفته شد بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج
نماز سفر بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که در سفر فوت شده یا در حضر
هشت نماز بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام
بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشایی تمام بعد از آن عشایی قصر

وهمچنین

وهمچنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شده باشد در حضر پنج نماز حضر را میکند
و اگر در سفر فوت شده باشد پنج نماز سفر را میکند و اگر نداند که در حضر یا سفر فوت
شده هشت نماز بطریقی که مذکور شد بگذارد و مخفی نماند که آنچه مذکور شد همه
در صورتی است که چند نمازی که فوت شده و تعیین آنها را نمیداند از یک روز
باشد و اگر هر نمازی از روزی باشد یا نداند که همه از یک روز است یا هر یک از روزی
است در این صورت عمل خواهد بود که آن دو نماز از یک وقت باشد مثل هر دو
نماز صبح باشد یا دو ظهر باید بنحوی تکرار بعمل آید که برائت ذمه بهم رسد
و طریق آن است که اگر دو نماز فوت شده باشد و هر کدام از روزی باشد یا نداند
که هر دو از یک روز است یا هر یک از روزی است پس اگر در حضر باشد باید از برای
هر روزی سه نماز بجا آورد صبحی و مغربی و یک چهار رکعتی که مردد باشد میانه ظهر
و عصر و عشا و اگر در سفر باشد از برای هر روزی دو نماز بگذارد مغربی و یک دو رکعتی
که مردد باشد میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر نداند که در حضر بوده یا سفر باید صبحی
و مغربی بجا آورد و یک چهار رکعتی که مردد باشد میانه ظهر و عصر و عشا و مغربی و
دو رکعتی که مردد باشد میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و باقی فروض را بر این عمل
آنچه سابقا مذکور شد باید قیاس کرد و اگر خواهد بنحوی بجا آورد که ترتیب حاصل آید
از آنچه مذکور شد کیفیت آن ظاهر میشود مسئله قضا هرگاه کسی نمازهای متعدد
فوت شده باشد خواه بسیار و خواه کم و عدد آن نداند یا یک نماز معین یا چند نماز
معین از او فوت شده و نداند چند مرتبه از او فوت شده است مشهور آن است که
باید این قدر نماز کند که بظن او غالب شود که آنچه فوت شده بود بعمل آمده پس اگر داند
که بیست نماز کمتر فوت نشده و محتمل بیشتر فوت شده لیکن فوت شدن محتمل در زیاده
محتمل باشد باید بیست نماز بجا آورد و بعضی بر آنند که واجب است که یقین تحصیل
بکند یعنی آن قدر بجا آورد که یقین دارد که کمتر از آن فوت نشده و باید از آنجا آورد
و زیاده بر آن که مشکوک فیه است قضای آن واجب نیست و این اقوی است و اگر چه

واحوط است بلکه احتیاط در اینجا لازم است بجهت آنکه کم کسی است از مردم که قابل
باقر انشده باشد و قول او دم را اختیار کرده باشد و اگر کسی عدد نمازهایی که فوت شده
نداند و تعیین نمازها نیز نداند یعنی نداند که کدام یک از نمازهایی پنجگانه است در
صورت بنا بر آنچه عدد را که یقین دارد که فوت شده از آن عدد کم نیست باید
سه نوبت بجا آورد یعنی برای هر یک از آن اعداد سه نماز بجا آورد مثلا اگر یقین کند
که فوت شده او زیاده از ده نماز که نیست و نداند که آن نمازها کدام یک از نمازهای فرایض است
باید سی نماز کند لیکن با این طریق که دو نماز صبح و ده نماز مغرب بجا آورد و ده چهار
رکعتی کند که مطلق باشد میان ظهر و عصر و عشا مسئله دهم سه نماز است
از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز عید قربان و نماز عید رمضان
و نماز زلزله در تمام عمر اداست یعنی هرگاه زلزله شود و کسی نماز آن نکند از او
ساقط نمیشود و باید آن را بجا آورد و هر وقت بجا آورد ادا خواهد بود و باید بنیت
ادا کند و اما نماز خسوف و کسوف و اگر همه قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و کسی نماز
آن نکند تا وقت بگذرد باید آن را قضا کند خواه پیش از علم به وقت بران مطلع باشد
یا بعد از آن و خواه عمدا آن نماز را ترک کرده باشد یا فراموش کرده باشد و اگر همه قرص ماه
یا آفتاب گرفته نشده باشد بلکه بعضی از قرص گرفته باشد در این صورت اگر بعد از
خروج وقت بران مطلع شود قضا ندارد و اگر پیش از خروج وقت بران مطلع شود و
از روی عمد یا فراموشی آن را بجا نیاورده لازم است که آن را قضا کند مسئله یازدهم
اگر بر ذمه کسی نماز قضا واجب باشد هرگاه وقت نماز حاضر تنگ باشد و جای
نیست در اینکه باید نماز قضا را ترک کند و نماز حاضر را بجا آورد و اگر وقت حاضر
وسعت داشته باشد اکثر متقدمین بر آنند که واجب است تقدیم قضا بر نماز حاضر
و جایز نیست که نماز حاضر را بجا آورد بلکه بعضی گفته‌اند که قضا فوری واجب فوری است
یعنی هر وقت که متذکر آن شود واجب است که جمیع امور را ترک کند مگر از مباحات
و چه از مستحبات و چه از واجبات موسعه و مشغول قضای آن نماز شود که فوت

شده و گفته‌اند اگر از روی غفلت یا فراموشی مشغول بجا آوردن فریضه حاضره شود واجب است
که عدول کند به قضا اگر فوت شده هرگاه عدول ممکن باشد و حق آن است که تقدیم
قضا بر فریضه حاضره با وجود وسعت وقت آن واجب نیست و هرگاه بر ذمه او نماز
قضایی باشد نمازهای واجبه یومیه حاضره را میتواند بجا آورد و اگر چه وقت آنها وسعت
داشته باشد بلی با وجود وسعت وقت سنت است تقدیم قضا اگر فوت شده است
بر نمازهای حاضره و اگر داخل فریضه حاضره شود سنت است که عدول کند به قضا هرگاه
عدول ممکن باشد و همچنین اولی آن است که کسی که بر ذمه او نماز قضا واجب باشد خواه
از خود باشد خواه از قبیل پدر و مادر یا با اجاره بر او لازم شده باشد میتواند نماز نها
سنت بجا آورد و اگر چه مستحب آن است که مشغول نماز قضا شود و بعضی از آن منع کرده‌اند
با وجود اشتغال ذمه به قضا واجب بجا آوردن نوافل را جایز نداشته‌اند و اقوی جواز است
مسئله دوازدهم هرگاه بر ذمه میت نماز یا روزه باشد واجب است بر ولی او که آن را
از قبل وی قضا کند خواه آن نماز و روزه در مرض الموت از آن میت فوت شده باشد
یا بجهت عذری چون سفر یا خوف یا مرض و فراموشی و امثال آن فوت شده باشد و ظاهر آن است
که آنچه از نماز و روزه که عمدا ترک کرده باشد بدون عذر قضای آن بر ولی لازم نیست
و بعضی آن را نیز لازم دانسته‌اند و اگر میت نمازهایی خود را کرده باشد لیکن بعضی شرایط
یا اجزای آن صحیح نباشد مثل آنکه بعضی از واجبات وضو را درست بجا نیاورده یا قرائت
او صحیح نبوده یا طمانینه رکوع یا سجود را رعایت نکرده و امثال اینها همچنانکه غالب مردم
در این کار بنا ظاهر آن است که قضای امثال این نمازها که در واقع و نفس الامر باطل
و فاسد بوده‌اند بر ولی واجب نیست زیرا که تکلیف بآن موجب حرج و مشقت عظیم است
و همچنین ظاهر آن است که آنچه از نماز قضا پدر و مادر بر میت واجب شده باشد یا بعضی
بر او واجب شده باشد قضای آن بر ولی او واجب نباشد و بعضی در این تامل دارند
و آنچه بر ولی واجب است نماز و روزه است که از میت فوت شده باشد و در حال حیات
متمکن از قضا کردن او شده باشد و مع ذلک نکرده باشد اما آنچه متمکن از قضای آن

رسانیده باشد قضای آن بر ولی واجب نیست مگر روزه رمضان که در سفر از او فوت
شده باشد یعنی بجهت مسافر بودن افطار کرده باشد و هنوز در سفر بوده که مرده باشد
که قضای آن روزه بر ولی واجب است اگرچه میت متمکن از قضای آن نشده بود و مراد از ولی
پسر بزرگ او است اگر میت چند پسر داشته باشد و اگر یک پسر داشته باشد آن ولی است
و اگر چند پسر داشته باشد که در سن مساوی باشند هر دو ولی اند و باید به سبیل الشیاع
نماز و روزه که بر ذمه پدر ایشان است قضا کنند و اگر یکی از اولیا تبرع کند و همه آن
نماز و روزه را بجا آورد از دیگران ساقط میشود و اگر شخصی اجنبی تبرع بآن کند و بجا
آورد از ولی ساقط میشود زیرا که وجوب تعلق بولی که وفاء او بوجود حیات او بفعل
دیگری ازو ساقط میشود و ظاهر آن است که در ولی شرط نباشد که در حال وفات پدر
مکلف باشد بلکه اگر در آن وقت صغیر باشد بعد از بلوغ قضا نماز و روزه
پدر بجا او واجب خواهد بود و در حق طفلان ولی نیست پس اگر اولاد میت منحصر در خنثی
باشد مطلقا بر ایشان قضا نخواهد بود و از برای دختر و ولی نخواهد بود
و ظاهر آن است که مادر در این حکم مثل پدر باشد یعنی بر پسر بزرگ قضا نماز و روزه
مادر بشروط مذکوره واجب باشد و بعضی حکم را مخصوص پدر دانسته اند
و در هر جا که نماز بر ولی واجب باشد اقرب آن است که ولی باعث او میتواند
از استیجار کند زیرا که شرعا وجوب با او تعلق گرفته است صحیح باشد که واجب است
بر شخصی که در حیات است استیجار آن بصورت است بلی اگر میت وصیت کند که نماز
و روزه از او فوت شده قضا کنند از مال او یا اجرت معینی با وصی خود حواله کند که
از او استیجار کند اقرب آن است که از ولی ساقط شود **مسئله دیگر** حق آن است
که استیجار نماز بجهت میت جایز است و اگر وصیت کند که مالی از او بجهت
وصیت او نماز و روزه استیجار کنند واجب است که بمقتضای وصیت عمل کنند
و مالی که میت وصیت کرده باشد که از او استیجار نماز و روزه کنند از ثلث مال
اخراج میشود نه از اصل مال پس اگر ثلث مال میت با حجا کند همه آن نماز و روزه را

استیجار

استیجار میکند و الا بقدر یکه ثلث ترکه با آن وفا کند استیجار نماید اگر ورثه زیاده را
مجوز نکنند و اگر بر ذمه میتی نماز قضایی واجب باشد جایز است که دیگری آن نماز را از جهت
او قضا کند هر چند پسر بزرگ او نباشد بلکه بعنوان تبرع از او بجا آورد و اگرچه فعل او
وجوب آن نمازها را از پسر بزرگ ساقط نکند و جایز است که کسی نمازهای سنتی را بجهت
و ثواب آن را بمیتی ببخشد و هرگاه کسی جزم نداشته باشد که در ذمه فلان میت نماز قضا
هست یا نه در قضا کردن نماز از جهت او خالی از اشکال نیست و همچنین در بجا آوردن
بعضی از فرایض یومیه چون ظهر و عصر و قصد کردن ثواب آن از برای میتی محل اشکال
است و ظاهر آن است که در صورتی که جزم نشغل ذمه او بقضا واجب باشد از برای او
نمازهای مستحبه بجا آورد **مسئله هفتم** کسی که نماز قضا از جهت میتی کند و بر ذمه
خود نیز نمازهای قضایی باشد لازم نیست که میان آنچه بر ذمه او است و آنچه
از میت قضا میکند ترتیب بعمل آورد و همچنین اقرب آن است که ملاحظه ترتیب میان
نمازها که از میت فوت شده واجب نباشد خصوصا هرگاه ترتیب معلوم نباشد لکن اولی
آن است که قضا کند و ملاحظه ترتیب شبانه روز را بکند یعنی اگر ابتدا بقضا نماز صبح کند
بعد از آن ظهر را قضا کند و بعد از آن عصر را و همچنین اینکه خلاف ترتیب شبانه روز
بعمل آورد مثل اینکه بعد از نماز صبح مغرب را بجا آورد و بعد از آن ظهر را و بعد از آن
عشا را و همچنین و بنا بر این اولی آن است که هرگاه قضا کنند از میت چند نفس باشند
هر کدام در وقتی علیحده قضا کنند بجا آورند و هر دو هر یک وقت بجا بیاورند زیرا که در این
صورت گاه است که یکی مثلا نماز ظهر کند و دیگری بعد از آن نماز صبح را بجا آورد
پس ترتیب شبانه روز بعمل نمی آید نظر بملاحظه نمازهای جمیع و اگرچه نظر هر یک
ترتیب بعمل می آید و هرچند ظاهر آن است که مراعات ترتیب لازم نیست لکن احوط
بودن آن شبهه نیست **خاتمه** سنت است از برای ولی اطفال تمرین اطفال
بر نماز یعنی امر نمودن و عادت دادن ایشان بنماز چون هفت سال کامل بر سد و چون
چون ده ساله شود باید بزور بداشتن او بر نماز تاکید نمود و اگر کوتاهی کند بدنا

بزنند و باید پدر و مادر چون طفل هفت ساله گردد او را تعلیم طهارت و نماز
و سائر امور واجبه نمایند و او را مهمل وا نگذارند و فایده تمرین آن است که ایشان
عادت بنماز کنند که بعد از بلوغ جا افتاده نماز بر ایشان آسان شود و باشد لیکن
اگر پیش از بلوغ نماز را ترک کنند قضای آن بر ایشان نیست چون به بلوغ رسند و عبادت
بر ایشان واجب شود لازم است که ایشان را معذور و مجبور به نماز کنند و دانستن بلوغ
در دختر این است که نه سال او تمام شود یعنی نه سال تمام داشته باشد یا حائض شود
و بلوغ پسر معلوم میشود بانکه محتلم شود یا موی درشت در پشت ظاهر او بروید
یا به پانزده سال تمام برسد و ظاهر آن است که عبادت صبی که اطفال پیش از بلوغ
بجا می آورند باید صحت آن قصد استحباب کنند نه وجوب **مقصد دوم** در بیان
نماز جماعت و آنچه متعلق بآن است بدانکه نماز جماعت از اعظم و اوکد سنن بوده است
و ثواب و فضیلتی که از برای آن ثابت است از احادیث این باب هیچیک دیگر از مستحبات
ثابت نیست و هر کس معتقد به عدم استحباب آن باشد بر اصل ایمان لازم است که
تا ممکن است ترک آن نکنند و نماز جماعت متحقق میشود و فضیلت آن دریافته میشود
بدو نفر که یکی امام باشد و دیگری ماموم و هر چند ماموم بیشتر باشد ثواب و فضیلت
آن بیشتر است و آنچه متعلق بآن است از شروط و احکام در چند فصل بیان کنیم
فصل اول در بیان نمازهائی که جماعت در آن مستحب یا واجب است و آنچه جماعت
در آن جایز نیست بدانکه جماعت در چند نماز سنت است **اول** نمازهای پنجگانه
یومیه خواه ادا کرده و خواه قضا و تأکید استحباب جماعت در نماز یومیه بیشتر است از سایر
نمازها که جماعت در آن مستحب است **دوم** در نماز کسوف و خسوف و مانند آن **سیم**
در نماز عید قربان و عید رمضان در وقتی که درست باشد و واجب نباشد **چهارم** نماز
میت **پنجم** نماز استسقا که از برای طلب باران است **ششم** بنا بر قولی یعنی نمازی
که پیش از این یکنوبت آن را گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که اقتدا باو
کنند و آن نماز را بجماعت در یابند و بهتر آن است که بیش از یک نوبت دیگران نماز را

اولی و اقرب آن است که نیت استحباب نکند العهد

بگذارد

بگذارد و هیچ که با آن نماز گذارده بود بهتر است که نوبت دیگر با او آن نماز را
بگذارند و دلیل آن خالی از ریب نیست بلکه اظهر عدم مشروعیت اعاده است از جهت کسی
که یکنوبت نماز را بجماعت گذارده باشد بطریق امامت یا ماموم بلکه اعاده آن
بجماعت مستحب است از برای کسیکه بانفراد نماز کرده باشد همچنانکه مذکور خواهد شد
و امام و آن جمعی که یکنوبت آن نماز را گذارده بودند بقصد مشروعیت اعاده از جهت
ایشان در نوبت دوم در نیت قصد سنت میکنند و جماعتی که ابتدا رسیده بودند
در نماز دوم نماز اولشان است نیت وجوب میکنند و در چهار نماز جماعت واجب
نماز جمعه خواه بر سبیل وجوب گذارده شود یا بر سبیل استحباب **دوم** نماز عید قربان
هرگاه واجب باشد **سیم** در نماز عید رمضان هرگاه واجب باشد **چهارم** در نماز
از نمازهائی که جماعت در آن مستحب است هرگاه جماعت را بنذر یا قسم یا عهد واجب
کند و در نمازهای مستحبه جماعت حرام است مگر نماز طلب باران همچنانکه مذکور شد
و نماز عیدین هرگاه واجب نباشد و نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد و نماز
عید غدیر در قول بعضی از فقها **فصل دوم** در شروط پیش نماز بدانکه در پیش نماز
چند شرط است تا نماز جماعت صحیح باشد و اقتدا باو جایز باشد **اول** آنکه
بالغ باشد و بعضی گفته اند که جایز است که طفلی که نزدیک ببلوغ باشد و صلاحیت
باشد پیش نمازی بکند و این قول ضعیف است **دوم** آنکه عاقل باشد پس جایز نیست
پیش نمازی دیوانه **سیم** آنکه مومن باشد یعنی شیعه اثنا عشری باشد پس جایز نیست
پیش نمازی مخالف مذهب اثنی عشری از هر فرقه که باشد بلی سنت موکد است که در حال تقیه بجماعت
اهل سنت حاضر شوند حتی اینکه در بعضی اخبار وارد شده که هر که با ایشان در صف اول
با ایشان و اظهار اقتدا کند همچنانست که با پیغمبر در صف اول نماز کرده باشد
و باید که حاضر شدن بجماعت ایشان با اظهار کردن اقتدا باشد نه اینکه با ایشان اقتدا
کند بلکه نیت انفراد میکند و آهسته قرائت میکند و اگر چه در نماز جهری باشد و اگر
مجال سوره خواندن نباشد حمد تنها کافی است و اگر فرصت نباشد که حمد تمام

تمام کند چون امام برکوع رود در رکوع حمد را تمام کند و اقل ذکر واجب را بجا
آورد و اگر آن هم ممکن نشود بعضی گفته‌اند که همان قدری که خوانده کافی است و باقی
ساقط است و بعضی گفته‌اند آن نماز باطل است و اعاده آن لازم است و این احوط
ملکه اقوی نیست و بهتر آن است که در منزل خود نماز ظهر و عصر را بجا آورد و بعد از آن
بجماعت ایشان حاضر شود و بنیت انفراد نافله یا قضا بجا آورد که هم وظیفه تقیه را
بعمل آورده باشد و هم نماز خود را بطریق احوط کرده باشد **چهارم** آنکه عادل
باشد و مراد از عدالت ملکه‌ای است که در نفس ثابت باشد بحیثیتی که صاحبان
ملکه از گناهان کبیره اجتناب کند و اصرار بر گناهان صغیره نداشته باشد و ملازم
مروت نیز باشد و مراد از گناه کبیره هر گناهی است که در قرآن وعید عذاب بر آن
شده باشد چون قتل ناحق و خوردن مال یتیم بظلم و عقوق والدین و ربا و زنا
و شرب خمر و امثال اینها و مراد از اصرار بر گناهان صغیره آن است که بسیار مرتکب
فعل حرام شود خواه یک نوع فعل حرام بسیار بجا آورد و خواه چند نوع فعل حرام را
بسبیل بدلیت بجا آورد که صادق باشد که جنس حرام را بسیار مرتکب میشود و مراد
از مروت آن است که اجتناب کند از هر چیزی که دلالت بر خساست نفس و دنائت
طبع کند چون چیزی خوردن در بازار و بول کردن در شوارع و کشف نمودن سر در مجامع
و پوشیدن و چیز خوردن در مجامع حسن جمعی و بسیار ذکر کردن حکایات مضحکه و
پوشیدن لباسی که زینت و امثال اینها و این معنی بحسب زمانها و شهرها مختلف
میشود و کسی که عادل است مراعات این معنی را بحسب ازمنه و امکنه بجا می‌آورد و خلافی
نیست در آنکه حقیقت عدالت ملکه ایست مذکوره است یعنی ملکه که موجب اجتناب
مذکور باشد لیکن خلاف است در طریق شناختن و دانستن آن و اقوی در نظر فقیر
آن است که طریق دانستن آن معاشرت باطنیه است یا شهادت دو نفر عادل یا تواتر
و شیاع که فلان کس عادل است و مجرد حسن ظاهر یا ظاهر اسلام در حکم بوجود عدالت
کافی نیست و عجب است که جمعی معاصرین که حسن ظاهر و ظاهر اسلام را قسیم ملکه

مذکوره قرار داده‌اند و در محل نزاع مذکور بجهت عدالت با ملکه مذکوره است
با حسن ظاهر یا ظاهر اسلام و حال آنکه تتبع گواه است که در میان اهل علم و ارباب
قضا نیز خلافی نیست که عدالت ملکه مذکوره است و خلاف در این است که دلیل
بر آن و شناختن آن آیا معاشرت است یا حسن ظاهر یا ظاهر اسلام پس مخلوط نمودن ایشان
محل نزاع را بجهت مذکور ناشی از غفلت است و بهر تقدیر شبهه نیست که اگر از پیش نماز
گناه کبیره صادر شود فاسق است و از عدالت بیرون است و اقتدا با او جایز نیست و
هرگاه تایب شود و علم بتوبه نمودن او بهم رسد عود بعدالت میکند و در آن وقت اقتدا
با او جایز است و تا کسی علم شرعی بعدالت پیش نماز بهم نرساند بمعاشرت یا بتواتر
و شیاع یا شهادت دو عادل جایز نیست که با او اقتدا کند و کسی را که نشناسد
و مطلع بر حال او نباشد و امامت کند اقتدا کردن با او جایز نیست و اگر شخصی خود را
فاسق داند و عادل نداند بعضی برآنند که هرگاه معاصی و عیوب خود را بپوشاند
که کسی بر آن مطلع نشود امامت او صحیح است و در نماز او وعده نیست و اگر چه
در خلوت مرتکب گناهان کبیره شود و در واقع فاسق باشد و این سخن در نظر
حقیر صحیح نیست و حق آن است که هرکه خود را در واقع فاسق داند و در خلوت
از او امری که منافی عدالت باشد سر زند باید پیش نمازی نکند و اگر کند بسبب
پیش نمازی مؤاخذ خواهد بود و نمازش صحیح نخواهد بود هر چند نماز ماموین صحیح
خواهد بود اگر تکلیف خود را بعمل آورده باشد و بیکی از طرق مذکوره عدالت
او بر ایشان معلوم شده باشد و هرگاه بعد از نماز جماعت بر ماموین ظاهر شود
که پیش نماز عادل نبوده آن نمازی که کرده‌اند صحیح است و اعاده آن لازم نیست
خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود که امام عادل
نیست باید نیت انفراد کند و آنچه از نماز بر نیت اقتدا واقع شده صحیح است
پنجم از شروط پیش نماز طهارت مولد است یعنی حلال زاده بودن و ولد الزنا
نبودن یا اینکه معلوم نباشد که ولد الزنا است و هرگاه متهم باشد باینکه ولد الزنا

لیکن عالم شرعی یا بی حاصل نباشد امامت او و ما چی بنداری و همچنین اگر پدر او معلوم
نباشد یا ولد الشبهه باشد امامت او جایز است **ششم** آنکه ایستاده نماز
گزارد پس اگر شخصی بجهت عذری نشسته نماز گزارد جایز نیست شخصی را که قادر
بر ایستادن باشد که با او اقتدا کند اما کسی که او نیز قدرت بر ایستادن نداشته
باشد جایز است که با او اقتدا کند **هفتم** آنکه قادر بر ادای اقل واجب
قرائت باشد پس اگر قادر بر اقل واجب قرائت نباشد و از مخارج بعضی از حروف فاتحه
و سوره و اذکار واجبه عاجز باشد یا بعضی از اعرابها را نتواند درست بگوید جایز نیست
که پیش نمازی شخصی کند که بر آن قادر باشد بلی جایز است که پیش نمازی مثل خود کند و همچنین
جایز نیست پیش نمازی کسی که در زبان او آفتی باشد که حرفی از حروف را بحرفی دیگر بدل کند
مگر از برای کسی که مثل خود باشد و ظاهر آن است که عاجز از تعلم در باب قرائت و تبدیل
کند حرفی بحرفی دیگر با وجود امکان واجب باشد بر او حاضر شدن بجماعت و اقتدا
کردن او بکسی که قرائت او صحیح باشد و در این اتفاقی نباشد و سایر شروط جماعت
در او باشد **هشتم** آنکه مرد باشد اگر پیش نمازی مردان کند زیرا که جایز نیست که
زن پیشنمازی مردان کند خواه از مردان نامحرم باشد یا محرم اما پیش نمازی زن برای
زنان جایز است و جایز است که مرد پیش نمازی زنان و خنثی کند و خنثی را
جایز است که پیش نمازی زنان کند و جایز نیست که پیش نمازی مردان یا مثل خود را
کند **نهم** آنکه مبتلا بمرض جذام و برص نباشد مگر آنکه پیش نمازی جماعتی کند
که در این دو علت مثل او باشند و اکثر پیش نمازی صاحب این دو علت را مکروه
دانسته اند و حرام دانسته اند و اقوی حرمت است **دهم** آنکه ختنه او شده باشد یا آنکه
در ترک ختنه او باختیار او نبوده و خود متمکن از ختنه نشده پس اگر با وجود قدرت
بر ختنه ترک کرده باشد پیشنمازی او جایز نیست و بعضی پیشنمازی کسی را که ختنه نشده
باشد مطلقا مکروه دانسته اند و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و اقوی تفصیلی است
که ما ذکر کردیم و از جمله شرایط پیش نمازی همچنانکه شهید و دیگران نقل کرده اند

آن است قادر بر ستر عورت و بر استقبال قبله باشد پس هرگاه قادر نباشد نتواند
پیش نمازی جماعتی کند که عورتهای ایشان پوشیده باشد و بقبله ایستاده باشد
بلی پیش نمازی امثال خود را میتواند کرد و ظاهر آن است که هر که پیش نمازی او حرام است
و جایز نیست هرگاه پیش نمازی کند نمازش باطل است و بر او و بر مأمومین اعاده
نماز لازم است و مکروه است که پیش نماز کر باشد یا لنگ یا صاحب فالج یا جذام
یا دباغ و یا کناس باشد و ظاهر آن است که پیش نمازی هر یک از اینها حیث صحیح
و کامل مکروه باشد و همچنین مکروه است پیش نمازی کسی که گناهی کرده باشد که موجب
حد شرعی باشد و بآن سبب او را حد شرعی زده باشند و بعد از آن توبه کرده
باشد و عادل شده باشد و همچنین مکروه است امامت اعراب بادیه و صحرانشینان
از برای اهل شهر و بعضی این را حرام دانسته اند و اقوی کراهت است مگر آنکه حکم امام
با اهل هجرت بشهرها ایشان لازم شده باشد و ایشان اطاعت نکرده باشند یا آنکه
جاهل بشرایع احکام اسلام باشند که در این صورت پیش نمازی ایشان جایز نیست
باعتبار عادل نبودن ایشان و همچنین مکروه است پیش نمازی کسی که مأمومین رغبت
بامامت او نداشته باشند و اگرچه عادل باشد مگر آنکه کراهت مأمومین از جهت
شدت دینداری و صلابت او در امور دین باشد که در این صورت پیش نمازی او
مکروه نیست و مأمومین آثم خواهند بود و همچنین مکروه است امامت کسی که بواسطه
معذوریت نتواند وضو ساخت و نماز را بتیمم گذارد جهت جماعتی که وضو داشته باشند
و نیز مکروه است امامت کسی که مسافر باشد و نماز را قصر کند جهت کسی که در حضر باشد
و نماز را تمام کند و عکس نیز مکروه است و ظاهر آن است که کراهت در صورت اول
که اقتدا کردن در نمازی باشد که در سفر قصر میشود چون ظهر و عصر و عشا اما در نمازی
که در سفر قصر نمیشود مانند صبح و مغرب کراهتی نیست و همچنین مکروه است
پیشنمازی غیر بجهت کسی که در محلش باشد و پیش نمازی معین مسجد مگر از جهت اهل خود
فصل [illegible] در شروط صحت نماز جماعت بدانکه در تحقق و صحت نماز جماعت چند امر

شرط است انکه ماموم پیش نماز را ببیند یا کسی از ماموین را ببیند
که او بواسطه یا بیک واسطه یا چند واسطه پیش نماز را ببیند پس اگر دیوار
یا پرده میان امام و ماموم حایل و مانع باشد بنحوی که ماموم نه پیش نماز را ببیند
و نه کسی را که بواسطه یا بوسایط پیش نماز را ببیند نماز او باطل است و این
شرط در صورتیست که ماموم مرد باشد پس اگر زن بمرد اقتدا کند و حایل در میان
باشد نماز زن صحیح است و اگر حایل کوتاه باشد چنانکه مانع از دیدن پیش نماز باشد
در وقت تشهد نه در وقت قیام یا رکوع در آن صورت نماز جماعت صحیح است و اگر حایل
مشبک باشد که مانع حلول رفتن باشد و مانع مشاهده نباشد مثل پنجره و مانند آن
در عقب آن صحیح است بنا بر اظهر و شیخ از آن منع کرده است و این احوط است و اگر میان
امام و بعضی از ماموین حایلی باشد که مانع از مشاهده او بی واسطه و بواسطه باشد
و در میان امام و ماموم بعضی دیگر حایلی نباشد نماز بعض اول باطل است و نماز بعض
دوم صحیح است و همچنانکه مذکور شد هرگاه بعضی از ماموین امام را نه بینند اما بعضی
دیگران ماموین را ببینند که او امام را ببیند کافی است لیکن لازم است که آن بعضی را
که می بینند در پیش روی او باشد که همچنانکه رو بقبله است او را ببیند پس اگر کسی
در پهلوی کسی را ببیند که او امام را مشاهده کند مگر در طرف راست یا چپ هرگاه التفات
از قبله کند بعضی را ببیند که آن بعض امام را مشاهده کند ظاهر آن است که کافی نباشد
همچنانکه از بعضی روایات مستفاد میشود و بنا بر این هرگاه ماموم در بیرون مسجد
بایستد در برابر در وان در مفتوح باشد و از راست و چپ او صف کشیده شود پس
آن ماموین که در برابر در است مشاهده امام یا بعضی از ماموین میکنند که در پیش روی
می بینند نماز او صحیح است و جماعتی که بر طرف راست و چپ وی آیند که امام را یا کسی را
که مشاهده امام کند در پیش روی ایشان باشد نمی بینند در صحت نماز ایشان
اشکال است لیکن ظاهر عدم صحت است چنانچه جمعی تصریح بصحت کرده اند و اگر در پیش
روی صف مذکور صفی دیگر بایستد از راست و چپ نماز باطل است بلاشبهه

نیز اگر کسی در صف بایستد در برابر جنب محاذی در ولیکن امام را ایشان یا بعضی ماموین را
مشاهده کند تا ایشان که در پیش روی او ایستاده اند او را ببینند که احتمال بحث بر وجود صفوفها
که بعد از صفی است که بعضی از آن محاذی در است و درویت که نماز همه ایشان صحیح
باشد خواه مقابل در باشند یا نه زیرا که همه ایشان اگر محاذی در است آن صف
اول را می بینند بلی نظر با باطل بودن نماز صف سابق لازم است میبایست که در وی
نایستاده باشند یا نه بر صفها و صفی که نماز ایشان صحیح است یعنی صفی که داخل
مسجد است و از این حیثیت نماز ایشان خالی از دغدغه نیست و اگر در میان از مسجد
بنحوی باشد که طرف صفی بان منتهی شود پس هرگاه طرف صف از آن در بیرون رود
پس هر که در بیرون باشد و از پیش رو امام و ماموین را نه بیند در صحت نماز او اشکال
مذکور است و هرگاه امام در محراب داخل بایستد و از دو طرف محراب دو صف تشکیل شود
در صحت نماز ایشان اشکال است اگر در برابر محراب کسی باشد که امام را ببیند و ایشان
او را مشاهده کنند زیرا که ایشان از پیش رو کسی را نمی بینند و اگر در برابر محراب کسی
نباشد بلاشبهه نماز ایشان باطل است زیرا که ایشان مطلقا نه امام را می بینند
و نه ماموی بلی آنکه در محاذی محراب باشد که امام را ببیند خلافی در صحت نماز
او نیست و همچنین نماز صفهایی که در عقب صف اول است صحیح است زیرا که چون
در صف اول آنکه در برابر محراب است امام را می بیند و ایشان او را مشاهده میکنند
لهذا در نماز ایشان دغدغه نیست و چنانست که در میان ستونهای مسجد صفوف
نماز جماعت بسته شود بطریقی که متصل باشد و مشاهده که لازم است حاصل باشد پس
اگر بعضی از ماموین در عقب ستونی باشد هرگاه بحیثیتی باشد که بعضی از صفهای پیش را
ببینند نماز ایشان صحیح است و اگر بنحوی باشد که هیچیک از امام و صفوف پیش را
نه بینند در صحت نماز ایشان اشکال است اگر چه از یمین و از یسار خود جمعی را ببینند
که ایشان بعضی از صفوف پیش رو را مشاهده نمایند و مخفی نماند که در بدن ماموین
که در صحت نماز ... است هر ماموی است که علم بفساد نماز او با علم با اقتدا نکرده

او نداشته باشد زیرا که ماموم باید که دانا باشد که اقتدا بکی کرده است یا دانا باشد که نمازش
فاسد است این کافی نیست زیرا که چنین ماموم حکم حایل دارد و جایز است که
در میان ماموم و امام یا در میان صفوف نهر فاصله باشد بشرطی که عرض آن چندان
نباشد که باعث دوری بسیار باشد در میانه امام و ماموم که از عادت تجاوز کند
یعنی بیشتر از یک گام برداشتن یا از مسقط جسد آدمی نباشد همچنانکه مذکور شد
شرط دویم انکه ماموم پیش از امام نباشد یعنی ایستادن او بقبله نزدیکتر
نباشد و مشهور آن است که مساوات جایز است یعنی در پهلوی یکدیگر ایستادن
جایز است و بعضی از این منع کرده اند و تاخر ماموم را از امام لازم دانسته اند و اول
اقوی است و ظاهر آن است که در یافتن تقدم و تاخر و تساوی رجوع بعرف شود
و بعضی گفته اند که تقدم و تاخر و تساوی نیست مگر به پاشنهای پا باعتبار معتبر نیست
اگر پاشنهای پای ماموم موخر از پاشنهای پای امام باشد یا مساوی آن باشد
نمازش صحیح است و اگرچه سرهای انگشتان او بواسطه طول قدمهای او مقدم بر
انگشتان امام باشد یا پیش زانوهای او مقدم بر پیش زانوهای امام باشد یا سجده
گاه او بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد از سجده گاه پیش نماز و جایز است
که ماموم بنابر دور خانه کعبه بر سبیل استداره صف کشند و نماز کنند بشرطی که احدی
از ایشان بکعبه نزدیکتر از امام نباشد و بعضی گفته اند که صف بستن ایشان بر سبیل
استداره جایز نیست و باید همگی در عقب امام بایستند و اول اظهر است و اگر در اندرون خانه
کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف در عقب پیش نماز و یک صف در پیش نماز بایستند رو
بروی پیش نماز و جایز است که رو در پیش نماز خانه زنند و او در میان در ایستد شرط سیم
انکه ماموم از پیش نماز بسیار دور نباشد بحدیکه خلاف عادت باشد و در عرف نگویند
دوری او بسیار است و احوط آن است که بقدر یک گام برداشتن یا مسقط جسد آدمی بیشتر
زیاده نه دور نباشد و در صورتی که صفوف متعدده باشد باید ما بین هر دو صف بیشتر
از انچه مذکور شد دوری نباشد پس دوری هر صفی اعتبار بصف دیگر میشود نه امام

و از انچه مذکور شد معلوم میشود که در صورت تعدد صفها ما دامی که صف پیش تکبیر
احرام نگویند جایز نیست که صف عقب تکبیر گویند یعنی هر کسی نمیتواند تکبیر احرام بگوید
تا انکه در پیش روی او وقت تکبیر احرام گفتن بجز آنکه آن کس که در پیش روی است اگر تکبیر احرام
نگفته باشد بودن او با نبودن مساوی خواهد بود پس در میان دو صف که صف پیش و عقب
اوست فصل بسیار خواهد بود و اگر در پیش روی صفی دیگر نباشد میان صف عقب او
و میان امام بعد بسیار خواهد بود و اگر طول صف عقب از صف پیش زیاده باشد
چون یکی طرف آن از طرف صف پیش در گذرد و در بعضی در گذشته ماموم نباشد
لازم می آید نماز جماعتی که در طرف صف عقب باشد و در پیش روی ایشان کسی
نیست باطل باشد زیرا که در این صورت بعد بسیار میان ایشان و میان امام بهم رسیده
و بعضی گفته اند که همچنانکه جمعی از فقها تصریح کرده اند اعتبار عدم دوری بسیار در میان
صف اول و امام و در میان سایر صفوف در ابتدای نماز است یعنی در وقت مشغول
شدن ماموم بنماز ابتدای پس با یقین که دوری بسیار در ما بین صفوف نباشد
و تا آخر نماز مراعات این شرط لازم نیست زیرا که در اثنای نماز بعضی از ماموم از صفی
بیرون روند یا بجهت مفرد بودن نماز ایشان از نماز فارغ شده نشینند یا بجهت
عذری نیت انفراد کنند نماز جمعی که در عقب ایشان باشند صحیح خواهد بود هرچند
در این صورت در پیش روی ایشان کسی نخواهد بود و دوری بسیار میان ایشان
و میان امام یا ماموم که در پیش روی ایشان اند متحقق خواهد شد بجهت آنکه
چون دوری در اثنای نماز بهم رسیده باکی در آن نیست شرط چهارم انکه مکان پیش نماز
از مکان ماموم بلندتر از قدر یک گام برداشتن نباشد و اگر بلندی بقدر یک گام
یا کمتر باشد مانعی ندارد و این شرط در وقتی است که گذاردن نماز در ابتدا
آن باشد اما در زمین منحدر و سراشیب بلند بودن موضع پیش نماز بهر نحوی که باشد
مانعی ندارد و جایز است که مکان ماموم از مکان پیش نماز بلندتر باشد یا نه؟

از یک گام بلکه جایز است که امام در زمین ایستاده باشد و ماموم در جای بلندی بالاتر و در فقه اقتدا باو کند و اگر امام پیش از قدر یک گام از ماموم بلند باشد نماز ماموم باطل است اما نماز امام باطل نیست و جایز است که امام در پشت بامی باشد و ماموم در بامی دیگر اقتدا باو کند بشرطی که در میان ایشان بعد بسیار نباشد و امام هم زیاده از یک گام از ماموم بلند نباشد **پنجم** آنکه صورت نماز ماموم موافق صورت نماز پیش نماز باشد پس اگر پیش نماز نماز خسوف و کسوف کند جایز نیست که شخصی در نماز یومیه باو اقتدا کند و اگر پیش نماز یکی از نمازهای یومیه را گذارد جایز نیست که شخصی در نماز کسوف یا عید باو اقتدا کند و لازم نیست که نماز امام و ماموم در عدد رکعات مساوی باشد پس جایز است اقتدا کردن در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و همچنین لازم نیست که در نوع و وصف مساوی باشد پس جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس و بنماز ادا بقضا و عکس و جایز است در نماز واجب اقتدا کردن بکسی که نماز سنت گذارد و این در چند جاست **اول** در نمازهای سنتی که مذکور شد که بجماعت میتوان گذارد هرگاه شخصی یکی از آنها را بنذر یا عهد یا قسم بر خود واجب کند چه در این صورت جایز است که اقتدا کند بشخصی که آن نماز را بقصد سنت گذارد **دوم** در اقتدا کردن بکسی که نماز واجبی با امامی که نماز خود را کرده باشد و آنرا اعاده کند بسبیل استحباب بواسطه آنکه کسی باو اقتدا کند و نماز خود را بجماعت گذارد و همچنین جایز است در نماز سنتی اقتدا کردن بکسی که نماز واجبی گذارد و این نیز در چند موضع است **اول** در نمازهای سنتی که جایز است بجماعت گذارده شود هرگاه امام یکی از آنها را بر خود واجب کرده باشد و ماموم آنرا واجب نکرده باشد **دوم** در اقتدا کردن طفل غیر بالغ که نماز تمرینی کند ببالغی که نماز واجبی گذارد **سوم** اقتدا کردن کسی در نماز اعاده هرگاه نماز واجبی خود را منفرد کرده باشد و بواسطه ادراک ثواب نماز جماعت از قصد استحباب اعاده نماید و اقتدا کند بشخصی که ابتدا نماز میکرد را

بقصد

بقصد وجوب میگذارد **شرط ششم** آنکه نیت اقتدا کند عبارت آنکه پیش نماز تکبیر احرام گوید و اگر بدون نیت اقتدا متابعت کند ماموم از امام میکند بجا آورد نماز او باطل است و بر پیش نماز واجب نیست که نیت امامت کند بلکه اگر نیت انفراد کند با وجود آنکه داند که بعضی اقتدا باو کرده اند نماز جماعت ایشان صحیح است بلی پیش نماز اگر قصد انفراد کرده ثواب جماعت از جهت او حاصل نبود زیرا که ثواب بدون نیت نمی باشد و اگر هیچیک از قصد امامت و انفراد نکرده باشد و بعد از علم به آنکه کسی باو اقتدا کرده باشد ممکن است که ثواب جماعت از برای او باشد همچنانکه بعضی تصریح بآن نموده اند و جمعی گفته اند که نیت امامت واجب است در جائی که جماعت در آن واجب باشد چون نماز جمعه و عیدین هرگاه در زمان حضور پیش نماز واجب باشد و بعضی منع وجوب را در اینجا هم کرده اند و خالی از قوت نیست **هفتم** آنکه پیش نماز نزد ماموم معین باشد پس باید در وقت اقتدا امام را باسم یا صفت تعیین نماید یا قصد کند که اقتدا میکنم باین شخص حاضر اگرچه اسم و صفت او را نداند لکن داند که شرایط صحت امامت در او متحقق است و اگر دو نفر پیش نماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است و اگر اقتدا کند بشخص حاضر بقصد آنکه زید است پس ظاهر شود که عمرو بوده در این صورت در صحت نماز خلاف است و ظاهر صحت است هرگاه آن شخص جامع شرایط امامت باشد و اگر دو نفر نماز کنند و شخصی بعد از نیت شک کند که بکدام یک اقتدا کرده اند که پیش از نیت قصد اقتدا بیکی معین از آن دو داشت و بعد از آن دانستن او بجهت اقتدا کردن باو بوده باشد بهمان قصد اقتدا بآن شخص که پیش از نیت تعیین و قصد نموده میگذارد و نماز او صحیح است و اگر چنین قصدی پیش از نیت نبود نماز او پس اگر عدول بانفراد جایز باشد نماز او باطل است و باید نماز را از سر بگیرد و اگر جایز باشد عدول بانفراد میکند و در صورت عدول بانفراد اگر جایز نباشد که منفرد عدول بجماعت کند باید نماز را بانفراد تمام کند و اگر جایز باشد میتواند از انفراد عدول کند باقتدا کردن بهریک که خواهد و تحقیق جواز

عدول یا عدم جواز آن بعد از این معلوم میشود و اگر دو نفس در پهلوی یکدیگر بنماز
ایستند و هر یک چنان داند که دیگری اقتدا باو میکند و هر دو نیت امامت کنند و نماز
کنند نماز هر دو صحیح است و اگر هر یک اقتدا بدیگری کند نماز هر دو باطل است
زیرا که درین صورت هیچیک انچه واجب است از قرائت بعمل نیاورده اند باعتبار
اینکه ماموم قرائت بعمل نمی آورد و همچنین اگر هر دو شک کنند که امامت قصد
کرده اند یا اقتدا نماز هر دو باطل است **هشتم** آنکه پیش نماز یک نفر باشد پس
اگر کسی بدو نفر اقتدا کند نماز او باطل است **فصل چهارم** در بیان احکامی
که متعلق است بنماز جماعت و در آن چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه در اثنا
نماز جماعت پیش نماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود درین صورت جایز است که
ماموم در باقی نماز اقتدا به پیش نماز دیگر کند خواه پیش نماز اول او را تعیین کند یا ماموم
خود او را تعیین نمایند و درین صورت خلافی نیست که ماموم میتوانند عدول از
پیش نماز اول به پیش نماز دوم کنند و هر چند نمازی هر گاه حدثی و غیره که او را از
نتواند نماز را قطع کند درین صورت مستحب است از برای پیش نماز که دیگری را
نایب خود کند و او را پیش بدارد تا ماموم در باقی نماز باو اقتدا کنند و اگر امام
کسی را تعیین نکند مستحب است که ماموم خود دیگری را تعیین نمایند و در باقی
نماز اقتدا باو کنند و درین صورت نیز عدول کردن ایشان از پیش نماز اول بدوم
جایز است بلا خلاف و همچنان است که بعد از قطع نمودن امام نماز خود را بجهت عذر
واجب نیست باو یا بر ماموم که دیگری را تعیین نمایند تا در باقی نماز اقتدا باو
نمایند همچنانکه در صورت فوت شدن یا بیهوش شدن امام در اثنای نماز بر ماموم
تعیین امامی دیگر لازم نیست بلکه این سنت است و میتوانند که پیش نماز دیگر را
تعیین نمایند و عدول بانفراد کنند و باقی نماز خود را بانفراد تمام کنند و همچنین
اگر پیش نماز بدون ضرورت و عذر مرتکب فعل حرام شود و نماز را قطع کند بان نماز

نخواهد رسید بیان تعیین امامی دیگر و اقتدا کردن باو و بیان عدول کردن بانفراد و اتمام
نمودن نماز را بانفراد جایز است که ماموم بجهت عذر و ضرورت نیت انفراد کند و نماز را
بانفراد بجا آورد خواه آن عذر از جانب امام باشد مثل اینکه تعجیل نماید از وصاد شود
یا از جانب ماموم باشد مثل اینکه اگر صبر کند تا نماز را با امام تمام کند ضرر جسمانی یا مالی
یا عرضی باو رسد و مشهور آن است که بدون عذر و ضرورت نیز در حال اختیار میتوان
عدول بانفراد کند و شیخ از آن منع کرده است و نیت انفراد را بدون عذر مبطل نماز
دانسته است و این اقوی و این خلاف در جماعتی است که مستحب باشد و در جماعت واجب
چون نماز جمعه عدول بانفراد بلا خلاف جایز نیست و همچنان است که منفرد در اثنای
نماز نمیتواند عدول باقتدا کند و باقی نماز را بجماعت گذارد و بعضی تجویز کرده اند
و همچنین اولی آن است که بدون عذر جایز نیست که در اثنای اقتدا به پیش نماز عدول
به پیش نماز دیگر کند و اگر چه پیش نماز دوم افضل و اتقی باشد و بعضی از اجازه داده اند بلکه
بلی اگر نماز ماموم از نماز امام بیشتر باشد همچنانکه امام مسافر باشد و ماموم حاضر
درین صورت بعد از تمام شدن دو رکعت امام ماموم میتوانند در دو رکعت باقی
مانده خود اقتدا بامامی دیگر کند و بعضی تجویز کرده اند که در این دو رکعت اقتدا بغیر
ماموم نیز بکنند خواه امامی دیگر باشد یا شخصی که نماز خود را بانفراد بجا آورد و تحقیق
نماند که در هر جایی که عدول بانفراد میشود واجب است بعد از انفراد باقی مانده نماز را
باتمام رساند پس اگر پیش از قرائت منفرد شده باشد باید قرائت کند و بعد از آن
برکوع رود و اگر بعد از قرائت منفرد شده باشد قرائت نکند بلکه برکوع میرود و اگر
در اثنای قرائت منفرد شده باشد باید از انجا که قطع نموده ابتدا کند و حمد و سوره را تمام
کند آنگاه برکوع رود **مسئله دوم** جایز است ماموم را در نماز جماعت مستحب سلام داد
پیش از آنکه امام سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نداشته باشد اما باید
نیت انفراد بکند و ظاهر آن است که اگر نیت انفراد نکند ضرری بنماز نمیرسد و اگر چه

کنافی کرده خواهد بود مسئله ششم هرگاه پیش نماز را عذری بهم رسد و ناچار نایب کند
و آن نایب مسبوق باشد یعنی در رکعت دوم یا سیم بر امام ملحق شده باشد و اقتدا
کرده باشد پس هرگاه نماز ماموین تمام شود باید اشاره باشان کند که ایشان سلام
گویند پس خود برخیزد و باقی نماز خود را تمام کند و آن بعضی روایات وارد شده کرد این
صورت مستحب است آنست که یکی از ماموین را پیش بدارد و او را نایب کند که سلام
گوید و ظاهر آنست که در این صورت باید ماموین در تسلیم هم اقتدا بآن نایب
دوم نمایند و مخفی نماند که خلافی نیست در اینکه جایز است امام مسبوق را نایب
کند اما همچنانکه جمعی تصریح کرده اند مکروه است مسئله هفتم خلافی نیست در آنکه
غیر قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع از اذکار واجبه چون تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم بر ماموم واجب است یعنی باید البته همان کسی که خواه قرائت پیش نماز را
بشنود و خواه نشنود و بفعل آوردن پیش نماز از او ساقط نمیشود زیرا که آنچه امام از ماموم
متحمل میشود همین قرائت است و سایر اذکار را او متحمل نمیشود و در قرائت ماموم حمد
و سوره را در عقب پیش نمازی که اقتدا باو صحیح باشد اختلاف بسیاری است و اقرب
در نظر آنست که قرائت ماموم در نماز اخفاتیه حرام است مطلقا خواه در دو رکعت
اول باشد یا در دو رکعت آخر و در نماز جهریه حرام است اگر قرائت پیش نماز را بشنود
و اگر چه مطلق همهمه باشد و اگر بواسطه بعید مسافت یا هیچ وجه قرائت پیش نماز را نشنود
و اگر چه همهمه باشد در این صورت سنت است که ماموم قرائت کند و در نماز اخفاتیه
که مطلقا قرائت بر او حرام است سنت است که تسبیح گوید و بعضی گفتن تسبیح را واجب
دانسته اند و اظهر آنست که مستحب است لیکن در جایی تا کید است پس اگر ذکری نگوید
و بهیچ ساکت باشد حکم بطلان نماز او نمیشود و در نماز جهریه که قرائت امام را بشنود
باید ساکت شود یا آهسته بمثل حدیث نفس تسبیح گوید و استماع قرائت کند و اگر نشنود
مستحب است که قرائت کند همچنانکه مذکور شد و مستوی اند تسبیح یا ذکری کند گویا ساکت

باشد و مخفی نماند که حرام بودن قرائت بر ماموم در صورتی است که در ابتدای نماز
با امام ملحق شود و با او اقتدا کند اما هرگاه در دو رکعت آخر امام برسد که دو رکعت
اول او بشود در این صورت در این دو رکعت جمعی واجب دانسته اند که ماموم قرائت کند
یعنی حمد و سوره را بخواند و اگر مجال سوره خواندن نباشد حمد را البته بخواند و بعضی
قرائت را نسبت باو مستحب دانسته اند بعضی گفته اند که اگر امام در این دو رکعت فاتحه
بخواند قرائت بر ماموم واجب نیست و الا واجب است و اخبار بسیار دلالت بر قول اول
میکند و ظاهر آنست که اگر امام در این دو رکعت قرائت نکند ماموم البته باید قرائت
کند و اگر در رکعت اول که رکعت سیم امام است در وقتی برسد که حمد را نتواند خواند
در رکعت دوم که چهارم امام است البته بخواند که اگر در هیچیک از دو رکعت اول حمد
نخواند امام هم نخواند نماز او بی فاتحه خواهد بود پس صحیح نخواهد بود اما هرگاه امام فاتحه را
بخواند خواندن آن واجب بر ماموم نخواهد بود بلکه مستحب خواهد بود و در دو رکعت آخر
که از امام مفارقت میکند در خود بجا میآورد مخیر است که خواهد حمد بخواند یا تسبیحات
اربع را بخواند و افضل تسبیحات است و بعضی گفته اند که اگر امام در دو رکعت آخر که دو رکعت
اول ماموم بود حمد را نخوانده باشد واجب است که ماموم در دو رکعت آخر حمد را بخواند
که نماز او بی فاتحه نباشد و این قول ضعیف است زیرا که فاتحه که در نماز لازم است آنست
که در دو رکعت اول باشد نه در دو رکعت آخر مسئله نهم اگر کسی در عقب پیش نمازی
نماز کند که اقتدا باو جایز نباشد خواه مخالف مذهب باشد و خواه موافق مذهب باشد
باید البته قرائت کند زیرا که در این صورت اصلا در نماز نخواهد کرد پس قرائت بر او لازم است
و اگر محل تقیه و خوف باشد باید در جهریه آهسته بگوید و اگر چه بمثل حدیث نفس باشد
قرائت را بجا آورد و در اینجا قرائت حمد تنها کافی است هرگاه مجال خواندن سوره نباشد
مسئله دهم واجب است بر ماموم که متابعت امام کند در افعال واجبه یعنی هیچیک از
پیش از امام بجا نیاورد بلکه هر یک از افعال را بعد از امام بجا آورد یا با او بجا آورد اما

متابعت در افعال واجب است پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا تشهد را پیش از امام
بجا آورد نصی بر فساد نماز نیست مگر تکبیر احرام را که واجب است که بعد از آنکه امام تکبیر
احرام را بگوید آن وقت ماموم آن را بگوید و بعضی گفته اند که مقارن تکبیر احرام امام
بگوید پس هرگاه آنکه پیش از او بگوید و اگر تکبیر احرام را با هم بجا آورند نماز ماموم
باطل است و اگر ماموم تخلف از متابعت امام در افعال کند و بعضی از افعال را
پیش از امام بجا آورد مثل آنکه پیش از امام به رکوع رود یا سر از رکوع بردارد یا
به سجود رود یا سر از سجود بردارد پس اگر سهواً چنین کند یعنی به گمان اینکه پیشنماز به رکوع
یا سجود رفته یا سر برداشته او هم چنان کند و بعد خلاف آن ظاهر شود در این صورت
اصح و اشهر آن است که واجب است که رجوع کند یعنی سر بردارد یا به رکوع و سجود رود
و با امام ملحق شود و متابعت او بکند هرگاه وقت رجوع و ملحق شدن با امام داشته
باشد و اگر وقت الحاق نباشد بلکه پیش از عود امام با او رسد یا کمی بیشتر بلکه بعد
از رسیدن امام تابع او میشود و نماز را بجا می آورد و اگر با وجود امکان رجوع عمداً رجوع را
ترک کند ظاهر آن است که نمازش باطل و اعاده بر او لازم باشد و اگر عمداً چنین کند
یعنی پیش از امام رکوع یا سجود کند یا سر از رکوع بردارد بعضی بر آنند که حکم این مثل
حکم صورت سهو است که باید رجوع کند و بعضی گفته اند که نماز باطل است و باید
اعاده کند و مشهور آن است که باید توقف کند و به همان حال باقی بماند تا امام با او
رسد پس تابع او شود و نمازش صحیح است و بعضی قائل شده اند به تخییر میان رجوع
و توقف با استحباب رجوع و ترجیح در این مسائل از اشکال نیست هرچند در نظر حقیر
قول مشهور از آنها رجحانی دارد و هرگاه ماموم پیش از آنکه امام قرائت را تمام
کند عمداً به رکوع رود ظاهر آن است که در این صورت نماز او باطل باشد و اعاده آن
لازم باشد و در سایر مواضع پیشی گرفتن ماموم بر امام باعث بطلان نماز او نمی شود
و اگر چه بر سبیل عمد باشد بنا بر اظهر پیشی گرفتن از روی عمد حرام است و باعث

گناه است

گناه است و اگر ماموم تخلف از امام کند و امام در بعضی افعال سبقت بر او گیرد
اقتدا او بر هم نمیخورد خواه تخلف از روی سهو و غفلت باشد یا از روی عمد باشد
یا به جهت عذری باشد مثل اینکه ماموم در اثنای نماز رسیده باشد و بجهت بجا آوردن
بعضی افعال چون قنوت و تشهد که او باید بعمل آورد و بجا آورد از امام
از امام پس افتد و خواه افعالی که امام در آن افعال سبقت گرفته رکن باشد یا غیر رکن
یا رکعات نماز باشد لهذا اگر ماموم بعد از آن افعال را بجا آورد و ملحق با امام شود و پیشی
گرفتن امام بر او در آن افعال باعث بطلان نماز ماموم نمیشود لهذا اگر ماموم از راه
غفلت یا بجهت اشتغال او بقنوت به رکوع نرود تا وقتی که امام سر از رکوع بردارد و به سجده
رود باید ماموم رکوع کند و با امام ملحق شود و همچنین است حکم در سایر افعال و در ماموم
در سجود و تشهد و رکعت و غیر اینها از افعال نماز و بعضی در صورتی که امام به دو رکعت
نماز پیشی بر ماموم گیرد احتمال بطلان نماز ماموم داده اند اگر به حال اقتدا باقی بماند و عدول
با نفراد نکند و ظاهر آن است که اگر پیش از سلام تواند شد با امام ملحق شود یا که در نماز
بماند بلکه اگر ممکن نباشد ملحق شود نیت انفراد کند مسئله هشتم اگر ماموم مطلع شود
بر فسق و یا کفر یا حدوث امام یا بر هر چیزی که منافی پیشنمازی باشد پس اگر این اطلاع بعد
از فراغ از نماز باشد نماز او صحیح است و اعاده بر او لازم نیست و اگر در اثنای نماز باشد
اظهر آن است که عدول با نفراد کند و نماز را تمام کند و نمازش صحیح است و احتیاط
نیز گرفتن نماز همچنانکه بعضی گفته اند لازم نیست و اگر پیش از شروع در نماز میدانسته
که آن پیشنماز متصف به یکی از آن عیوب است و مع ذلک با او اقتدا کرد بلا اشکال نمازش
باطل و اعاده آن لازم است مسئله نهم هرگاه شخصی با انفراد نماز کند بعد از آن نماز
بطریق جماعت میسر شود مستحب است که آن نماز را با جماعت اعاده کند خواه بطریق امامت
باشد و خواه بطریق ماموميت باشد و اگر نماز را بطریق جماعت گذارده باشد و جمعی دیگر
حاضر شوند و اراده کنند که او بجهت ایشان امامت کند بعضی گفته اند که مستحب است

کرده باره نماز را با ایشان بجماعت اعاده نماید و اقرب عدم جواز است و اگر جمعی هر یک
بانفراد نماز کنند و بعد اراده کنند که بطریق جماعت نماز را اعاده کنند چنانچه یکی
امام بشود و باقی ماموم در جواز آن خلاف است و اقرب عدم جواز است و همچنین است
که اگر جمعی نماز را بجماعت کرده باشند از برای ایشان جایز نیست که نوبت دوم
در جماعت دیگر همان نماز را اعاده کنند خواه پیش نماز هر دو جماعت یک شخص باشد
یا دو شخص و از آنچه ما اختیار کردیم معلوم میشود که پیش از یکنوبت اعاده جایز نیست
زیرا که جواز اعاده مخصوص است بیکی یکی که ابتدا نماز را بانفراد کرده باشد و اگر
بجماعت کرده اعاده جایز نیست پس هرگاه کسی منفرد نماز کرده باشد و بعد از آن بجماعت
بطریق امامت یا ماموميت اعاده کند پس جماعت متحقق شده دیگر اعاده بجماعت هیچ
طریق جایز نیست و کسی که اعاده جایز میداند از برای کسی که نماز بجماعت کرده
باشد باید در نزد او جایز باشد که امام چندین بار نماز را اعاده کند هر نوبت از برای
جمعی که حاضر شوند و در هیچ نماز اعاده باید قصد سنت بشود مسئله [illegible] اگر کسی
در ابتدای نماز جماعت حاضر نباشد و در اثنای نماز در وقتی برسد که امام بعضی از رکعتها
بجا آورده باشد در این صورت اقتدا میکند و آنچه باقی مانده است و در حین ابتدا از
اول نماز خود حساب میکند و بعد از فارغ شدن امام باقی نماز خود را بانفراد اتمام
میکند پس اگر در دو رکعت آخر با امام ملحق شود آن دو رکعت را دو رکعت اول خود
حساب میکند و بعد از فارغ شدن امام دو رکعت باقیمانده خود را بجا می آورد چنانچه
مذکور شد که کسی که در دو رکعت آخر امام ملحق شود در این دو رکعت که دو رکعت اول
اوست لازم است حمد را بخواند اگر امام قرائت نکند و اگر امام در این دو رکعت قرائت
کند بر ماموم قرائت واجب نیست و اگر چه احوط آن است که حمد را بخواند بلکه اگر ممکن
باشد سوره را نیز بخواند و در دو رکعت آخر خود که بعد از مفارقت از امام بجا می آورد
مخیر است میان حمد و تسبیحات اربع مسئله [illegible] هرگاه ماموم در رکعت چهارم امام

رکعت
برسد و اقتدا کند و آن رکعت را با امام دریابد باید بعد از تسلیم امام برخیزد و سه رکعت
باقیمانده خود را بجا آورد و در یک رکعت از این سه رکعت که رکعت دوم نماز اوست
حمد و سوره را بخواند و در دو رکعت دیگر مخیر است میان حمد و تسبیحات اربع مسئله [illegible]
هرگاه در رکعت دوم یا سیم ملحق بامام شود هرگاه میسر شود و برسد تشهد و قنوت خود را
بجا می آورد و خود را با امام ملحق میکند و با او نیز در تشهد و قنوت متابعت میکند و
بعد از آنکه امام سلام دهد او برخیزد و آنچه را در نیافته بجا می آورد و جایز است که
پیش از تسلیم امام برخیزد بلکه اگر رکعت آخر امام رکعت اول یا سیم او باشد جایز است
که بعد از سر برداشتن از سجده دوم پیش از آنکه امام تشهد را بخواند برخیزد و اقرب
آن است که در وقت برخواستن نیت انفراد لازم نباشد مسئله [illegible] بدانکه در
اقتدای ماموم بپیش نماز نظر بوقت رسیدن او بنماز چند احتمال دارد اول آنکه پیش
از رکوع رفتن امام برسد و تکبیر بگوید و اقتدا کند در این صورت باتفاق جمیع علما رکعت را
دریافته است و اگر چه اقتدا در وقتی بوده که امام از قرائت فارغ شده باشد دوم
آنکه وقتی برسد که پیش نماز در رکوع باشد و اقتدا کند و برکوع رود و اصح آن است
که در این صورت نیز کل رکعت را دریافته است هر چند بعد از فارغ شدن پیش نماز
از ذکر رکوع رسیده باشد و در این صورت تکبیر میگوید و برکوع میرود و یک تکبیر
احرام کردن لازم است و دیگری تکبیر رکوع که سنت است و هرگاه ترسد که اگر دو تکبیر
بگوید امام از رکوع برخیزد بتکبیر احرام اکتفا کند و اگر بموضع جماعت برسد و ببیند که امام
در رکوع باشد و خوف آن داشته باشد که اگر خود را بصف ماموم رساند پیش نماز
سر از رکوع بردارد جایز است که همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید و برکوع
رود و در حال رکوع خود را بصف برساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای
خود را بر روی زمین کشد و گام برندارد و هم میتواند که در حال رکوع خود را بصف نرساند
بلکه در همانجا با امام رکوع را اتمام کند و دو سجده را نیز همانجا ادا کند و بعد از آن خود را

یعنی مدرک رکعت نماند **ششم** انکه وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته باشد
و بسجود نرفته باشد و در این صورت خلافی نیست که آن رکعت فوت شده و نمیتواند
ادراک نماید و اگر ماموم در این حال اقتدا کند آن رکعت برکعت اول او محسوب نمیشود
لیکن اکثر علما گفته اند که در این صورت سنت است که بر نیت اقتدا تکبیر احرام
گوید و با پیشنماز سجده کند و اگر آن رکعت رکعت آخر امام نبوده چون امام برکعت
بعد برخیزد او نیز با امام برخیزد و نیت دوم نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید
و نماز را از سر گیرد و اگر رکعت آخر امام بوده چون امام سلام دهد او برخیزد و با تمام
نیت کند و تکبیر احرام گوید و نماز خود را بجا آورد و آن تکبیر احرام که ابتدا گفته
و متابعتی که در سجده پیش بجا آورده محمل سنتی است که از راه تحصیل فضل آورده
از جهت ادراک ثواب نماز جماعت و بنابراین در ابتدا نیت نمیکند بلکه همین
تکبیر احرام میگوید و متابعت در سجود مینماید و بعضی گفته اند که میتواند ابتدا
نیت کند و تکبیر احرام گوید و بعد از متابعت در سجود و برخاستن اکتفا بهمان
نیت و تکبیر احرام کند و احتیاج به نیت و تکبیر احرام دیگر نیست پس اگر آن رکعت
رکعت آخر امام نبوده بعد از برخاستن با امام بهمان نیت متابعت او میکند
و اگر رکعت آخر امام بوده چون برخیزد و بهمان نیت بانفراد نماز میکند و این
قول خالی از اشکال نیست و اقوی آن است که نیت و تکبیر احرام از سر گیرد
همچنانکه مشهور است و در بعضی از اصل این حکم یعنی تکبیر گفتن و متابعت کردن
کردن تامل دارند و ظاهر آن است که در استحباب آن تاملی نباشد بجهت دلالت
بعضی اخبار بر آن **هفتم** انکه وقتی برسد که امام در سجده اول باشد یا
از سجده اول برداشته باشد و هنوز بسجده دوم نرفته باشد و حکم این صورت
مثل حکم صورت ششم است **هشتم** انکه وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده
دوم برداشته باشد و مشغول تشهد شده باشد در این صورت سنت است

که بعد

که بعد از نیت و تکبیر احرام با امام بنشیند و ذکرها را بجا آورد یا با امام در حالت تشهد
متابعت کند همچنانکه جمعی تجویز کرده اند پس اگر تشهد آخر باشد ماموم صبر کند
تا پیشنماز سلام دهد پس برخیزد و نماز را بهمان نیت و تکبیر احرام سابق تمام کند
و احتیاج به نیت و تکبیر احرام دیگر نیست و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد
و نماز را بهمان نیت و تکبیر احرام با تمام رساند و ظاهر این است که باین عمل ادراک
فضیلت جماعت بعمل آمده خواهد بود و بعضی از آن انکار نموده اند **مسئله سیزدهم**
اگر نماز ماموم بیشتر از نماز امام باشد همچنانکه ماموم حاضر باشد و امام مسافر یا
آنکه ماموم در اثنای نماز رسیده باشد پس اگر خواهد پیش از آنکه پیشنماز سلام
دهد برخیزد و باقی نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد صبر کند تا او سلام دهد و بعد از آن
نماز خود را تمام کند و صبر کردن افضل است و اگر نماز ماموم کمتر باشد از نماز
امام همچنانکه مسافر باشد و امام حاضر پس ماموم بعد از فراغ از تشهد اگر خواهد انتظار
امام کشد تا وقتی که سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد **مسئله چهاردهم**
هرگاه ماموم مسافر باشد و امام حاضر چون ماموم دو رکعت خود را بجا آورد و سلام
دهد میتواند بنشیند و در تحیر متابعت امام کند و میتواند در نماز دیگر خود بیانفی
مانده نماز امام اقتدا کند که در نماز خود را با نماز امام بجا آورده باشد **مسئله**
پانزدهم اگر امام داخل نماز شود یا اقامت گفته شود و ماموم در نافله باشد
و ترسد که تا نافله را تمام شود یک رکعت یا بیشتر از نماز جماعت از او فوت شود
سنت است که نافله را قطع کند و اقتدا کند و اگر هر وقت داخل شدن امام در نماز
ماموم مشغول نماز فریضه باشد و بیم فوت خیری از نماز جماعت باشد سنت است
که عدول بنافله کند و نافله را تمام کند و اقتدا کند و اگر عدول بنافله نیز باعث
فوت چیزی از نماز جماعت باشد میتواند فریضه را قطع کند و عدول بنافله نکند
مسئله شانزدهم پیشنمازی که صاحب مسجد باشد و همچنین بالغالب اوقات در آنجا
امامت کند اولی است از غیر بشرطی که صفات پیشنمازی در او باشد و مکروه آ

که بعضی اذن او دیگری را برای مقدم دارند واگرچه آن دیگر افضل باشد و همچنین
صاحب منزل هرگاه جامع شرایط امامت باشد از غیر اولی است واگرچه آن غیر
افضل باشد وتقدم غیر او کراهت دارد مگر وقتی که مضایقه از نماز کردن صاحب
در منزل خود نداشته باشد واگر راضی بامامت او نباشد نماز او باطل است زیرا
که نماز کردن در ملک غیر بدون اذن او معصیت است واگر دو یا بیش نمازگزار که شرایط
امامت در ایشان باشد در امامت اختلاف کنند اگر ماموین همه اتفاق بر تقدیم یکی
از ایشان کنند او اولی است واگر کراهت از امامت یکی از ایشان داشته باشند
دیگری اولی است واگر ماموین مختلف باشند هر کدام را بیشتر اختیار کنند او اولی
واگر مساوی باشند بعضی اقرب بصواب است از راست که افقه یعنی هر یک که اعلم
باحکام نماز یا مطلق احکام شرعیه باشد اولی است از غیر افقه واگرچه او اورع یا اقرء
یا اسن باشد و با وجود تساوی در فقاهت هر که ورع و تقوی و تهذیب اخلاق او
بیشتر است اولی است و با وجود تساوی در تقوی و تهذیب اخلاق اقرء یعنی کسی که
قرائتش او صحیح و بقواعد و بضوابط آن اعلم باشد اولی است و با وجود تساوی قرائت
اسن یعنی کسی که سن او بیشتر باشد اولی است و با وجود تساوی در سن بعضی گفته اند
که هر کدام نیکو روتر است اولی است و این دلیلی که توان بآن اعتماد کرد ندارد
و بعضی علما اتفاق یا کراهت همه ماموین یا اکثر ایشان هاشمی را بر غیر هاشمی
تقدیم نموده اند و این نیز حجتی که اعتماد بآن باشد ندارد و هرگاه در جمیع
صفات مذکوره مساوی باشند باید تعیین احدهما بقرعه بشود و مخفی نماند
که مراد از اختلاف ائمه در امامت همچنانکه ظاهر است آن است که هر یک از راه
خلوص نیت و محض تقرب بخدا و ادراک ثواب که خواهد که مرتبه امامت که موجب
تقرب بخدا و ادراک ثواب جزیل است او را باشد و این معنی منافاة با شرایط امامت
ندارد و باین جهت علما تصریح کرده اند که هر یک که نظر بعض از صفات مذکوره اولی
باشد افضل آن جهت اولی است که خود نماز کند و اذن بدیگری ندهد تا حق

برحل

برحل خود قرار گیرد و بهتر آنست که اختلاف شامل صورتی باشد که هر یک خواهد
دیگری را پیش بدارد و هر دو بآن واقف کنند تا که شبهه نیست که در این صورت نیز
باید بجمیع مرجحات مذکوره شود **مسئله هفتم** جمعی گفته اند که اگر در مسجدی نماز
جماعت گذارده شود مکروه است که نوبت دیگر همان نماز بجماعت دیگر در آن مسجد
گذارده شود و جمعی گفته اند که کراهت در این نیست مگر اینکه صف ماموین در جماعت
دوم متفرق از پیش نماز اول نشده باشد زیرا که این باعث اختلاف قلوب و تفرق و تشویش
و این اقرب است **مسئله هشتم** نماز جماعت در کشتی جایز است و جایز است که پیشنماز
با بعضی ماموین در یک کشتی باشد و بعضی دیگران ماموین در کشتی دیگر باشند بشرطی
که حایلی بود و دوری بسیار که جایز نیست در میان آن دو کشتی نباشد و اگر کشتی ماموم
بوزیدن باد و مقدم بر کشتی امام شود واجب است که ماموین نیت انفراد کنند و نماز
خود را تمام کنند و اگر بر نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است **فصل نهم**
در مستحبات و مکروهات نماز جماعت اما مستحبات آن چند چیز است **اول** آنکه
صفهای نماز جماعت را راست بدارند **دوم** آنکه در صف اول اهل فضل و تقوی
بایستند و در صف دوم جماعتی که از ایشان پست تر و از اهل صف سیم بالاتر باشند
و همچنین باید اهل صف پیش بحسب رتبه بالاتر از اهل صف عقب باشند و صف
اول افضل از سایر صفهاست و از صف اول هر جا بامام نزدیکتر است افضل است
و طرف راست هر صفی افضل از طرف چپ آن است و باید طرف راست صف اول
مخصوص بافاضل آن صف باشد بلکه در طرف راست هر صفی افاضل اهل آن صف
باشند **سیم** آنکه ماموم اگر یک مرد باشد در طرف راست امام بایستد
و اگر یک زن باشد یا جمعی باشند خواه از مردان یا از زنان در عقب پیش نماز بایستند
و سنت است که زن در عقب امام میل بطرف راست او کند **چهارم** آنکه اگر
پیش نماز زن باشد که پیشنماز جماعت زنان کند در میان صف ایشان بایستد مقدم

برایشان باشد پنجم انکه پیش‌نماز ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام را بلند
گوید بنحوی که ماموین بشنوند و ماموین اهسته گویند بنحوی که امام نشنود
ششم انکه پیش‌نماز از جای خود حرکت نکند تا ایشانی که در اثنای نماز
رسیده اند نماز خود را اتمام کنند هفتم انکه امام نماز جماعت را بسیار طول
ندهد بخواندن سورهای طویل و تطویل قنوت و ذکر رکوع و سجود و امثال آن بلکه
سنت است که نماز او مثل نماز اضعف ماموین باشد در اختصار هشتم انکه
هرگاه پیش‌نماز در اثنای نماز مطلع شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت
دارد انتظار او را بکشد بطول دادن ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت را دریابد
انکه هرگاه امام داند که جمعی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار بردن ایشان
کشد تا وقتی که وقت فضیلت نماز فوت نشود دهم انکه امام تکبیر احرام را
بلند گوید و پیش تکبیرها که سنت است آهسته گوید یازدهم انکه امام هرگاه در قرائت
و اذکار سهوی کند و غلط افتد ماموین او را آگاه سازند دوازدهم انکه هرگاه
ماموم قرائت کند و پیش از امام از قرائت فارغ شود تسبیح بگوید تا امام فارغ شود
سیزدهم انکه در وقت فارغ شدن از فاتحه و در وقتی که سمع الله لمن حمده گوید ماموم
بگوید الحمد لله رب العالمین چهاردهم انکه امام هر دعایی میکند با ایشان باشد
و خود را بخصوص بدعا نسازد پانزدهم انکه امام بعد از فارغ شدن از نماز در
مکانی که نماز گذارده نافله بجا نیاورد واگر خواهد نافله بجا آورد مکان را تغییر
دهد و نافله کند شانزدهم انکه هرگاه ماموم در اثنای نماز امام ملحق شده باشد
و امام بنشیند از جهت خواندن تشهد و محل تشهد ماموم نباشد در آن وقت ماموم
تجافی بعمل آورد و در تشهد متابعت امام کند و مراد از تجافی این است که بر زمین
تمکن و مستقر نشود بلکه بر قدم نشیند و ساقها را از زمین جدا سازد و کفهای
دست بر زمین گذارد هفدهم انکه برخاستن امام و ماموین بنماز بعد از

باشد که مؤذن قد قامت الصلوة گوید و اما مکروهات نماز جماعت چند چیز است
اول نافله بجا آوردن در وقتی که مؤذن اقامه گوید دوم تکلم کردن بعد
از انکه مؤذن قد قامت الصلوة گوید مگر تکلمی که متعلق براست ساختن صفها
باشد سیم انکه یک ماموم در عقب صفوف تنها بایستد و داخل صف نشود
مگر انکه در هیچ یک از صفها جا نباشد چهارم انکه اطفال و بندگان را در
صف اول جای دهند مقصد نهم در نماز خوف که از نماز مطارده گویند و
در آن دو فصل است فصل اول در نماز خوف بدانکه واجب است قصر نماز در حال
خوف خواه در سفر باشد و خواه در حضر و خواه بجماعت گذارند و خواه با انفراد و
حضرت پیغمبر صلعم نماز خوف را بجماعت گذارده و بسه طریق این نماز وارد شده
دو طریق در صورتی جاری است که اعدا در غیر جهت قبله باشند و یک طریق در صورتی
است که اعدا در جهت قبله باشند و طریق اول از دو طریقی که مشروط است ببودن
اعدا در غیر جهت قبله مسمی است بنماز بطن النخل زیرا که حضرت رسول صلعم ابتدا این
طریق نماز را در موضعی گذارده که مسمی است باین و طریق دوم مسمی است بنماز ذات الرقاع
باعتبار اینکه ابتدا حضرت این طریق نماز را در موضعی گذارده که در آن درختی بود که آنرا
رقاع مینامیدند و بعضی وجه دیگر در سبب این تسمیه گفته اند و بهر تقدیر جاری
هر یک از این دو طریق مشروط بچهار شرط است اول انکه جمعی که مذکور شد خصم
در خلاف جهت قبله باشند بر وجهی که مقابله با ایشان ممکن نباشد مگر با انحراف
از قبله دوم انکه خصم صاحب قوت و جمعیت باشد چنانچه بیم آن باشد که هرگاه
مشغول نماز شوند در اثنای نماز خصم بر ایشان هجوم نمایند و حمله آورند سیم
انکه در مسلمانان کثرت جمعیتی باشد که ممکن باشد که منقسم بدو فرقه شوند که فرقه
مشغول نماز شوند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند چهارم انکه احتیاج نباشد
از دو فرقه بیشتر که اگر احتیاج بیش از دو فرقه باشد این طریق نماز در آن وقت
ممکن نیست که بعمل آید و در نماز سه رکعتی واگرچه ممکن است که سه فرقه باشد الغیر

تعجیل باید لیکن چون از شرع رسیده و انچه رسیده است دو صورت است هذا اجاوزین
این صورتها است هرچند بعضی بیشتر نکرده اند و کیفیت طریق اول ان است که مسلمانان
دو فرقه شوند یک فرقه بحراست مشغول شوند و فرقه دیگر با امام نماز جماعت گذارند
و چون نماز ایشان تمام شود و سلام دهند بحراست مشغول حراست شوند انگاه
امام با فرقه دیگر نماز گذارد و امام بنشست کند و ماموین بنشت وجوب و تحقیق نیت
که بنا بر مذهب ایشان که اعاده کردن کسی که یکنوبت نماز را بجماعت کرده باشد تحقیق
کرده اند این طریق نماز در حالت اختیار هم جایز است و موقوف بر خوف و بهیچ یک
از شروط مذکوره نیست اما بنا بر انچه ما اختیار کردیم که کسی یکنوبت نماز را بجماعت
کرده باشد دیگر اعاده کردن ان نماز را بی او مشروع نیست و جواز اعاده نماز عبث بجماعت
مخصوص کسی است که ان نماز را بانفراد کرده باشد این طریق نماز در حال اختیار
جایز نخواهد بود و موقوف بر حال خوف و شروط مذکوره خواهد بود و کیفیت طریق
دوم یعنی نماز ذات الرقاع ان است که اهل اسلام دو فرقه شوند یک فرقه بحراست مشغول
شوند و پیش نماز با فرقه دوم یک رکعت نماز بجماعت گذارد و چون برکعت دوم خیزد
فرقه ماموین قصد انفراد نمایند و رکعت دوم را بانفراد بگذارند و امام در رکعت
دوم قرائت را تطویل کند تا ماموین از ان رکعت فارغ شوند و بجای فرقه اول روند
و بحراست اشتغال نمایند و در رکعت اول و در رکعت دوم پیش نماز اقتدا کنند و با امام
رکوع و سجود بجا اورند و چون امام مشغول تشهد شود ایشان برخیزند و رکعت دوم
خود را بانفراد بجا اورند و پیشنماز تشهد را طول دهد تا ایشان رکعت دوم را تمام
نموده پیش از تسلیم امام باو ملحق شوند و امام با ایشان تسلیم بجا اورد و در نماز مغرب
پیشنماز مخیر است که هر یک از دو فرقه که خواهد یک رکعت بجا اورد و با فرقه دیگر
دو رکعت و در نماز خوف واجب است که اهل اسلام سلاح با خود داشته باشند هر چند
سلاح نجس باشد مگر اینکه ثقیل باشد بحدی که مانع از بجا اوردن بعضی از واجبات
نماز باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشاند در وقت سجود پیشانی را از ان دور کرده

ماموین نماز را بهر طریق که ممکن باشد بعد کنند و اگر ماموین در حال متابعت امام سهو
کنند حکمی از برای ان نیست یعنی تلافی و تدارکی بعمل نمی اورند و اگر در حال انفراد سهو
کنند حکم ان همان است که در باب سهو در نماز بوسیه مذکور شد و اگر پیشنماز سهو
کند که موجب دو سجده سهو باشد و عمدا سهو او فرقه دوم اقتدا کنند پس چون سلام
دهند و امام دو سجده را بجا اورد بجا اوردن ان بر ایشان واجب نیست و اما کیفیت
طریق سیم که در صورتی است که اهل حرب قبله باشند ان است که پیش نماز اهل
اسلام را دو صف سازد و یک صف پشت خود در عقب بدارد و صفی دیگر را در عقب صف اول
بدارد و مشغول نماز شوند و هر دو صف با او برکوع روند و چون امام بسجود رود
صف اول با او بسجود روند و صف دوم با او بسجود نروند بلکه ایستاده بحراست
مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد صف دوم بسجود روند و صف اول
مشغول بحراست باشند پس از سجود برخاسته ملحق بامام شوند و هر صفی بمکان
صف دیگر رود یعنی صف عقب بپیش رود و صف پیش بعقب رود همچنانکه در وقت
حال رفتن پیغمبر این نماز را چنین کردند بعضی این انتقال را واجب دانسته اند
و گفته اند بوقوع این در نماز حضرت رسالت پناه ص بر سبیل لزوم و وجوب بوده لزوم
نیز قصد بر بعضان بر خواستن صف دوم و ملحق شدن با امام هر دو صف با او رکوع کنند و
چون امام بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم مشغول حراست شوند و چون
امام با صف اول مشغول تشهد شود صف دوم بسجود روند و امام تشهد را طول دهد تا صف
دوم پیش از سلام ملحق باو شوند و با او سلام دهند و نماز باین طریق را نماز عسفان
گویند باعتبار اینکه حضرت رسول ص این نماز را در موضعی گذارد که باین اسم مسمی بود فصل م
در نماز شدت خوف که ان را نماز مطارده گویند بدانکه هر گاه جنگ در کار باشد و امر
منجر بکشیدن شمشیرها شود و لشکر اسلام و کفر بهم برسند و وقت نماز برسد در ان
وقت بهر طریق که ممکن باشد نماز بکند خواه سواره و خواه پیاده و خواه در حالت راه
رفتن و ایستاده و اگر رو بقبله کردن ممکن باشد رو بقبله کند و اگر چه تکبیرة الاحرام تنها

واگر آن هم ممکن نباشد استقبال قبله بالکلیه ساقط است واگر رکوع و سجود ممکن
باشد اگرچه بر بالای اسب و یا شتر باشد بجا می آورد واگر هیچ وجه ممکن نباشد بسر اشاره
میکند واگر اشاره بسر هم میسر نباشد بچشم اشاره میکند واگر حال بجائی رسد
که اشاره و قرائت نیز ممکن نباشد بعوض هر رکعتی تسبیحات اربع گوید و از جزوی
است از جمیع افعال و اذکار پس عوض هر یک از نماز دو رکعتی دو نوبت گوید
و عوض نماز مغرب سه نوبت گوید و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد
و همین قدر از نماز مجزی است و بعد احتیاج باعاده و قضا نیست و کسی که از سیل
یا درنده ترسد نماز شدت خوف را بجا آورد همان است که درین صورت نماز را
قصر میکند و کسی که بگل فرو رفته باشد یا با سعی غرق شده باشد بنحوی که
قدرت داشته باشد نماز میکند و از برای رکوع و سجود اشاره میکند لیکن نماز را
تمام میکند و قصر نمیکند مگر در سفر یا در حال خوف **مقصد چهارم** در نماز سفر و
در آن دو فصل است فصل اول در شروط قصر بدانکه واجب است بر مسافر که هر یک
از نمازهای چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا را قصر کند یعنی دو رکعتی بگذارد و لیکن قصر
کردن مسافر مشروط بچند شرط است **اول** مسافت و در تعیین و حد مسافتی
که موجب قصر نماز است در میان علما خلاف است و خلافی نیست که اگر مسافت هشت
فرسخ شرعی باشد موجب قصر است و همچنین مشهور است در اینکه اگر مسافت چهار
فرسخ رسیده باشد و هشت فرسخ نرسیده باشد و خواهد در آن روز یا آن شب
برگردد باید قصر کند واگر چهار فرسخ رسیده باشد و هشت فرسخ نرسیده باشد
و اراده بازگشتن در آن روز و در آن شب نداشته باشد اکثر قصر را جایز ندانسته
و اتمام را واجب دانسته اند جمعی چون ابن بابویه و شیخ مفید و شیخ طوسی درین
صورت قایل بتخییر شده اند یعنی گفته اند درین صورت مسافر خواهد نماز را
قصر کند و خواهد تمام کند و ابن ابی عقیل درین صورت قصر را متعین و لازم دانسته

و اتمام را جایز ندانسته اند و لیکن نظر بادله و اخبار در نظر فقیر راجح است آن است که
درین صورت مخیر است میان قصر و اتمام همچنانکه مذهب ابن بابویه و شیخین است
لیکن اگر پیش از ده روز قصد عود بمکان خود داشته باشد افضل آن است که قصر
کند و اگر پیش از ده روز اراده عود بمکان خود نداشته باشد و قصد اقامت ده روز
در مقصد داشته باشد افضل و احوط آن است که در عرض راه نماز را اتمام کند
و اگر در برگشتن و برنگشتن پیش از ده روز متردد باشد حکم بافضلیت قصر یا اتمام
خالی از اشکال نیست لیکن تخییر از برای او ثابت است و در اینجا چند مسئله است
که باید اشاره بآن شود **مسئله اول** هر فرسخی سه میل است و هر میلی بنا بر اقرب
اشهر چهار هزار گز است بگز دست و هر گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض
در پهلوی هم باشد و هر انگشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و
هر جوی بقدر هفت مو از موی یابو است که بعرض در پهلوی هم باشد پس
فرسخ شرعی دوازده هزار گز شرعی است و اکثر اهل لغت میل را تعبیر بمد بصر کرده اند
و مراد از مد بصر قدری است از مسافت که کسی که بیننده و قوت چشم او در حد وسط و
اعتدال باشد [illegible] مسافت در زمین هموار [illegible] تمیز دهد و بیشتر
از آن مسافت تمیز ندهد و این تفسیر قریب بتفسیر اول است که چهار هزار باشد [illegible]
هشت فرسخ شرعی غالبا مسافت یک روزه راهی که شتر [illegible] در ایام
معتدله و در روزهای معتدل [illegible] و در زمین معتدله در هموار [illegible]
و از این جهت در شرع تحدید مسافت [illegible] از این دو حد یعنی هشت فرسخ و [illegible]
قافله شتر در یک روزه شده است و هر یک از این دو حد [illegible] نمود پس اگر
در بعضی اوقات اختلاف در میان این دو حد بهم رسد یعنی [illegible]
در یک روز کمتر باشد و هشت فرسخ باشد یا بالعکس لازم است که عمل بحد یقینی شود
که بآن حد مسافت متحقق شده پس هرگاه مسافت بیکی از این دو تقدیر متحقق شود هم

[illegible]

لازم است و ظاهر آن است که مراد از روز بیشتر روز صوم باشد که از طلوع صبح
تا غروب آفتاب است مسئله دوم در هر شهری که بحسب عرف کوچک یا معتدل
و وسط باشد از آخر خانه‌ها یعنی از دروازه که از آن بیرون می‌رود ابتدای مسافت
اعتبار میشود و در هر شهری که عرفاً بزرگ باشد چون شام و اصفهان ابتدای مسافت
از آخر محله که مسافر در آن ساکن بوده اعتبار میشود مسئله سیم وقتی قصر واجب
میشود که مسافتی که قطع آن در نظر است معلوم باشد که بحد مسافت شرعی یعنی چهار
فرسخ یا هشت فرسخ رسیده و معلوم شدن یا به پیمودن و امتحان از روی ... شرعاً است
یا بشهادت عدلین است یا بشیاع و شهرت در میان مردمان و هرگاه دانی که یکی از اینها
طرق بحد مسافت شرعی ثابت نشود واجب است نماز را تمام کند و بنابر احتیاط قضا و اگر چهار
باشد یا چند نفر غیر عادل که قول ایشان افاده علم نکند مسافت شرعی ثابت نمی‌شود
و اگر دو نفر عادل شهادت دهند که این راه بحد مسافت شرعیه رسیده و دو عادل دیگر
شهادت دهند که بحد مسافت نرسیده واجب است که بشهادت دو نفر اول عمل شود
و نماز قصر شود مگر اینکه دو نفر آخر بگویند که ما این راه پیموده‌ایم و بحد مسافت
نرسیده بود که در این صورت واجب است مقدم داشتن شهادت ایشان و تمام
کردن نماز مسئله چهارم در اعتبار مسافت فرقی میان سفر خشکی و دریا نیست
پس در سفر دریا هرگاه مسافت بر ... بقدر هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ با
قصر واجب است و اگر چه آنرا در نیم ساعت قطع کند مسئله پنجم هرگاه مسافتی از
جهتی فرسخ بحد مسافت شرعی رسیده باشد واجب است که نماز در آن قصر شود خواه آنرا
در یک روز قطع کند یا کمتر از یک روز یا بیشتر از یک روز ولیکن اگر زمان مدت قطع
آن بحدی طول کشد که از اسم مسافر بیرون رود ظاهر آن است که باید تمام کند مثل
اینکه در قصد او چنین باشد که شش فرسخ یا هشت فرسخ راه را در عرض دو ماه یا سه ماه
قطع کند یا کشتی ... لازم است از برای مسافر و همچنین کسی چون مسافر نیست قصر

از برای

از برای او چنین نیست و بعضی گفته‌اند که از این قبیل است مسافری که به نزدیکی شهر خود
رسد و عمداً داخل آن شهر نشود که نماز را قصر کند بلکه در دهها و مواضعی که در نزدیکی آن
شهر است با مدت بسیاری بماند یعنی همچنین کسی اگر مدت مکث او در حوالی شهر خود بحدی
طول کشد که از اسم مسافر بیرون رود واجب است که نماز را تمام کند بلکه اگر ابتدا
در قصد او این باشد که با این قدر در حوالی شهر بماند و داخل شهر نشود واجب است قصر
کند و ظاهر آن است که این معنی یعنی طول مکث در نزدیکی شهر و داخل نشدن در آن باعث
اتمام نماز و بیرون رفتن او از اسم مسافر نمی‌شود زیرا که این شخص سفر او بانتهای مسافت
رسیده و شرعاً بر او مسافر صادق است و کسی که سفر او بانتهای مسافت رسیده و ... سفر
قطع میشود و اتمام بر او لازم میشود که بوطن خود داخل شود یا در جز وطن ده روز قصد اقامت
کند یا سی روز بر سبیل تردید بماند و بدون حصول یکی از این سه چیز بر حال سفر خود باقی
مسافر که قصر باشد باقی خواهد بود و شکی نیست که هیچ یک از این سه چیز در حق شخص مذکور
حاصل نشده مسئله ششم هرگاه موضعی که مقصد مسافر است دو راه داشته باشد که
یکی بحد مسافت شرعی باشد و دیگری نباشد جایز است از برای او که از هر یک از این دو راه
که خواهد برود و اگر چه از راه دور رفتن بجهت محض آنکه نماز را قصر کند و خلافی نیست در
اینکه اگر از راهی برود که بحد مسافت است باید قصر کند و اگر از راهی رود که بحد مسافت
نیست باید اتمام کند و بنابر این اگر قصد موضعی داشته باشد که از منزل او تا آن موضع
یک فرسخ باشد لیکن مقصود او چنان باشد که از منزل خود بدهی رود که از منزل او تا آن ده
دو فرسخ باشد و از آنجا بدهی دیگر رود که از ده اول تا آن ده نیز دو فرسخ باشد و از آن ده
قصد رود که ما بین آن ده و مقصد چهار فرسخ باشد در این صورت واجب است قصر کند
و اگر چه از منزل او تا مقصد بیش از یک فرسخ نبوده مسئله هفتم هرگاه شخصی قصد کند که در ولایت
رود سه مرتبه یا بیشتر از منزل خود تا سه فرسخ برود و برگردد چنین نیست که در چنین تردد
نماز را قصر کند بلکه لازم است که نماز را تمام کند و اگر چه در وقت برگشتن از حد ترخص
بگذرد یعنی بموضعی برسد که اذان شهر را نشنود مسئله هشتم قصد مسافت است پس اگر کسی

اضعاف مسافت شرعی را قطع کند لیکن در هر زمان قطع هرگز قصد مسافت را نداشته
بلکه همیشه قصد کمتر را داشته و چون آن را قطع کرده باز قصد مقداری دیگر کمتر از
مسافت نموده و همچنین تا چند مقابل مسافت را قطع نماید در این صورت قصر از نماز
او در هیچ موضع از این راه جایز نیست و اگرچه موضعی باشد که از منزل او تا آنجا هشت فرسخ
و زیادتر باشد پس کسی که در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه
هر جا غلام را بیابد برگردد یا بقصد استقبال مسافری از شهر بیرون رود بقصد
آنکه هر جا باو رسد برگردد و در بینا و قصد هشت فرسخ یا چهار فرسخ نباشد در این
صورت جایز نیست آن شخص را که نماز را قصر کند هرچند بیرون هفتصد فرسخ راه
رود بلی بعد از برگشتن واجب است که قصر کند هرگاه از موضع رجوع او تا شهر او بقدر
مسافت شرعی باشد و در وجوب قصر شرط است که در ابتدا مسافت تا انتهای آن قصد
او مستمر و باقی باشد پس اگر در وقت بیرون آمدن از منزل خود قصد مسافت داشته
باشد و در اثنای راه پیش از رسیدن بحد مسافت از آن قصد برگردد یا از برای او
تردد بهم رسد واجب است که نماز را تمام کند و هرگاه مسافر از شهر خود بیرون رود
و در موضعی از جهت انتظار رفقا بماند پس اگر از آن موضع تا شهر بقدر مسافت شرعی
باشد باید نماز را قصر کند مادامی که قصد ده روز نکند یا سی روز بر سبیل تردد
نگذرد و هرگاه قصد ده روز کند یا سی روز بگذرد نماز را اتمام کند هرچند داند
که قافله ساعتی دیگر برسد و اگر از آن موضع تا شهر بقدر مسافت شرعی نباشد و
لیکن بحد ترخص رسیده باشد پس اگر یقین داشته باشد که پیش از ده روز
رفقا می‌آید باز قصر او واجب است و اگر یقین بآمدن رفقا نداشته باشد و رفتن
او موقوف بر آمدن رفقا باشد قصر کردن از برای او جایز نیست بلکه واجب است
که نماز را اتمام کند شرط سیم آنکه سفر واجب باشد یا سنت یا مباح چون سفر حج و
زیارت ائمه و تجارت و سفر معصیت نباشد و سفر معصیت بر دو قسم است اول
هر سفری که غایت آن حرام باشد یعنی غرض و مقصود مسافر از آن سفر امر حرام باشد

مثل سفری که باعث بر آن سفر رسانیدن ضرر بمسلمانی یا تحصیل مال با ستم حرام باشد یا
از برای افساد در زمین یا اعانت جابری باشد در حدیث یعنی کسی باغیا و رقصا المرجانی
سفری کند که متضمن نصرت ظالمی باشد خواه آن جابر خود هم در آن سفر همراه باشد یا نه
پس اگر کسی باختیار تابع جابر نباشد بلکه جابر او را اکراه بر سفر معصیت کند یا
از برای او سفری کند که متضمن معصیتی نباشد بلکه او را امر شده بر صنعتی از صنایع امر مباح
باید نماز را قصر کند دوم سفری که نفس آن سفر حرام باشد اگرچه غایت آن حرام
نباشد مثل سفری که ظن غالب موجب هلاکت یا افساد عرض یا تضییع مال محترم باشد
یا سفری که مستلزم ترک واجبی از واجبات باشد چون سفری که مانع از تحصیل علم
با وقت ضروری باشد یا موجب ترک نماز جمعه باشد بعد از واجب شدن آن و از این
قبیل است سفر غلامی که از آقا گریخته باشد و زنی که از شوهر ناشزه شده باشد و سفری
که فرار از جهاد باشد یا از طلبکار با وجود قدرت بر ادای حق او در جمیع این سفرها قصر
جایز نیست و واجب است که نماز را تمام کند و از جمله سفر معصیت سفر صید لهو است
یعنی سفر از برای شکار کردن که شکار کننده محض لهو و لعب شکار کند و از برای قوت
خود و عیال و از برای فروختن نباشد و از این جهت تعبیر بصید لهو از این کرده‌اند
که شکار را گرفته و از آن رها کند و هر صورت در سفری که از برای صید لهو باشد اتمام
نماز واجب است و قصر جایز نیست هرچند بقدر مسافت باشد و هرگاه صید از برای قوت
خود و عیال باشد آن سفر مباح است و قصر در آن لازم است و هرگاه صید از برای
تجارت یعنی فروختن باشد اولی آن است که با آنکه سفر مباح است و باید نماز قصر شود
و روزه افطار شود و بعضی گفته‌اند باید روزه را افطار کند اما قصر نماز جایز نیست بلکه
باید نماز تمام شود و اول اولی است و هرگاه قصد معصیت همچنانکه در ابتدا سفر سبب
باعث اتمام است و خلاف آن باعث قصر است همچنین در اثنای مسافت نیز باعث آن
پس اگر مسافری در ابتدای سفر قصد معصیت داشته باشد و در اثنای سفر از آن قصد
برگردد باید نماز قصر کند اگر باقیمانده راه تا مقصد بقدر مسافت شرعی باشد و اگرچه

در ابتدا سفر بقصد امر شرعی داشت و در اثنا سفر قصد معصیت کند رخصت قصر برطرف می‌شود و واجبست که نماز را اتمام کند و اگر نوبت دوم از قصد معصیت برگردد و قصد طاعت یا امر مباحی کند واجبست که عود بقصر کند خواه مابقی مسافت شرعی باشد یا نه و بعضی در این صورت نیز در صحت قصر شرط میدانند که باقی مانده مسافت بعد بمسافت شرعی باشد و اقوی عدم اشتراط است در این صورت

شرط چهارم انکه در اثناء سفر بوطن خود نرسد پس اگر در اثناء سفر بوطن خود عبور کند واجبست که هم نماز را اتمام کند هرچند قصد اقامه ده روز نکند و در تعیین وطن که موجب اتمام است چند قولست اول انکه وطنی که موجب تمام کردن نماز است عبارتست از هر موضعی که کسی در ان موضع در مدت عمر خود شش ماه مانده باشد خواه ان شش ماه پی در پی بوده یا متفرق و با وجود این ملکی هم در انجا داشته باشد و این قول مشهور میان فقهاست و از بابیان قول گفته اند که باید مانده شش ماه در وقت ملک داشتن باشد پس اگر در موضعی که ملک نداشته باشد شش ماه پی در پی یا متفرق مانده بعد از ان ملکی بهم رسانیده شود ان موضع وطن او نخواهد بود بلکه وقتی وطن او میشود و باید در ان نماز را اتمام کند که بعد از مالک شدن ملک شش ماه پی در پی یا متفرق مانده و بعضی از اصحاب این مذهب گفته اند که باید ان ملک منزلی باشد که صلاحیت سکنی داشته باشد و بعضی گفته اند مطلق ملک کافیست و اگر چه یکدرخت باشد دوم انکه عبارتست از موضعی که در انجا ملکی داشته باشد و در هر سالی شش ماه در انجا بماند و این مذهب ابن بابویه است سیم انکه عبارتست از هر موضعی که او را در انجا منزلی باشد که وطن او باشد چنانچه در عرف صادق اید که در انجا متوطن است و در انجا سکنی دارد و بنا بر این ماندن بلکه شش ماه پی در پی متفرق کافی نیست بلکه باید هر سالی قدری بماند که در عرف بگویند که در انجا متوطن و ساکن است و این مذهب شیخ و جمعی از متاخرین است چهارم انکه عبارتست از انچه اول مذکور شد یا موضعی که از اصل سکنی و توطن خود علی الدوام قرار داده باشد و اگر چه

هیچ ملکی در ان نداشته باشد و این مذهب علامه و بعضی از متاخرین است و بعضی از انها این قول گفته اند که موضعی که از اصل سکنی و توطن خود قرار داده باشد و حتی وطن او میشود و باید در انجا نماز را اتمام کند که بلکه شش ماه در انجا بماند تا وطن شرعی او شود بهر وجه و این محقق عمادی که از بعضی از احادیث مستفاد میشود ان است که وطن عبارتست از هر موضعی که او را در انجا منزلی باشد که در انجا متوطن و ساکن باشد بنحوی که در عرف بگویند که فلان شهر یا ده وطن اوست و در انجا متوطن است و سکنی دارد و شکی نیست که هرگاه شخصی در هر سالی شش ماه در موضعی بماند در عرف صادق است که ان شخص در ان موضع متوطن است و سکنی دارد و ان موضع وطن ان شخص است و ان بیت در بعضی احادیث تعیین توطن باین نحو شده که موضعی است که در ان منزلی داشته باشد که در هر سالی شش ماه در انجا بماند و همچنانکه مذهب ابن بابویه است و ظاهر ان است که بنای این تعیین بر اغلب تقدیر بعضی است زیرا که گاه است توطن عرفی بماندن سالی کمتر از شش ماه هم صادق می‌اید لیکن گاه است که در کمتر اشتباه بهم رسد اما که کسی در هر سالی شش ماه در موضعی بماند شبهه نیست که بحسب عرف صادق است که در انجا توطن و سکنی دارد لهذا در حدیث تقدیر تعیین شده و قول مشهور دلیلی ندارد پس اقوی در نظر حقیر قول سیم است که مذهب شیخ و جمعی از متاخرین است که وطن عبارتست از موضعی که کسی در انجا منزلی داشته باشد که در ان متوطن باشد یعنی عرفا صادق باشد که در انجا متوطن است و سکنی دارد خواه همیشه در انجا باشد یا سالی این قدر از زمان بماند که استیطان و سکنی داشتن صادق اید و شکی نیست که این صدق بحسب اختلاف احوال مختلف میشود زیرا که اگر کسی در موضعی خانه داشته باشد و زن و عیال او در انجا همیشه ساکن باشند و ان شخص خود مشغول تجارت یا شغلی دیگر باشد که باید مسافرت کند در این صورت عرفا صادق است که ان شخص در ان موضع متوطن است و اگر چه سالی بیش از دو سه ماه

در اینجا ماند و اگر در موضعی منزلی داشته باشد و عیال او همیشه در اینجا ساکن باشند
بلکه سالی بعضی اوقات در اینجا باشند در این صورت باید سالی دو سه ماه مثلا
بیشتر بماند تا او را توطن صادق باشد و اگر در چند موضع منزل داشته و در هر موضعی
بعضی از عیال و اطفال او در اینجا همیشه ساکن باشند در این صورت ظاهر آن است
که اگر در هر موضعی سالی دو سه ماه بماند او را توطن صادق آید و بالجمله صدق توطن
بحسب عرف باختلاف موارد و احوال مختلف میشود پس در هر جا که این صدق باشد
آن وطن است و مسافر چون به اینجا رسد باید نماز را تمام کند و اگر چه بیشتر از یک
روز در اینجا نماند و این حکم از برای او باقی خواهد بود تا وقتی که از اینجا بیرون رود
و اینقدر زمان بگذرد که عرفا نگویند در این موضع متوطن است و سکنی ندارد و
ظاهر این است که با صدق وطن لازم نباشد که منزل ملکی هم در اینجا داشته باشد بلکه
چند سالی این منزل باشد و اگر به سبیل اجاره یا عاریه داشته باشد کافی است
و ممکن است که مجرد صدق توطن کافی باشد و مالک بودن منزل شرط نباشد بلکه
همینکه در اینجا محل سکنی داشته باشد و اگر چه به اجاره یا عاریه باشد کافی باشد
خصوصا در صورتی که آن محل سکنی و توطن دائمی او باشد یعنی که همیشه در اینجا
باشد و در موضعی دیگر اصلا توطن نداشته باشد و بنا بر این موضعی که کسی در اینجا
ملکی داشته باشد و شش ماه در اینجا مانده باشد هرگاه در اینجا متوطن نباشد
وطن نخواهد بود و اگر در حال سفر به اینجا رسد باید نماز را قصر کند نه تمام والله اعلم
بدانکه هرگاه مسافر در راهی که میرود چند جا وطن داشته باشد پس اگر ما بین هر دو
وطن و ما بین موضع حرکت و وطن اول و ما بین وطن آخر و مقصد کمتر از حد مسافت
باشد باید در جمیع آن راهها و وطنها و مقصدها نماز را تمام کند و اگر به قدر مسافت
شرعی باشد باید در همه راهها و مقصد هرگاه وطن او نباشد نماز را قصر کند و
در وطنها نماز را تمام کند و اگر ما بین بعضی حد مسافت باشد و ما بین بعضی نباشد

[illegible]

باید

باید راهی که مسافت بعضی از اول است قصر کند و در راهی که میان بعضی دوم است تمام کند
و در هر صورت در وطنها تمام میکند و در ما بین منزل آخر و مقصد اگر حد مسافت
باشد هم در راه و هم در مقصد قصر میکند **شرط پنجم** آنکه در اثنای سفر در موضعی قصد
اقامه ده روز نکند پس اگر مسافر در اثنای سفر در موضعی که منزل و وطن او نباشد
نیت اقامه ده روز کند باید در اینجا نماز را تمام کند و اگر از موضع حرکت تا محل اقامه
در اثنا مسافت داشته باشد و ما بین موضع حرکت و موضع قصد اقامه بقدر مسافت
شرعی باشد باید در راه نماز را قصر کند و در محل قصد اقامه تمام کند و اگر بقدر
مسافت شرعی نباشد باید در راه نیز تمام کند و اگر مسافر قصد مسافت شرعی را
داشته باشد و در حین حرکت قصد اقامه در اثنای مسافت نداشته باشد لیکن
در اثنای راه رایش بر این قرار گیرد که در موضعی از اثنای مسافت قصد اقامه کند پس
از اینجا که تجدد رای از برای او بهم رسیده تا آن موضعی که نیت اقامه در آن دارد اگر بقدر
مسافت شرعی باشد در راه قصر میکند و الا تمام میکند و در اینجا چند مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** تمام کردن نماز وقتی واجب میشود که قصد اقامه ده روز
تمام بکند پس اگر قصد اقامه کمتر از ده روز کند باید قصر کند و اگر چه یک ساعت کمتر
باشد و بعضی در صحت اتمام اقامه نه روز را کافی دانسته اند و این ضعیف است و بعضی
از روز یک روز تمام حساب نمیشود پس اگر در وسط روزی داخل موضعی شود و قصد
اقامه کند بعضی گفته اند که باید نیت او چنان باشد که تا وسط روز یازدهم بماند
و بنا بر این یک روز از ده روز ملفق از روز دخول و روز خروج خواهد بود و بعضی گفته اند
روز ملفق کافی نیست و باید روز دخول و خروج را بغیر از ده قصد او چنان باشد
که بغیر از روز دخول و خروج ده روز کامل بماند و این احوط بلکه اظهر است **مسئله
دوم** در هر جا که قصد اقامه شود تمام کردن نماز واجب است خواه شهر باشد یا ده
یا بیابان و فرقی نیست میان آنکه عازم باشد که بعد از تمام شدن ده روز سفر کند
یا عازم نباشد **مسئله سیم** کسی که قصد اقامه ده روز در شهر یا دهی کند لازم است

دور نیست که بروز ملفق نیز کافی باشد
احمد

که قصد او چنان باشد که در جمیع اجزاء آن روز در آن شهر یا ده بماند و در اثنا اقامه
بموضعی نرود که عرفاً خارج آن شهر باشد و اگر بانجا رود در عرف نگویند که در آن شهر است
بلکه بگویند در آن موضع است و از آن شهر بیرون رفته است خواه آن موضع از حدود و توابع
آن شهر باشد و خواه نباشد و ما نوشته‌ایم که قصد او چنان باشد که بموضعی نرود که
عرفاً از آن شهر خارج باشد و صحیح عرفاً اسم آن شهر بر آن صادق باشد و کسی که بانجا
رود در عرف نگویند که از آن شهر بیرون رفته است چون بعضی از باغات و بستانهای
آن شهر که از توابع آن شهر باشد و هر که در آنجا باشد در عرف نگویند که از شهر بیرون
رفته است و بالجمله در وقت قصد اقامه اگر در نیت او باشد که در اثنا اقامه
بموضعی از حدود آن شهر رود که اگر بانجا رود نگویند در آن شهر مقیم است قصد اقامت
او صحیح نیست و اگر چه در نیت او باشد که بعد از آنکه یک نوبت یا چند نوبت بآن
موضع رود معاودت کند قصد اقامه ده روز مستانف کند که آن ده روز مطلقا
بآن موضع نرود یعنی تا از قصد اقامه عدول نکرده در حکم مسافر است و باید قصر
کند و بعد از آنکه آن قصد را بکند آن وقت مقیم خواهد بود و باید نماز را تمام کند
و اگر در نیت او باشد که بموضعی از آن شهر رود که بیرون رفتن بانجا عرفاً مانع از صدق
اقامه در آن شهر نباشد قصد اقامه او صحیح است و اگر چه آن موضع بحد ترخص
رسیده باشد یعنی جایی باشد که اذان آن شهر شنیده نشود و دیوارهای حصار
آن شهر دیده نشود همچنانکه در بعضی از باغات و بستانها و مزارعی که متصل
بآن شهر باشد گاهی اتفاق افتد که با وجود نشنیدن اذان شهر صدق هر که در آنجا
باشد صادق است که در آن شهر است و بعضی مناط را حد ترخص داشته‌اند نه صدق
عرفی یعنی گفته‌اند که اگر در نیت او باشد که بموضعی رود که بحد ترخص رسیده باشد
قصد اقامه او صحیح نیست و اگر در نیت او باشد که بموضعی رود که بحد ترخص نرسیده
باشد مانعی نباشد و قصد اقامه او صحیح است و احوط آن است که مناط صدق عرفی
است نه حد ترخص لیکن غالب آن است که هر موضعی از حدود شهر اگر بحد ترخص

رسیده باشد بحسب عرف از آن شهر خارج است و اطلاق اسم آن شهر بر آن نمی‌شود و اگر
نرسیده باشد خارج نیست و اسم آن شهر را بر آن اطلاق می‌شود و همچنین هر موضعی
که عرفاً از اسم شهر بیرون باشد بحد ترخص رسیده است و هر موضعی که داخل اسم آن
شهر باشد بحد ترخص نرسیده پس غالباً تلازم میان حد ترخص و خروج از اسم شهر و میان
نرسیدن بحد ترخص و دخول در اسم شهر تلازم است لیکن این کلی نیست و گاه است
که موضعی از حدود شهر بحد ترخص رسیده باشد و با وجود این داخل اسم آن شهر
باشد و آنچه مذکور شد همه در صورتی است که در وقت قصد اقامه نیت رفتن بموضع
مذکور داشته باشد اما اگر در وقت قصد اقامه این نیت را نداشته باشد لیکن بعد از قصد
اقامه ده روز و بجا آوردن یک نماز تمام یا پیش از آن قصد در اثنای آن او هم رسد
و بیرون رود بموضعی که کمتر از مسافت شرعی باشد و بحد ترخص رسیده باشد یا عرفاً
از موضع اقامه خارج باشد یعنی بجایی که هر گاه مسافر بانجا رود در عرف نگویند که از آن
شهر بیرون رفته است در این صورت اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اقامه قصد
داشته باشد که عود کند بهمان جا و ده روز مجدد در آنجا توقف کند و هیچ جا توقف
باید در وقت رفتن بآن موضع و در وقت توقف در آن و در وقت معاودت و در وقت
توقف در موضع اول که محل اقامه است نماز را تمام کند و اگر در وقت بیرون رفتن
از محل اقامه بعزم سفر بیرون رود و مطلقاً اراده عود بمحل اقامه نداشته باشد
در این صورت بالاتفاق مسافر است و چون بمحل ترخص رسد نماز را قصر کند و اگر در وقت
بیرون رفتن اراده معاودت بمحل اقامه داشته باشد لیکن قصد توقف ده روز مجدد
نداشته باشد بعضی گفته‌اند که بمجرد بیرون رفتن و بحد ترخص رسیدن باید قصر کند و بعضی
گفته‌اند در وقت رفتن بآن موضع و در وقت توقف در آنجا تمام می‌کند و بعد از رجوع
بمحل اقامه هم در راه و هم در محل اقامه قصر کند و این اقوی است بشرطی که در وقت عود
بمحل اقامه قصد مسافت شرعی داشته باشد پس اگر عود کند و غافل باشد از تکرر سفر
یا مردد باشد در رفتن و نرفتن باید در عود و در محل اقامه تمام کند تا وقتی که قصد سفر

کند و عازم سفر شود و همچنین است حکم اگر در وقت بیرون رفتن از محل اقامه قصد فسخ یك
امر رجوع و سفر و اقامه بعد از عود را نداشته باشد بلکه غافل بوده یا مردد در عود
و عدم عود و در اقامه و سفر بوده یعنی درین صورت نیز حکم او اتمام است در همه احوال
تا عازم سفری شود که بقدر مسافت باشد و اگر کسی که قصد اقامه در موضعی کرده باشد
بیرون رود بموضعی دیگر که بحد ترخص رسیده باشد و کمتر از مسافت باشد و قصد او
چنین باشد که چند مرتبه بآن موضع دوم رود و عود بموضع اقامه کند و روز
امر قصد اقامه مستأنف نکند و ده روز بجهت در موضع اقامه توقف کند که مطلقا
بیرون نرود درین صورت قصد اقامه او برهم نمیخورد و واجب است که در رفتن و در موضع
دوم و در وقت معاودت و در محل اقامه نماز را اتمام کند و همچنین است حکم اگر از موضع اقامه
بیرون رود و قصد او چنین باشد که صد نوبت بیرون رود و هر نوبت بموضعی علیحده
رود که بحد ترخص رسیده و کمتر از مسافت باشد و بعد از عود از موضع اقامه قصد اقامه
تازه کند و ده روز بماند که در اثنا از ده روز بیرون نرود و مخفی نماند که همه آنکه مذکور
شد احکام مذکوره در صورتی است که قصد اقامه ده روز کند و بعد از آنکه یك نماز
تمام کند از آنجا بیرون رود و اگر بعد از قصد اقامه پیش از آنکه در آنجا نماز تمام بجا
آورد بیرون رود باید در جمیع صور و احوال نماز را قصر کند خواه در وقت بیرون رفتن
عزم معاودت داشته باشد یا نه و خواه قصد توقف ده روز مجدد بعد از رجوع داشته
باشد یا نه و خواه بعد از عود قصد مسافت شرعی داشته باشد یا نه و خواه غافل از این
امور مذکوره یا متردد در آنها باشد یا نه و بالجمله مادامی که در موضعی قصد اقامه کرده
و یك نماز تمام نکند در حکم مسافر است و قصر بر او لازم است مسئله یازدهم هرگاه مسافر
در مسافتی قصد اقامه طولی کند که از ده روز بدلی مشتمل شود و عزم بر توقف ده روز
در یکی از آن دهها داشته باشد حکم سفر او باطل نمیشود بلکه مادامی که قصد اقامه
در یکی از آن مواضع نکند باید نماز را قصر کند مسئله دوازدهم اگر مسافر در حین سفر عزم داشته
باشد که چون بفلان شهر رسد در آنجا قصد اقامه ده روز کند پس هرگاه بموضعی از آن شهر

رسد کما اگر بآن موضع از وطن خود میرسید سفر او منقطع میشد و بایست نماز را تمام کند
یعنی بموضعی رسد که دیوارهای آن شهر را مشاهده کند یا اذان شهر را بشنود
اقوی آن است که بر حکم سفر باقی خواهد بود تا داخل آن شهر شود و نیت اقامه ده روز
بکند و اگر کسی که قصد اقامه ده روز در موضعی کرده باشد از آن موضع بقصد حد ترخص
که حد مسافت باشد بیرون رود مجرد بیرون رفتن قصر نمیکند بلکه چون بحد ترخص
رسد قصد میکند مسئله ششم هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامه کند سفر او منقطع
میشود و باید نماز را اتمام کند تا وقتی که قصد مسافت جدیدی کند که بحد مسافت
شرعی باشد که درین صورت عود بقصر میکند و اگر بعد از آنکه عزم سفر کند و از موضع
اقامه بیرون رود و بمحل ترخص رسد از برای حاجتی باید استن چیزی که جا گذاشته
رجوع بموضع اقامه کند و خواهد در آنجا نماز کند نماز را قصر میکند نه تمام هرگاه عزیمت
سفر را فسخ نکرده باشد و اگر از عزیمت سفر برگردد و داخل موضع اقامه شود نماز را تمام
میکند مسئله هفتم اگر مسافر در اثنای سفر بموضعی رسد و در آن جا ده روز در آن موضع
مردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز
نماز را تمام کند اگر چه یك نماز باشد مسئله هشتم هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامه
ده روز کند و بعد از آن قصد او تغییر یابد و عازم سفر شود پس اگر بعد از قصد اقامه
یك نماز را تمام گذارده باشد باید تا در آن موضع است هر نمازی که میکند تمام کند تا وقتی
که از آن موضع بیرون رود و بحد ترخص رسد و اگر بعد از قصد اقامه هنوز هیچ نماز
تمام نکرده باید هر نمازی که در آن موضع میکند آنرا قصر کند و نمازی که بجا آوردن آن
باعث زوال حکم سفر و اتمام سایر نمازها است که در محل اقامه گذارده می شود و چند
نماز فریضه است نه نافله پس اگر بعد از رجوع از قصد اقامه و عازم شدن سفر یك نماز تمام
نماز نافله را بعد از قصد اقامه بجا آورده باشد این باعث تمام باقی نمازهای که در موضع اقامه
میگذارد نمی شود بلکه چون بجا آوردن فریضه از قصد اقامه برگشته باید هر نمازی که
در آنجا میکند قصر کند و معتبر نماز فریضه است که ادا بالتمام بجا آورده باشد پس اگر بعد از

قصد اقامه مشغول فریضه شود و در اثنای ان فریضه تغییر عزم بهم رسد و اراده سفر
کند بایدان نمازرا باسایر نمازهای که دران موضع میکند قصر نماید و اگرچه تغییر عزم
بعد از گذشتن از موضعی قصر باشد و اگر ان نماز یک از موضع قصر گذشته باشد از وی تمام
زند واز سر بگیرد و عود حکم سفر یعنی قصر نماز بعد از رجوع از نیت اقامه موقوف بران
نیست که باقی مانده مسافت بقدر مسافت شرعی باشد بلکه هرگاه باین قدرهم نباشد
باید قصر کند و ظاهر ان است که روزه مثل نماز فریضه نباشد پس اگر بعد از قصد اقامه
نیت روزه کند و در اثنای روز قصدش تغییر یابد و عازم شود حکم سفر او باقی باشد
و اینچه نمازی که دران موضع بجا اورد قصر کند خواه تغییر عزم قبل از زوال باشد
یا بعد از زوال و بعضی گفته اند روزه در حکم نماز فریضه است مطلقا خواه تغییر عزم
قبل از زوال بهم رسد یا بعد از ان و بعضی گفته اند که در حکم نماز فریضه است اگر بعد از زوال
بهم رسد و اول اظهر است و اگر بعد از قصد اقامه از راه سهو یا نسیان نماز را ادا کند تا وقت
بگذرد و بعد از ان تغییر در قصد او بهم رسد درین صورت چون نماز قضای ادا نیافته
باید تا در انجاست نمازها را قصر کند و مجرد ثابت شدن نماز تمام بر ذمه او بدون
کردن ان کافی در حکم یعنی اتمام سایر نمازها که در انجا میکند نیست و مخفی نماند که بعد از ان
مذکور میشود که مسافر در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حائر امام حسین
مخیر است میان قصر و اتمام پس اگر مسافری در مکه یا مدینه یا کربلا یا کوفه نیت اقامه
کند و در یکی از سه مسجد یا در حایر بر نیت قصد اقامه در قصد تخییر یک نماز را تمام
و بعد از ان از قصد اقامه برگردد و عزم سفر کند باید نمازهای که در غیر مسجد و حایر
از اماکن ان چهار شهر بجا می اورد تمام کند زیرا که صادق است که یک نماز تمام با نیت
قصد اقامه بجا اورده است مسئله سیم جایز است مسافر را که در اثنای یک از دو
نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید و هرگاه چنین کند یعنی در اثنای نماز قصر قصد
اقامه کند لازم است که ان نماز را تمام بگذارد و قصد قصری که در وقت نیت داشته
ضرر بان نمیرساند و اگر بعد از این نماز از قصد اقامه برگردد و عازم سفر شود و ظاهر

او است که تا دران موضع است باید هر نماز نیز که میکند او را تمام کند زیرا که صادق است
که یک نماز تمام بجا اورده است و واقع شدن بعضی از ان نماز پیش از قصد اقامه ضرر نمی رساند
شرط ششم از شروط قصر مسافر ان است که سفر عمل و پیشه او نباشد چون مکاری
و ملاح و جمال و راعی و صحرا نشینان و خانه بدوشان که بواسطه اب و گیاه از جهت
حیوانات همیشه در حرکت میباشند و بعضی تجار که طالب رواج بازار اند
و باین جهت غالب اوقات در حرکت اند پس هرکه عرفا سفر عمل و پیشه او باشد یا
یکی از اسمهای مذکوره بر او صادق اید یعنی مردم بگویند که فلان شخص مکاری یا جمال
یا راعی یا چنین شخصی است باید همیشه نماز را تمام کند و روزه بگیرد و چون کسی که
سفر پیشه یا یکی از اسامی مذکوره بر او صادق باشد بحسب عرف بر او صادق است
که کثیر السفر است باین جهت جمعی از فقها تعبیر از انها بکثیر السفر کرده اند و گفته اند
هرکه کثیر السفر باشد باید همیشه نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و بعضی از ان تعبیر
کرده اند بکسی که سفر او زیاده بر حضر او باشد و این جماعت که تعبیر کرده اند که
کثیر السفر یا انکه سفر او بیشتر از حضر باشد جمعی مناط را در کثرت سفر یا اکثریت ان
اطلاق عرفی دانسته اند یعنی گفته اند هرکه در عرف بگویند که کثیر السفر است
یا سفرش زیاده بر حضر است باید نماز را تمام کند و بعضی گفته اند و قیل کثیر
السفر یا سفر او بیشتر از حضر میشود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز
در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود بغیر ده روز بقصد اقامه نایستد و
از اخبار مستفاد میشود ان است که هرکه سفر عمل و کار او باشد یا یکی از اصناف
از اصناف مذکوره باشد باید نماز را تمام کند و قصر کردن نماز از برای او جایز نیست
پس اقوی این است که مناط و مرجع در اینجا صدق عرفی سفر پیشه یا مکاری یا ملاح
یا جمال یا امثال اینها است و بنا بر این هرکه بحسب عرف یکی از اسامی مذکوره بر او
صادق اید باید نماز را اتمام کند خواه این صدق بعد از نوبت سفر کردن بهم رسد

با پشت و مادامی که این صدق بهم رسد باید نماز را قصر کند و اگر چه ده سفر پی در پی
کند پس مناط اتمام را صدق پی در پی قرار دادن صورتی ندارد بلکه مانعی
ندارد که گفته شود که اگر کسی را در عرف کثیر السفر گویند باید اتمام کند زیرا
که همچنانکه مذکور شده که سفر عمل مکاری باشد یا مکاری و جمال و امثال
ایشان عرفا بر او صادق باشد در عرف او را کثیر السفر گویند و هر که را کثیر
السفر گویند صادق است که سفر عمل و پیشه اوست و در اینجا چند مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** ظاهر احادیث این است در آنکه هرگاه یکی از جماعت
مذکوره ده روز در وطن خود باشد که در اثنای آن ده روز قصد مسافت نکند
و اگر چه کمتر از مسافت بیرون رود بعد از آن هرگاه بیرون رود باید در آن سفر قصر کند و حق
این است که با وجود بقای صدق کثیر السفر و مکاری یا جمال یا امثال اینها بعد از بودن
ده روز هم این در اول سفر نماز را قصر کند و روزه را افطار میکند و در سفر دوم چون
اسم باقی است خود تمام میکند و بعضی گفته اند در سفر دوم قصر میکند و در سفر سیم
تمام میکند و این ضعیف است و ظاهر این است که توقف ده روز در غیر وطن بجهت
قصد اقامه و توقف ده روز بعد از تردد سی روز در غیر وطن در حکم توقف ده روز
در وطن باشد و بعضی سی روز با تردد را نیز ملحق به توقف ده روز در وطن ساخته
اند و این ثابت نیست **مسئله دوم** هرگاه کثیر السفر کمتر از ده روز در وطن خود
بماند و پنج روز بماند باید جمیع نمازهای خود را تمام کند خواه نمازهای روز
باشد و خواه نمازهای شب و روزه را بگیرد و بعضی گفته اند اگر در وطن خود پنج روز
بماند نمازهای شب را تمام میکند و نمازهای روز را قصر میکند و روزه را میگیرد
و این قول ضعیف است **مسئله سیم** هرگاه یکی از جماعت مذکوره سفری که متعلق
بشغل و عمل او است ترک کند و اراده سفر دیگر کند چون مثل اینکه یکی از ایشان
سفر حج یا زیارت یکی از ائمه علیهم السلام کند یا مکاری شغل خود را ترک کند و اختیار

باصلاح

باصلاح شود و بالعکس در هر صورت اولی آن است که در آن سفر نماز را قصر کند و روزه را
افطار کند **شرط ششم** از شروط قصر مسافر آن است که از بلد خود یا از موضع اقامت
این قدر دور شود که بحد ترخص رسد پس اگر پیش از رسیدن بحد ترخص خواهد نماز
کند باید آن نماز را تمام کند و مراد از حد ترخص آن است که از آن مقدار از بلد دور شود
که اذان نشنود و دیوارهای شهر نبیند و تمیز نکند و بعضی در حد ترخص نشنیدن اذان
و ندیدن دیوارها را هر دو اعتبار کرده اند و بعضی خصوص اول را اعتبار کرده اند و بعضی
خصوص دوم را اعتبار نموده اند و از بعضی احادیث مفهوم میشود که حد ترخص پنهان
شدن از خانه هاست و بنابراین مطلق پنهان شدن کافی خواهد بود و اگر چه بسبب
حایل باشد و ظاهر شدن بعد از رفع حایل ضرر نخواهد رسانید و حق قول اول
است همچنانکه مذهب اکثر اصحاب است یعنی یک کدام از پنهان شدن دیوارها
یا نشنیدن اذان در وجوب تقصیر کافی است و حد ترخص بهر یک از آن دو محقق
میشود و معتبر در دیدن دیوار صورت آن است نه شبح آن پس هرگاه صورت دیوار
تمیز نکند بحد ترخص رسیده و اگر چه شبحی از آن بنظر آید و معتبر در شهر کوچک
و متوسط دیوارهای آخر آن شهر است و در شهرهای بسیار بزرگ معتبر دیوارهای محله
مسافر است و همچنین در شهرهای کوچک و وسط معتبر اذان آخر شهر است که در طرف
سفر واقع است و در شهرهای بزرگ معتبر اذان محله مسافر است و اعتبار پنهان شدن دیوار
و نشنیدن اذان در صورتی است که شهر در بلندی و پستی در حد وسط یعنی در زمین
هموار باشد پس اگر بر تلی واقع باشد که بسیار مرتفع باشد و بسبب ارتفاع از مسافت
دور نمایان باشد یا اذان شنیده شود یا در گودی باشد که بمجرد بیرون شدن از آنجا
پنهان شود و اذان آن شنیده نشود در خصوص اینها باید تقدیر بحد ترخص نمود یعنی حد
ترخص را موضعی قرار دهد که اگر همان شهر هموار میبود در آن موضع صورت آن از نظر
پنهان میبود و اذان آن شنیده نمیشد و مخفی نماند که همچنانکه در قصر کردن مسافر
در وقت بیرون رفتن از آن بلد رسیدن بحد ترخص شرط است همچنین در تمام کردن

مسافر در وقت داخل شدن بیلده تجاوز از حد ترخص حجاب بلد شرط است یعنی هرگاه
بموضعی برسد که دیوارهای شهر را ببیند یا اذان بشنود در انجا نماز را تمام میکند و
بعضی بوقت عود مسافر بیلد در موضع اتمام خصوص اذان اعتبار کرده اند و دیدن
دیوارها را اعتبار نکرده اند یعنی گفته اند مسافر در وقت دخول بشهر چون بموضعی
رسد که اذان شهر را نشنود باید نماز را تمام کند و پیش از ان قصر میکند و اگر چه باره
و حصار شهر را ببیند و این اظهر است و بعضی گفته اند مسافر در وقت عود بشهر
باید قصر کند تا داخل خانه خود شود و نظر بادله این احوط است **شرط هفتم** از شروط
وجوب قصر ان است که مسافر در اثناء سفر بیکی از چهار موضع که مسجد مکه و مدینه و کوفه
و حایر کربلا است نرسد پس اگر مسافر بیکی از این چهار موضع رسد و قصد اقامت
ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میان قصر و اتمام
و تمام کردن نماز افضل است و ثواب ان بیشتر است و این حکم یعنی تخییر میان قصر و
اتمام با افضلیت اتمام مشهور میان فقها است و سید مرتضی تمام نماز را در این چهار
موضع بر مسافر واجب دانسته اند و ابن بابویه قصر را در این چهار موضع بر او
واجب دانسته اند و اصح قول مشهور است و بعضی از متاخرین قصر را احوط دانسته اند
و این ثابت نیست و سید مرتضی مشاهد مقدسه سایر ائمه معصومین علیهم السلام
با این چهار موضع ملحق ساخته است و مستند ان بنظر نرسیده و احوط و اقوی ان است
که تخییر در مسجد کوفه و حایر کربلا مخصوص مسجد و حایر است و در جمیع بلد کربلا و کوفه
تخییر ثابت نیست بلکه بر مسافری که قصد اقامه در کربلا و کوفه نکرده باشد لازم است
که در بیرون مسجد و حایر قصر کند و اما در مکه و مدینه تخییر مخصوص دو مسجد
نیست بلکه اظهر ان است که میتواند در هر موضعی از شهر مکه و شهر مدینه نماز را تمام کند
اگر چه در بیرون دو مسجد باشد و مراد از حایر زمینی است که متوکل آب فرات در ان
سرداده بود که مرقد منور حضرت امام حسین ع را خراب کند و آب بر دور ان زمین
برابالای هم ایستاده یکقطره داخل ان زمین نشد و از اجابت میکویند بجهت انکه آب

حیران وار برکرد ان موضع ایستاده شد و داخل ان نشد و ظاهر ان است که ان موضع
حال صحن اسنانه مقدسه است باعمارتی که در ان است از کنبد و رواقها و مساجد و ایوان
و بعضی و شیخ مجلسی و بعضی دیگر گفته اند که حایر در حال عبارت است از موضعی که سور یعنی
دیوار مشهد و مسجد بر ان احاطه کرده است و ان نخد بغالب ان احتمال هست و ظاهر ان است
که مراد از ان همان است که ما بیان کردیم و در اینجا چند مسئله است که بایند بیان نمود
مسئله اول تخییر در چهار موضع مخصوص نماز است و شامل روزه نیست پس اگر مسافر
در این چهار موضع قصد اقامت نکند واجب است که روزه را افطار کند **مسئله دویم**
ان است که نوافل یومیه که در سفر ساقط است در این مواضع میتوان کرد و اگر چه نماز
قصر شود **مسئله سیم** در نیت نمازی که در مواضع مذکوره گذارده میشود قصد قصر یا اتمام
واجب نیست بلکه کسی که نیت اتمام کرده باشد میتواند قصر کند و اکتفا بدو رکعت کند
و کسی که قصد قصر کرده باشد میتواند چهار رکعت تمام کند پس عدول از هر یک از نیت قصر
و اتمام بدیگری جایز است لیکن عدول از نیت اتمام بقصر وقتی جایز است که در رکعت سیم
شروع نکرده باشد و بعضی گفته اند که حکم شک در رکعت میشود بر انچه نیت شده است از قصر
یا اتمام پس اگر شک میان دو و سه کند و نیت قصر کرده باشد نماز باطل است و اگر
نیت اتمام کرده باشد نماز باطل است و اگر نیت اتمام کرده باشد نماز باطل نیست
بلکه بنا را بر سه میگذارد و بعد از فراغ نماز احتیاط را بجا می آورد **مسئله چهارم** هرگاه نماز در یکی
از این چهار موضع فوت شود اظهر ان است که مکلف در قضا ان مخیر است میان قصر و اتمام
و اگر چه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد و بعضی گفته اند که در قضای ان مطلقا
قصر لازم است خواه در یکی از ان چهار موضع واقع شود یا در غیر ان و بعضی گفته اند که اگر
قضا را در یکی از چهار موضع بجا آورد میان قصر و اتمام مخیر است و در غیر ان مواضع مخیر
نیست بلکه قصر لازم است و اصح قول اول است **مسئله پنجم** هرگاه مسافر در یکی از این
چهار موضع نماز را تاخیر کند تا وقتی که از اخر وقت بقدر چهار رکعت مانده باشد
ظاهر ان است که در این صورت قصر متعین و لازم شود تا هر دو نماز در وقت گذارده شود

و بعضی گفته اند که میتواند ظهر را قصر کند و عصر را تمام کند بواسطه آنکه هر نمازی
که یک رکعت از آن در وقت درک یابد همان نماز را در وقت یافته است و بعضی گفته اند
که باید عصر را مقدم دارد و آن فرض را تمام کند و بعد از آن ظهر را قضا کند زیرا که
بعد از چهار رکعت در این وقت در جائیکه تمام کردن جایز باشد مخصوص عصر است
و ظهر را در آن نمیتوان کرد و این هر دو قول ضعیف است و معتمد قول اول است فصل
دویم در بعضی احکام که متعلق است بنماز سفر و در آن چند مسئله است مسئله
اول کسی که داند که در سفر باید نماز را قصر کند شود و عمدا تمام کند نمازش باطل
و اعاده آن در وقت و قضا در خارج وقت لازم است و اگر از راه فراموشی تمام کند
پس اگر در حین تذکر وقت باشد نمازش صحیح است تا وقت باقی باشد باید اعاده
کند و اگر وقت گذشته باشد نمازش صحیح است و قضا بر او لازم نیست و کسی که جاهل
حکم باشد یعنی نداند که در سفر باید نماز قصر شود هرگاه نماز را تمام کند نمازش
صحیح است و هیچیک از اعاده در وقت و قضا در خارج وقت بر او لازم نیست
و این یکی از مواضعی است که جاهل مسئله در آن معذور است و خلاف است در اینکه
معذور بودن آیا مخصوص کسی است که در اصل نداند که قصر در سفر واجب است یا شامل
هر جاهل بعضی از احکام سفر نیز هست مثل کسی که نداند که کثیر السفر هرگاه ده روز
در بلد اقامت کند حکم کثرت سفرش باطل میشود و باید قصر کند و از این جهت نماز را
تمام کند و اقرب بقواعد اول است و کسی که فرضش تمام باشد و از راه جهل بمسئله
نماز را قصر کند در صحت نماز او خلاف است و اقرب بطلان و وجوب اعاده و قضاست
مگر بصورتی که صحت آن بنص رسیده است و آن این است که کسی در شهری قصد
اقامه ده روز کند و از روی جهل نماز را قصر کند و تمام نکند که ظاهر نص نماز او صحیح است
و اعاده بر او لازم نیست و اگر از روی فراموشی قصر کند باید اعاده کند و اگر مسافری
نماز را قصر کند و بعد معلوم شود که هنوز بحد ترخص نرسیده بود هم نمازش صحیح نیست و اعاده
اش لازم است و اگر بعضی بنا بجا نیاورده باشد از اتمام کند مسئله دویم اگر کسی در وطن

باشد که وقت نماز داخل شود و از اول وقت مقدار چهار طهارت و نماز تمام بیان یا
بکند و در وطن نماز را نکند و به سفر رود و بعد از رسیدن بحد ترخص خواهد نماز کند
اقوی آن است که باید نماز را قصر کند و اگر این نماز فوت شود قضا آن نیز تمام است
مسئله سیم هرگاه کسی بقصد سفری که بقدر مسافت باشد از وطن بیرون رود و پیش
از قطع مسافت مانعی بهم رسد که نتواند برود و در آن موضع که مانع بهم رسیده بماند
پس اگر از نیت سفر رجوع نکند و از موضع حد ترخص رسیده باشد باید نماز را قصر کند و
اگر از نیت سفر رجوع کند یا آن موضع بحد ترخص نرسیده باشد باید نماز را تمام کند و در این
حکم فرقی میان سفر خشکی و دریا نیست مسئله چهارم اگر کسی از وطن خود بقصد مسافت
بیرون رود و بجهت قطاع الطریق برگردد پس اگر در برگشتن بموضعی رسد که اذان را بشنود
پس اگر خواهد در آنجا اقامت نکند باید تمام کند و اگر در موضعی باشد که اذان نشنود باید
نماز را قصر کند و همچنین است حکم اگر در سفر دریا کند و باد او را برگرداند و در این حکم
محل اقامت ده روزه مثل وطن نیست بلکه اگر کسی از محل اقامت ده روزه سفر کند و
بجهت حاجتی برگردد باید نماز را قصر کند خواه بموضعی که اذان را بشنود رسیده باشد
مگر اینکه از نیت سفر برگردد که در این صورت در هر موضع باید نماز را تمام کند مسئله
پنجم هرگاه کسی به نیت مسافت شرعی سفر کند و بعد از رسیدن بحد ترخص نماز را قصر
کند و بعد از آن از نیت سفر عدول کند و برگردد آن نماز صحیح است و اعاده آن لازم نیست
مسئله ششم هرگاه کسی در حضر باشد که وقت نافله ظهر داخل شود و بعد از آن نماز کرده
سفر کند سنت است که آن نافله را بجا آورد اگرچه در سفر باشد پس اگر آن را در وقت بجا آورد
نیت ادا میکند و اگر در خارج وقت بجا آورد نیت قضا میکند مسئله هفتم سنت است
که مسافر بعد از هر نماز قصری سی مرتبه تسبیحات اربع بخواند مسئله هشتم سنت است
از برای مسافر که میان دو فریضه جمع کند هرگاه در وقت مشترک باشد یعنی نماز اول را
با اذان و اقامه بجا آورد و در نماز دوم باقامه تنها اکتفا کند و بدون فاصله و تأخیر
در میان دو نماز نماز دوم را بجا آورد مسئله نهم مکروه است سفر دریا خصوصا

دستور العمل
سلطان العلما
رحمه

از برای تجارت و در وقت اضطراب کشتی داخل شدن در آن حرام است و اگر کسی
از راه اضطرار و مثل آن بسبب دریا سفر هست است که چون داخل کشتی شود آیه و ما قدروا الله
حق قدره تا آخر را بخواند پس بگوید بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم و در وقت
اضطراب موج دریا بر پهلوی راست تکیه کند و بگوید بسم الله اسکن بسکینة الله
و قر بوقار الله و اهدأ باذن الله و لا قوة الا بالله **مسئله دهم** سنت موکد است که
تحت الحنک ببندد یعنی گوشه عمامه خود را از زیر حنک خود گردانده و از طرف دیگر بند کند
و از حضرت صادق مرویست که هر که در وقت بیرون شدن از خانه خود بسفر عمامه را تحت الحنک ببندد
ضامن هستم من از برای او که صحیح و سالم بخانه خود معاودت کند **مطلب پنجم**
در بیان نمازهای واجبه یعنی نمازهای واجبه که غیر نماز یومیه است و در آن چند
مقصد است **مقصد اول** در نماز جمعه و در آن چند فصل است فصل اول در بیان
حکم نماز جمعه در زمان غیبت بدانکه خلافی در میان علما نیست که با وجود حضور
امام معصوم ع یا نایب خاص او نماز جمعه واجب است و خلافی در این است که در زمان
غیبت امام چون این زمان حکم نماز جمعه چیست و آنچه مشهور میان متقدمین و متأ
خرین است و در نظر فقیر راجح است آن است که نماز جمعه در زمان غیبت واجب تخییری است
یعنی مکلف مخیر است میان گزاردن نماز جمعه و نماز ظهر لیکن گزاردن جمعه افضل
و ثوابش بیشتر است و لازم نیست که پیش نماز مجتهد باشد و بعضی از قائلین بوجوب
تخییری گفته‌اند که پیش نماز لازم است که مجتهد باشد و بعضی گفته‌اند که وجوب مشروط بوجود مجتهد
عادل است و اگر پیش نماز عادل غیر مجتهد باشد نماز گزاردن در آن صورتی ندارد
و حق آن است که هر عادلی که در نماز جماعت امامت او جایز است میتواند نماز جمعه را
بکند لیکن واجب است که مجتهد حی باشد و اگر عادل غیر مجتهد بدون تقلید مجتهد حی
نماز جمعه کند بلا شبهه نماز او بی صورت است و جایز است که کسی بجهت احتیاط ما بین
جمعه و ظهر جمع کند یعنی بعد از نماز جمعه نماز ظهر را نیز بگزارد و ظاهر آن است
که این جمع از برای مجتهد و مقلدان او واجب باشد در آن جایی که مجتهد یکی از

اجتهادی ترجیح داده باشد هست باشد و از برای شخصی که علم قطعی بوجوب یا تحریم آن نداشته
باشد حرام باشد و وجه دوم آنکه گویا در زمان غیبت ممکن نباشد پس وجه جمع بحضور
زمان حضور امام است که در آن وقت واجب بودن نماز جمعه عینی است پس جمع میان
آن و ظهر حرام و بی صورت است و بعضی در زمان غیبت نماز جمعه را حرام میدانند و
ظهر را متعین میدانند و بعضی نماز جمعه را واجب عینی میدانند و ظهر را جایز نمیدانند
و این دو قول ضعیف است **فصل دوم** در کیفیت و شروط نماز جمعه بدانکه نماز جمعه
دو رکعت است که سوی نماز دو خطبه باشد و دانستی که وجوب عینی آن مشروط
بحضور امام است و در زمان غیبت وجوب عینی ساقط است و واجب است بوجوب تخییری
بشروطی چند که با وجود تحقق آن شروط نماز صحیح است و اگر بعضی از آن شروط حاصل
نباشد صحیح نیست و واجب است که ظهر بجا آورده شود و آن شروط چند چیز است
اول ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن ابتدا از زوال و انتهای آن از زوال آفتاب است
تا وقتیکه سایه هر چیزی مثل آن شود و بعضی گفته‌اند وقت نماز جمعه ممتد است تا وقت
ظهر و این ضعیف است و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول**
اگر کسی در وقت نماز جمعه شروع در نماز کند و پیش از فارغ شدن از نماز وقت منقضی
شود بعضی گفته‌اند واجب است تمام کردن آن بقصد نماز جمعه و اگر چه تکبیر احرام تنها را
در وقت دریابد و بعد از تکبیر احرام بلافاصله وقت منقضی شود و مقتضای قواعد
آن است که اگر یک رکعت را در وقت دریابد از بقصد جمعه تمام کند و قیام نماز
جمعه را دریافته و اگر در وقت کمتر از یک رکعت دریابد نماز جمعه را در [illegible]
و تمام کردن آن بقصد نماز جمعه صورتی ندارد **مسئله دوم** هرگاه کسی نماز جمعه را
نکند تا وقت آن بگذرد قضا کردن آن مشروع نیست بلکه باید ظهر را بکند اگر وقت
ظهر باقی باشد یا بعنوان ادا کند و اگر باقی نباشد از قضا کند **مسئله سیم** اگر کسی
که نماز جمعه را واجب عینی داند عمدا یا از فراموشی نماز ظهر را بجا آورده آن نماز
بی صورت است و واجب است سعی کند که نماز جمعه را بجا آورد پس اگر از دریابد

فهو المطلوب والا باید نماز ظهر را اعاده کند و نماز ظهری که اول کرده بوده کافی نیست
بلی اگر امام از راه فراموشی ظهر را بجا آورد و بعد از آن معلوم شود که در آن روز تمکن از بجا
آوردن نماز جمعه حاصل بود و محتمل که آن نماز صحیح باشد **مسئله چهارم** اگر در اول
وقت شرایط نماز جمعه حاصل نباشد لیکن امید باشد که پیش از وقت بهم رسد
باید بی پس وجوب یا استحباب صبر کند تا کیفیت حال ظاهر شود و بعضی گفته‌اند
که جایز است که صبر نکند و در اول وقت ظهر را بکند و آن صحیح خواهد بود و اگر چه
بعد از آن جمعه متحقق شود و این حکم وجوب عینی جمعه منافات دارد **مسئله پنجم**
اگر کسی یقین یا ظن غالب داشته باشد که از وقت نماز جمعه قدری باقیست
که در آن قدر واجب از دو خطبه و دو رکعت بجا آورده شود بجا آوردن آن در نزد قائل
بوجوب عینی واجب و در نزد قائل بتخییر مستحب است و اگر یقین یا ظن غالب داشته
باشد که وقت این قدر باقی نیست که در آن اقل واجب از نماز جمعه بعمل آید در این
صورت نماز جمعه فوت شده و واجب است که ظهر را بجا آورد و بعضی گفته‌اند
که اگر وقت این قدر باقی باشد که قدر واجب از دو خطبه و یک رکعت نماز در آن
تواند بعمل آورد باید با ابتدا بجا آورد و نماز را اتمام کند **مسئله ششم** هرگاه ماموم
در رکعت دوم امام برسد و رکعت دوم را دریابد نماز جمعه را دریافته است و اگر
چه برکعت اول و دو خطبه نرسیده باشد و بعد از فراغ امام باید رکعت دیگر را بعمل
آورد و اگر در رکعت دوم وقتی برسد که پیش نماز در رکوع باشد و پیش از آنکه سر بردارد
رکوع کند رکعت دوم را دریافته است بنابر اقوی و سید مرتضی و شیخ طوسی و جمعی دیگر
از اصحاب را اعتقاد آن است که هرگاه تکبیر رکوع رکعت دوم را دریابد آن رکعت را
دریافته است و اگر تکبیر را دریابد آن رکعت را دریافته است و اگر تکبیر را در نیابد
آن رکعت را دریافته است و اگر چه رکوع را با امام دریابد و اگر کسی تکبیر گوید و در رکوع
کند و بعد از آن شک کند که در وقتی که او رکوع نموده پیش نماز در رکوع بوده یا سر برداشته
بوده در این صورت جمعه را دریافته است و واجب است که نماز ظهر را بجا آورد **شرط دوم**

وقول بعض در نظر حقیر اظهر است

از شروط صحت نماز جمعه آن است که بجماعت گذارده شود پس بفرادی گذاردن آن صحیح نیست **شرط سیم**
عدد است و در تعیین کمترین عددی که بآن جمعه منعقد میشود خلاف
است بعضی هفت نفر دانسته‌اند و اقوی و مشهور آن است که پنج نفر کافیست که یکی از ایشان
پیش نماز باشد و اگر اقل عدد که پنج نفر باشد جمع شوند و در اثنای خطبه یا بعد
از خطبه پیش از داخل شدن در نماز بعضی بروند نماز جمعه ساقط میشود مگر اینکه
بدون فاصله معتد به عود کنند که در این صورت اگر در اثنای خطبه رفته باشند
باید امام از جایی که خطبه را گذاشته بود شروع کرده تمام کند و اگر ایشان عود نکنند
و جماعتی دیگر بیایند باید امام خطبه را از سر گیرد و اگر اقل عدد با امام اقتدا کنند
و داخل نماز شوند و در اثنای نماز همه یا بعضی نماز را ترک کرده بروند در این
صورت هر که باقی مانده باشد و اگر چه پیش نماز تنها باشد باید نماز را تنها تمام کند
شرط چهارم خواندن دو خطبه است پیش از نماز جمعه که هر یک از آن دو خطبه
مشتمل بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او و وعظ و یک سوره کوتاه و جا
یز است که در خطبه دوم بعوض سوره یک آیه تمام القا نماید بخوانند و بهتر آن است
که ان الله یامر بالعدل والاحسان تا آخر بخوانند و بهتر آن است که در خطبه دوم
طلب آمرزش از برای مؤمنان کنند و در اینجا چند مسئله است که باید اشاره
بآن شود اول بعضی گفته‌اند که حمد در دو خطبه بلفظ الحمد لله باشد و این دلیلی ندارد
بلکه هر صیغه که متضمن حمد بعمل آید کافی است **دوم** جمعی گفته‌اند که ترتیب در میان
اجزای خطبه لازم است یعنی باید ابتدا بحمد شود پس صلوات پس وعظ پس بعد از آن
سوره و این احوط است و اگر چه در وجوب آن محل تامل است **سیم** واجب است
که خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد و پیش امام باشد مگر اینکه عذری داشته
باشد و اگر با وجود قدرت بر ایستادن نشسته خطبه بخواند نماز او و نماز هر که
بآن مطلع شود باطل است و همچنین واجب است که در وقت خطبه خواندن با

باشد و بدن و لباس او از نجاست ظاهری پاک باشد و ظاهر آن است که این دو (نیز)
یعنی طهارت از حدث و خبث بر ماموین واجب باشد و خطیب را باید که بلند بخواند
که هر دو خطبه را بر پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنوانند و واجب است که ما بین دو خطبه
لحظه بنشیند و باید در حال نشستن طمانینه داشته باشد و اولی آن است که در حال
نشستن ساکت باشد و در حدیثی وارد شده که باید نشستن بقدر خواندن سوره
قل هو الله احد باشد و اگر بجهت عدم قدرت خطبه را نشسته بخوانند باید ما بین
دو خطبه را بسکوتی فاصله گذارد چهارم واجب است که دو خطبه را امام بخواند
نزد بعضی و بعضی از مجتهدین اتحاد خطیب و امام را لازم ندانسته اند و تجویز مغایرت
نموده اند و اصح وجوب [illegible] پنجم جمعی واجب دانسته اند که ماموین
گوش بخطبه بدهند و متوجه شنیدن آن باشند و بعضی واجب ندانسته اند و اول
احوط است و جمعی سخن گفتن ماموین را در اثنای خطبه حرام دانسته اند و بعضی حرام ندانسته
اند بلکه مکروه دانسته اند و اول احوط است و بعضی گفته اند که امام در این حکم مثل ماموم است
یعنی حرف زدن او نیز حرام است یا مکروه است و بعضی حکم را مخصوص بماموین داده و
سخن گفتن امام را تجویز کرده اند و [illegible] که اگر بعضی از ماموین در اثنا
خطبه تکلم کنند [illegible] نماز ایشان [illegible] و اگرچه فعل حرامی کرده [illegible]
ظاهر آن است که کسی که کر باشد یا بسیار دور باشد که خطبه را نشنود حرف زدن
او حرام و مکروه نیست و [illegible] کراهت مخصوص بحال خطبه خواندن است پس پیش از شروع
در آن و بعد از فراغ از آن حرمت و کراهتی نیست ششم واجب است که خطبه بلفظ عربی باشد
و اگر در میان ماموین [illegible] عربی فهم نباشد بعضی گفته اند که باز واجب است
که عربی باشد و بغیر عربی جایز نیست و بعضی گفته اند واجب است بغیر عربی باشد و بعضی
گفته اند در این صورت نماز جمعه ساقط است و اول اظهر است لیکن اولی آن است که
قدری به فارسی را ضم کند هفتم ابتدا وقت خطبه خواندن زوال آفتاب است

و قبل

و قبل از زوال خواندن آن جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند که در نزدیکی زوال خوانده
شود و اول اصح است و سنت است که خطیب فصیح و بلیغ باشد و با عمامه و ردا باشد و
در وقت خطبه خواندن بر عصا یا شمشیر یا کمان تکیه کند و چون بر منبر برآید سلام
بر حاضران کند و بعد از سلام [illegible] بر منبر بنشیند که مؤذن اذان بگویند بعد از آن
شروع در خطبه نماید و سنت است که [illegible] خطبه را طول ندهد شرط پنجم آنکه
از موضعی که نماز جمعه گذارده می‌شود تا موضعی که نماز جمعه دیگر گذارده می‌شود کمتر
از یک فرسخ نباشد بلکه باید ما بین دو موضعی که نماز جمعه میشود یک فرسخ یا زیاده
فاصله باشد پس اگر دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند اگر میان ایشان یک فرسخ
یا زیاده فاصله باشد نماز هر دو صحیح است و اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ فاصله
باشد پس اگر هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است خواه هر دو
در یک شهر باشند و خواه در دو شهر و خواه در دو جا از یک شهر [illegible] فاصله باشد [illegible]
نباشد و اگر یکی کدام بر دیگری سبقت گرفته باشد و اگرچه بتکبیر احرام تنها باشد نماز
او صحیح است و نماز لاحق باطل است خواه جماعت لاحق علم بسبقت جماعت اول داشته
باشد یا نداشته باشند بلکه بعد از فراغ از نماز معلوم ایشان شود که نماز جمعه
دیگر بر نماز جمعه ایشان سبقت داشته است و بعضی در این صورت احتمال صحت نماز
متاخر را داده اند و بدانکه بعضی گفته اند که نماز آنکه سابق است وقتی صحیح است که
[illegible] سابق [illegible] علم بنماز دیگر نداشته باشد و اگر سابق دانند که نماز دیگر
گذارده می‌شود نماز او صحیح نیست و حق آن است که اگر سابق داند که نماز او سبقت دارد
بر نماز دیگر نمازش صحیح است و خللی در آن نیست بلی اگر دانند که نماز جمعه دیگر در آن
وقت میشود و ندانند که کدام از دو نماز مقدم است نماز او نیز [illegible] و اگر
چه در واقع مقدم باشد و تحقیق نماند که در وقتی که مسافت میان دو نماز جمعه
کمتر از یک فرسخ باشد چهار صورت متصور است اول آنکه اقتران و اتفاق آن دو نماز در
وقت معلوم باشد و معلوم شدن این بآن است که هر دو پیش نماز در یک وقت

در این صورت [illegible] بعضی احتمال [illegible] [illegible] بعد [illegible] [illegible] اصل باطل است [illegible] احتمال [illegible] صحیح است [illegible]

تکبیر احرام گویند و در این صورت همچنانکه مذکور شد هر دو نماز باطل است و واجب
است که هر دو فرقه جمع شوند و باهم یک نماز بجا آورند و یا بقدر یک فرسخ و زیاده
از هم دور شوند و دو نماز بجا آورند و اگر بجهت گذشتن وقت یا علتی دیگر بجا آوردن
نماز جمعه بهیچ طریق ممکن نباشد باید هر دو فرقه نماز ظهر بجا آورند صورت دوم
آنکه نماز یکی از آن دو فرقه سابق باشد و تعیین آن فرقه و سبقت نماز ایشان
معلوم باشد بآن نحو که مشاهده شود که فلان کدام ابتدا تکبیر احرام گویند و بعد از ایشان
فرقه دیگر و در این صورت نماز سابق صحیح است و نماز فرقه لاحقه باطل است
و بر ایشان لازم است که ملحق بآن فرقه سابقه شوند و به پیش نماز ایشان اقتدا کنند
تا آن فرقه سابقه بقدر فرسخ و زیاده دور شوند و خود نماز کنند و اگر هیچ یک از این
دو طریق ممکن نباشد نماز ظهر بجا آورند صورت سیم آنکه یقین باشد که یکی
از آن دو نماز سابق است لیکن معلوم نباشد که آن سابق کدام است خواه از ابتدا
معلوم نبوده یا از ابتدا معلوم بوده که سابق کدام است و بعد اشتباه بهم رسید
و در این صورت نماز هر دو باطل است و باید هر دو از آن شهر یا موضعی که نماز کرده اند
بیرون روند و از یکدیگر بقدر فرسخ یا زیاده دور شوند و نماز جمعه بجا آورند و جایز است
که بعد از دور شدن از آن شهر بقدر یک فرسخ هر دو فرقه بمحل اجتماع دیگر جا نماز جمعه کنند
و اگر نماز جمعه بطریق مذکور ممکن نشود باید ظهر بجا آورند و جایز است که هر دو در موضع
نماز اول بی محل اجتماع نماز جمعه کنند و همچنین جایز است که یکی فرقه در آنجا
نماز جمعه کنند و فرقه دیگر در مسافت فرسخ یا زیاده نماز کنند صورت چهارم آنکه همچنانکه
از سبقت و اقتران در آن دو نماز معلوم نباشد یعنی قدر ثابت این باشد که آن دو نماز
گذارده شده ولیکن مشتبه باشد که آیا آن دو نماز مقارن بوده یا یکی بر دیگری سابق
بوده و در این صورت بعضی گفته اند که باید هر دو فرقه بطریقی که در صورت سیم مذکور
شد نماز جمعه را بجا آورند و بعضی گفته اند که باید جمعه و ظهر هر دو را بجا آورند
و این بنا بر قول بوجوب عینی نماز جمعه احوط و اولی است و بنا بر مذهب عندا

از جهال است شرط ششم آنکه امام نماز جمعه قابلیت امامت داشته باشد و صفاتی که سابقا
مذکور شد که هر که قابل نماز جماعت باشد میتواند نماز جمعه را بجا آورد تفصیل که
مأذون از قبل مجتهد باشد و لازم نیست که مجتهد باشد همچنانکه بعضی قائل شده اند
و شروطی که در امام جماعت معتبر است در بحث نماز جماعت مذکور شد فصل سیم
در بیان آنکه نماز جمعه بر چه اشخاص واجب یعنی بالتخییر یا عینی است و از چه اشخاص ساقط است
بدانکه تعلق تکلیف بنماز جمعه مشروط بچند امر است اول بلوغ پس بر طفل غیر بالغ
واجب نیست لیکن آن طفل ممیز از حیثیت تمرین صحیح است و بدل ظهر میشود دویم
عقل پس ساقط است از دیوانه سیم ذکوریت یعنی مرد بودن پس نماز جمعه از زن و خنثی
ساقط است چهارم آزادی پس ساقط است از بندگان و هر بنده که بعضی از او
ببعض مکاتبه باعتبار آزاد شده باشد بنابر مشهور وجوب از او ساقط است و آن
اخبار این مشهور بای جهت بعضی گفته اند که نماز جمعه ساقط است از کسی که همه آن بنده
باشد و کسی که بعضی از او آزاد شده باشد نماز جمعه از او ساقط نمیشود پنجم در حضر
بودن پس ساقط است از هر که مسافر شرعی باشد یعنی قصر نماز بر او لازم باشد پس
مسافری که باید نماز را تمام کند چون کثیر السفر که سفر او مباح نباشد و کسی که قصد
اقامت ده روز در موضعی کند یا سی روز بازدید در موضعی مانده باشد نماز جمعه از او
ساقط نیست و ظاهر آنست که مسافری که در یکی از چهار موضع باشد که در آن مخیر است
میان قصر و اتمام نماز جمعه از او ساقط نمیشود بعضی گفته اند که از او ساقط نیست و بعضی گفته اند
مخیر است میان کردن و نکردن ششم سلامتی و صحت بدن است پس ساقط است
از کور و بیمار و اگر چه عاجز از حضور نماز جمعه نباشد و بعضی در سقوط عجز از حضور را
شرط کرده اند و این خلاف ظاهر است هفتم پیر و لنگ نبودن پس
پیر و شلی که عاجز از راه رفتن باشد و حاضر شدن بر ایشان شاق باشد نماز جمعه
از ایشان ساقط است هشتم آنکه از موضعی که نماز جمعه کرده می شود
کمتر از دو فرسخ باشد پس هر که از موضعی که نماز جمعه کرده می شود زیاده بر دو

مریض باشد نماز جمعه ازو ساقط است و اگر در رنج باشد بیم زیاده و نقصان باو چیزی رسد
ان بنا بر اظهر وجوب سقوط وجوبیاست لیکن استحباب حضور باقیست یازدهم
بیامدن باران پس اگر در وقت نماز جمعه باران بیارد نماز جمعه ساقط است و ظاهر آنست
که در وقت و جایی که حضور نماز جمعه باعث مشقت شدید یا حرج یا ضرر باشد
وجوب آن ساقط باشد مثلا اینکه راه گل باشد چنانکه راه رفتن باعث مشقت شدید
باشد یا گرما یا سرما شدید باشد چنانکه در بیرون رفتن از برای نماز جمعه خوف مرض
یا صعب شدید باشد یا ترسد که اگر حاضر نماز جمعه شود ضرر بجانی یا مالی از ظالمی
یا دزدی باو رسد یا مشغول تجهیز میت مسلم یا رعایت حال مریضی باشد که اگر حاضر
نماز جمعه حاضر شود میت دفن نشود و مریض گاه است هلاک شود و مخفی نماند که مراد
از وجوب نماز جمعه در هر جایی که حکم بوجوب آن میشود وجوب عینی است بنا بر قول
بوجوب عینی و وجوب تخییری است بنا بر قول بوجوب تخییری پس مراد بساقط شدن
وجوب این جماعت مذکوره ساقط شدن وجوب عینی است در نزد قائلین بوجوب عینی
نه وجوب تخییری زیرا که ایشان وجوب تخییری را باطل میدانند پس هرگاه وجوب
عینی از جماعت مذکوره در نزد قائلین بان ساقط باشد مطلق وجوب از ایشان ساقط
خواهد بود و مراد بسقوط وجوب این جماعت مذکوره در نزد اهل تخییر سقوط وجوب
تخییری است زیرا که ایشان وجوب عینی را ثابت نمیدانند پس هرگاه وجوب تخییری
از جماعت مذکوره در نزد ایشان ساقط باشد مطلق وجوب در نزد ایشان نیز
ساقط خواهد بود و ازین معلوم شد بدانکه اصحاب تصریح کرده اند که از جماعت
مذکوره زن و عبد مکلف نکه طفل و مجنون باشد هرگاه بنماز جمعه حاضر هم شوند بر ایشان
واجب نمیشود و نماز هم با ایشان منعقد نمیشود یعنی هیچیک از ایشان محسوب از عدد
نمیشود اما غیر طفل و دیوانه و زن از جماعت مذکوره هرگاه متحمل مشقت شوند و بنماز
جمعه حاضر شوند بعد از حضور نماز بر ایشان واجب خواهد بود و نماز با ایشان منعقد
خواهد شد یعنی هر یک از ایشان محسوب خواهد شد از عددی که معتبر است در انعقاد

نماز جمعه و انچه مذکور شد ظاهر شد که مراد از واجب شدن بعد از حضور وجوب
عینی است بنا بر قول بوجوب عینی و وجوب تخییری است بنا بر قول بتخییر اما در معنی
انعقاد جمعه بجماعت مذکوره و محسوب شدن ایشان از عدد نیز بنا بر دو قول
ظاهر میشود و بدانکه نماز جمعه همچنانکه بر اهل شهر واجب است بر اهل دهها و صحرا
نشینان نیز با تحقق شرایط واجب است فصل چهارم در بیان احکامی که متعلق بنماز
جمعه است و در آن چند مسئله است مسئله اول کسی که نماز جمعه بر او واجب باشد
حرام است بر او که در روز جمعه بعد از زوال و پیش از نماز جمعه سفر کند و کسی که جمعه بر او
واجب عینی نباشد سفر کردن بر او حرام نیست و ظاهر آنست که حرمت سفر در صورتی
است که در آن موضع نماز جمعه شود و هرگاه نماز جمعه نشود حرمت سفر ظاهر نباشد
و نیز حرمت در صورتی است که سفر واجب نباشد یا مضطر بسفر کردن نباشد پس
اگر سفر واجب باشد مثل سفر حج و بجهت حرکت قافله در همان وقت زوال لازم
باشد که در آن وقت از بلد بیرون رود در این صورت سفر کردن او در آن وقت
حرام نخواهد بود و همچنین هر سفری که در آن وقت ضرور شود و لا بد و ناچار باشد از آن
در آن منع نیست و بعضی گفته اند که اگر در سمت راه مسافر نماز جمعه دیگر گذارده شود
ان اصحابی که محل رخصت باشد و مسافر داند که اگر وقت زوال از شهر بیرون رود
نماز جمعه را درک تواند در این صورت سفر او حرام نخواهد بود هرگاه قصد او چنان باشد
که بآن نماز حاضر شود و بعضی گفته اند که حرمت باقی است و این اظهر است و سفر کردن
در روز جمعه بعد از نماز جمعه و پیش از زوال جایز است و حرام نیست بلی بعد از طلوع
صبح مکروه است تا اول زوال مسئله دوم کسی که نماز جمعه بر او واجب باشد
حرام است بر او که بعد از اذان جمعه خرید و فروخت کند و پیش از آن حرام نیست و اگرچه
بعد از زوال باشد و ظاهر آنست که سایر عقود و معاملات نیز حرام باشد و
اکثر این را حرام ندانسته اند و با وجود آنست که خرید و فروشی که در آن وقت واقع شود
صحیح است و باید بمقتضای آن عمل شود و اگرچه فاعل آن گناه کرده و فعل حرام بجا

اقوی در نظر حقیر آنست که با وجود امکان نماز جمعه بیع صحیح نیست والا نیست که نقصان از عمل شود منه

اورده واگر نماز جمعه بی بایع و مشتری واجب نباشد خواه بجهت اینکه نماز
جمعه را واجب عینی ندانند یا بجهت اینکه از جماعتی باشد که جمعه از ایشان ساقط
در این صورت بیع ایشان حرام نخواهد بود و اگر بر یکی واجب باشد و بر دیگری
واجب نباشد مشهور آنست که بیع نسبت باول حرام است و ظاهر آنست که
نسبت بدوم نیز حرام باشد زیرا که فعل او اعانت بر امر حرام است **مسئله سیم** کسی که نماز
جمعه از او ساقط باشد یعنی یکی از جماعت مذکوره باشد که نماز جمعه تعلق
بایشان نمیگیرد جایز است که در اول وقت نماز ظهر را بجا آورد و واجب نیست
که آنرا تاخیر کند تا وقت جمعه بگذرد بلکه بهتر است که در اول وقت ظهر را بجا آورد
و اگر بعد از بجا آوردن نماز ظهر اتفاق افتد که بنماز جمعه حاضر شود بر او لازم نیست
که جمعه را بجا آورد و اگر چه در وقت حضور از جماعت مذکوره نباشد مثل اینکه بنده
بعد از بجا آوردن نماز ظهر آزاد شود و بنماز جمعه حاضر شود یا مریض بعد از بجا آوردن
نماز ظهر مرض او رفع شود بنماز جمعه حاضر شود که پیش نماز از قابل امامت نباشد خواه
مخالف مذهب باشد یا نه بهتر است که ابتدا بنماز ظهر خود را بجا آورد و بعد از آن
اظهار اقتدا کند و دو رکعت نماز با او بنیت انفراد بجا آورد و جایز است که ظهر را
مقدم ندارد بلکه با آن پیش نماز بنیت ظهر کند بانفراد و بعد از فارغ شدن پیش
نماز برخیزد و دو رکعت باقیمانده را بجا آورد **مسئله چهارم** اذان ثالث در روز جمعه
بنابر مشهور حرام است و بعضی مکروه دانسته‌اند و مراد از اذان ثالث اذان دوم است
از برای نماز جمعه که موذن بگوید بقصد اینکه اذان دوم است بعد از آنکه
همان موذن اذان دیگر از برای نماز جمعه گفته باشد خواه در پیش امام باشد
یا در مناره یا در جای دیگر و جمعی دو قسم از آن و جمعی دیگر گفته‌اند واضح آن است که مذکور
شد **مسئله پنجم** هرگاه ماموم بجهت جمعیت و ازدحام در نماز جمعه متمکن نشود
که سجود رکعت اول را با امام دریابد جایز نیست که بر پشت دیگران یا بر پاهای
خود سجود کند بلکه باید صبر کند تا متمکن از سجود بر زمین شود پس اگر بعد از آن برخاستن

پیش نماز برکعت دوم متمکن شود که سجود کند و پیش از آنکه پیشنماز سر از رکوع رکعت
دوم فارغ شود باو برسد که در رکوع رکعت دوم متابعت پیش نماز نماید باید بجا
کند و نماز او صحیح خواهد بود و اگر از این متمکن نشود باید برکعت دوم برنخیزد بلکه
صبر کند تا امام داخل سجود رکعت دوم شود و با او دو سجده را بجا آورد بنیت آنکه
آن دو سجده رکعت اول است و بعد از تسلیم امام برخیزد و رکعت دوم خود را بجا
آورد و اگر دو سجده را بجا آورد بنیت آنکه از رکعت دوم است بعضی گفته‌اند که نماز
او باطل است و بعضی گفته‌اند که باید آن دو سجده را دست بردارد و دو سجده دیگر
بجا آورد بنیت آنکه از رکعت اول است تا یک رکعت نماز او درست باشد و بعد
از تسلیم امام برخیزد و رکعت دوم را بجا آورد و زیادتی دو سجده در اینجا باعث
بطلان نیست و بعضی اختیار شیخ در این قول است و عمل بآن بعید نیست و این
خلاف در صورتیست که نیت کند که آن دو سجده از رکعت دوم است و اگر غافل
از نیت باشد و قصد هیچیک از اینکه از رکعت اول است یا رکعت دوم نکند ظاهر
آن است که محسوب از رکعت اول شود و یک رکعت نماز او صحیح خواهد بود و بعد از
تسلیم امام باید برخیزد و رکعت دوم را بجا آورد و اگر ممکن نشود که دو سجده را در رکعت دوم
نیز با امام دریابد باید عدول بظهر کند و نماز ظهر بجا آورد بنا بر آنکه در این صورت
جمعه از او فوت شده است و بعضی گفته‌اند عدول صحیح نیست بلکه باید نماز ظهر را از سر
بگیرد و اول اظهر است **مسئله ششم** هرگاه بسبب ازدحام ممکن نشود که رکوع
رکعت اول یا رکوع و سجود آنرا با امام دریابد پس اگر متمکن شود که پیش از آنکه امام
از رکوع رکعت دوم فارغ شود رکوع و سجود را بجا آورد و با او ملحق شود باید چنان
کند و نماز او صحیح خواهد و اگر متمکن از آن نشود بلکه وقتی ملحق باو بشود که امام
سر از رکوع رکعت دوم برداشته باشد یا داخل سجود رکعت دوم شده باشد که مانع
ممنوع از سجود یا قیام هر دو رکعت شده باشد و هیچیک از دو رکعت را با امام درنیافته
باشد لیکن سجود و الحاق ملحق باو شده باشد بعضی گفته‌اند که در این صورت نماز جمعه را

در بنا فرقست و باید ظهر را بجا آورد یعنی عدول بظهر کند و چهار رکعت را تمام
کند بنابر آنکه مدرک رکوع اول را با امام در بنا فرقست نه رکوع دوم را و بعضی گفته اند
چون ابتدا با امام داخل نماز شده بود و دو سجده این هم با او در یافتند و اگر چه بعد
از رکوع دوم رسیده باشد نماز جمعه با او در یافتست لهذا چون بعد از رکوع
دوم بر پیش نماز رسد باید با نیت مانند افعال آنرا متابعت کند و با او سلام دهد
و نماز جمعه اش صحیح است و گویا این اقرب باشد مسئله هشتم هرگاه دو سجده اول را
با امام در نیابد و بعد از برخاستن امام برکعت دوم آنرا بجا آورد و پیش از فارغ
شدن امام از رکوع دوم با او ملحق شود و بار سبب ازدحام دو سجده دوم را نیز با او
در نیابد و بعد از نشستن امام از برای تشهد آنرا بجا آورد و پیش از تسلیم امام با او
ملحق شود نماز جمعه را در یافتست و نماز ش صحیح است مسئله نهم اگر رکوع
رکعت دوم با امام در یابد و ممکن نشود که سجود رکعت دوم را با او در یابد تا امام
مشغول تشهد شود پس اگر سجود بجا آورد و در تشهد خود را با امام رساند نماز
جمعه را ادراک کرده خواهد بود و اگر با امام نرسد تا از تسلیم فارغ شود یعنی از ازدحام
مانع از سجود او شود تا امام سلام دهد باید عدول بظهر کند و نماز ظهر بجا آورد
و بعضی گفته اند عدول صورت ندارد و باید آن نماز را بر هم زند و نماز ظهر را از
سر بگیرد و اقرب آنست که عدول کند فصل پنجم در آداب و مستحباتی که متعلق
بنماز جمعه و یا روز جمعه است و آنچند چیز است غسل جمعه کردن همچنانکه سابقا
مذکور شد و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و سبیل گرفتن و ناخن چیدن و
محاسن شانه کردن و بهترین و پاکترین لباسهای خود را پوشیدن و بهترین بوی خوش را
خوشبو ساختن و پیش از زوال پیاده بمسجد رفتن و خواندن پیش نماز در رکعت
اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین و اگر سهوا شروع در خواندن سوره
دیگر کند سنتست که عدول بسوره جمعه یا منافقین کند مادامی که از سوره که شروع
کرده است از نصف تجاوز نکرده باشد و اگر چه آن سوره قل هو الله یا قل یا ایها الکافرون

باشد بنا بر ظهر و اگر از نصف گذشته باشد مشهور آنست که عدول نکند و فحوای
اخبار دلالت بر جواز عدول میکند مطلقا خواه از نصف گذشته باشد یا نه و از جمله
مستحبات خواندن دو قنوت است یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم
بعد از رکوع همچنانکه مذکور شد و بلند خواندن حمد و سوره و قنوت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم و اظهر استحباب جهر قرائت است در ظهر روز جمعه نیز خواه بجماعت
گذارده شود یا بانفراد همچنانکه سابقا مذکور شد از مستحبات روز جمعه بجا آوردن
بیست رکعت نافله جمعه است بکیفیتی که مذکور شد یعنی شش رکعت را بعد از طلوع
آفتاب با نداک زمانی بگذارد و شش رکعت را بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت
پیش از زوال باندک زمانی و دو رکعت را بعد از زوال و اولی آنست که هر وقت از روز
که خواهد این بیست رکعت را بگذارد لیکن افضل آنست که بنهج مذکور بجا آورد مقصد
دوم در نماز عیدین یعنی عید رمضان و عید قربان و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان کیفیت تکلیف بآن و شروط آن بدانکه این نماز در زمان حضور امام علیه السلام واجب
عینی است بر جماعتی که جمعه بر ایشان واجبست و شرط جمعه یعنی تحقق عددی که پنج نفر باشند
بنابر اقوی و جماعت و خطبتین و فاصله بودن یک فرسخ یا زیاده در ما بین دو نماز و کسانی
که نماز جمعه بر ایشان واجب نیست یعنی زن و مسافر و بنده و بیمار و کور و پیر عاجز
کسی که از محل او تا موضع نماز بیش از دو فرسخ باشد نماز عیدین نیز بر ایشان واجب
نیست و اما در زمان غیبت چون اعظم شروط آن که وجود امام باشد مفقود است اظهر
واجب عینی نخواهد بود و وجوب تخییری نیز در نماز عیدین معنی ندارد و احدی هم قائل بآن
نشده است پس این نماز در زمان غیبت سنت است که بطریق جماعت یا بانفراد گذارند
و افضل آنست که بجماعت کنند و استحباب ثابت است از برای هر مکلفی حتی جماعتی که
از ایشان نماز جمعه و وجوب آن در وقت اجتماع شرائط وجوب ساقطست و اینها
مذکور شد یعنی اتفاق وجوب عینی و تخییری نماز عیدین در زمان غیبت و سنت بودن
آن بطریق جماعت یا انفراد خلافی معتد به در آن نیست و جمیع مشاهیر فقها اتفاق بر آن

دارند چنانکه اکثر ایشان نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی میدانند بلی بعضی
از طبقه متاخران متاخرین که نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی میدانند برآنند
که این نماز نیز در زمان غیبت واجب است که عمل میکنند و کسی که نتوانند بجماعت
حاضر شود سنت است که تنها بکند و اصح قول مشهور است که معمول به سلف و خلف
بوده و بنا بر این ما بقی بدان که چند تن نماز عید در یک شهر بلکه در یک مسجد بشود
زیرا که فاصله بودن فرسخ و زیاده در میان دو نماز شرط وجوب است نه شرط استحباب
فصل دوم در کیفیت نماز عید بدانکه نماز عید دو رکعت است و در رکعت
اول بعد از قرائت و قبل از رکوع پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیری یک قنوت
بخواند و هر دعائی در قنوت آن کافیست و قنوت مخصوصی بنا بر اقوی لازم نیست
بلکه مستحب است و بعد از پنج تکبیر و پنج قنوت تکبیر ششم که تکبیر رکوع است بطریق
استحباب بگوید و برکوع رود و بعد از رکوع دو سجده را بجا آورد و در رکعت دوم
بعد از قرائت چهار تکبیر بگوید و بعد از تکبیری قنوتی بخواند آنگاه تکبیر پنجم را بجهت
رکوع بطریق استحباب گوید و رکوع کند پس دو سجده و تشهد و تسلیم را بجا آورد
و اگر بطریق جماعت کنند پیش نماز بعد از فارغ شدن از نماز دو خطبه بخواند بطریقی
که در نماز جمعه مذکور شد و بعضی دو خطبه را سنت دانسته اند و احوط آنست که در جماعت
بر تقدیر وجوب ترک نشود و این دو خطبه در کیفیت و شرایط مثل دو خطبه نماز جمعه
مگر در بعضی مذکور خواهد شد که شنیدن دو خطبه عید بر ماموم ین واجب نیست
و واجب است که بعد از نماز خوانده شود و پیش از نماز خواندن آن بدعت است و در صورتی
که نماز با اقتدا باشد خطبه شرط نیست بلا خلاف و قدر واجب از نماز عید همین است
که مذکور شد یعنی بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره دیگر بخوانند و سوره مخصوص
لازم نیست بلکه هر سوره بخواند کافی است آنگاه پنج تکبیر بگوید و بنا بر اقوی این تکبیرات
واجب است و بدون آن نماز عید باطل میشود خواه عمدا بود و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند
و هر ذکری در قنوت بعد از هر تکبیری واجب است و اگر چه قنوت معین لازم نیست یعنی

نوز

قنوت ما ثوره که مذکور میشود واجب دانسته اند پس رکوع و سجود بعمل آورد و رکعت
دوم بر خیزد و بعد از حمد و سوره چهار تکبیر با چهار قنوت بخواند پس رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم بجا آورد آنگاه پیش نماز و خطبه بخواند فصل سیم در مستحبات
این نماز و آن چند امر است اول آنکه پیش از نماز غسل عید را بجا آورد و بعضی
این غسل را واجب دانسته و اقوی استحباب است و سنت است که غسل را در زیر سقف
نکند بلکه در زیر آسمان و پیش از غسل بگوید اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک
واتباع سنة نبیک محمد پس بسم الله بگوید و غسل کند و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله
کفارة لذنوبی وطهر دینی اللهم اذهب عنا الدنس دویم آنکه خود را ببوی
خوش معطر سازد سیم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه
که سنت است که هر که در مکه باشد این نماز را در مسجد الحرام بجا آورد چهارم آنکه
پیاده و پا برهنه با سکینه و وقار رو بسوی مصلی روند و در وقت رفتن
بمصلی دعاهای که منقول است بخواند و با اسلحه بمصلی رفتن مکروه است پنجم
آنکه مکان ایستادن و نشستن و محل سجود در این نماز زمین بی حایل باشد یعنی
بر روی فرش و حصیر و بوریا نماز نکند ششم آنکه نماز را بعد از رکعت اول و دوم
تکبیر رکوع را بگوید و بنا بر این در هر رکعت اول بعد از تکبیر احرام که واجب است و پیش از قرائت
است شش تکبیر بعد از قرائت و پیش از رکوع گفته میشود پنج واجب و یکی مستحب و در رکعت
دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع پنج تکبیر گفته میشود چهار واجب و یکی مستحب هفتم
آنکه در وقت گفتن هر یک از تکبیرات هر دو دست را تا برابر رو بر دارد هشتم آنکه این
نماز بجماعت گذارده شود نهم آنکه چون جماعت گذارند در وقت اراده نماز نه نوبت
سه مرتبه الصلوة بگوید دهم آنکه در رکعت اول بعد از حمد سوره سبح اسم و در
رکعت دوم سوره والشمس بخواند یازدهم آنکه پیش نماز و منفرد فاتحه و سوره را بلند
بخوانند بلکه قنوت و سایر اذکار را نیز بلند بخوانند دوازدهم آنکه در قنوت
بعد از هر تکبیری از نه تکبیر این دعا را بخواند اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود

والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة اسئلك بحق هذا اليوم
الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد صلى الله عليه واله ذخرا وشرفا ان تصلي على
محمد وال محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمدا وال محمد وان تخرجنا من كل
سوء اخرجت منه محمدا وال محمد صلواتك عليه وعليهم اللهم انا نسئلك خير ما
سئلك به عبادك الصالحون ونعوذ بك مما استعاذ منه عبادك الصالحون
سیم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه اداب فطره را در آن بمردم
بیان کند و اگر عید قربان باشد شرایط قربانی و آداب انرا بیان کند چهارم آنکه
ماموماین متوجه شنیدن خطبه باشند و سخن نگویند و حرف زدن در اینجا حرام نیست
بلکه مکروه است و همچنان گوش دادن ایشان بخطبه و شنیدن ان نیز لازم نیست بلکه
جایز است در اثنا خطبه بروند پانزدهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند و بعضی انرا
لازم دانسته اند و احوط ان است که ترک نشود و همچنین احوط ان است که در میان
دو خطبه اندکی بنشیند و محتمل که مستحب باشد که پیش از دو خطبه اندکی بر منبر بنشیند
انگاه برخیزد و متوجه خطبه خواندن شود شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه
دیگر برگردند و مخفی نماند که سنت موکد است که در عید رمضان بعد از چهار نماز
که نماز شام و خفتن و صبح شب عید و نماز عید باشد این تکبیرها بخوانند الله اکبر الله
اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و در عید قربان هر
در منی باشد عقیب پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است و اخرش صبح روز سیزدهم
و در سایر شهرها عقیب ده نماز که ان ظهر روز عید است تا صبح روز دوازدهم این
تکبیرها بخوانند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا
و بعضی گفته اند این تکبیرها را واجب دانسته اند و اصح و مشهور استحباب است و اقلش
بعد از هر نمازی یکمرتبه است و اگر مکرر بگوید بهتر است و اگر بعد از نوافل نمازها
هم اگر نیز بگوید خوب است و سنت است که در عید رمضان پیش از رفتن بنماز افطار

کند

کند بخرما یا مویز و اگر خرما باشد بهتر است و افطار بر تربت حضرت امام حسین ع جایز نیست
و در عید قربان بعد از برگشتن از نماز بگوشت قربانی خود افطار کند فصل سیم
در بعضی احکام که متعلق بنماز عید است و در ان چند مسئله است مسئله اول اگر
مصلی بعضی از تکبیرات یا همه تکبیرات را فراموش کند و بعد رکوع بیاد او بیاید چیزی
نیست و نمازش صحیح است و بعضی قضای انها بعد از نماز لازم دانسته اند و این قضا
نیست مسئله دوم اگر کسی شک کند در عدد تکبیرات یا قنوت بنا بر اقل گذارد
مسئله سیم جایز نیست که ماموم اکتفا بتکبیرات و قنوت امام کند بلکه باید خود تکبیرات را بگوید
و قنوت بخواند زیرا که امام همان متحمل قرائت ماموماین می شود و متحمل تکبیرات و قنوت
و سایر اذکار لازم نمی شود مسئله چهارم هرگاه ماموم در اثنا تکبیرات با امام ملحق شود
و بعضی تکبیرات با امام در نیابد یعنی هنوز بعضی تکبیرات نگفته باشد که امام برکوع رود
لازم است که تا امام که در رکوع است ان تکبیرات باقیمانده را بشتاب بگوید و بعد از هر
تکبیری بمسمای قنوت اکتفا کند و در اخر رکوع با امام ملحق شود و اگر این متعذر باشد نتواند
که تا امام در رکوع است همه را بجا اورد و با او ملحق شود شیخ و جمعی برانند که با بجا آوردن تکبیرات
با قنوت اگر بخیر رسد بگوید ترک کند لیکن اولی انست که تکبیرات را همه بگوید و قنوت را ترک کند
باید چنان کند تا با امام رکوع کند و بعد از تمام نماز اخیر ترک شده است قضا کند محقق
و بعضی برانند که قضای ان لازم نیست و نمازش صحیح است و بعضی احتمال داده اند که اقتدا
باطل شود زیرا که در این صورت بعضی واجبات نماز را پیش از ادراک نموده است
پس اقتدا بهم میخورد چه حال باید بعدل بانفراد کند و ترجیح خالی از اشکال نیست مسئله پنجم
وقت نماز عید از طلوع افتاب روز عید است تا زوال و همچنانکه از بعضی اخبار مستفاد می شود
و سنت است که بعد وقت رفتن بنماز عید بعد از طلوع افتاب باشد و شیخ مفید گفته است
که سنت است که پیش از طلوع افتاب باشد و مستحب است که نماز عید رمضان اندکی دیرتر از نماز
عید قربان بکند و سبب استحباب این تاخیر آنست که اخراج زکوة فطره و افطار کرده
عید رمضان پیش از نماز مستحب است بعمل آید اگر کسی نماز عید را نکند تا زوال شود

و وقتا و بکند و قضا ندارد بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته‌اند قضا کردن این مستحب است
و این قول ضعیف است و بعضی گفته‌اند که اگر کسی در حال خطبه امام برسد باید چهار رکعت
نماز بی سلام بجا آورد و چیزی باین مضمون رسیده اما صحیح نیست و معلوم نیست
که این چهار رکعت چه نمازی خواهد بود و هرگاه در بیست ماه در شب عید ثابت شود و در
روز عید ثابت شود پس اگر پیش از زوال ثابت شود باید مردمان نماز عید را بجا آورند
و اگر بعد از زوال ثابت شود مشهور آنست که نماز عید ساقط است و بعضی گفته‌اند
روز دیگر نماز عید را میکنند و بعضی اخبار دلالت بر این قول دارد و ظاهر آنست
که نماز کردن در روز دیگر بر سبیل استحباب مانعی نداشته باشد مسئله ششم کسی که نماز
عید بر او واجب باشد حرامست بر او که بعد از طلوع آفتاب روز عید سفر کند و بعد
از طلوع صبح و پیش از طلوع آفتاب سفر کردن او مکروه است اما اگر پیش از طلوع صبح
سفر کند در آن حرمتی و کراهتی نیست و کسی که نماز عید بر او مستحب باشد سفر کردن
او بعد از طلوع آفتاب مکروه است مسئله هفتم بعد از طلوع آفتاب روز عید مکروه است
نافله گذاردن پیش از نماز عید و بعد از آن مگر در مسجد حضرت رسول که سنت است که هرکه
در مدینه باشد و خواهد بنماز عید رود اول بمسجد حضرت رسول صلعم رود و دو رکعت
نماز سنت بگذارد آنگاه بمصلی رود و ظاهر آنست که این دو رکعت نمازی است علیحده
که مستحب است و نماز تحیت مسجد نیست زیرا که از حدیثی که در این باب رسیده مفهوم
میشود که هرکه در مدینه باشد چون خواهد بنماز عید رود سنت است که این دو رکعت
نماز را در مسجد حضرت رسول صلعم بجا آورد همچنانکه آنحضرت چنین میفرمود خواه در آن
وقت در مسجد باشد یا در بیرون مسجد باشد یعنی اگر در بیرون مسجد باشد
در وقت اراده کردن بمصلی باید بمسجد در رود و این دو رکعت را بجا آورد و آنگاه بمصلی
رود و اگر این دو رکعت نماز تحیت می‌بود از برای کسی که در مسجد باشد و خواهد
بیرون رود مستحب نمیبود زیرا که نماز تحیت در وقت دخول است نه در هنگام
خروج پس حمل کردن این دو رکعت نماز بر نماز تحیت همچنانکه بعضی متاخرین کرده‌اند

ان شاء الله راهی ندارد مسئله هشتم هرگاه عید در روز جمعه واقع شود اصح و مشهور آنست
که هرکه نماز عید را کرده باشد در کردن و نکردن نماز جمعه مخیر است و باید پیش نماز
در خطبه نماز عید مردم را اخبار کند که هرکه نماز عید حاضر شده باشد در نماز جمعه
مخیر است اگر خواهد حاضر شود و اگر خواهد حاضر نشود و ظاهر و اشهر آنست که
حضور امام جمعه بمسجد در ظهر واجب است که اگر مردم جمع شوند نماز جمعه بجا آورد و اگر
عدد نماز جمعه نشود ظهر را بجا آورد و بعضی گفته‌اند که امام نیز مثل ماموم است در حضور
و عدم حضور مخیر است و این بعید نیست مسئله نهم مکروه است که منبر مسجد را
بمصلی برند بلکه سنت است که در مصلی منبری از خشت و گل بسازند مسئله دهم
شش تکبیر با ادعیه که در ابتداء نماز بود مستحب است در نماز جمعه و عید نیز
مستحب است فصل سیم در نمازهای آیات یعنی خسوف و کسوف و زلزله و هر امر آسمانی
که موجب خوف غالب مردمان باشد مثل بادهای سرخ و سیاه و صاعقه که خلاف
عادت باشد و رعدهای شدید و تاریک شدن هوا و مانند آن و شبهه نیست که
هرگاه یکی از این امور حادث شود نماز واجب است و نماز هر یک طریقی است و ما کیفیت
و احکام این نماز را در دو فصل بیان میکنیم فصل اول در کیفیت این نماز بدانکه
کیفیت نماز آیات که خلاف و شبهه در صحت آن نیست دو طریق است طریق اول آنکه ابتدا
نیت کند و واجب است که در نیت تعیین سبب آن نماز را بکند یعنی تعیین کند که نماز
کسوف است یا خسوف یا زلزله یا باد سیاه و امثال آن مثلا باین طریق نیت میکند که
نماز کسوف میکنم از جهت آنکه واجب است قربة الی الله پس تکبیر احرام میگوید و بعد از
نیت و تکبیر احرام فاتحه و یک سوره میخواند و برکوع رود پس سر از رکوع بر میدارد و نوبت دیگر
حمد و سوره میخواند و برکوع رود و چون سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند و برکوع رود و همچنین
تا پنج نوبت و چون سر از رکوع پنجم بر دارد بسجود رود و دو سجده بجا آورد پس برخیزد و
رکعت دوم را بطریق رکعت اول بجا آورد و بعد از آن تشهد و سلام دهد و این طریق افضل است
از طریق دوم که مذکور میشود طریق دوم آنکه در هر رکعت بعد از حمد بعضی از سوره را

بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع بعضی دیگر از آن سوره را
بخواند و همچنین کند تا در رکوع پنجم هر یک از دو رکعت سوره تمام شود که در هر رکعت
یک فاتحه و یک سوره خوانده شود و در هر رکعت یک سوره بر پنج رکوع تفریق شود و سنت
است که بعد از سر برداشتن از هر رکوع الله اکبر گوید و دستها را تا برابر رو بردارد
مگر در رکوع پنجم و دهم و چون سر بردارد سمع الله لمن حمده گوید نه الله اکبر و سنت است
که پیش از هر رکوع جفتی قنوت بخواند یعنی پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم
و دهم و این دو طریق است که در صحت آن شبهه و خلافی نیست و اگرچه طریق اول
افضل است و سه احتمال دیگر است که در صحت آن خلاف است اول آنکه در یک رکعت
بطریق اول عمل شود و در رکعت دوم بطریق دوم دوم آنکه در یک رکعت جمع
میان اتمام سوره و تبعیض آن کند یعنی در یک رکعت پیش از رکوع اول یا پیش
از هر یک از رکوع اول و دوم یا هر یک از اول و دوم و سیم یا پیش از رکوع پنجم تنها یا پنجم
و چهارم یا پنجم و چهارم و سیم سوره را بعد از حمد تمام کند و در باقی رکوعها
یعنی چهار رکوع یا سه رکوع یا دو رکوع ابعاض یک سوره را قسمت کند بشرطی که قبل
از اول رکوعی که سوره از سر گرفته میشود بقصد اتمام یا بقصد آنکه بر رکوع یا رکوعهای
بعد از آن قسمت شود حمد را بخواند زیرا که بنا بر اشهر و اقوی هر گاه سوره را تمام کند
و هنوز پنج رکوع تمام نشده باشد بعد از سر برداشتن اعاده حمد واجب است و
بنا بر این احتمال که در یک رکعت جمع میان اتمام سوره و قسمت آن کند در رکعت
دیگر نیز چنین میکند یا بطریق اول عمل میکند یا بطریق دوم سیم آنکه
در صورت قسمت سوره هر گاه پیش از رکوع بعضی از سوره را بخواند چون سر بردارد از
موضع قطع شروع نکند بلکه پیشتر یا پستر از همان سوره را بخواند یا از سوره دیگر را
تا تمام بکند او در سوره دیگر را بخواند یا بعضی از سوره را که در رکوع پیش خوانده بود همان را
بعینه اعاده کند خواه آن بعض ابتدا سوره بوده یا نه و اگر ابتدا سوره بود یا همان بعضی را
که خوانده اعاده میکند یا جمیع سوره را میخواند و در این شق که اعاده اتمام خوانده است

بکند

بکند حمد را نیز اعاده میکند مگر آنکه همه سوره را اعاده کند که در این صورت احتمال
که اعاده حمد لازم نباشد همچنانکه بعضی گفته‌اند و مخفی نماند که صحت این سه احتمال
با شقوق مذکوره محل شبهه است هر چند از بعضی اخبار صحت بعضی از این احتمالات
مفهوم میشود لیکن عمل بآن مشکل است و بهتر آن است که در صورت قسمت سوره
یک سوره بر پنج رکوع قسمت شود چنانکه در رکوع پنجم تمام شود چه زیاده و نقصان
تا در پنج رکوع که یک رکعت محسوب میشود یک سوره خوانده شده باشد پس اولی
و احوط آن است که یکی از دو طریق اول عمل شود و بدانکه مستحبات این نماز سوای
آنچه مذکور شد از تکبیرات و قنوتها چند امر دیگر است اول بلند خواندن قرائت
و اذکار خواه این نماز در روز واقع شود یا در شب دوم خواندن سورههای طویل
هر گاه وقت گنجایش آن داشته باشد مگر آنکه نماز بجماعت گذارده شود و بر مأمومین
طول دادن شاق باشد که در این صورت بسورههای کوتاه اکتفا کردن اولی است
سیم بجماعت گذاردن این نماز خواه همه قرص گرفته باشد یا بعضی و ابن بابویه
بر آن است که اگر بعضی از قرص گرفته باشد جماعت گذاردن سنت نیست و گویا مراد
او این باشد که تاکید استحباب جماعت که در صورت گرفتن همه قرص است در صورت
گرفتن بعض قرص نیست نه آنکه اصلا مشروع نباشد سیم گذاردن آن در مسجد
در موضعی که سقف نداشته باشد چهارم مساوی بودن زمان هر یک از
رکوع و سجود و قنوت با زمان قرائت یعنی زمان هر یک از رکوع و یک سجود و
یک قنوت مساوی زمان قرائت باشد پنجم طول دادن نماز بقدر زمان
کسوف و خسوف ششم آنکه اگر پیش از تمام انجلا از نماز فارغ شود یکنوبت
دیگر نماز را اعاده کند و بعضی اعاده را در این صورت واجب دانسته‌اند
و بعضی حرام و اقوی استحباب است فصل دوم در بعضی امور و احکامی که متعلق
باین نماز است و در آن چند مسئله است مسئله اولی اول وقت نماز خسوف و کسوف
ابتدا گرفتن ماه و آفتاب است و آخر وقت نماز تمام شدن انجلا است و بعضی

تمام وقت را ابتدا شروع در انجلا معتبر باشد واول اصح است واگر بعد از کسوف یا خسوف
قرص آفتاب یا ماه غروب کند یا ابرها بپوشانند یا بجهت طلوع آفتاب ماه نا ظاهر
مخفی شود درین صورت وقت نماز باقی است تا علم بتمام انجلا بهم رسد وبنا
دارد که یقین بآخر انجلا بهم رسد نماز را بنیت ادا میتوان کرد واگر درین صورت
دو نفر از اهل رصد که عادل باشند خبر دهند که مدت مکث خسوف و کسوف
چه قدر است ظاهر آن است که باید بقول ایشان رجوع نمود و همچنین اگر در ابتدا
خسوف یا کسوف بجهت یکی از اسباب مذکوره قرص دیده نشود و دو نفر مذکور
اخبار کنند که فلان وقت کسوف یا خسوف متحقق می شود باید بقول ایشان عمل
شود و نماز را بجا آورد نه آنکه قراین وشاهد حال دلالت بر صدق قول ایشان
میکند نظر باینکه مشاهده شده است که اخباری که ارباب رصد از خسوف و کسوف
میکنند غالب اوقات مطابق واقع است و تخلف از آن در غایت ندرت است واگر یک
نفر خبر از خسوف یا کسوف دهد اگر از قول او علم از برای سامع بهم رسد باید بقول
او عمل کند والا فلا وحاصل آن است که اگر دو نفر عادل از اهل صناعت خبر دهند
یا علم از برای مکلف بهم رسد بهر نحوی که باشد لازم است که بمقتضای آن عمل کند
مسئله دوم اگر زمان مکث خسوف یا کسوف باندازه باشد که گنجایش اقل نماز
در آن نباشد درین صورت نماز ساقط است و بعضی گفته اند که اگر وقت از گنجایش
یک رکعت داشته باشد واجب است که نماز گذارده شود والا فلا واول اصح است
مسئله سیم نماز زلزله در تمام عمر ادا است پس در هر وقت که گذارده شود واگر
چه مدتی از وقت زلزله گذشته باشد بنیت ادا باید گذارده شود و وقت نماز
در سائر امور آسمانی که موجب ترس باشد چون باد سیاه و سرخ و صیحه و ظلمت و صاعقه
وامثال آن از ابتدا شروع شدن آن است تا وقتی که برطرف شود وبنابراین اگر وقت
گنجایش نماز را نداشته باشد نماز ساقط است و بعضی گفته اند که اگر وقت وسعت گنجایش
یک رکعت نماز داشته باشد نماز واجب است والا ساقط است و بعضی برانند

که حکم آن مثل نماز زلزله است که وقت آن تمامی عمر است و هرگز نماز آن ساقط
نمی شود واول اصح است **مسئله چهارم** اگر کسی نماز کسوف یا خسوف را ترک کند تا وقت
آن فوت شود پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجب است خواه
مطلع بر آن شده باشد یا نه باین طریق که در خواب بوده یا بیدار بوده و در جایی
بوده که واقف نشده تا تمام انجلا شده وخواه در صورت مطلع شدن از روی عمد ترک
کرده باشد یا از روی سهو و فراموشی واگر بعضی از قرص گرفته باشد مشهور آن است که اگر
مطلع بر آن شده باشد و ترک کرده باشد قضا بر او واجب است خواه از روی عمد
ترک کرده باشد یا از راه نسیان و فراموشی واگر مطلع نشده باشد قضا بر او لازم
نیست و شیخ بر آن است که درین صورت که فقط بعضی از قرص گرفته که مطلع
شود و فراموش کند قضا لازم نیست و سید مرتضی بر آن است که درین صورت مطلقا
قضا لازم نیست خواه بر آن مطلع شود یا نه واحوط و اولی قول مشهور است واگر کسی
نماز زلزله را ترک کند پس اگر بر آن مطلع شده باشد و عمدا یا سهوا ترک کرده باشد
باید از بنیت ادا در هر وقت از مدت عمر او که اتفاق افتد بجا آورد واگر بر آن مطلع
نشده باشد علامه و بعضی دیگر گفته اند درین صورت نماز ساقط است واین بعید نیست
لیکن احوط آن است که نماز گذارده شود در هر وقت که اتفاق افتد بنیت ادا واگر کسی
نماز سایر آیات سماوی از بادهای سرخ و سیاه و ظلمت شدید و صیحه و صاعقه را ترک
کند تا وقت آن در گذرد واگر بر آن مطلع نشده باشد قضا بر او لازم نیست واگر مطلع
شده باشد و از روی عمد یا سهو نماز را ترک کرده باشد مشهور آن است که
قضا لازم است و خلاف شیخ و سید درینجا نیز جاری است واحوط عمل بمشهور است
مسئله پنجم اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای پنجگانه جمع شود پس اگر وقت
یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع اول مضیق را بجا آورد واگر وقت هر دو مضیق
باشد اول نماز یومیه را بکند واگر وقت هر دو موسع باشد مخیر است که هر یک را که خواهد
تقدیم کند و همین است حکم اگر این نماز با نماز واجب دیگر در وقت جمع شود چون نماز

بت و نماز طواف واجب و امثال ان و اکر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیه داخل شود پس اکر وقت نماز یومیه مضیق نباشد جایز نیست که ان نماز را
قطع کند و این یا بر بعید کفته یا وجود وسعت وقت نماز یومیه جایز است بلکه واجب
است که ان نماز را قطع کند هر کاه وقت ان مضیق نباشد و نماز یومیه را بجا اورد
بعد از فارغ شدن از ان این نماز را از انجا که قطع کرده باتمام رساند و این قول اضعف
است و اکر در اثنای این نماز وقت نماز یومیه مضیق شود باید این نماز را قطع
کند و بنماز یومیه مشغول شود و چون از ان فارغ شود از انجا که قطع کرده باتمام رساند
بنا بر اظهر و بعضی از مجتهدین بر انند که بعد از فراغ از نماز یومیه باید این نماز را
از سر کیرد و بنا کذاشتن از موضع قطع جایز نیست و اکر وقت این نماز با وقت نماز
یومیه جمع شود و وقت یومیه مضیق باشد لهذا مکلف مشغول بنماز یومیه شود
و در اثنای ان تمام انجلا حاصل شود و وقت نماز کسوف فوت شود پس اکر مکلف
در تاخیر نماز کسوف یا نماز یومیه تقصیر نکرده باشد قضای نماز کسوف بر او واجب
نیست و اکر تقصیر در نماز کسوف کرده باشد یعنی با وجود اطلاع بر کسوف نماز
از انکرده باشد تا وقت نماز یومیه مضیق شده قضا بر او لازم است مطلقا یا با
کردن هر فرض بنا بر خلافی است که مذکور شد و اکر تقصیر در نماز یومیه کرده باشد
نه در نماز کسوف مثل اینکه در اول وقت نماز یومیه کسوف نباشد و مکلف بجهت
وقت یومیه از اول وقت بجا نیاورد و چون وقت ان مضیق شود کسوف شود
در این صورت بعضی قضا را لازم دانسته اند و بعضی ساقط دانسته اند و این اصح است
و هر کاه تاخیر یومیه بجهت عذری باشد چون حیض یا بیهوشی یا در خواب و امثال ان
بلا شبهه قضا از او لازم نیست و هر کاه وقت این نماز با وقت نافله شب یا غیر ان از نوافل
جمع شود اولی تقدیم این نماز است و اکر چه وقت نافله بیرون رود و در صورت بیرون
رفتن وقت نافله اکر خواهد بعد از وقت ان قضا کند **مسئله ششم** اکر کسی که عذر داشته
باشد و مضطر باشد مثل اینکه این نماز را در پشت چاروا رفتن بجا اورد و بیرون عذر جا

اوردن

اوردن ان در وقت پیاده راه رفتن یا در پشت مرکب جایز نیست و ابو حنیفه ان را جایز
دانسته است و این ضعیف است **مسئله هفتم** هر کاه این نماز بجماعت کذارده شود
و ماموم پیش از رکوع اول با امام در اثنای ان ملحق شود ان رکعت را دریافته است و اکر با امام
ملحق شود تا سر از رکوع اول بر دارد ان رکعت از او فوت شده است و منقول از صدر با
رکوعها با او اقتدا کند زیرا که بعد از فارغ شدن امام از رکوعهای ان رکعت و سجود
رفتن اکر ماموم خواهد رکوعی را که با امام در نیافته است بجا اورد و بسجود امام ملحق
و اکر با امام بسجود رود همه رکوعهای ان بجا نیاورده خواهد بود و امام هم که متحمل رکوع
ماموم نمی شود و بعضی کفته اند که جایز است که بعد از سر برداشتن امام از هر پنج رکوع تمام
رکعت اول ماموم با او اقتدا کند و چون امام بسجود رود ماموم با او بسجود نرود بلکه
صبر کند تا امام برکعت دوم برخیزد و چون برکوع اول از رکعت دوم رود ماموم نیز با او برکوع
رود و همچنین متابعت او کند تا پنج رکوع رکعت اول او تمام شود انکاه بسجود رود و تتمه
را بجا اورده و ملحق با امام شود و در پنج مانده رکوعهای امام او را متابعت کند
و چون امام بسجود رود او پنج رکوعهای خود را بجا اورد انکاه بسجود رود و نماز خود را
تمام کند و این قول ضعیف است و دلیلی ندارد **مسئله هشتم** هر کاه دو نماز از ایات در
یک وقت جمع شوند چون نماز کسوف و نماز ظهر مثلا یا مانند ان یا زلزله یا کسوف
یا ایه دیکر در یک وقت واقع شود در این صورت اکر وقت کنجایش هر دو را داشته باشد
مخیر است که هر یک را که خواهد تقدیم کند و اکر وقت وسعت هر دو را نداشته باشد پس
اکر یکی از ان دو زلزله باشد که مدت عمر وقت ان است انرا بجا اورده باید دیکری را تقدیم نمود
و اکر هر دو غیر زلزله باشند چون کسوف و باد سرخ یا سیاه و مانند ان ظاهر تقدیم نماز
کسوف است **مسئله نهم** این نماز بر هر مکلفی واجب است خواه مرد باشد و خواه زن
و خواه ازاد و خواه بنده و خواه حاضر و خواه مسافر **مقصد چهارم** در بیان احکام نمازی
که بسبب اجاره واجب شود بدانکه اکر بر ذمه شخصی نماز واجبی باشد واجب است که وصیت کند
که شخصی را اجاره کند که نمازهای او را بعد از فوت قضا بجا اورد و مکروه است نمازهای که بر ذمه

بنذر واجب است و او را اجیری باشد که قضای آن نمازها بر پدر است و احتیاط بر وصیت
نیست بلی اگر وصیت کند آن پدر ساقط می شود و نمازی که بر ذمه پدر است و بر پسر
واجب است هرگاه پسر مطلع بر آن نباشد بر پدر واجب است که او را از آن مطلع سازد
و جواز آن است که اجاره نماز مشروع و صحیح است چنانکه سابقا مذکور شد و شخصی
که باجاره میگیرد جهت قضا نماز میت باید اصول دین حق را بدلیل داند و مسائل
ضروریه طهارت و نماز را از مجتهد حی اخذ کرده باشد و عادل باشد یا کسی که او را بلیاقت
میگیرد علم داشته باشد که او آن نماز را بجا می آورد و باید عاجز از بعضی افعال نماز
چون قیام و سجود و امثال آن نباشد و چون اجاره کرد وصیت کرده باشد باید آن
ترکه را اخراج کند و اگر میت وصیت نکرده باشد بر پسر واجب نیست که از برای او
نماز استیجار کند و وجه آن از متروکات وی اخراج کند و چون اجیر زن باشد و میت مرد
باشد یا بالعکس مخیر است میان جهر و اخفات لیکن اگر زن اجیر مرد باشد و زن اهل
نماز باید صدای او را نامحرم نشنود چنانکه سابقا مذکور شد و بر او چیزی لازم
نیست که بعد از وقوع اجاره همیشه یا غالب اوقات مشغول قضا کردن نماز
میت باشد بلکه کافی است که در بعضی اوقات بجا آورد چون که در عرف نگویند که
اشتغال بان عمل دارد و جایز است که در وقت واحد چند اجیر جهت نماز یک نفس
اجاره بگیرند اما چنانکه سابقا اشاره بان شد باید وقت نماز هر یک از ایشان
معین باشد یا دیگری در آن وقت قضا نماز آن میت را بجا نیاورد بلکه در هر
آن وقت قضا نماز آن میت را بجا آورد یا نماز میت مرتب قضا شود مقصد
پنجم در نمازهایی که بسبب نذر یا شبه آن که عهد و قسم باشد واجب شود و در آن
چند مسئله است مسئله اول هرگاه کسی نماز نافله یومیه مشروع چون نماز شب
یا نماز جعفر یا نماز شب و مانند آن نذر کند واجب است که آن را بعمل آورد پس اگر نذر
او مطلق باشد یعنی مقید بمکان یا زمان معینی نباشد در هر مکان و هر زمان که
خواهد میتواند بجا آورد و اگر مقید بزمان معینی باشد واجب است که در آن زمان

...معین شده مشغول نماز باشد مگر بقدر ضرورت...

بعمل آید خواه آن زمان مزیتی باشد و خواه نباشد پس اگر عمدا آن نماز را در آن
زمان ترک کند و بجا نیاورد واجب است که آن را قضا کند و کفاره نیز بدهد و اگر بجهت
عذری چون فراموشی یا عذر آن را ترک کند باید قضا کند و کفاره بر او لازم نیست
و اگر مقید بمکان مخصوصی باشد پس اگر آن مکان مزیتی داشته باشد لازم است که
نماز در آن مکان بعمل آید و اگر مزیتی نداشته باشد بعضی گفته اند که وفا بان لازم
نیست یعنی واجب نیست که از برای آن مکان معین بجا آورد بلکه در هر موضعی میتواند
آن را بعمل آورد و اقوی آن است که فرقی میانه مکان و زمان نیست پس همچنانکه عمل
کردن بمقتضای نذر در زمان معینی که مزیت نداشته باشد واجب است در مکان
معینی که مزیت نداشته باشد نیز چنین است و اگر نذر کند که در زمانی یا مکانی که مزیتی
داشته باشد نماز را بجا آورد و نماز را در آن وقت یا مکان نکند و در وقت یا مکانی
بجا آورد که مزیت آن زیادتر باشد باید در زمان و مکانی کرده باشد که مزیت نداشته
باشد و لهذا در وقت یا مکانی بجا آورد که مزیتی داشته باشد بعضی بر آنند که آن
صحیح است و نذر بعمل آمده است و اقرب آن است که نذر بعمل نیامده است و لازم است
که در همان وقت و مکانی بعمل آید که متعلق نذر است مسئله دوم اگر کسی نذر کند
که نمازی هیئت مشروع در وقت یا مکانی یا حالی غیر شرعی بجا آورد آن نذر باطل است
و منعقد نمیشود مثل اینکه نذر کند که نماز عید یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف
بکند و یا نذر کند که نماز را در مکان غصبی یا جامه مغصوب یا بی وضو بجا آورد
مسئله سوم در صحت نذر نماز شرط است که کیفیت آن نماز مخالف کیفیاتی نباشد
که از شرع رسیده باشد پس اگر نذر کند دو رکعت نماز با چهار رکوع یا پنج رکعت نماز
بیک سلام بجا آورد آن نذر باطل است و اگر نذر کند دو رکعت نماز یا چهار رکعت
یا سه رکعت صحیح است و باید هر یک از دو رکعت و چهار رکعت و سه رکعت را
بیک سلام بجا آورد و اگر نذر یک رکعت کند اقوی صحت است زیرا که نماز یک رکعتی
در شرع وارد شده است و اگر نذر عددی کند که مجموع بیک سلام جایز نباشد

لیکن اگر نذر بر سبیل اطلاق باشد یعنی تعیین عدد رکعات آن را نکرده باشد و ممکن
باشد که بکیفیت مشروع بعمل آید نذر او صحیح است و باید بکیفیت مشروع بعمل آورد
مثل اینکه نذر مطلق کند که شش رکعت یا ده رکعت یا پنج رکعت نماز بکند
باید دو دو رکعت بکند یا چهار چهار رکعت بکند یا بعضی را دو رکعت و بعضی را دو رکعت
چهار رکعت و بالجمله از کیفیت مشروع بجا آورد تا از عهده نذر بیرون آید و اگر پنج رکعت
مطلق نذر کند یک دو رکعتی و یک سه رکعتی بجا آورد و اگر نماز مطلق نذر
کند و تعیین عدد رکعت نکند مثل اینکه بگوید لله علی ان اصلی منصرف بدو رکعت
می شود پس قدر واجب آن است که بجا آورد و عهد و قسم در احکام مذکوره مثل نذر است
مسئله چهارم اگر تخصیص نماز واجب را مثل یکی از نمازهای پنجگانه را نذر کند
نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکد می شود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او واجب است
و چون کفاره دهد کفاره مخالفت نذر تحقیق می یابد اما [illegible] را بجا آورد
خود باقی است و بکفاره دادن تحقیق نمی یابد مسئله پنجم اگر کسی نذر کند که نماز عید
بجا آورد نذر او صحیح است و اگر نذر کند که رکوع یا تکبیرة الاحرام تنها را بجا آورد
این نذر باطل است مسئله ششم جمیع امور که مراعات آن در نماز واجب لازم است
در نمازی که نذر شده باشد نیز مراعات آن لازم است خواه از شروط باشد چون
طهارت از حدث و خبث و استقبال و اباحت مکان و لباس و ستر عورت و مانند
آن و خواه از اجزاء و ارکان باشد چون تکبیر احرام و قرائت و رکوع و سجود و غیر آن
و اگر یکی از این امور را در نذر خود استثنا کند و قصد کند که نماز بدون آن واقع
شود نذرش باطل است مسئله هفتم حقیقت نذر لازم ساختن چیزی است
بر خود بصیغه لله علی و عهد لازم ساختن چیزی است بر خود بصیغه عاهدت الله یا
علی عهد الله و قسم لازم ساختن چیزی است بر خود بصیغه والله و بالله و امثال آن
از اسما با مخصوصه [illegible] و هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و یکی از این سه صیغه
نماز را بر خود واجب کند باید آن را بجا آورد و اقوی و مشهور آن است که وقتی نذر

با عهد یا قسم لازم می شود که صیغه عربیه باشد چون بگوید مثل اینکه در نذر نماز
بگوید لله علی ان اصلی کذا و در عهد بگوید عاهدت الله ان اصلی کذا و در قسم بگوید
والله اصلی کذا پس اگر این صیغه های مخصوصه را نگوید و در دل عهد و نذر کند یا بفارسی
نذر کند مثل اینکه بگوید بار خدایا نذر است بر من که چهار رکعت نماز بکنم بنا بر
مشهور و اقوی وفا بآن نذر لازم نیست و اگر چه احوط و اولی آن است که بآن وفا کند
بدانکه نذر و عهد بر دو قسم است یکی نذر و عهد مطلق چنانکه مذکور شد دیگری
معلق بشرط مثل اینکه نذر کند که اگر مریض او شفا یابد یا مسافر او بیاید ده رکعت نماز
بکند و صیغه را باین طریق جاری سازد که ان شفی الله مریضی او قدم مسافری فلله
علی ان اصلی کذا و حکم مشهور آن است که هر دو قسم از نذر و عهد صحیح است
و وفا بآن لازم است و بعضی بر آنند که نذری که صحیح است و وفا بآن لازم است قسم
دوم است نه اول و این ضعیف است و می باید شرطی که در نذر نماز را برای آن معلق می سازد
متضمن معصیت نباشد پس اگر بگوید که اگر میسر شود که شراب بخورم یا فلان
مسلمان را بکشم یا بر فلان فعل حرام ظفر یابم لله علی ان اصلی کذا نذر او باطل است
و بر او نماز واجب نمی شود مگر اینکه قصد او از این صیغه زجر نفس و باز داشتن خود
باشد از افعال مذکوره که در این صورت نذر او منعقد می شود و اگر مباشر یکی از افعال
مذکوره شود باید آن نماز را بجا آورد مسئله هشتم اگر کسی نذر کند که دو رکعت
یا بیشتر از نمازهای نافله را بجا آورد بعضی بر آنند که لازم است که در هر رکعت بعد
از حمد سوره بخواند چنانچه در نافله سوره واجب نیست و این ثابت نیست مسئله
نهم اگر شخصی نذر کند که در روز معینی مثلا دو رکعت نماز [illegible] و آن را ترک
کند واجب است که کفاره نذر بدهد و لازم نیست که دیگر آن نماز را بگذارد و اگر چون
عمدا یک روز را ترک کرد نذر او باطل شد و کفاره بر او لازم شد پس نذر را در
دیگر باقی نیست و [illegible] بعضی دیگر احکام است که متعلق بنذر است که در کتاب
نذر مذکور است و ذکر آن مناسب این رساله نیست و بدانکه از نمازهای واجب که

در اینجا بیان نکردیم یعنی یکی نماز میت است که سابقاً در مبحث احکام میت مذکور شد
و دیگری نماز طواف است که محل بیان آن کتاب حج است و ذکر آن در اینجا مناسب نیست

مطلب ششم در نمازهای سنتی بدانکه نمازهای سنتی بسیار است و در کتب حدیث و
ادعیه مذکور است و اشهر نمازهای سنتی نوافل یومیه است که تفصیل مذکور شد و ما
در اینجا چند نماز سنتی دیگر که شهرت او بیشتر و اهتمام در بجا آوردن آن زیادتر است بیان
میکنیم اول نماز طلب باران که آن را نماز استسقا گویند و این نماز سنت است
در وقتی که باران کم باشد و آب چشمها و چاهها کم شود و گذاردن این نماز بجماعت و فرادی
جایز است اما بجماعت افضل است و سنت است که چون اراده این نماز کنند امام
مردم را امر کند بتوبه از گناهان و امر کند که سه روز روزه بدارند و روز سیم جمعه یا دوشنبه
اگر دوشنبه باشد و اگر جمعه باشد افضل آن است که این نماز را در مسجد الحرام کنند
و افضل آن است که روز سیم که نماز میکنند [illegible] جمعه یا روز دوشنبه باشد
و باید در وقت بیرون رفتن پای برهنه باشد و با سکینه و وقار و خضوع و انکسار
سرها را بزیر افکنده و ذکر گویان و استغفار کنان بصحرا روند و باید مؤذنان عصاها
بدست گرفته پیش روی امام بروند و باید مردان پیر و زنان پیر و اطفال را همراه
با خود ببرند و کودکان را از مادران جدا سازند و زنان جوان را همراه نبرند و بعضی
گفته اند که ظلمه و ضالمان [illegible] را همراه نبرند و ظاهر آن است که اگر حاضر شوند مانع
ایشان شوند زیرا که حق تعالی [illegible]
و چهار نوبت و چه [illegible] طلب [illegible]
حکایت [illegible] مشهور است و وقت این
نماز طلوع آفتاب است تا زوال و ظاهر آن است که این وقت افضل باشد و اگر چه
باید که [illegible] در هر وقت [illegible] که اتفاق افتد [illegible] و وقت نماز
سه نوبت الصلوة گوید و کیفیت این نماز مثل نماز عید است که مذکور شد مگر آنکه
قنوتهای این نماز باید متضمن استغفار از گناهان و طلب رحمت و باران باشد

و بهترین دعاها دعای [illegible] صحیفه کامله است و اگر در قنوت این نماز بخواند خوب است
اللهم اسق عبادك وبهائمك وانشر رحمتك واحي بلادك الميتة و سنت است که
حمد و سوره و اذکار و قنوتها را بلند بخوانند و چون امام از نماز فارغ شود بر منبر بالا رود و
ردای خود را بگرداند باین طریق که جانب راست بجانب چپ آورد و بعکس و بعضی گفته اند
امام [illegible] بعد از فارغ شدن از نماز و بعد از بالا رفتن منبر و بعد
از ردا گرداندن خطبه [illegible] بر منبر [illegible] کند و [illegible]
الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد مرتبه سبحان الله بگوید پس رو
بجانب چپ کند و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید پس رو بمردم کند و صد مرتبه الحمد لله
بگوید و بعضی گفته اند که مردم در این ذکرها با امام موافقت کنند [illegible]
[illegible] پس دو خطبه بخواند و مبالغه کند در دعا و استغفار و طلب رحمت و باران و
بعضی گفته اند ذکرهای مذکور را بعد از دو خطبه بخوانند و اولی تقدیم ذکرها است بر
دو خطبه و اگر چه تاخیر هم مانعی ندارد و مستحب است که اگر در اجابت دعا تاخیر شود
نوبت دیگر بیرون روند و اگر پیش از بیرون رفتن باران بیاید بیرون رفتن را موقوف
کنند و اگر بعد از بیرون رفتن و پیش از نماز باران بیاید نماز را ترک کنند و [illegible]
صورت سنت است که نماز شکر بجا آورند و اگر در اثنای نماز باران بیاید نماز را
تمام کنند اما [illegible] از خطبه و اذکار ساقط است دوم نماز نافله
ماه رمضان است و آن هزار رکعت است زاید بر نوافل مرتبه روزانه که مخصوص است [illegible]
از شبها و بعضی [illegible] است و [illegible] مشهور است که این هزار رکعت [illegible]
[illegible] و بعضی نسبت
بابن بابویه داده اند که او این نماز را مشروع نمیدانسته و کلام او صریح در نفی مشروعیت
نیست و [illegible] واصحاب [illegible] و کیفیت گذاردن [illegible]
طریق است [illegible] از شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت بجا آورد هشت
رکعت بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از نماز خفتن یا بعکس یعنی دوازده رکعت

درمیان شام و خفتن و هشت رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت
بر معهود این شب زیاد کند که مجموع آنچه در بیست شب بعمل آمده پانصد رکعت
باشد و یا پانصد رکعت باقیمانده را در ده شب آخر هر شبی سی رکعت بجا می آورد
هشت رکعت بعد از نماز شام و بیست و دو رکعت بعد از نماز خفتن یا بر عکس
یعنی بیست و دو رکعت بعد از نماز شام و هشت رکعت بعد از نماز خفتن
و در هر یک از شب بیست و یکم و بیست و سیم صد رکعت بر معهود می افزاید که مجموع
آنچه در ده شب آخر بعمل آمده با آن پانصد رکعت باشد و صد رکعتی که در هر یک
از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم گذارده میشود داخل هزار رکعت نماز
ندارد که بخصوص شب قدر رسیده و باین جهت در این سه شب گذارده میشود زیرا
که این سیصد رکعت از نوافل رمضان است و آن صد رکعت از نمازهای مستحبه
در شب قدر است و چون هر یک از این سه شب احتمال شب قدر دارد آن صد رکعت
در هر سه شب مستحب است طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم
و بیست و سیم اکتفا بصد رکعت کند و بیست رکعت را در شب نوزدهم و سی رکعت را
در هر یک از شب بیست و یکم و بیست و سیم ترک کند تا هشتاد رکعت باقی بماند
چهل رکعت از این هشتاد رکعت را در چهار روز جمعه بجا آورد در هر روزی ده
رکعت چهار رکعت از این ده رکعت را بطریق چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین ع
گذارد و دو رکعت را بطریق دو رکعت نماز حضرت فاطمه ع گذارد و چهار رکعت
دیگر را بطریق چهار رکعت نماز جعفر طیار گذارد و اگر در ماه رمضان پنج جمعه
اتفاق افتد مخیر است در میان آنکه در جمعه آخر که جمعه پنجم باشد هیچ نگذارد و میان
آنکه چند رکعت را واگذارد که در جمعه پنجم بجا آورد و چهل رکعتی که باقی مانده در شب
جمعه آخر بیست رکعت از آن بطریق نماز حضرت امیر المؤمنین ع گذارد و در شب شنبه که بعد
از جمعه آخر است بیست رکعت دیگر را بطریق نماز حضرت فاطمه علیها السلام گذارد و اگر ماه
رمضان از سی کمتر باشد نماز مغرب شب سی ام ساقط است سیم نماز حضرت

رسول است ص و آن دو رکعت است در هر رکعتی بعد از حمد پانزده مرتبه انا انزلناه
بخواند و همچنین در هر یک از دو رکوع و سر برداشتن از آن و در هر یک از سجده ها
و در سر برداشتن از آن پانزده مرتبه انا انزلناه بخواند و بعد از فارغ شدن
دعائی نیز رسیده که خواندن آن مستحب است و در کتب ادعیه مذکور است و این نماز را
در هر وقتی میتوان کرد و بعضی از نمازهای روز جمعه شمرده اند و از حدیث اختصاص
معلوم نمیشود چهارم نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آن چهار رکعت است
بدو سلام در هر رکعت بعد از حمد پنجاه نوبت سوره قل هو الله بخواند پنجم نماز
حضرت فاطمه زهرا است علیها السلام و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد
صد مرتبه انا انزلناه بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه قل هو الله بخواند
ششم نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول
بعد از حمد اذا زلزلت الارض بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد و العادیات بخواند
و در رکعت سیم بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله بخواند و در رکعت چهارم بعد از حمد
سوره قل هو الله بخواند و جایز است که در هر رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله هر دو را بخواند و جایز است که در هر رکعت بعد از حمد اکتفا بقل هو الله
کند بلکه جایز است که بعد از حمد هر سوره را خواهد بخواند و اگر چه بهتر آن است
که ابتدا مذکور شد و بعد از فارغ شدن از قرائت و پیش از رکوع پانزده مرتبه تسبیحات
اربع بگوید و در رکوع و بعد از سر برداشتن از رکوع و در هر سجده و در سر برداشتن
از سجده ده مرتبه تسبیحات اربع بگوید و چون در چهار رکعت چنین کند مجموع سیصد
تسبیحات اربع گفته خواهد بود و تسبیحاتی که بعد از سجده دوم رکعت اول و سیم است
در وقتی که نشسته است بخواند همچنانکه مشهور است نه بعد از برخاستن در رکعت
دوم همچنانکه بعضی گفته اند و سنت است که در سجده آخر این نماز بعد از فراغ از تسبیحات
بگوید سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من

ولا فرق فيها وبين الواجب من الصلوة في ذكر الركوع والسجود وتقديم الذكر عليها

وفي بعض الاخبار في الفجر على [illegible] الاخيرتين فلا تجمع بعد تشهد الثانية وبعد كل دعاء عرفة المصباح [illegible] ان يؤتى [illegible] ادعية مستحب

ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی الملک والنعم سبحان ذی القدرة و
الامر اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة من کتابک و باسمک
الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا وعدلا ان تصلی علی محمد و اهل بیته و مخفی
نماند که این نماز از نمازهای مشهور است و بعد از نوافل شبانه روزی نمازی به
فضیلت و کثرت ثواب و صحت سند مثل این نماز نیست و اگر کسی هر شب این
نماز را بجا آورد ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یکمرتبه بجا آورد و اگر آن
نیز میسر نشود هر ماهی یکنوبت بجا آورد و اگر آن نیز میسر نشود هر سالی یکمرتبه البته
بجا آورد و چنان است که کسی نوافل یومیه را با این طریق گذارد و چون چنین کند
بثواب این نماز و نوافل شبانه روزی هر دو میرسد و بعضی برآنند که نماز
واجب شبانه روزی را نیز باین کیفیت میتوان بجا آورد خواه ادا باشد و خواه قضا
و احوط ترک است و اگر کسی دو رکعت از این نماز را بجا آورد و اولحاجتی رو
دهد میتواند از پی قضا آن حاجت رود و دو رکعت باقی را در وقت دیگر بکند
و اگر کسی بعضی از تسبیحات این نماز را در موضعی فراموش کند و در موضعی دیگر که
بخاطرش آید بعلاوه تسبیحات آن موضع بخواند و اگر کسی مضطرب و تعجیل داشته
باشد میتواند این نماز را بدون تسبیحات بگذارد و تسبیحات را در راه بخواند
و مخفی نماند که بعد از این نمازها بعضی دعاها سنت است که در کتب ادعیه
مذکور است هر چند بسبب بنای اختصار ذکر نشد و ثواب اصل نماز موقوف بر آن دعاها نیست
لیکن اگر آنرا بخواند ثواب آن بیشتر خواهد بود **هفتم** نماز اعرابی است و آن
ده رکعت است بسه سلام دو رکعت اول بیک سلام و هشت رکعت باقی هر چهار رکعت
بیک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است و در هر رکعت اول از دو رکعت بعد
از حمد هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد هفت
مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند و چون سلام دهد هفت مرتبه آیة الکرسی بخواند

و زیاد کند و اگر خواهد ... و ان تفعل کذا او کذا احمد

و در هشت رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از حمد یکمرتبه اذا جاء و بیست و پنج مرتبه قل هو الله
بخواند و چون فارغ شود بگوید سبحان الله رب العرش العظیم لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم **هشتم** نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت بعد
از حمد هر یک از قل هو الله و انا انزلناه و آیة الکرسی را ده مرتبه بخواند و وقت آن
نیم ساعت پیش از زوال آفتاب است و بعد از این نماز دعا طولانی وارد شده
که در کتب ادعیه مذکور است **نهم** نماز لیلة الدفن است و آن دو رکعت است
در رکعت اول بعد از حمد سی بار قل هو الله بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سی بار
انا انزلناه بخواند **دهم** نماز هدیه میت است و آن دو رکعت است در رکعت اول
بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد ده نوبت انا انزلناه
بخواند و روایتی رسیده که در رکعت اول بعد از حمد دو نوبت قل هو الله بخواند و در
رکعت دوم بعد از حمد ده نوبت الهکم التکاثر بخواند و عمل باین نیز جایز است
و چون سلام دهد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابلغ ثواب هاتین الرکعتین
الی قبر فلان و نام میت را ببرد و نیت این نماز را چنین کند که دو رکعت نماز هدیه از برای
فلان میت میگذارم سنت قربة الی الله و وقت این نماز شب اول دفن میت است و شب
اول موت او و بنا بر این هرگاه میت را بجائی از شهرها عمدا نقل کنند باید این نماز را
تاخیر کرد تا شب اول دفن او و مخفی نماند که نمازهای سنتی بسیار است چون نمازها
اوقات شریفه مانند روز مبعث و شب مبعث و روز مباهله و شب عید فطر و اوقات
رجب و شعبان و نماز زیارت و نماز توبه و استخاره و نماز سفر و نماز روز نوروز
و روز عاشورا و غیر ذلک و همه در کتابهای ادعیه و زیارات مذکور است و ما در اینجا
اکتفا کردیم بدین نماز که شهرت آنها بیشتر است و بیان همه مناسب این رساله نبود و
باینجا این رساله ختم شد امید که فایده آن بجمیع شیعیان عاید گردد و از عمل کنندگان بنوشتن
بان توسل جوئی بمؤلف عاصی محمد و آله
الطیبین الطاهرین

بسند صحیح در کتاب زاد المعاد نوشته است که هر کس در روز اول
ذی الحجه بخواند در امان است از شر هر ظالم محفوظ [illegible]

حسبی حسبی حسبی من سؤالی علمک بحالی



